


کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب: <i>تفسیر المیزان</i> مؤلف: <i>محمد باقر عابدی</i> مترجم: _____ شماره قفسه: <i>۱۷۳۵۱</i>		
		۲۸۵۱۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب مختصر تفسیر الانعم  
مؤلف محمد رضا تفسیری طوسی

مترجم

۳۸۵۱۶

شماره قفسه ۱۷۳۵۱



















اللّٰهَ مِنْ كَفَرٍ فَالْحَقِيقُ كَمَا تَجْعَلُ مَا تَشَاءُ وَكَذَلِكَ نَقُولُ  
مؤمنان ایمان آورده اند که از یکا نکی خدای و پیغمبری محمد ص و امامت علی و ائمه و رسول الله ص  
یکسانند بر ایشان در باب بند وادان آنند از حق بنده های حق و بر تائیدی ایشان  
آنکه نیند از حق بنده های ایشان از افسدین یکسانند بیکان خدای  
و پیغمبری تو حال آنکه دیدند این بجزات را و کفر و بدین چون ایمان خراشند آورد و بنوعی مشر  
و کفر من چون دعوت کرد رسول ص با حق را که در آیه سابق نام ایشان برده شد و ظاهر  
برای ایشان بجهت که در آن آیه گفته شد و ایشان کفر و بدین نداده تعالی خبر میدهند  
ختم الله مهر و علامت و نشان که از اشتراست خدای علی قلوهم بر دلهای آن که  
از برای عقوبت بر ایشان بعلت بی وفائی که پیش از آن علامت مکر که در سینه هر کس  
خواهد از فرشتگان و پیدا ندکد ایشان آنانند که ایمان نیاورده اند و هر که علامت باشد  
از برای فرشتگان مقرر که خوانند که آن خبرهای ایشان شد و در لوح محفوظ مکر که در قفل  
با حلال و دلهای او و کوشها و چشمهای ایشان گفتند پسینند آنکه در لوح محفوظ است مکر  
خدای که آینه صاف میداند پیغمبر و علی و بعد از و پیدا ندکد علامتها را و علی است  
بر گوش ایشان مثل لسان ایشان از آن علامتها که از اشتراست و علی ابصارهم  
غشاها و بر چشمهای ایشان برده که داشتند است یعنی چون ایشان نگاه نکردند آنچه  
خدای سبحان در مود و قضا کرد و آنچه حق تعالی از ایشان خلقت داشتند آنچه را  
میپایست بآن بآن آند پس هر کسی اندک بر چشمهای او برده باشد که پیش خود را به بیند  
و بعضی نیست که برده تعالی و نه که داشت و چشم بینا با ایشان نداده باشد و باز حجتی که  
ناجیه اند و و هم عذاب عظیم و از برای ایشان علامت عظیم غیر حقیقت و آخرت  
بجهت که از ایشان بخدا و پیغمبر و علی که همیشه شدن است از برای کاران و در دنیا هر  
کس که خدای خواهد از ایشان عذاب که با عفت تدبیر و آگاهی و اصلاح او شود و عذاب  
که نکال و عقوبت و مقتضای عدل و حکمت باشد از آن آیه تا از ایشان است و نشان منافقین  
که حق را بر رسول ص مسلمان باز میگویند و گفتار او که میدهند میکنند که ما با شما ایم

و در حقند میکنیم مؤمنان چون رسول ص و پیغمبر علی و ائمه و خلیفه و خاندین فرمود  
و از برای او است که گفتار با بگویم بعد از آن از عمر بعد از آن از باقی نترس و بعد از آن  
سر کرده کان مهاجران افسار و قیام و نهید کردند و حق می از مقرر آن و سرکشان ایشان  
که خلافت را از علی بکنند و از با و با و نکند از و بخداست رسول ص که بر حقند  
تخصیص میکنند در تعیین علی علیه السلام بجانشینی و حجتانند و تعالی میداند حق  
و عدل و ایشان را و آنکه در دل ایشان خلقت یافت که با آنحضرت بیگویند پس خبر او  
خبر را از حال ایشان و حکم بن عیسی که گفتار او با و با و سلام نماز از اهل آن  
اند و ایشان بسیاری از مردم را که از و ندید پس بفرموده که ای محمد و من الناس  
من یقول آمنا یا محمد و بعضی از مردم کسی است که میگوید که ایمان آورده ایم  
خدای آن خدای که فرموده است تر که تعیین کنی علی علیه السلام را با ما و ندید بر حق  
امور است و با و بالکرم الاخر و ما هم مؤمنین و بر و رقیامت و نیستند  
ایشان مؤمنان بعد از ایمان نیاورده اند با ما است علی علیه السلام بلکه توطئه میکنند  
و در حال آنکه او بخیر و قرار داده اند که بعد از آن مقرر و سرگشتی کنند با علی علیه السلام  
و گفتگوی ایشان در باب علی علیه السلام حضرت رسول ص الله رسید با ایشان عتاب  
فرمود و ایشان متاع و دایا که کرده اول با بگو بعد از آن عمر پس میم ایشان سخنان  
گفتند و در بارشای خود در سبب علی علیه السلام و در حساب گرفتن ایشان از او است  
واری ایشان از بهشت و نجات از دوزخ بسبب آن پس بعد از آن سه تن باقی گشت  
و مقرر آن و حجاب از آن خراستند پس گفتند تعالی از برای محمد ص الله علیه و آله  
و سلم که بجاء عون الله خدعه میکنند با رسول خدای یعنی بنویسند  
او را بطور ظاهر خود که خلافت باطن ایشان است والله من الامم و انما اعط  
که ایمان آورده اند و سر و رو بهت ایشان علی علیه السلام است و ما یخدر عون و  
خدعه میکنند بعضی ضربه میزنند بآن خدعه الا نفسم مکر خود را چیدند  
سجده علی را ایشان که کمر هلدت غیبه ایشان را قدرت میدادند و صبح



کناهی سرگشتی و ما شیعرون و در غیبت بایند که چنین است و خدای عزوجل  
آگاه و مبین از دست خرد را بر منافع و دفع و کفر ایشان و امر میکنند ببلند ایشان  
در زمره طالان و عهد شکنان و آن لمن جدا میشود و ایشان در دنیا لعنت  
میکند ایشان را بهترین بندگان خدای و در آخرت سبلا میشود بعد از سخت  
خدای چون آن متهمان و سرکشان که گفته شد از سوا صعد خوار شدند و  
تخصیر بجهت اظهار ایشان عذابها را پذیرفته و در نهایت ایشان از احوال خدای سبحان  
کو در جبریل و مرحق قائل را رسانید که علی ۱۴ از غلبه آنچه خدای عزوجل را عطا  
فرمود و از اطاعت مبین و آسمان و جمیع آفرینگان او را با ایشان بنیاد نمایند  
که چون جانشین فریق محتاج با ایشان نخواهد بود دین علی کرمها و سکنار را  
طلا و نقره و جواهر و مشک و غیره و شیر و شیرین کند و درختان را بر آن چنگ  
با برقی و همه را گردانند و آنچه اعتقاد بدین معجزها با وجوب بیماری دینی که از عباد  
مهر علی ۱۴ داشتند و ایشان نیز پادشاهان و تالیف بود که فی قلوبهم  
در دلها آن سرکشان و بیعت شکنان و شک کنندگان مریض یعنی بود یعنی بیمار  
بود چون که بعت ایشان کرختی و در باره علی و مراد از مرض عداوت اصل بیت است  
فرا دهم الله مرضا پس یاد کرد ایشان از خدای تعالی یعنی بیماری که  
این معجزه را از علی ۱۴ دیدند و دلشای ایشان حیران شد و و لهم عند ربهم  
عذابا کافرا بکن یون و از برای ایشان است عذاب در روز قیامت بسبب  
آنکه در آن زمان که بر ندرت و غیبت میل دارند پیغمبر را و خود را بجهت بظلم میکنند  
که ما بر بیعت بنمای که کرده ایم ایستادگی داریم و در دل میکنند که دروغ میگوئیم و بنا  
برین معنی بکن یون تفسیر در آخر صدد بود و آن قرائت همه قاریان سوری خاص و  
و کسائی است که ایشان بقتل دین و اخوان خود انداخته اند و در انصاف معنی با کافران  
نکن یون اگر چه اصل بنوع نیست این خواهد بود که بیعت و کوفی ایشان و لا  
فیل لهم و آنکه که گفته شود آن شک کنندگان بیعت و در غیبت لا انفس

فی الامر که نشاء میکنند در زمین با ظهار شکستن بیعت بر ضعیف عقلا  
تا دین ایشان را بر هم زنند و ایشان را حیران کنند و در نزد ایشان قالوا انما  
نحن و محملون میگویند که نیستیم مگر اصلاح کنندگان از برای آنکه عتقا  
بدین محرم و غیر دین او را بفرمایم و بجهت ظاهر باطنی مستقیم بپوشیم با سبک ظاهر  
قبول دین و شریعت میکنند و در باطن حکم بر خواش خود و با آن و ترک او و آزاد  
میکند خود را از بندگی او و اطاعت پیغمبر علی ۱۴ بسبب آنکه اگر کار او در دنیا دوام  
یابد و ادوی با آورده باشیم و اگر ضایع شود تسلیم دشمنان او کرده باشیم الا  
اعلمهم المفسدون آگاه باش که البته و تحقیق که ایشان فساد کنند  
تا آنچه میکنند از کارهای خود از برای آنکه الله تعالی خیر میدهد به پیغمبر خود و عتق  
و بعضی ایشان میکنند و مسلمانان را میفرمایند که من ایشان کنند و اعتماد با ایشان نمی  
ماند دشمنان مؤمنین را حمله کند که میکنند که با ایشان نیز منافع خواهند زد و  
چنانچه انتخاب محرم و روزیدند پس ایشان را منافع و اعتمادی نزد دشمنان  
مؤمنین نخواهد بود و لکن لا تسمعون و لیکن در غیبت بایند که چنین است  
و اذ اقبلهم که گفته شود یعنی بهترین مؤمنان مثل سلمان و مقداد و عمار و غیر  
بگویند لهم ایشان را یعنی آن بیعت شکنان که امنوا کما امن الناس بایان  
بنیادین همچنانچه ایمان آوردند و هم یعنی مؤمنان مثل سلمان و مقداد و ابوذر و عمار  
قالوا میگویند و جوابی بر وی ایشان چه جراتشان نداشته اند بلکه بایان  
میکند از دشمنان و منافقان و ضعیف عقلا و مؤمنانی که منافقان اعتماد با ایشان دارند  
و ایشان میرانند انهم من کما امنوا آبا ایمان می آریم همچنان  
ایمان آوردند بسبب عقلا و خاصلان یعنی سلمان و رفیقان او چون اعتماد با ایشان  
آن بود که از برای آنکه سلمان و یارانش با علی ۱۴ محبت خاص و اطاعت محض میورند و  
دوستی و دوستان و دشمنی دشمنان او را آشکارا میکنند اگر کار خود ضایع شود دشمنان  
علی ۱۴ پادشاهان و مخالفان محمد ایشان را ملاک و بر آورنده میکنند و ایشان را سبیه



گفتند الَا اِنَّهُمْ هُمُ السَّافِهَاتُ آگاه باش که البته تحقیق ایشان سبک  
عقلان و جاهلان اند یعنی شناسان صحیح که چنانچه باید ملاحظه امور و پیچید  
نمکنند تا بشناسد پیچیدگی او را و صحت آنچه بعلم و نسبت او است از امور  
دنیا یعنی جانشینی و زمان شده اند هم از پیچیدگی و هم از خدایان او و برایشان  
سفیدند که سالم نماند است از برای ایشان بسبب نفاق ایشان نه محبت  
و مؤمنان و نه محبت خود و دیگر کاران جهت آنکه ایشان مخصوص اظهار دوستی  
او و علی و شیعیان ایشان از بود و ترشاد و ناسبی میکردند و چنانکه کاران عیاش  
اظهار دوستی میکرد علی و نفاق دارند با ایشان نیز نفاق دارند و لَكِنَّ لَّعَلَّكُمْ  
ولیکن نمی دانستند که چنین نیست چه الله تعالی خبر میدهد بر پیچیدگی از ایشان  
ورده و ضایع و لغت میکند ایشان را وَاِذَا الْقُلُوبُ رَمَتْ می کنند آن سبب  
شکایت و تمهید کنند کار بر خلافت علی و مبارکترین خلافت و اَلَّذِي يَشِ  
اَلْاَمْنُ آنچه اعتدال گویان آورده اند یعنی سلمان و مقداد و ابوذر و عمار قَالُوا اَمَّا  
میگویند ایشان را که ایمان آورده ایم ما پیغمبر و قبول بیعت علی کرده ایم و چنانچه  
شما ایمان آورده اید با بکر و عیسی و ما هم ایشان هرگاه دورا بر پیچیدگی و دزدان ایشان را نگاه  
نشدند از سخن شما که شاعر است بر کفر پیغمبر علی و در باب آنچه در شان علی گفته است باعث  
هلاک شما خواهد بود پس با بکر میگفت که به پیغمبر که چگونه دشمنی میکنیم ایشان را  
و جنگ ایشان را از شما باز نمیداریم و چون بهم رسیدند با بکر هر یک را جدا جدا  
و هر یک را بکشد و سلمان و یارانش میگفتند که ظاهر اینها چنانست که خدای فرستاده  
و بکشد و شتند آنگاه با بکر مبارزه کردند و میگفت که چگونه دیدید دشمنی کرد اینها  
کردیم و جنگ اینها را از خود و شما باز داشتیم و ایشان دعای و میکردند و میگفت که  
میشد با ایشان ایچین میباید کرد که در صفتی درباره ایشان بگوئیم وَاِذَا خُلُو  
اِلَى شَيْءٍ طِينَةٍ و هرگاه آنها پیش از شیطانهای خود یعنی هرگاه بر یکدیگر بجای  
باران خود از منافقان که کوشان و شراب ایشان بود و در مروج کوفتن پیچیدگی دنیا

از جانب

از جانب خدای رسانیده بود ایشان از فضل علی و یقین او با مانت بر جمیع اهل  
تکلیف قَالُوا اِنَّا مَعَكُمْ میگویند که تحقیق که ما با شما ایم بر همان قوطیه و تمهید  
کر کرده بودیم باز داشتن علی از خلافت بعد از پیغمبر شما را فریب ندهد و نیز ما از آنچه  
از ما پیش نبود و از کوشان شما و آنچه از ما می بینید از ما ملایم با ایشان اِنَّا لَخَو  
فِئْتُهُمْ و بنیم ما مکر دشمنی کنندگان با ایشان پس علل و در کرد  
با ایشان و گفت که ای محمد اِنَّهُ قَسَمٌ بِي خدای دشمنی میکند با ایشان  
در دنیا و آخرت یعنی عذاب و جزای دشمنی با ایشان میدهد تا در دنیا دشمنی  
ایشان میشود اما در دنیا دشمنی خدا ایشان را انت که با بر آنکه ایشان اظهار  
و موافقت کردند بظاهر و علمایان بر ایشان جاری و سخت پیچیدگی و فرمود که  
درباره ایشان بعضی و کذب سخن گویند و صریح نکند تا بر مخطئان بنیان نیاورد که  
کسب و فرموده است که لعن ایشان کنند و اما در آخر شایسته کلمات و شادی مؤمنان  
بشما است ایشان چنانچه پیغمبرهای هفت است و آن مؤمنان که دشمنی با ایشان از میان  
سر بر می بینند از بهشت ایشان را در در و مزخ گرفتار انواع عذابها و پیشناهند ایشان  
و ایشان نیز مؤمنان را در بهشت می بیند با انواع نعمتها و پیشناهند ایشان را آنگاه مؤمنان  
که شرفند بر ایشان میگویند که ای بکر و ای عمار و ای عجل و در مزخ مانند ابدیایند و  
ما کشتایم برای شما و بهشت را تا انتقاص خلاص شوید و بجا رسیدن ایشان میگویند که این  
سعادت که نصیب ما می شود و مؤمنان میگویند که بکار که این درهای بهشت پس درها  
بهشت را کشاده پسند و خیال کنند که نزد یک جهت و ایشان را نمکند که بهشت ظاهر نشوند  
آنگاه شاک کنند و در راههای کرم چشمان و بد و نازیش ملک عادل ایشان از عقب نشاند  
و کز و ناز و لذت و لذت آنکه کسان کنند بهر گاه بهشت رسیده اند و درها بسته پسند و فریاد  
عذاب نصیب کز ما بطلاند ایشان را و سر کون میان جهنم اندازند و مؤمنان در بهشت بر  
پیشخوانند و بخندند و دشمنی کنند با ایشان وَمِنْهُمْ هُمُ و او میگوید ایشان را  
و مهمل می دهد و مهمل می کند و قیود را کاست می کند و چون قیود کنند و عدل امر از قیود  
و فِي خُفْيَا نَحْنُ بَعْمُونٌ در زیادتی که در عصیان نشان حال آنکه ایشان چشم

حسن



حیرتند و برنگردند از هیچ و ترک میکنند اذیت و از سر ساندن محمد و علی و انما کلمات  
هست اولیای اجتماع که صفتهای ایشان گفته شد الذین شتروا انانیتهم  
که خریدند اند و ضا داده و برکنید اند الصلاة که معنی کفر خدا و جبر و زنی  
حال را در جهنم یا الهی هدایت یعنی بدین و بیان حق و سنگی حال در بهشت و مراد  
آفت که اینها را فرستند و آنها را بدله عوض گرفته اند فما رزقناهم من بعد ذلک  
پس سود نکرده است سود اگر ایشان یعنی سود نکرده اند و آخرت جز آنکه بهشتی میباشد  
از برای ایشان اگر ایمان می آورند نکرده اند و از دنیا و فساد و غلبه آخرت و دنیا  
کافرا هستند وینبذناهم وینبذناهم هدایت یافتگان بحق و صواب پس هر که تصدق  
کنند و وی راستی بخیزد و به عظیم علی و خدای پیغمبر و وصی و شاگرد خواهند بود و خبر دنیا و  
آخرت را حق تعالی جمع خواهد ساخت و هر که بعت کند با علی و او را هر که موافقت  
او و دوستی و دشمنی دشمنان او کند و بعد از آن بشکند بعت را و مخالفت کند  
و دشمنان او را دوست دارد از برای او را عذاب دهد که هرگز بر طرف نشود و در دنیا  
و آخرت زیان کرده باشد و سودی نیافزاید و شیعیان الجمعة هستند در اندیشه  
حق تعالی و دشمنان آنجماعت مثل زده میفرمایند که مثل مثال منافقان که شکسته  
یعنی که مخدای عز و جل ایشان برای علی گرفته بود و بظاهر شهادت بکار خود  
تعالی و پیغمبر محمد و امامت علی دادند گمشد الذی استوفی قدرنا مثل  
آنچه آن کسیت که با او بخت آنفی که بوسیله آن روشنی یافته اهل و خود را دید فامش  
اصناف اما حق که ذهب الله پیغمبر هر چه بود و بظاهر شهادت بکار خود  
اوراد و خدای نور ایشان را یعنی با یارانی فرستاد که خاموش گردانند انفسا و وهم  
و ظلمات و بکشد ایشان را و تاریکهای چون حکم حق تعالی در پس و مراد  
از برای تعالی ایشان را بکشد باطنی ایشان عذاب دهد در آن حال ایشان را تاریکی حاصل شده باشد  
یکی آنکه نورشان رفته و دیگر آنکه تاریکی غلبه الهی گرفته اند و دیگر آنکه تاریکیهای آخرت  
مثلا کشند اند و خدای تعالی هر که در چنانچه خلق را وصف میکنند لیکن  
چون و اندک ایشان از کفر و ضلالت باز نمیکردند و معاونت و لطف از ایشان منع میکنند



و اینها را اختیار خود باز میکنند لا یبصر فان که بینندگان تاریکها بودند  
رفتن در شان خود و دنیا بینندگان که تاریکها میان این تمثیل است که حق تعالی میفرماید  
که چون بکشد و روشن شد زمین بنویسم بر روی خدای تعالی نور را یعنی آنحضرت در  
دنیا رحلت فرمود و تاریکی ظاهر شد و منافقان ندیدند اهل بیت و او را و غرض  
آنست که بچشم اعتقاد اهل بیت آنحضرت را ندیدند که بوسیله ایشان از تاریکی  
که هر عیانت یا بند صم کفر کفر گویا شدند و نشنوند و کور مادر زاد باشند  
و کور شدگان بعد از دنیا تاریک باشند یعنی در عذاب آخرت که میشوند و دوری از طبع  
افق کوی بسیار باشند و کور میشوند یا معنی آنست که کور گردانند از هدایت و فهم  
لا یرجعون پس ایشان باز نگرند یعنی غرض نکشید و رجعت نیابند  
که عذر بخواهند و پیغمبر فرمود که حاکم کن از مستی گناه که آنرا مستی هست مثل شی  
شراب بلکه سخت تر از آن چنانکه حق تعالی درین آیه فرموده بدانکه هر کس از مردم  
دن بعت کند و ظاهر را علی و و بشکند آنرا در باطن و باو نفاق و رزق در وقت مرگ  
هست و نعمتهای او در نظر او جلوه کند تا حسرت کند و شیطان در دوزخ و عذابهای  
آن جلوه کند تا غصه خورد الله تعالی مثل بکار برای منافقان و کفار زمین و بیفرمایند  
که مثل آنچه در قرآن خطاب ایشان شده است مثل بیان بکار خودی و دلیل پیغمبر  
نوی محمد را استحقاق علی و اولیای امامت مثل بارانست که تاریکها او را عذر و مرق داشته  
باشد اف کصیب من السماء فیه ظلمات و فهم و فهم و فهم  
بارانست که از آسمان اید و آن تاریکها او را عذر و برق باشد و کمی بان مثل شوق  
اذا ن ترید که عذر او را از جگر با برق برورند بیان این تمثیل است که منافقان نیز  
مثل آنکسند در کون بعت علی و و رسیدن ایشان از آنکه در کفر و فسادان پاک  
شوی و واجب کنی کشن و بر طرف کردن آنها را یجعلون اصنافا یعمون فی  
اذا هم من الضلالت میکنند تا آنکه بتلایان رعد شده اند آنکشان خود را  
در کوشش خود از صاعقهها ایمن صدای رعد آتشین حزن الموت ایم مرگ میباید  
دلشان را بوی کند و میری بیان این تمثیل است که منافقان آنکشان خود را بگویمهای



خود میگردد و در هرگاه بشنوند که تو لغت میکنی بر بخت شکنان و وعده غایب خیرت  
میدهد چون احوال ایشان را بداند و خوش خور و لایق آن میکنند که لغت و وعده غایب را  
نشنوند که اگر بشنوند رنگ ایشان تغییر می یابد و احباب قوی هستند از اضطراب و تغییر  
رنگ ایشان که اهل لغت و وعده غایب ایشانند و در این صورت امین خواهند بود  
از آنکه بسبب این بدست تو و بحکم تو هلاک شوند و و الله محض و خدای حاکم است  
است یعنی قدرت و ارج یا لکافرون که از آن اگر خواهد تو ظاهر میکند و منافقان  
ایشان را و سر ایشان را بر آتش کار میکند و اموال میکند و از کشتن ایشان دیگر امرش را از سر  
گرفته و سر ایشان را با منافقان بر قوی که مبتلا باشند بر قی و جرم و دروغ و دروغ و دروغ و دروغ  
چشمه ایشان از رخسارند ان سالم مانده نگاه میکنند بر او که راه نجات دارند در آن  
بروشنی برقی که با اصل برقی نگاه کنند و در یکایان شود که چشمه ایشان کور شود و نیکو  
البرق یحفظ البصار و هم ندید کسی شود که برق کوی کند چشمه های ایشان را  
این تمثیل است که منافقان چون نظر میکنند در آنچه در ظاهر است میکنند بر چیزی و  
راست کوی تو در صلب علی با نامت و آنچه از حق و علی می بینند از بجزها که کلامت میکنند  
بجزی حقیقت نماز و یک میشو که برین رفتن ایشان از حق و بجهت های تو باطل کنند  
بر ایشان و یک چیز را که می مانند بلی آنکه کسی یک حق را انکار کند این انکار می کشاند و اول  
آنکه هر حق را انکار کند و در آن صورت سکران یک حق را باطل کنند و دیگر حق را باطل کنند  
که نگاه در حق افتاب که باشد در زمین و در چشمش بیاورد و تو یک سیم را از سر گرفته و در باب  
طریق عمل ایشان وقت ندان برق و بر طریقتن ان میفرماید که کلمه اصحاء  
لهم مشقوفیه و اذا اظلم علیهم فاموا هرگاه روشن شود از برای ایشان  
راه می رود در روشنی برق و هرگاه تاریک شود بر ایشان می ایستد بیان این تمثیل است که  
گاه روشن و ظاهر شود آنچه اعتقاد بان دارند که علی امام است ثابت میباشد بر این یعنی  
هرگاه اسب ایشان نادان و زیشان بسوزاید و درخت خرمایا در روز لغت و تجارتشان  
خوب و ایشان را روشن میگویند که در وینت که این برکت بخت ما با علی باشد بجز ایشان  
که بجز طاعت او و سکره نداشتند و در وینت و عیش و زنگاری کنیم و هرگاه تاریک شود یعنی

آنچه گفتیم بر عکس شو می ایستند و میگویند که این بشو بخت ما با علی و تصدیق نماید  
راست و لو نشاء الله لذهب و اگر بخواست خدای سبزه یعنی بطریقت کرد  
صمیمی و انصاری هم کوشش ما فغان و چشمه های ایشان تا پیشتر غنی ایشان را  
که احبها میکنند از یکدیگر و احباب تو بر کفر ایشان نگاه شویند و واجب کنی کشتن آنها  
ان الله علی کل شیء قدير تحقیق که خدای هر چیزی قدرت دارد و هیچ  
چیز را را عاجز نمیکند این آیه در شان محمد و علی هم نازل شده میفرماید که یا ایها  
الناس انی جعل فیکم فیه نذیرا ای مردم که بکلیف یا نکاید انقول دعوتی باعادت  
و طاعت را بخود کنید بعلیهما محمد و علی علیهما السلام نکیر صاحبان فرزندند و نوبت  
روزی و هندی خود کنید چون که فرمود است شمارا که اعتقاد کنید که خدای سبحان که یکیت  
و شریک و مانعی و مثل ندارد و عباد را بخشایند و صاحب حلم و حکمت است و محرم بند  
و بیغیر است و الی و فاضلترین الی بغیر این و علی هم فاضلترین الی محترمت و صاحب محرم  
شومین باشند فاضلترین صاحب بغیران و است و فاضلترین استهای بغیر این الذی  
خلقکم آنچنان زود که از دیده است شمارا نظره و جمل و در رحم مادر مظهر بود  
و جمل و در خون بسته و جمل و زکشت جاویده شده پس استخوان نگشته بعد از آن کشت  
بر و وی ان بر صورت بدن پوشیده شده پس وی بدن روید بعد از آن و ششگان  
رحم نوشته اند اجل عمل در زرق و لایکه صاحب طاعت یا شقاوت خواهد بود و کسی که  
آخر سعادت و راحت علی می نوشتند می نویسند عمل او را با این حق که کلام حق است  
ناو قی کفوت شود و از دیده است شمارا انسان و بند و عضلای شمارا درست و صواب شمارا  
بسنیده کوه است و الذی یزیدکم است آنحضرت از سایر صفتهای مردم من  
قلیلکم لعلکم تتقون که پیش از شما بوده اند از دیده است بلی آنکه  
شما بر چیز از اکثر مردم با عبادت و کنید که الله بر چیز از اکثر و شیخ خواهد بود و  
بدون غیر این الذی جعلکم الاکثر من غیرکم آنچنان رفیع کرد که از این است  
از برای شمارا زمین را برین بلی خواهد بود شما و موافق طبیعتها و بدو غای شما از بسیار که مر  
نگاه است که بسوی زمین و بسیار سر نکرده که در شرف و بسته شوی و بسیار خوش شوی که که



و گندی سرش و بسیار بد بو کردن که هلاک کند شمار و بسیار من چون آب کوره و غرق  
کند شمار و بسیار سخت نکند که مانع زراعت و دفن مردگان شمار باشد بکلام مقدس  
سختی بان داده که بدین و غارت شماران قرار نماید و اعتقاد بر داده که برای زراعت و  
دفن مردگان و دیگر نفعها از آن فایده یابد و الشما و الشما و الشما و اسما را سقف بر  
بالای سر شمار و نگاه داشته است بقدرت حق آنرا از زمین و آسمان و دروان ساختار است در آن  
آفتاب و ماه و ستارگان را بر این منفعتهای شما و حفظ خدا و تعالی ثواب طاعتهای  
دوستان و محرومان و صفت عظیم است از نگاه داشتن آسمان و انزل من السماء  
و فرود آورده است از آسمان یعنی از بلند ی سما و آبی یعنی باران بارید و بر کوهها و تنها  
و بلند یها و پشتههای شما که چون قطره و درشت و از بی هم برین متفرق بر یک قطره و شستن تا  
در بر و از آن سینهها و درختها و زراعتها و حیوانات و با هر قطره فرشته است که میکند از آنجا  
که حق تعالی فرموده باشد و در ششکان که امن تر است از همه دستان و آسمان و در ششکان  
که لغت میکند دشمنان او را بیشتر از ایشان است فانزل من السماء بر آیه برین آورده است  
از زمین به بان یعنی آن باران من الغرات ریز فانزل من السماء آن میوهها  
روقی کرده است از بالای شما و در ششکان که خادم الی محمد انعم و در دشتن طاعتهای حق  
که در آن تخمهای پرور کار است و در دشتن آنها از آنها آله محمد و شیعیان خود عطا کنند  
بیشتر است از آنچه از زمین و دریا و کوهها و دانهها و گیاهها و فانزل من السماء آنرا پس  
مکرر از برای خدای شایستهها و شما از زمینهای که غنیمتند و می شوند و می بینند و قادر بر  
همه هستند و انزل من السماء فانزل من السماء فانزل من السماء فانزل من السماء فانزل من السماء  
همه بکار نفعهای بزرگ که بر روی کار شما باشد و او است این سرگرد و درین نازل شدن چون خدای  
سبحانه و تعالی از برای کار و آن که بشکارت کم می نمایند و قبول نمیکردند بخوان بسم الله  
و در شان علیهم که از جانب خدای باشد و معجزاتی آنحضرت را که از برای علی و دیگر مومنان  
نموده و مکرر ایشان زیاده شد حق تعالی بر ایشان مکرر مومنان را بگوید که فانزل من السماء  
و اگر بود باشد شمار و شکران و ای خوانندگان کتابها از هر حق و ترسانان و فانزل من السماء  
و در این موضع و بلیغ که در روایت میگوید محمد را در قرآن و ثواب ذکر فضیلت علی و پیغمبر

معا

و ایشان مخالفت میکنند به کثرت و بهدی بیان مثل بسیاری را و هدایت میکند  
و هدایت خدای فرستادن سبزه و انعام و بیان حق است بهدی بیان مثل بسیاری را  
بر مثل معنی ندهد چنانکه مثل اگر چه نفع میباشد بان کسی که هدایت کرده باشد و از خدای  
خبر میابد بان کسی که کرده باشد و از برین خدای تعالی به گفته ایشان نموده میفرماید  
که فانزل من السماء فانزل من السماء فانزل من السماء و مکرر میکند خدای بان مثل که خجالت  
کنند کار بر نفس خود بسبب ترک امانت و بسبب وضع مثل بر خلاف چیزی که خدای  
بان چنین امر کرده است با امر اینست که مکرر میکند خدای علی و مکرر مکرر فاسقین را  
یعنی آنرا از کار و دوستی او و دین و طاعت خدای برین رفتارند و این امر است از آن  
که اعتقاد ایشان آنست که خدای تعالی مکرر میکند بندگانش را و بعد از آن عذاب ایشان  
میکند بر کسی که چنان برین آید فتنی که عذاب بر آن متعجب میشود مقدم جزا باشد بیا  
کمر کردن و هدایت کردن خدای در آید این سوره که بعد از این بشا و امر طاعت و  
در سوره انعام در آید من بشا الله یصله و آیه فرموده الله ان هر چه بود و در آیه بود و در آیه  
بیشتر این بشا و در آیه بود و در آیه بود و در آیه بود و در آیه بود و در آیه بود و در آیه بود  
همه الحارون که خدای تعالی در وصف میکند خدای آن فاسقان که ازین و طاعت خدای  
بیرون رفتند و میفرماید که انزل من السماء فانزل من السماء فانزل من السماء فانزل من السماء  
که باطل میکند عهد و پیمان خدای را از ایشان گرفتار است و بویست خدای و نبوت محمد  
و دانات علی و وصیت و کرامت شیعیان فانزل من السماء فانزل من السماء فانزل من السماء  
عهد و شان علی و فانزل من السماء فانزل من السماء فانزل من السماء فانزل من السماء  
میکند چیزی که فرموده است خدای بکلی چیز که نزدیکی جوید از ایشان و از بیکان یعنی  
دعا ایشان کنند و بجای آید حقیقی ایشان را و افضل از ایشان و واجب ترین او را حق  
ایشان خدایان محمد و اندر خدایان فانزل من السماء فانزل من السماء فانزل من السماء  
پدر و مادر است و حق محمد و عظیمه انحق پدر و مادر است و حق محمد و عظیمه انحق پدر و مادر است  
چرا که آنحضرت پدر حق است و تربیت بدن مردم میکند و ایشان تربیت بدن میکند و حق  
خویشان آنحضرت نیز عظیمه و قطع و جود ایشان بدین و سوایست با امر از ما











حق را بآن مثل نه و نه دکان مژمن خرد ما چیزی یعنی شلی که آن مثل بعضی ما فوقها  
بسته باشد بر چیزی که بالاتر از پیش باشد که آن مکمل است مثل مژمن با آن چیزی که دانند که در آن  
مثل صلاح نه دکان او هست یا با این آیه مثل نه است خدای سبحان نه در عالمات و روشن علی  
و بعضی کتابه از علم و مافوقها که مکمل است کتابه از موصفات بدلیل ثمة ایر یعنی فلان الله  
آمنوا فاعلموا ان الحق و جبرش در آن محصور بکس و علی به پیشه آنت که بر غیر هم شنید انحصار  
که میگفت آنچه خدای خود میخواست از آن میشود و از دیگری که میگفت آنچه خدای خود میخواست از آن  
بر غیر میخواست آنچه خدای خود میخواست از آن میشود و از دیگری که میگفت آنچه خدای خود میخواست از آن  
نیاید باشد و در خدای قدرت و جبرش مکمل است که درین مملکت وسیع میرود و شلی بسته  
با آنکه فضل حق تعالی سجد و علی و فضیلت که در یاد میکند بر فضل حق تعالی بر جمیع مخلوقات و  
تا آخرین دنیا و بنابرین معنی بعضی بعضی و حق تعالی مضموم خواهند بود و آن قرأت یعنی اقل یا  
و اگر متوج باشد معنی آن نیز مثل ما بعضی خلقها اگر چه منقول از اصل است نیست  
این خواهد بود که درین شلی از شما هر شلی که باشد بسته باشد پس بالاتر از بسته باشد فاما  
الذين آمنوا بر ائمه انجاعت که ایمان آورده اند بخدا و بدو و پیغمبر و علی و اهل بیت  
عم و تسلیم کرده اند حکمها و احکامها را و مقابل میشوند با ایشان در امور ایشان و در  
نشان و در اسرار ایشان و فاش نمیکند آنچه واقف شوند از اسرار ایشان مگر باذن ایشان  
فعلماون بر مبدلان مؤمنان که صفات ایشان گفته شد ان الله الحق من  
له بشر که تحقیق که شلی زده شده است حق است از صاحب آفریننده و غیر در زنی  
دهند ایشان که اراده کرده است بآن مثل حق و اظفار حق و روشن کردن آنرا ان الله  
که علوم حق است از ربا ایشان چنانچه رسول هم از برای او عهد و پیمان گرفته اند ایشان  
واما الذين كفروا و اما آنجاعت که کار شده اند بخیر بسبب معاوضه ایشان در  
شان علم بخیر و چرا و ترک انقیاد ایشان او را بخیر فرموده است و مراد ناصبیان و  
کافران و منافقان فيعتقون بر میگویند آن کافران و ناصبیان با منافقان  
ما ادا الله به من رشدا مثلا يصل حسنا لله اراده کرده است خدای باین  
مثل که او میکند خدای مکره کردن خدای آنت بخیر و امان میدهد و بیان حق میکند

آنچه در زمین است و وقتی بود که حق تعالی ملئکه گفت که خلق میکنم خلیفه در زمین چنانچه  
در آیه بعد ازین آن حکایت گفته خواهد شد و در آیه و قلنا یا آدم اسکن خلق حیوانات پیش از  
آدم در دنیا و خلق و بها و ایشان آن بعد از نزول او انقیاد گفتند خلق شدند انشا الله تعالی  
فما استوی الی السماء بعد از آن راست فصد کرد فبسی آسمان یعنی شروع کرد  
و خلق آسمانها و محکم کردن آنها و تدبیر کرد و از برای آنها و حق سبحان و تعالی برین را آن  
سنگی که در بیت المقدس است پس کرد و از آنجا خلق آسمانها بر دلخت و معنی استوا خلقا  
بر هر چیزی است که چیزی نزدیک نیست با و و بعلم او از هر چیز دیگر و هیچ دوری از دور و هیچ  
نزدیکی با و نزدیک نیست و هر چیزی از برای او مساوی است نیست بعلم و قدرت و ملک او و او  
مستوی است بر هر خلق و جلی و خاطر بر هر چیزی که هست نه اینکه چیزی او را حل و خاطر کردن  
باشد و او بتخلیج بجای با چیزی از خلق خود باشد بلکه او حامل و نگاهدارنده هر چیزی است  
خلق او بتخلیج اندک و فما استوی الی السماء فما استوی الی السماء فما استوی الی السماء  
سماوات وهو یکل نشی علیم هفت آسمان و او بر هر چیزی داناست یعنی  
چون داناست بر هر چیزی میداند و صفتها را آفرید از برای شما هر آنچه در زمین است از  
برای صفتهای شما ای فرزندان آدم چون که در آیه سابقه گفته شد که خدای آفریده است از برای  
شما آنچه در زمین است گفتند که کی بود است حق تعالی این آیه را فرموده میفرماید که فما  
بود که خدای سبحان فرشتگان گفت که میخواهم خلیفه در زمین خلق کنم چون این از تعالی نما  
کرد خلق آسمانها را و آنچه در آسمان است و خلق زمین را که پس کرده و غیر دنیا را آنچه هزار سال  
آفریده ده هزار سال زمین را بیا بآن خالی گذاشته پس خلق را از جن و انس و فرشته آفرید و ده  
هزار سال از برای آنها مقدر فرموده بود و در او از آن مدت در زمین فساد کرد و حق تعالی  
آنها را هلاک فرمود زمین را ده هزار سال دیگر بیا بآن خالی گذاشته بود بعد از آن جن و فساد را  
بیا فرید و ده هزار سال از برای ایشان تقدیر فرموده و بلیس و دیابان ایشان حاکم بود ایشان نیز  
در او از آن مدت فساد و سرکش و خونی می نمود و حق تعالی ایشان را هلاک نمیکند و فرمود  
تا آنها را کشتند و بلیس و ابلیس با آنها می نمود و تا خلق آدم با ایشان عبادت میکرد  
و در وقتی که بر حسد و در بدین سجده آدم کرد بر ملئکه معلوم شد که او از فرشتگان



نبوده است پس آدم را با فرزند و ده هزار سال بخیر او مقرر فرمود حضرت امام جعفر علیه السلام  
که هفت هزار و دویست سال گذشت و شما را از آن مایند حاصل بعد از آنکه جن و انس  
هفت هزار سال تکلف نمودند از تعالی را در خلق آدم فرمود و در حدیث دیگر آمده که  
حق تعالی از شما و بعد از آن آسمانها را آفرید آنگاه و شکافید و خانی و باله را آفرید در  
میان طبقات آسمانها جای داد و ذکر خدای میکردند میان آن و ایشان اسرافیل و میکائیل  
و جبرئیل را برکنید و بعد از آن در زمین جن را و خانی بالداران را و پیران و فرشتگان آفرید  
و در میان طبقات و بالا هفت زمین جای داد و ذکر خدای میکردند میان آن و بعد از آن آسمانها  
را و پیران را و ایشان را و زمین را و ذکر خدای میکردند میان آن و بعد از آن آسمانها را و پیران را  
آدمی نبودند و ایشان را و زمین را و ذکر خدای میکردند میان آن و بعد از آن آسمانها را و پیران را  
از جن و انس هر دو سر کشی و زمین را و ذکر خدای میکردند میان آن و بعد از آن آسمانها را و پیران را  
طافند دیگر از جن و انس هر دو سر کشی و زمین را و ذکر خدای میکردند میان آن و بعد از آن آسمانها را و پیران را  
ابلیس را طرد نام داشت و خود را بلبل نامید از طبعان و آموز بعد از آن حق تعالی خلق دیگر  
بخلاف آن که گفته شد آفرید و آنها را بر وی زمین مثل جانوران حرکت میکردند و از آن  
از زمین حاصل میشد میخوردند و می آشامیدند و هر چه بودند می شربت و هر چه طوطی  
امل و بهایم و هوم و غیره و نفاس ایشان بر آن درخت بود پس حق تعالی ایشان را و فرمود  
که یک نفر را در رشت مشرق عقبه را جای داد و شهر جا را و از آن ده هزار فرسخ دور  
هزار فرسخ مسکن ایشان آفرید و حصار آهنین بر آن کشید و در آن دیگر را در رشت  
مغرب عقبه را جای داد و شهر جا را و از آن ده هزار فرسخ دور  
دو نفر را بر جای آن دیگر نهادند و اهل وسط زمینها نیز خبری از ایشان نداشتند و آفتاب  
بر اهل وسط زمین می تابید و چشم هر چه بود و اهل آن و شهر و از طلوع و غروب آفتاب  
اطلاع نمیکردند که ازین سخن ایشان طلوع و غروب و اهل آن و شهر را از آن خبری نبود  
دارند و آفتاب و ماه و ستاره نمیدانند و شیطان را نمی شناسند و گناه و خطا نمیکند  
و پلار و پیر نمیشوند و نایب نیستند و از عبادت مانند نمیشوند و بعد از آنکه جن و  
انسان هفت هزار سال از آن کانی بود ندانند تعالی را در خلق آدم فرمود پس حجاب آسمانها

برداشتند و فرشتگان را فرمود که اهل زمین را ببینند چون گناه کاری و غیره و ایشان  
چون و دستهای اویدند و خدا را از آن خبری نبود و بر زمین مناسف گردیدند  
از غضب و عتاب و نوبت کرد و گفتند آفرین کار را و قادری و ایشان خلق خوار حقیرند  
نعت و طاعت از قوایشان میرسد و در دست توان و عصیان تو باین قسم کتابان میورند  
و فساد می کنند و من غضب میکنی و برای خود انتقام میکشی و میشنوی و می بینی و این سخنان  
از برای تو می آید پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ای جاعل فی الارض خلیفه ای  
**اِذَا قَالَ رَبُّكَ** و آنگاه که گفت صاحب حق آفریننده و نعت و ذوق دهنده تو ای  
خداوند **اَلْاَرْضَ فَسَّادَ** و آسمانها را که گفته شد یا آن فرشتگان که با ابلیس در زمین  
و بین و از زمین بر طرف نموده عبادت ایشان میکردند که **اِی جَاعِلُ** خلیفه کرد  
من کرد اندام یعنی تمام زمین **فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَه** و در زمین بدین آتش و آسمانها  
از زمین بر طرف میکنم که او بجهت من باشد در زمین بر خلق من و آن خلیفه آدم است  
و خلیفه که در آن زمان بود و چهار اندام و او در هر دو و علی و جهاد را ایشان است  
و از خصوص خلیفه های خداوند یکی بعد از دیگری چنانکه هرگاه حق تعالی بخواهد که آن و فنا  
نمیکند و چون که آدم را که خلیفه بود در زمین هر دو از او بود و پس از او بر کن بدکان خدا  
که خلیفه بود در میان خلق الله غضب نکرد و حق تعالی و رسول خدای بلی ایشان مقرر  
کرد و بودند تا آنکه حق تعالی غضب کرد و دعوت شد بر کید از برای او و اوصیای او پس گرفتند  
آنچه ایشان غضب کرد و بودند و شمشیران فی است یعنی چیزیست که خدای بر آن انداخت  
ایشان چونکه خلیفه ای فرمود آنچه گفتند بر یکدیگر زمین خدا آمد و جهاد عبادت ایشان  
بعد از کشتن با آسمان که از زمین پس قالوا گفتند فرشتگان زمین یا آسمان یا دو کسی  
از ایشان وارد کردند بخدای سخن اول چونکه گفتند که از آنچه خدای جمله گفت و خدای  
خجل و طاف و علم نیاوردند و چون که امر کرد حق تعالی ایشان را سجده آدم که بعد از آن سخن و  
دیدند روح سجده کنند و **اَوَّلُ اَسْمَعِلُ** ای بس که دانی و بی خانی میکنی **فَیَسْمَعُونَ**  
**فَیَسْمَعُونَ** و **فَیَسْمَعُونَ** و زمین کسی که فساد کرد در زمین و برین  
خون با چنانکه کرد و نجات و بر طرف کردیم آسمان و خلق میکنی جمعی را که حسد در زمین و











و حال آنکه با تسبیح میکنند و حالت شکر و بکس میکنند زمین و آسمان از بلای تو بس  
منت خداوند عباد و خود بخدا می رسد و حق تعالی امر این کردار ایشان بعد از آن تعلیم کرد  
تا آدم را نامها را با تمام بعد از آن گفت بعضی شکان که خمره هید و مل نامهای اینها گفتند  
فرشتگان که نیست علم ما را گفتی آدم خمره و مل نامهای اینها پس خمره را آدم حق تعالی  
فرمود بعضی شکان که سجده کنند آدم را و چون که آنرا حق تعالی آدم را و با مو را بید و با نامهای  
جز را و عرض آنها را بر فرشتگان و پیش از آن خلق کرده بود و در خدای شخصهای محمد علی و  
فاطمه و حسن و حسین و بعد از آنکه خدای بود و هیچ چیز نبود و کفر آید و بعد از آنکه شخصها  
و امور آید و بود با ایشان تسبیح نقل فرمود آن شخصها را از طاعت دست بزدی و عیش  
بشت آدم و نورهای آنها روشن ساخت فاقی را پس بعد آدم نور را و ظاهر فرشتگان را و آن  
شخصها گفت یا رب بخت این نورها فرمود که این نورهای آن شخصهاست که بخت تو نقل  
فرمود گفت یا رب اینها را ظاهر هرگز برین حق تعالی فرمود که کاه کن ببلندی عرش پس نظر  
کرد و صورت نور شخصهای ایشان از پشت و بر بلندی عرش چون صورتی که در آینه  
جلوه کند افتاد پس در شخصهای ایشان را پس گفت یا رب اینها چه شخصها اند فرمود که شخصها  
بخت برین خلق من و بر کن بدکان و خاصان منت که از نور جلالت خود آفریده ام و اسمهای ایشان  
از نامهای خود برین آورده ام گفت یا رب نامهای ایشان را من با مو را فرمود که پس ایشان  
امانت و سر من باشند و نور که عجز را بران آگاه سازد و بگریختن من و از و بر من معنی  
عهد و پیمان گرفته تعلیم کرد و فرمود که بوسیدل ایشان من را بیکمیر و بیچشم و عقوبت میکنم  
و ثواب می دهم پس ایشان را و وسیله خود ساز و بوی من در کارهای بزرگ کن من حق دادم  
که هر که نماز من را بخواند و عیش و شادی را بوسیدل ایشان و از بخت بود که در وقتی که  
آدم نور کرد و ایشان را وسیله ساخت نور او قبول شد پس عرض فرمود حق تعالی ایشان را  
بر فرشتگان و آنها میدادند نامهای ایشان را پس فرمود که خمره هید و مل نامهای اینها اگر  
هستید ثوابت کوین کنند ملک را که تو را با آنها خست ما را هم بیکمیر و بوسیدل ایشان را  
تجلی کرد و انانی هر چه که حق تعالی که آدم خمره و مل نامهای اینها پس چون که خمره را  
آدم فرشتگان را نامهای اینها را گفتند که آدم ما را در علم را داده برای ایشان است پس بجهت

نقل فرمودن شخصهای ایشان به پشت آدم امر کرد حق تعالی فرشتگان را سجده و چون که خلق کرد  
حق تعالی آدم را چهل سال صورت پیرمانند و بلیس و میگذشت و میگفت برای چه  
کار آفریده شد چون روح در وی میداد شده بدیاع او رسید عطر کرد و در پشت  
و گفت اللهم پس خدای سبحانه جواب داد فرمود که بر حلاله یعنی خدای فرمایم و در پشت  
ایزدی در الحال نصیب آدم شد پس امر کرد حق تعالی فرشتگان را که سجده کنند آدم را و چون که  
ملک که خود قرار داده بود نکر اگر ایشان از این بار طاعت نشوند خلقی بهتر از ایشان در زمین  
و در آسمان ایشان بخدا و بفرشتگان حق میداد پس حق تعالی داده کرد که ایشان معلوم  
کنند که درین کار و اعتقاد خطا کرده اند پس آفرید آدم را و با مو را بید و با نامهای اینها  
کرد آن نامها را بر ایشان پس بجز شدند از دانش آنها پس امر کرد آدم که خمره هید ایشان  
آنهارا و بشتا سائید بر ایشان زیادتی و در علم بعد از آن پیش آورد از پشت و در آید  
از بخت و بخت برین بدکان خود یعنی بخت و کاه و حجاب و بر کن بدکان ایش و و شاسائید  
بملک که ایشان بهتر از فرشتگان چون عمل میکنند و بشتها و جهاد با شیطان و فتنه  
از اعیان و سعی در طلبدن و حلاله و تر از غنا و پادشاهان و دزدان و خنای راها  
و در سکاها و تنگناها و کوهها و آنها با آنکه در ایشان نشسته شوی و دوستی و دشمنی و بخت  
عزت و ریاست و فقر و تنگدستی و ملکه را بجمع اینها آفریدند پس چون شناسا بید حق تعالی بر فرشتگان  
فضیلت بر کن بدکان ایش بخت و شیعه علی و خلیفهای او را امر کرد فرشتگان را که سجده آدم و خدای  
میفرماید که **و اذ قلنا للالهة اسجدوا لآدم** و آنگاه که گفتیم  
فرشتگان را که سجده کنند آدم را از روی بخت و طاعت و اینکه او فاضلتر است  
خدا را از روی بدکی و طاعت و شکر اینکه جمع کرده است شارا با آدم و و آنرا که در پشت او  
و بهتر از ملکه اند از روی تعظیم و آنجه که خدای را نظر شما علیه است و آن ایت که  
حق تعالی فضیلت داده است آدم را پس بجهت آنکه خدای آن شخصهاست که نور آنها فاقی را و در کوفه  
است و نور در و همای آنهاست و سجده طاعت و بخت و کایشان عبادت آدم کرده باشند  
در عبادت خدای بلکه اعتراف بفضیلت آدم و بختی بود از خدای این بلی آدم و آدم قبل بود و سجده  
ایشان بطاعت آدم سجده خدای بود بجهت آنکه کسی با امر خدای سجده کند سجده خدای کرد



باشد و سزاوار نیست که کسی آنکه افتادگی و تعظیم از برای خدای باشد کسی را سجده کند  
و این از تعالی بجهت عطا کردن چیزی که فضل از آن بود چه حق تعالی و جمیع ملئک که صلوات بجهت  
صوم فرستاده حق تعالی جمیع مؤمنان را صلوات و عبادت فرمود چنانچه در آیه سورۃ النحل  
کرات الله و ملئکته یسکون علی النبی گفتند خواه شد انشاء الله تعالی و چون نگذاشت که حق تعالی  
و فرشتگان را که سجده آدم کنند و کردند و خدای تعالی و فرشتگان را با خلوص میکنی و زمین  
کسی را که نشاند و زمین و بر روی خدای تعالی و حال آنکه ما مستبح میکنیم در حالت شکر و نیکی  
میکنیم زمین و از اعصابان از برای حق تعالی و موعود کس میدانم آنچه بعد از اینها پس  
عصب کردن ایشان آنکه ایشان طلب تبریک کردند پس هرگز حق تعالی ایشان را که صلوات  
کنند بصرای آن بیت المعمور است چنانچه الحال مذکور خواهد شد **فَسَجِدُوا**  
پس سجده کردند یعنی پیشانی بر زمین نهادند و قیام نمودند و هرگاه آنکه بزرگوار  
اصل بیت عجم و آدم را چون که بنده های آن بزرگان در و بود و سجده ملائکه در پشت کشی  
واقع شد پس آن اول نیست که عبادت خدای را بشنود و چون که سجده نمودند و با خود  
گفتند که آن ندانستیم که خدای حق سبحانه و تعالی را بر ما بیاورد چه ما خبر نداشتیم و از آن  
خدای و نیز بگویند بن خلیفهم با و پس سران سجده برداشتند از برای تعالی فرمود کس میدانم آنچه  
شما آشکار میکنید یعنی آنچه کردید و گفتند که با خلوص میکنی و زمین کسی را که نشاند و در  
زمین و حق بشارت و آنچه بشارت میکنند و یعنی آنچه بخود گفتند در سجده پس چون که  
داشتند فرشتگان که خطا کرده اند بپناه بر عرش خود و هرگاه ملئک که گویند آنست که آن بودند  
یا جمعی از ایشان که در و بر عرش بودند و اشاره با انگشتان کردند پس حق تعالی و بر و کلمات  
گفتند بصرای آن بیت المعمور است و صفته مال لطیف و طاهر و برش نمودند و آنچه گفته بودند  
پس حق تعالی نیز ایشان را قبول کرد و راضی شد از ایشان پس این اصل طوطی است بعد از آن از برای  
تعالی که بعد از این بر صلی از برای آنی و تو بر زمین ندان کنه کار خطا کرد از آدم و قار که بشارت  
بان حبه آمردید و شوند چنانچه ملئک بپناه بر عرش هستند پس چون که آدم عیبها بان  
حجت و طوطی بر روی او مقبول و آمریدید شد **إِنَّمَا إِلَهُ الْبَشَرِ** یعنی اگر شیطان که  
استماع کرد از امر تانی که توضیح کرد از برای جلالت عظمی خدای و از برای آن نورها و ظاهر

سلطنت خدای را که در دل داشت و وقتی که در پشت آدم ارواح بجهت خدای مانت نهاد  
شدند در پشت او و ابلیس از جن بود از ملئک که کارکنان آسمان و فرشتگان نمیدانستند  
که او از ایشان نیست و چون سجده نکردند داشتند که واقع نشدند در سجده مگر فرشتگان  
لیکن ابلیس از اقل رکنندگان بدعت ظاهر بود با ملئک پس این امر شامل او نیز شد  
چنانچه با اینها از برای امتوا شامل یافتن و اهل صلوات و هر که از برای بدعت  
ظاهر کرده باشد هست و گاه هست که از برای حق تعالی امر میکنند و اراده میکنند و گاه عکس  
پس امر کرد با ابلیس که سجده کند و اراده کرد که سجده نکند و اگر اراده میکرد که سجده کند  
البشر شیطان سجده میکرد و منع او نیز از این امر کرده بود یعنی از سجده نکرد که اگر منع  
میکرد او را معذور میداشت و لعن نمیکرد و چون ابلیس سجده آدم نیاورد شد  
گفت خدای را که اگر بگویم معذاری را برای تو عبادتی کنم که هرگز کسی مثل آن نکرد باشد حق تعالی  
فرمود که من دوست ندارم که چنانچه من بخوام اطاعت من کنند **وَإِستکبر** و بلند  
حجت بر حق تعالی فرمود که چه چیز منع کرد که سجده کنی آنکه که من امر کردم او را بقیامت  
آورد و گفت کس بهتر از من آدم را آتش و آفرید او را از کل پس از او و از آنچه را  
که از نظر او غایب بود و صدق بآن نکرد و دلیل آورد بظاهری میدید یعنی جسد آدم عریک  
و آشکار وجود آنان که میدانستند در پشت نشاند و ایمان میاورد با اینکه آدم قبل از ملائکه  
و فرشتگان احکام سجده او شده از برای تعظیم آنان که در پشت او میدید پس بپناه شد شیطان  
چون که گناه او تکبیر بود بر محمد و آل و صوم و تکبیر اول گناه است که در روی زمین کرده شد  
و آن گناه ابلیس است که مذکور شد و تکبیر و سجده حرام است **وَكَانَ مِنَ**  
**الْكَافِرِينَ** و بود بسبب آن و تکبیر از انکار کنند که طاعت خدای از برای خود و اول  
که ابلیس این بود که گفت من بهتر از آدم بعد از آن قیاسی کرده که آدم را آتش و او را  
از کل پس من حق و برادر امر حق پس در کرد خدای او را از همه ابلیس خود و لعن کرد و برجم  
نامید از جهت انکار و آنچه را که غالب بود از چنانچه مذکور شد پس مثل کبیر در زمان  
غیبت ایمان بقایم آل محمد هم از مثل آن فرشتگان است که اطاعت خدای کردند و سجده  
آدم و مثل کسی که انکار او کند مثل ابلیس است که استماع از سجده آدم نمود و از برای تعظیم



خود قسم یاد کرده که هر قیاسی که کند را قیاسی که در این عالم است و در کائنات و مزخ و  
کسی که انکار کند که خداوند است یا اینها را بر خلق و اینان بر علم خود که دانسته  
بمنزه الیسی باشد که کلام خدا در وقتی که امر سجده آدم فرمود و کسی ایشان را نشناخت  
و پیروی ایشان کند بمنزه بلکه باشد که خلق ایشان را امر سجده آدم کرد و ایشان را اطاعت  
نمودند و اگر شیطان سجده خدا کرد بعد از آن گناه و تکبر بقدر بقای دنیا فتنه بخواند  
و خدای تعالی خواهد کرد ما دام که سجده آدم هم چنان حق تعالی فرمود نکرده و همچنین این  
است طاعتی که بعد از پیغمبر خود صبر نموده و رفتا و نند بعد از آنکه ترک انما خود که پیغمبر  
اول تعیین فرموده بود کردند قبول نخواهد کرد و در سجده عمل ایشان از آن آنکه در سجده  
آوردند تا آن حدتی که حق تعالی فرموده و دست دارم انما می گوید و ایشان را امر کرد  
و کفر غیر از آن و شکر بر آنست چه ایست که از شد و مردم را دعوت به عبادت غیر خدا نکند  
مگر بعد از قضیه مذکوره و اول کفری که در دنیا سجده در زمین شد از زمان خلقت آدم هم  
کفر الیسی بود که در اول نبی می نمود چون که حق تعالی بآدم هم روح دمید در روز جمعه رحمت و  
نعمه و فیض بعد از پیشین و مکرر ساخت و نشکاز از سجده او و طاعت خدای لعن  
کفر الیسی را بسبب امتناع او از امر بانی و بیافزین حق را از زیادتی کل آدم از استخوان  
پایتوبین پهلوی او و بر ابی اول حواری استخوان پایین پهلوی او آفرید نگاه و نشکاز  
سجده او و زیان داده همان روز ایشان را در بهشت جای داد چنانچه می بینید که  
قلت و گفتیم ما پیش از آنکه داخل بهشت شویم یا ایا که ما منکن انتم فی  
رواج الجنة ای آدم ساکن شو تو با جنت خود در بهشت و بهشت ز بهشتها  
و دنیا بود که طالع میگرد و در آن آفتاب و ماه و اگر از بهشتهای آخرت میبود الیسی تا بخدا  
نمیخند و اما آنجا بیرون نمی آمد هرگز و همچو الاسود را این باد در بهشت جای داد که هر سال  
بد بدن او یا دهم و دنیا فی که در روز رستا حق تعالی از خلق گرفته و او سپرده بود نماید  
و کلامها را عدا حیث شتمنا ولا تقر با و بخورید از این  
بهشت بفرایند و عدم تعب هر جا که خواست باشید و بعبودیت یک شوید یعنی بخورید از این  
در این فتنه در جبر و کمال و هم که خدای مخصوص ایشان ساخته هذه الشجرة

ازین درخت و اشاوره که در بهشت و منوع آنرا بآدم و فرمود که از درخت دیگر که از آن  
حبش باشد نه بخورید و گاه هست که از آن تعالی امر میکند و اراده نمیکند و بر عکس آن  
و گاه نه میکند و اراده میکند پس حق تعالی ایشان را اراده نمود که بخورند و الا البته  
نمیخورد و نه بخوراد ایشان را بر از حق تعالی غایب نمیشود و درخت درخت علم بود بعضی علم  
همه قائل و هم که هر کس از آن باذن خدای تناول کند علم اولین و آخرین ملهم میشود و آنکه  
از کسی میاموزد و آن درخت مخصوص میگرداند و هم است و ایشان از آن تناول می نمایند  
و کسی که باذن خدای از آن تناول کند بهره خود زیست و بخدای عصبان و رزیده باشد و  
آن درختی که اصل آن محمد ص و بر کترین شاخ آن علی هم است و دیگر شاخهای بزرگ آن  
آدم و باقی شاخها شیعه و است و ایند بقدر مراتب هر یک و آن درخت و هر چه از جنت  
مخلوقه درختهای بنا و سایر درختهای بهشت و اقسام چیزها را بنسبت خود درخت  
بود و آنکه در تاریخ و عنایه سایر ما و اطهر رسید و ازین سبب است که مردم خلاف  
یکدیگر بعضی کلام و بعضی نکود و بعضی عنایه گفته اند و آن درخت درخت حسد بود چه  
در بهشت چیزی به آنها و اشامیدنها و بر ششها آنچه نفس می خواهد و جنت از لذت یا بدی  
باشد و خدای همه آنها را بآدم مباح کرده عهد فرمود بایشان که کسی که خدای تعالی  
داده بر ایشان و بر جمیع خلایق و بچشم حسد ننزد چنانکه حق تعالی ارواح را در هر سال  
پیش از زید آنها آفرید و اشرف آنها ارواح محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و باقی ائمه است  
و چون نیک عرض کرد در روز رستا هم در آن روز رسول هم نیک بر علی هم فرموده و از عقیبت  
او فاطمه و از عقیبت فاطمه حسین هم بر کشتند پس از آن تعالی فرموده که بر جمیع این آدم  
ازینکه بچشم حسد در ایشان بدی که فراتر از یکی خن و در کتب پس چون در بهشت ساکن شدند آدم  
متمثل شد پس بر سجده ایشان نظر کرده بعد از آن ولایت و دوستی ایشان را بر او عمو کردند  
و انکار کردند و بهشت او را با برکتهای خود زد و نیز چون داخل بهشت شد با خود گفت که حق تعالی  
ما را آفرید و از روح خن در من میداد و نشکاز از سجده من فرمود و مرا در بهشت  
جای داد یا فلان فلان این خدای خلق کرده باشد پس آدم و حق تعالی ایشان را که اشرف مژگان  
اصل بهشت بود دیده گفتند یا رب این جای کیت حق تعالی فرمود که سر بالا کنید و بنشینید



بسر و شاف عرش نام آن سخن را نشنیده و بداند آدم هم برسد که اینها را بمانند  
تعالی فرمود که در این روز بهتر از تو با جمیع خلق خدا را تا علم و ایمان سز شدند  
ایشان نبودند و تر و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را بنا فرمود پس بر زمین  
از آنکه چشم حسد بر ایشان نگرید و از روی منزلت ایشان بکیند که شمار از فرزندان خود  
دور میکنم و غم از ظلمان خنایان بود شمار از ظلم کنندگان بر نفس خود بسبب کناه و خنای  
شمار و رجز که بر نفس شایع شده و ظالمان آنانند که دعوی منزلت نموده اند و عیب میکنند  
بغیر حق پس بر ایشان و از روی منزلت ایشان نمود آدم و حسد بر بنیاط صمد و حق  
بنی خود نکرده و حق تعالی که نزد یک شود باین درخت گفتند ای چگونه نزد یک شویم  
چون و حال آنکه تو نمی نموده ما را از آن و انشاء الله نگفتند پس این دعا را ایشان بخوانند  
داشت خود باز داشت پس چون حسد ایشان و گفتن انشاء الله تسلط شد شیطان تا آنکه  
خوردند از آن درخت چنانچه میفرماید که **قَالَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنِّي**  
پس باین اندیشه ایشان شیطان از بهشت و سوسه و مکر و فریب خود و بران داشت ایشان را  
که از روی منزلت خود الا و صمد کنند تا آنکه چشم حسد دیدند در ایشان و آدم خواهش خود  
مخبر شد و فضیلت او و همه خود عنون در خوردن از آن درخت و سوسه و مکر و فریب خود کرد و در میان  
دشمنان که بهتر بر حیوانات بهشت بود بهمان شد و مار او را داخل بهشت کرد و او را  
نزد آدم حاضر شد چنانچه الحال بیان بخت می گفت خواهش شد گفت که خدای جبهه  
آن شمار ازین درخت منع کرده که اگر از آن بخورید فرشته و همیشه زنده و در بهشت و دانا  
بعین صافیت زنده خواهید بود و قسم داد که اگر از سخن من از روی نصیحت میگوید و آدم  
کان کرد که مار او را بخون میگوید که من مار و شیطان و از آن زهره و چگونگی خدای با ما  
خیانت میکند یا نه چنان خدا را بزرگوار و تعظیم و تقیید می کند که خدای را که او را بخینان  
دشمن میداند پس چون قصد حسد چنانکه که خدای را از آن منع فرموده و بدون فرمان  
او و خنای آن چگونه چنانکه چون آدم نمیدانید که مار را عیان دهن مار فرستاد و خنای  
دشمن گفت که میدانم که خدای جلالت کرد بنابر خوبی طاعت شما و خنای که برام کرده بود باین  
دلیل که فرشتگانی که هر یک بجای خود حیوانات بهشت را از آن دور میکنند اگر تو قصد

آن کنی ترا منع میکنند و اگر تو پیش از آدم برگیری تسلط بر آدم و فرمان و دیای او شود و خنای  
بنابر تجربه قصد درخت غم و فرشتگانی که هر یک بجای خود حیوانات بهشت را از آن دور میکنند اگر تو قصد  
ایشان را می فرمود که منع بفرستد از آن باشد عاقل را بعقل خود که بخت او است گذارد که اگر عاقل  
کند ثواب و اگر معصیت کند عقاب بد پس چنانکه که در حق تعالی از منع او بنابر از آن  
فرشتگان را نمی فرمود و گفت که ما را است گفت و از میوه آن درخت بر گرفت و با دم از آن  
گذشت پس خبر داد آدم کول او خود ده و غلط کرد و او را کسی بود که طاعت فرمان نمود پس  
نظر بد درخت کرد و آب و دی و رفت و برخواست و دیوان شد و آن اول قلم بود که بخل  
دفت و از آن بدست خود بر گرفت و چون بخورد دست ناام و ناسف بر سر نهاد و ازین جهت  
شستن و مسح نمودن این اعضا چنانکه در وضو واجب شد و در وقت نماز عصر توقف  
در عزافت بعد از عصر را بخت خود و واجب شد آدم دانه کند و خنای خود و خنای  
شخص از آن و از آن خبر خود بر گرفت و بیکدیگر خود خورد و دانه را با دم خورایند و دانه منزل  
تخصیص بر گرفت و از آن بخت است که در دایره است و در بر سر نهاد و بجای آنجه رفتند  
جو و سید و باقی بجالا خوردند و ماند حاصل کردند و چون از آن خوردند آدم می  
خدای را از درخت بیاد آورده خواست که از درخت دور شود و درخت سر او را گرفت و خود کشید  
گفت که بشیر آنکه از من بخوری سیاست بگریزی شیطان از شادی خود بخوانی ۱۱ و او را کسی بود  
که خود بخوانی کرد و گندم در کاه و پوسته می آید و در دایره بخت غل در جنات واجب شد  
چرا جمع رکها و می خورند و می آید و وضو از بول و بران واجب شد چه بول از زیر  
اشربه و بران از زیر پا در اطهر حاصل می شود و گندم در شکم آدم می خورد و زمانه از بخت فرستاد  
ماه و مضایق است و بخت که هر کاه کاه بدی بجای آورده و هم صاحب خبر شد  
باشند و خنای فطرت شب فضیلتی شد خدای بی رحمان و بختهای بهشت ازین نشان  
رفت و عیان ماند بر رفته عورت و طلب آسایش کرد و در بختی لباس آدم بر کاه می  
بهشت بود یکی از آنرا و یکی را دود و یکی را عمامه کرد و بول و لباس خود می خورد که زمین  
میرسید و وجه معصیت آدم صمد با آنکه معصوم بود دانست کار در خنای خود تعالی نشان داد  
بود بخورد از جهت درخت دیگر که از آن نوع بود خود بد و شیطان با ایشان گفت که خدای



ازین درخت خاص منع فرموده نازن مثل آن وضع نکرده و ایشان نمیدانستند که قسم دروغ  
بخدای یاد مستجاب گردد و آن گناه صغیره بود که پیش از پیغمبری بر پیغمبران رواست و خدا  
از آن عفو می کند و پیش از پیغمبری او در بهشت واقع شد نه در زمین و او خلیفه  
و پیغمبری زمین بود و بعد از آنکه زمین آمد و پیغمبر شد گناه صغیره و بکبیره از نزد  
و حق تعالی او را برای زمین آوردن بود از جهت بهشت و خدای چنانچه افعال گفته شد  
بآدم عهد کرده بود که اگر زوی منزلت بخیزد آل او هم و ایشان بچشم حسد نظر می کردند  
درخت نکند و چون آنوقت که در عالم خدای بود که از آن درخت بخورد و در رسیدن الیهم  
او را بران داشت که از زوی منزلت ایشان کند پس فراموش کرد و از آن درخت خورد بعضی  
عهد و نهی خدای را در آن وی منزلت ایشان فراموش کرده از روی کرد پس ایشان بچشم حسد  
نکرفت و عیبت بان نیافت پس بخند و دلگشته شیطان بر او مسلط شد تا آنکه از آن  
درخت خورد باراده خدای و اگر خدای را ده عنکبوت بخورد چه از ده او برآورد و خدای غایب  
نمیشد و فراموش کرد و عهد و نهی خدای را در نزد یک شد که بان درخت عهد آنکه از آن  
متذکرین و بلبس باو گفت که هفت کرده است شمار او را ازین درخت مگر آنکه بوده باشد  
دو فرشته را بخند در بهشت چنانچه در اوایل سوره اعراف میفرماید که و قال ما ههنا شجرة  
ربنا عن هذه الشجرة الا ان کونا ملکین او نکون من الخالدین و پیغمبر فرموده که چون  
مبعراج رفتم و نماز بجا نکرده واجب شد موسی از خدای درخواست که میان او و آدم ملاقات  
واقع کند پس حق تعالی چنان کرده آدم را دید و رسید که چنانچه عیادت کردی ای آدم و تو کسی  
که خدای ترا بدست خود آفرید و از رخ خود در تنه میداد و شکایت خود را بچند نوا  
کرده و ترا در بهشت بهمان یکی خود جای داد و با تو سخن گفت و نهی و نهی و ترا از درختی  
توصیه کردی تا آنکه بسبب آن ترا زمین فرود آوردند و فضل خود را ضبط از آن نتوانستی  
کرد تا آنکه انیس ترا بران داشت اطاعت نمودی و توانا را بمعصیت خود از بهشت بیرون  
کردی و آدم گفت کای فرزند باد به خود و قوی همی کن شیطان از روی مکر و خدعه ترا زمین  
آمده قسم بخدای یاد کرد که از ناحیان منت و گفت کای آدم پس از برای تو حکیم گفتم که چگونه  
گفت چنانکه باقی و بر یکدیگر توانست که فریاد و توان ازین نعمت که داری بیرون رفته بخیزد که

مکرده و منت می افکند چنانچه حجت گفت که ترا بدیختی که باعث بقای تو و امان باشد و بسا  
که مندرج شود در لایحه کرم ازین درخت تو حق بخورید تا هفتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
و کان نکرده بودم که کسی قسم دروغ بخدای یاد کند بر اعتقاد و عیبت او کردم و عذر من نیست  
که گفتم بعد از آن گفت ای موسی یاد تو را ندیده و توقع خطای می را پیش از خلقت من گفت  
آری آدم گفت که بچند وقت پیش موسی گفت که بهشت مدیدی پس سال آدم گفت که هفتاد و هشتاد  
و آدم بخت بر موسی غالب آمد و آدم هم چون از بهشت بیرون آمد با خدای بخت گیری  
کرده گفت که بار بآیا تو نقدی بر کرده بودی این گناه را بر من یا آن چیزی بود که از نزد خود  
کردم که تو نقدی بر کرده بودی آنرا بر من و شفا و من بر من غلبه کرده آن از من و فعل من  
صالح باشد تا از تو و از فعل تو حق تعالی فرمود که ای آدم من ترا آفریدم و تعلیم کردم و بنوعین  
و تقوی فرمودم و اعضا را خلق فرمودم و باقی بر عصمت من و از جنم من غایب بنودی و علم  
از فعل تو خالی نبود و آدم گفت یا رب خیر این تو و شر از منست حق تعالی فرمود که من خیر را پیش  
از تو آفریدم و بخت خود را بر عیبت خودم داشتادم ای آدم نه ترا می کردم از درخت و ترا از خبر  
که شیطان دشمن تو و من است و پیش از آنکه بهشت روید خدای فرمودم شمار اگر از آن  
بخوری بر من فرزند طالمان با شیدا دم گفت یا رب تراست بخت و با ظلم کرده ایم بر خود و اگر  
نیامری ما را و رحم کنی از ما نکالان باشیم پس چون اقرار بگناهان خود و باینکه بخت از  
خداست که خدای حق تعالی تو را پیش از این فرمود که چنانچه افعال گفته خواهد شد و او گناه که  
واقع شد نکند الیهم و بعد از آن حصر آدم و بعد از آن حد قایل بود و این هر چه اهل کفر  
و تکبر بدتر از هر است چه شیطان نکند یا آدم کرد و کار او تبا شد و آدم با وجود معصیتی کرد  
چون تکبر بر حق و کلا اوصاف خود و کار او تبا شد که گناه نکردی هیچ صفتی گناه نمیکرد  
غفلت نه داشتند آدمی از آنست که چرخ آدم را خدای یا وید اجل او را در بر او و امل او را  
در عیبت داشت و بعد از معصیت او بر عکس خود **فَاَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ**  
**فَلَمَّا كَانَتْ اُولَىٰ لَحْنًا عَرَبِيًّا** که بعد از آنکه ایشان در آن جنین از بهشت و لغت و  
**فَلَمَّا كَانَتْ اُولَىٰ لَحْنًا عَرَبِيًّا** که بعد از آنکه ایشان در آن جنین از بهشت و لغت و  
**فَلَمَّا كَانَتْ اُولَىٰ لَحْنًا عَرَبِيًّا** که بعد از آنکه ایشان در آن جنین از بهشت و لغت و  
**فَلَمَّا كَانَتْ اُولَىٰ لَحْنًا عَرَبِيًّا** که بعد از آنکه ایشان در آن جنین از بهشت و لغت و



و اولو دشمن بار با بلیس و اولاد ایشانند و بر عکس و لکم فی الارض مستقر  
و شمار از زمین محل قرار و منزل و مقام از برای مخاش و بنا و سعی در امور آخرت و  
مستراح و منفعت چهره تعالی در عوالم و میوه های شمار از زمین بیرون و بار و  
یکبار از هفت و نعت میدهد تا نعت عظیم بهشت را یاد کنید و یکبار بعد از امتحان شما  
میکنند تا از غلبه بادی آخرت حذر کنید الی حین تا هنگام مرگ تا قبل از  
ساعتی که آدم و حوا داخل بهشت شدند تا وقتی که شیطان و وسوسه ایشان را که شش  
و ناز و نانی که برین رفتند هفت ساعت از بنا عتقهای بنیاد بود پس فرمود آمدن این بهشت  
روزی که داخل شده بودند بعد از فرود رفتن آفتاب و شب و آنجا ماندند و ایشانرا  
بحوالی بهشت بردند و صبح شد در وقت بیرون آمدن آدم از حق سبحانه و تعالی در حق تعالی  
که ایشانرا ببقعه رسانید که آنرا اخروی دو ستون دارد پس جبرئیل را امر فرمود که ایشانرا  
بمکه فرود آورد پس جبرئیل ایشانرا از آسمان بر زمین فرود آورد و در وقت فرود آمدن  
ابلیس خدای خلق را و او را فریاد کرد که حق خوانده آدم سیاه شده یا خدای سیاه از حق  
تا قدم او کشیده و عهد هشتاد و روز است را فراموش کرده و سرگردان در هفتاد و هشتاد  
مشرق است پس ندید فرار گرفت و ابلیس بفرمود که کجا دارد آدم را آنچه در بهشت بود و  
ادامی که بود که بفرمود که پس آدم گفت یارب میان من و ابلیس عداوت افکندی و مرا  
در بهشت قوت زیادتی کردن بروی نمود و اگر بخوای بکنی مرا قوت زیادتی بروی نمود  
بود حق تعالی فرمود که بدی یکدیگر داده بر ترا هفتصد بار بجزا میدهم گفت یارب  
زیاد کن فرمود که تا جان در بدن است تو بر قبول میکنم گفت بیا کن فرمود که کجا  
مآل من و مال از آن نذر دم گفت یارب مرا دست آنگاه ابلیس گفت یارب اگر بر من تفضل  
کنی قوت زیادتی بر آدم نخواهم داشت فرمود که هرگاه او را یکدیگر ندانند و فرزند  
شود گفت یارب زیادتی فرمود که دیدن او را و جریان داشتند باشی چنانچه خوب  
در کجا جاریدیت گفت زیادتی فرمود که نو و فرزند آن خود در سیاهی ایشان سکون  
گیرید گفت زیادتی فرمود که ایشانرا وعده دهی و باز و اندازی و بآن وعده و وعده  
و بلبل آدم پس از این حوا بجای فرود آمد و هر دو مثل و مرغ بجز در آن بودند و ابلیس

باصفهان و مار با بلیس فرود آمد پس بلیس نزد دوزخکان که پیش از آدم در زمین بودند  
رفته گفت و مرغ از آسمان افتاده اند که از ایشان بکنی کسی بدید یا سید و آنها را  
خود کنید و آنها دوان شده سخن بعضی آنها و بن دیگری راه و عده میکرد و بجای که از اخطا  
سخن میگفت آنرا دهن او افتاده حق تعالی از آن دوزخکان آفریدند و دهن او را ده در  
پاسداری ایشان از دوزخکان مشغول شده عداوت میکردند که با هم از آن فرزند  
پس آدم را جبرئیل بجا میبرد پس ستون و مرغ صخره نام یعنی خشک که خشک کوبیدند  
از بهشت با او بیرون آمدند و یافت نموده بر ستون با او در گریه همراهی صخره  
بلندی و دلالت و یکبار که در عرض یکبار بجای رسید و از بیخیت خردن آن مرغ  
حرام و بر ستون ساکن نهادند گفت و هرگاه که بای آدم رسید با او ان شد و آنچه با او  
فرموده بود بیا بآن ماند و از جده چون بگوید و بقیه و دل نمود از وحشت و شرم و بی  
آنچه در بهشت میشنید بخدای بگوید حق تعالی یافت سرخی بوی فرستاد که آن  
است که این آنرا بجای که بکشد و شنی آن هر جا تا فرستاده و هفت مرتبه برگردان  
چون و ششکان هفت سال در آن عرش طوفان کردند که دیدن مناسک آنجا بود و در  
صفاه فرود آمدند بدینجهت آنرا صفا گفتند که آدم صغی خدایان و دل کرد و حوا از جده  
بفرموده فرود آمد بدینجهت آنرا صفا گفتند که آدم صغی خدایان و زبان آدم عربی  
بود و آن زبان اهل بهشت است و چون عصیان خدای را بر زمین کرد خدای بهشت  
و نعت آنرا زمین و زراعت و زبان عربی را بپای آدم در صفا و سر او نیز یکبار افکند  
آسمان بود از تا شکر که آفتاب بخن سحانه شکو که جبرئیل را بر حق او رافترده هفتاد  
کن و در بعضی روایات شصت کن و حوا رافترده مرغی که آدم را بخود گفت که جبرئیل  
من و حوا دلیل آنست که خدای را بر من حلال کرده پس صد سال از او غایت حبسته نگاه  
بوی نمیکرد و طوبی بجای که بر روز من حوا رفته گفت و شنید میخورد و شبان  
بهم غلبه نفس بصفا بر کشته میخورد سوا و انبسی داشت و از بیخیت عرب زبان را گفتند  
و خدای او سخن نمیکفت و فرشته را نمیزشاد و بصیرت ملائکه سیاهات میفرمود و او  
صد سال در آن بهشت میکرد و در بهشت راست و طوبی و جبرئیل را از شکست



آمد در حدیث دیگر چنین است که از آن تعالی فرمود که بدست خود زراعت کند او  
دو بیت سال که بستر بعد از آن سه شبانه روز سجده کرده پس خدای تعالی قبول کرد  
چنانچه گفته خوانند ان شاء الله تعالی و بیخ تر در دنیا بسیار کریستند آدم و یحیی  
و یوسف و فاطمه و امام زین العابدین ع آدم هم با جامه از پوست شتر و کاه و در کعبه  
می بنیاد و طلب آمرزش و بر کشتن بهشت میفروخته تعالی عای او را قبول فرمود  
و آدم هم و هشت جفت حیوان جهت لغاش درختی خود و آن کوه سفند و زن و کاه و از هر یک  
یکجفت اهل یکجفت و حشی و شتر یکجفت و بکفت عربی و حصیفه علم که بشیخ داد و  
او را وصی فرمود و آنکشی را خود از بهشت آورد که نقش آن لا اله الا الله محمد رسول الله بود  
و هر یک که آدم بآن ستر عورت کرده زمین آمد و عطری که خود از بهشت از اطراف رخت  
بهشت بر آشته بر مرغ بکار برده بیرون آمد و سر کشت و باد را آنها وزیده بوی بر اوصل  
آن عطرا عیشی و مغرب عالم و بیشتر از آنها بر و بد بخت عطرها دهند بیشتر شد و  
چون آن در دهند بد رختها و گیاه چسبید و دل چینه که از آن خود و اهویشک بود  
بر آن گیاه در خون و بدن او جاری گشت تا در نای او جمع شد و اصل خود تنوئی در دنیا  
از بهشت که گفته شد نزار از آیه خیم آدم هم و سجده الاسود را باین آدم با خود از بهشت آورد و در  
دکن خانه خدا گذاشت و آن اول سنگی بود که بر وی زمین گذاشته شده سنگی که در بهشت  
المقدسات است و آن سفید و نورانی بود و از کناهان بزرگ آدم و دست مالدین مشکان  
سیاه شد و در حدیث دیگر چنین است که با نفوت بود و خود تعالی از بهشت در ستاده و  
در حدیث چنانست که فرشته بود که خود تعالی عهد و میثاق را چون اولی و اولی کرد  
با و سپرده و در سفید کرده بود آنرا از بهشت در دهند نزد آدم و اوست و او آنرا بدو  
میگشاید و هرگاه مانده میشد چهره را بر می داشت تا بنگرید و در حدیث دیگر است  
که بعد از رفتن آدم و مرگ بود آنرا بر تعالی بر یک خانه خود فرود آورد و بر یک دم آنجا  
دید و شناخت و خود را بر وی انداخته بر فراق بهشت چهره را و زکریا و یحیی  
مردم آنرا می پوسند و در بغل میگیرند چیزها چنانکه گشتن بزرگ آدم با خود آورد که از آنرا  
تعالی گفته خواهد شد و چون آدم هم از بهشت زمین آمد و عدل خود را و انصافا و قضا

خلعت

خاستند فتلقى آدم من ربه پس از گفتن آدم از صاحب آن فرمود و  
نعتی بر وی دهده خود کلمات کلها که بگوید پس گفت آنها را فنا بعلیه  
پس فرمود و بعضی متول که در توبه او را و حق را باین سبب کلمات الله هو  
الثواب تحقیق که آن رب توبه کننده یعنی قبول کننده توبه الرحیم  
رحم کننده بتوبه کارانست از روزی که آدم گناه کرد تا روزی که توبه او قبول شد و بصدقه  
بود و پیش از قبول توبه رحمت نازل شد در روز بیت و نیم و بعد و آن اول و روزی بود  
که رحمت نازل شد و تعلیم کرد آدم را بر سلطنت و بر جبرئیل که در خواستار خدای بخشنده  
والا و صد که در بهشت ایشانرا شناخته بود و بگو صحابه او و شیخ و تهلیل و توبه کند از حدیث  
که بر و افزا کند آنکه خدا را است بخت بر وی و ولایت و دوستی اصل بیت عسم و کناهان  
و جبرئیل را فرستاد تا او را بجای که بر وی و برای بر بیت المعوی آمد بر و و سایر آن آدم  
بپای خود خط کشید و خانه از دور و زیر او برید و سجده الاسود نازل شد روشن و سفید  
پس یعنی رفت و بجای مسجدی را بر پایی خود خط کشید و مساجد را بجای آورد و بعد از  
عصر و عرفات توقف نمود و آدم و حق را در عرفات بیکدیگر رسیدند و تعلیم کلمات  
مذکور و در وقت خروجه از آفتاب بر وی شد و هفت مرتبه اعتراف بگناه خود کرد و  
از پنجمت عرفات را معرفت گفتند و بیشتر فرمودند شب جمع کرد میان نماز شام و نغمتن  
و از پنجمت آنرا جمع گفتند و چون آفتاب سر در هفت مرتبه اعتراف بگناه و طلب آمرزش  
نمود و در دو شعر خلق کرد یعنی برود در افتاد و بر زبان عرب آنرا چنانکه ابطح گفتند و  
نزد هر جمع هفت سنگ بر شیطان انداخته جبرئیل گفت بعد از این دیگر او را نخواهی دید  
و مناسک تمام بجای آورد و بگناه خود همه اعتراف و طلب آمرزش نمود و جبرئیل را در  
بایا قوت سر بخار دادی که از بهشت آورد تا بشد و حق تعالی کشتی فرستاده و قیاسی و حج  
او را قبول و حق را بر و حلال فرمود و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه رمضان را فرمود  
تا روز داشت و بهر روزی نلشی از بدن او که سیاه شده بود سفید شد و بد پنجمت آن  
سده روز را ایام البیض گفتند و حج که بعد از شد حق سبحانه و تعالی بر پیش سیاه چال او را فرمود و  
مردان و زنان را و نوار و قیامت آنان زمین داد و جهنم آنچه گفته شد وضو آموختند



و غارتن چنانکه در هر نازی حلی انخط سباهی که بر دوازده مرد و بر طریقت کشت در  
نزد سجنار طایفه از ایشان که در حق تعالی بعد از سیصد سال تقیبا و را قبول  
فرمود در دوازده سال در حلی عین میان در کعبه حجر الاسود برکت پل هون رضا که خدا بخت  
هم پوشانید و بر کشتان ابرهیم و یوسف و غیر ایشان سجنار خجاست یا قندیس که در سحر کشت  
نماز شام که یکی در خطای خود و یکی در خطای حق او یکی در حق خود و یکی در حق خدا  
حق تعالی است که در خطای خود و اگر خطای او آدم قبول نموده نکوی از کینه کاری قبول نمیکرد و آدم است  
آن نشاند که خطای او را خلق کند و از روح خود در وی دمدم و توبه او را قبول نماید و او را بهشت  
باز کرد اندک انبوت که در ولایت و دوستی علی و بعد از وی حق تعالی بخت نازل  
و نبی و جبری که در کینه از قبول توبه آدم بود و آنکه کماهی که با شده و در سوره فتح فرمود که کفر  
لک شد و انقضاء بر آنکه و ما را سجنار خطای خود کفر خوانده شد انشاء الله تعالی بر آدم  
در صواب و در مرد و بر بر اینها سیکر میبندد حق تعالی فرمود که بعد از آنکه از شمار خلق  
که در جلاست گفتند خطای ما و احتیاج به نجات ما که از یکدیگر جدا ساخت پس  
بجبر نیل فرمود تا خیمه که ستون آن از یاقوت و بلبلار سیاه بهشت را ستود و از بهشت  
آورد و بر بالای های خانه خدا که در شنگان پیش از آدم بلند کرده بودند و در بیت المعوی  
نصب کند و جمع کرد میان ایشان در آن خیمه و در خیمه و عود هر جا تا فحرم شد و انتهای  
طمانه و در مسجد الحرام بود و هفتاد هزار فرشته پاسبان خیمه را شایان و چون طایفه  
و همه این آدم و حوا نامور شد بعد از چندی از فرشتگان از خدای رحمت شدند که خانه  
و بجا خیمه را شوق تا که آن طایفه گفتند پس بر شد تا جبر نیل خیمه را بستان و آدم را بصفا  
و حوا را بر مرده برده ایشان را شوقی که از جنتی که از غضب ایشان بلکه ببارد خای ملک ملک  
و آدم عروه از حق ایزد و بصفا بر میگشت و انتظار تمام شدن خانه میکشیدند و جبر نیل  
با حق سنگهای چارگان یعنی سنگی از صفا و سنگی از مرده و سنگی از طور سینا و سنگی از جبل  
سلام که در بهشت کوفت است ببال خود کندی و بهار را بلند و بسنگ بوقی خانه را تمام کرده و در  
در شرق و مغرب قرار داد و برین طایفه شد ملک بعد از آن آدم و حوا هفت طرف خود بپرید  
آمدند تا خور و در حلی و دیگر چنین است که آدم بر بهشت کعبه نامور کردید

ساختن آنرا بر این بود و کلا و جلا خطی و در کمان برین ملک ملک و کعبه و رست و بخت  
و بعد از نصب شد و در وقتی که آدم از بهشت فرود آمد آسمان غیبی آمد و زمین جبری  
نیز و بیا در بعد از قبول توبه و باران بارید و در خنهار و بید و بمبوه بار و در و نهر حوا  
جاری گشت و آدم نامور بود که در بهشت خود نشاند کند و بیعی خود و نری خود و از بهشت  
با حق صدمه و بخت جبر نیل آدم بود و جبر نیل از کینه و درون و بیرون خود میشود و جبر نیل از کینه  
بیرون خود میشود و درون آنرا ملنگ کند و جبر نیل از کینه بر عکس این و غم هر چه در آنرا  
بود و بر این طایفه که آدم از آن در بهشت خود غم نبرد و آنرا آدم خود بر زمین  
آورد و ششصد باره و آن در زمین کاشته شد و مثل گندم و هر دانه از آن روانه است  
و بر این جبر نیل آدم از بهشت بیرون کرد و از میوه های بهشت با او همراه و تغلیف صنعت  
هر چیز از آنها بوی کرد پس میوه های ما از میوه های بهشت است غیر اینکه اینها تغلیف پیدا بد  
و آنها تغلیف پیدا بد و جبر نیل از کینه یا در کینه آدم بود و زنده آفرید شده بود با حق  
از بهشت که در حق تعالی بعد از فرموده و آن اول درختی که در دنیا کاشته شد و درخت  
زیتون و از کینه که از دوست داشتنی و بهشت و از آن جبر نیل ساخت با او در قبر  
کاشته شد و از روی میوه بهشت که در جبر نیل تا حق تعالی فرستاده کاشت و بخت  
بر خضت حوا از آنکه در خیمه میکند با آدم دعوی شرکت تا که روح القدس میباید شد  
و در کینه از روی او و بعد از آدم بر مرده و درخت بر آب از آنها جاری کرد و از این جهت  
از آنها شارب حاصل و هر مت کنند و شیر و جوشیده آنکه حرام و نجس شد تا در و ثلث  
که حصه شیطان است بر طرف که در هر پنج که آدم میکرد درخت باروری و هر پنج که حوا  
میکرد درخت بی بار میبست و بر این جبر نیل یکشت با دوست کندم آورده مشتی آدم  
کاشت و کندم حاصل شد و مشتی حوا منع آدم منع نشد کاشت و جبر نیل آمد و البلیش  
مار که بر جنت آمد و بر ندر با حق و او را کرده اولاد هم رسانیدند و آدم از جنت خود و رقا  
و از شده که آدم با حق از وی که مخلوق شده بودند میباشرت نکرد و در زمین  
بعد از قبول توبه میباشرت کرد و هرگاه او را میباشرت میکرد حوا را به حرم کعبه و حوا را  
از حرم بیرون میبرد و در بیرون حرم میباشرت کرده غسل میکردند و بکنار کعبه را میکشیدند



و مرتبه اول که خدا حمله شد و طفل در رحم او بکشت آمد و پدید آمد و با دم خوراده آدم شده و الهی  
بوی گفت و شیطان نزد حق رفت گفت که این طفل را چون متولد شود عبد الحارث نام بکنند و الا  
بعد از شش روز عین او آدم گفته قبول نکرد و چنان شد و بار دیگر بار که فرشته بارش را  
همان سخن گفت حق را نمی گشت آدم را نیز بچین ای کرم که بان محمد کرد و در روز حتم ناله  
طفل ان نام بوی گفت اشتند و کون کردن و ناله فایبل باشد چو بزرگتری فرزندان آدم  
بود چنانچه در بجا و در اول سوره نسا و در آیه سوره مائده که و اعلی علیهم ناله ای آدم گفته  
خواهد شد هم صریح و هم اینکه آدم در وقتی که فایبل فایبل گفت سوا بایشان و در حق  
ایشان فرزندی نبود و حق با نصد شک نام زایش بری و دختری و آدم علان کرد و دختر  
بود عنان نام بیعت انگشت و هر انگشتی و ناخن بلند انگشت و چون می نشست بکوب  
دین سبک رفت و او بفر کرد بر حق تعالی سلطه ساخت و شری مثل قلی و کک مثل شتری  
و کک مثل شتری و او را کشتند و او را کسی بود که بفر کرد و او را فرزندی که ایشان بوجود آمد  
قایل و خواهر او و دیگر شک بود بعد از ان هابیل و خواهرش را یک شک متولد شدند و در  
وقتی که هابیل کشته شد فرزندان چند نفر بودند و آیه مذکور سوره مائده که گفته  
خواهد شد و چون قایل بالغ شد حق تعالی دختر جنی ظاهر نمود و نام فرمود که او را زنی بیا  
دهد آدم نیز بوی داد و او نیز راضی و قانع شد و چون هابیل بالغ شد حق تعالی حوری ظاهر  
ساخته را دم فرمود که او را زنی بیا دهد آدم نیز چنان کرد و بوی خدای آدم هابیل را  
و بوی و قایل نیز بکشته بود گفت من بجهایت سزاوارتم آدم بوی خدای امر بفرمان کرد و قریبا  
هابیل قبول شد و قایل خدای هابیل گفت و حوری آهنگن بود بفرمان آید آدم نام  
او را هیزه گذاشت و بوی خدای او را و بوی کرد بعد از قتل قایل هابیل را و بوی آدم علیه السلام  
بود با نصد سال از جنی که کرده بود بسیار بخت با حق تعالی است کرد بعد از ان حور تعالی شیت  
با و هیزه کرد و از بخت روز حتم او را نام هیزه کرده اند و او را و بوی اول است از آدمیان که بعد از  
موسی باشد در روی زمین پس یافت متولد شد و چنانچه شیت حوری نیز نام را بعد از هیزه  
پنجشنبه حوری معز نام را بعد از هیزه حور تعالی از بهشت فرستاد و از شیت دختری  
حور نام دیگری و از یافت دختری متولد شد و چون حور بالغ شد او را هیزه الله بن هابیل

و او را فرزندان شده مثل آدم شتر شد و هیزه الله بن هابیل فوت شد و چون شیت  
و دختر یافت بالغ شدند ایشان را هم دادند و بر گردن کان از نسل سبیلان ایشانند و حق تعالی  
از برای دفع مکر دیگر آدم و حوری فرستاد و پس دیگر آدم را از جن خواست و اینها از ایشان  
دختران را شدند و در زن شیت چهار پسر زاده حور بان را که همان بریدند و شوهر ان آنها را  
و دختر حق سبیلان ایشان دختران شد و پس شیت دختران عموهای خود را خواسته  
آدم هم این سبیلانی نیز که چهار دختر داشت خدمتکاری کرده با ایشان داد پس بوی آدم  
کمان را آدم و حق خور و حور و حمال و بغیری از حور و خلق بد و بد رفتی و سفاقت و دزدی  
بسیار چون است و چون قایل هابیل اکث آدم شری چند و شیطان در جواب شری  
چند گفت و حکایت ایشان انشاء الله تعالی و آیه مذکور سوره مائده مذکور خواهد شد  
و آدم هفتاد و پنج پسر و کر اول آن با صر بود کرد و در حدیث دیگر چنان است که هفتصد و  
هفتاد و هجده عبادی و در انجا شریام بکسر فتنه و کرا و سواد میشد و شری رحیم بود این  
آیه در شان علی نازل شد سبیلان که قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا كُنْتُمْ  
بِآيِنٍ وَاذْهَبْ مِنْهَا كُلٌّ يَمُوجُ إِلَىٰ آيَاتِهِ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ و دیگر می باشد فَأَمَّا آتِنَا  
بِالْبَيِّنَاتِ وَآيَاتِنَا هَدًى از من بیان و شفا و مراد قرآن و علم عبادت قرآن  
تَعْرِ هَدًى من علی بن ابی طالب و شفا و مراد قرآن و علم عبادت قرآن  
وَلَا تَخْشَوْنَ بر بخت می بایشان و نیز ایشان اند و هلیس می شوند کرد  
هنگامی که مخالفان می بینند اند و مخالف می شوند این آیه و بیان الله و اصنام نازل  
شد میفرماید که وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَلَٰكِنْ بَوَّابَاتِنَا و لغزان کمان  
که با فرشتند و روح شیت را و نمایانهای ماکه و کتبت راست کوی می شود می کند آنچه  
از جن ها و پیشانی او فر و آنچه از نصیلت علی هم و الا و بریدن کان خدا گفت و باها با این  
انجیم و اصنام و هر که کذب و با با تبار و قرآن مذکور شود مراد بان در بطون قرآن تکذیب  
اوصیایات أُولَٰئِكَ ان رو کنند کان راست کوی می شود در رخا که می دهد و در نصیلت  
او و دستان علی هم و در نیز و را أُولَٰئِكَ صلحان معنی اصل النَّارِ اهرم



افيه خالدين آتشند ایشان در آن آتش همیشه خواهند بود و این  
در شان محمد و علی و آل ایشان عم نازل شد میفرماید که یا بنی اسرائیل  
ای فرزندان یعقوب عزیز ندان اود و از ده نفر بودند که ایشان دوازده سبط بهم رسیدند  
و اسم ایشان اینست زبولون و شمعون و یهوذا و یساکر و زبولون و یوسف  
و بنیامین و نفتال و دان و لوی و منشی و یهوذا و یساکر و زبولون و یوسف  
یا قوت یا خالص و این است پس اسرائیل یعنی بنده خدا یا قوت خدا یا خالص خداست  
او بنی اسرائیل اهل بیت عم اند و مرا از اسرائیل بفرست **اذ کروا نعتی الخی**  
**علیکم** یاد کنید نعت مرا الخی نام گرفته ام بر شما که محمد را به پیغمبری برانگیختم و در شهر  
شاه و شاهر از تحت سفر فرمودم که نزد او رسید و علامتها و دلایلی است که در او روشن کرد  
تا حال او را شناسید نشود **واوفوا بعهدی** و وفا کنید به عهد من من  
پیغمبران پیشینان شما گرفتند و فرمودند که بفرستند از خود بشازند که لیکن از نزد محمد  
بزرگترین اینها و علی است که وفا کنید با آنها پادشاهان بهشت و متقی کرامت و رضای  
آنگاه خواهد بود یا وفا کنید یا نه دوستی علی هم که خدای واجب ساخته و بعد خدای در شان  
علی **واوفوا بعهدکم** که وفا کنید به عهد و پیمان شما یعنی بهشت و در دنیا است و  
نعمتهای الهی آن و حق تعالی در سوره مؤمن میفرماید که ادعوی استیغاثه یعنی بخوانید  
که اجابت میکنم از برای شما پس بنده هرگاه دعا کند به نیت صادق و در خلوص غای و مستجاب  
می شود بعد از آنکه بعد خدای وفا کرده باشد و هرگاه دعا کند بغیر نیت و اخلاص مستجاب  
نمیشود و بدلیل این آیه که اوفوا بعهدی و اوفوا بعهدکم که وفا کنید به عهد خدای و عهد  
تعالی و وفا کنید به عهد او و غای او را بخوانید و مستجاب می شود و چون این آیه را از ایشان  
فرمود که آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را با او بخورد و وفا خواهد کرد و پس از آنکه  
عهد میبکرم که بعد از من امام شما و وصی و خلیفه من است **و یا بنی اسرائیل**  
**دعوا** و مرا برتر رسید یعنی از من برتر رسید چنانچه از دین و مرا برتر رسید در دنیا و آخرت  
هم که من میتوانم که بگویم و این را که شما بخواهید بگویند و ایشان بمناسبت  
انعام مرا از شما بگردانند هرگاه اختیار و اختیار کنند **واصبروا** و صبر کنید

ع

چون آن بعد از جمودان مدینه اند که انکار پیغمبری میگویند و میگویند که ما میدانیم  
که محمد پیغمبر بود و می دانست اما شما آنها را نخواستید پس ختمها و کتبهای ایشان زبان آمد  
که هیچی اند که پیغمبر این محمد و وصی این علی **یا انزلت بحجری** که فرود نهادم  
بر محمد از ذکر پیغمبری او و امامت علی و ذریه او **و مصدقنا ما معکم** حال آنکه  
مصدقین کنند است چیزی را که شماست چه مثل این ذکر و کتاب شماست که محمد پیغمبر  
اولین و آخرین و بهترین او صیاقوت یافت است **ولا تكونوا اول کافر**  
و نباشید اول کافر و زنده و مرا با با بگو و عمر و عثمان و ابی بکر و علی و محمد و ابی بکر  
با و مرا علی **ولا تفسدوا** یعنی بعضی معاویه میکنند **یا بنی اسرائیل**  
که فرستادم از برای پیغمبری محمد و امامت علی و ذریه او **و من افسد** که هر چه بسا  
با این طریق که انکار پیغمبری و امامت امام عم کنید و عوض آن شاع دنیا گیرید که آن اگر چه بسا  
باشد آخر آن تمامی و زیان کار است **وا یا بنی فاقهون** و مرا برتر رسید  
یعنی از من برتر رسید در پنهان کردن پیغمبری محمد و امامت و وصی و چه چنانچه خدای بر شما افکند  
و دلایلی او درین باب روشن و عذرهای شما را قطع کرده است **ولا تفسدوا**  
مخلوط میکنند پس حق باطل شعلیست از شبهه و شبهه لزستی های کفر است و حق تعالی یقین  
از یهود که مخلوط کرده بود یعنی باطل را با حق را با حق اعتقاد داشتند که محمد هم پیغمبر و علی هم  
وصیت میکنم یا بعد از زمان ایشان خواهند پس پیغمبر و نور در میان ایشان  
خود و حکم ساخت و آنرا آورده خلافت خود را در بوی بخوانند و خود خدای آن طومار را کرد  
دست بگویند و از آن نور بفرستد و از آن دور دست بگری آفران بود ازدهای دوسر کرده هر که  
دست راست یکی را از آنها را گرفت و طومارهای یکدیگر با آن آمد گفتند که درین عهد خواهد  
بود تا آنکه بخوانند آنچه در حق است نصف صفت محمد و نبوت او و علی و امامت او پس ایشان را  
خوانده ایمان را پیغمبر و وصی و امامت علی **واجر** و در پیغمبر با بد که مخلوط میکنند  
**الحق بالباطل** حق را با باطل را بطریق کفران میکنند پیغمبر و علی هم از حق و انکار میکنند  
از جهت **تکفروا الحق** و با نیکویشان بد حق را از نبوت این و امامت او  
**واشتموهم** و حال آنکه شما میدانید که پیغمبر است حق را از نبوت این و با علم



و عقل خود مکار و میکند تحقیق که از تو تعالی بخت خود را مضایع نمیکند و شما نمیتوانید  
که غلبه و زیادتی بر مردم کار خود کنید پس میفرماید همان جماعت چه بود که این آیه در شان  
الجماعه نازل شد میفرماید که **وَاتَّقُوا الصَّلَاةَ** و درست دارید نماز را و مرا  
نمازهای واجب و صلوات بر محمد و آله است که علم سبده و فلسفه این آیه آنست و اینکه  
نماز بخواند زکوة واقع شده و دلیل بر آنکه فضیلت نماز بخواند زکوة است **وَاتَّقُوا**  
**الزَّكَاةَ** و بدیدید زکوة را از اموال خود هرگاه واجب شود و از بدنه های خود هرگاه لازم  
شود در دفع ظلمی از بندگان و مومن و از یاری و هرگاه یاری خواهد در بار کردن متاعی که بر زمین  
افتاده باشد و رسید که تلف شود یا ضرر سخت بدو رسد و از جاه خود در حاجتی که دخل دهد  
و یا کسی با سکت منتهی که عیب در ظاهر میگرد یا باشد هنر او را بسنگد مع یکدیگر چه حق تعالی  
واجب است درین آیه که زکوة را با نماز و با هم مقارن داشته پس کسی نماز کند  
و زکوة ندهد نماز نکرده باشد و نماز عید بر مسلمان و عقلی آن از جمله مقادیر این آیه است  
و ظلم در وقت واجب شد که مردم مالی نداشته پس ناچار نماز عید را بر زکوة فطر مقدم باید  
داشت چنانکه نماز بر زکوة درین آیه مقدم است و آنکه بگوید علیکم الفشاک هو کفرکم که  
درین سوره است باین آیه عطف تا قبل این بعد از نزول و است بعد از آنکه باین آیه  
نازل شد مردم مستغنی نبودند درین معنی نزول آیه تا آنکه بفهمیم میان فطری و کجند  
نماز کنند و چند زکوة دهند و بخوراد با ایشان حد و نماز و کج و کمر و کج و کمر و کج و کمر  
و و قهوائی آنرا و آنچه بان متعلق است همچنین زکوة را میان و فطری چون این آیه که بخند  
من المولم صدقه نماز باشد و واجب ساخت حق تعالی زکوة را چنانچه واجب ساخت نماز را  
پس عیب نیست در آشکارا دادن و واجب ساختن آنرا بر غنی ساختن فقر و بر زکوة در قرآن  
عمد از آنجا بیان کنند آنرا از جانب خدای واصل آنند **وَأَمَّا زَكَاةُ فَاعْلَمُوا**  
و تواضع کنید با تواضع کنندگان عظمت خدای را طاعت و استعانت او بفرموده علی باقی  
العهود پس تواضع کنید به ران مومن فقیر و خود را با ایشان برابر کنید بدین نحو که هر چند  
بیشتر بگویند ایشان کنید است و تواضع شما با ایشان بیشتر شود پس حق تعالی در شان خطیبان  
و قصه کریمان که بر هر منبری خطیبی از ایشان بود که نسبت به روح میدادند خدا و پیغمبر کتاب

خدا را و در شان منبری از معتقدان و سرکردگان و علماء و منافقان بهود که مشاهد اعتبار  
بودند و مال فخر و صدقه و خیرات را میدادند بخود مشغول شده میخوردند و ناموس  
بخیر و خیر ترکشان و نهی از شر خود را کتاب بآن میکردند با عوام بهود نزد پیغمبر آمد  
عوام ایشان میگفتند که بخیر از خود خود در گذشت و دعوی میکند چنانکه در روایت  
یعنی پیغمبری بر عوام ایشان میخواستند که حجیم کرده آنجناب را بقتل رسانند و خواستند  
که شمشیرها را بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند  
شده پیغمبر من مودکای یهود این سرکردگان شما کار و کرده حصه هر قومی با میان  
کردند و در سر راهم هر یک بخود زدند و از آن ماله ها میخواستند و از آنجا که در دنیا  
پس آن حضرت حصه هر یک را که حاضر بودند داده حصه جمعی را که فوت شده بودند بدارند  
ایشان عطا فرمود و حصه جمعی را که غایب بودند چنانچه ایشان فرستاد و حق تعالی سرکردگان  
یهود را رسوا ساخت و بعضی پیغمبری او و بعضی یهود علیهم السلام آورند و فرمود که **أَنْتُمْ**  
**الْبَائِسُونَ** ای ابرو بسببید مردم را بر سبب کوفی یعنی صدقه و دادن استیفاء  
**تَحْسِبُونَ** آ و فراموش میکنید یعنی ترک میکنید **أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ**  
**الْكِتَابَ** خود را و حال آنکه شما میخوانید کتاب را یعنی تفریر را که امر کنند است بخیر  
و نهی کنند است از بد و خیر و هذه انما یعقوبتموه و ان و از شر عظیمی که آید است  
می بیند خدای اطاعت و می کنندگان **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا پس عقل نمیکند  
یعنی فکر نمیکند و عقلمانی خود چیز بگذراند است از عقوبت خدای را سر کردن شما با آنچه  
خود ترک کرد و در نهی کرد شما چنانکه خود از کتاب آن میکند پس نابین آیه کلاه کاری  
که بر حدی واجب باشد بعد از آن که نگاه پاک نمیتواند که کلاه کار دیگر را بینا چار است  
از امان عصا و کلاه و قوری از اهل بیست و نهمی از اهل و نوح را دیده پس سببند که  
بدون نوح بود و حال آنکه ما افضل از ادب و تعلیم شما داخل بیست شدیم پس بگویند که شما را بخت  
ببخشیم و خود آنرا نمیکردیم پس نابین آیه بآشیدای مومنان از انعامت که هدایت  
میکند مردم را بخیر و امر میکنند ایشان را بخیر و خود از آن غافلند و خود سخاوتمند و بسیار  
از قرآن مجید بفارغ میبدها اهل عقل و مذمت میکنند بخیلان از انعامت و درین آیه مذمت



و بوده حق تعالی دشمنان سایر جهود آن و کاروان که اظهار عدالت میکردند میفرمودند که  
و استعینوا و باری جویند بر استحقاق رضای حق تعالی و آمرزش و رزق و رسیدن  
 بهشت دایمی نیست در همتا یکی خدای و همراهی بر گردیدگان مؤمنان و تمتع با فتن از دین  
 جمال از بهر نعمت و علی الله هم که آن بیشتر و شش بخش چشم شما و نماز برای شادی و هدایت  
 شما از سایر نعمتهای بهشت یا الصابر صبر بر محراب با دایم آنها و بصیرت بر سر بهای اهل  
 باعتراف بنیوت محرم و صواب علی نصیر بر خدمت ایشان و خدیت کسی ایشان از عجزت  
 او کنند و بصیرت بر سر بهرگاه بر کسی سختی و بله روی و صبر بر این آیه ناید که روز گیرد  
و الصلوة و نماز پنجگانه و صلوات بر محمد و آل او و بر این آیه هرگاه کسی ترس و  
 غمی وی دهد باید که نماز یاری جوید بر صلوات کند و مسجد خود رود و در رکعت نماز کند  
 و دعا کند و در نماز از خدای درخواست و انشأ و تحقیق که صلوة یعنی نمازهای پنجگانه  
 و صلوات بر محمد و آل او با طاعت سایر عبادت ایشان و ایمان آوردن با عباد و نهان ایشان  
 و ترک معاشرت ایشان بجز و جل الکبیرة هر آینه عظیم است یعنی بزرگ و دشوار است  
الاعلی الخاسعین مگر برتر از خداوند که از خدای و مخالفت او در عظمت بر  
 و اعیان او یعنی نماز بر این آیه باید که نماز بکون و وقار و خشوع و توجه کرده شوی  
 نه بکار حلی و غلبه و بکرستی و شکوه و تعجب بر حق تعالی بیا و میکند صفت خاشعانه و  
 میفرماید که الذين یظنون آنچنان ترسندگان که همت میکنند و یقین  
 میکنند و فطن در قرآن و یقین و فطن شک نیست و در اینجا یعنی من است و چه ترسندگان  
 فطن هر چه که باقی است حق تعالی بر ایشان پوشیده است و نمیدانند که آخر کار ایشان حکم خواهد  
 شد انهم ملاقا اگر ایشان ملاقات کنند اندلا فانی که بر کثرت نماز  
 او است نه باین معنی کسی نیست بلکه با یقین که روز قیامت بر آنکس حشر کرده و حساب کرده  
 میشود و جزا داده میشود شواب و عقاب و انهم صلوات بر محمد و آل او و یقین و فطن  
 دهند و خود را و باین آیه عزیز تر است و است والله و اینکه ایشان بری  
 او یعنی صریح بکارهای او و نعمتهای بهشت او والاحقون بر سبک و انداخته  
 ایمان و خوشی که دارند و این را یقین نمیدانند چنانچه گنند از اینکه تغییر و تبدیلی نماند

و همیشه و من و سناک میباشند از دین طاعت و یقین نمیدانند که رضای حق خواهد رسید  
 تا هنگام جان دادن و ظهور و مکه الموت آنگاه مکه الموت مژده میدهد و از بهشت  
 میباید باو خالجات و سالها و نهمتها و اهل و عیال او را در بهشت و بهشتی بر روی بهشتی  
 و الا ایشان را بعد در اعلی عین یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی  
التي انعمت علیکم انور از ندان یعقوب یا و کیند نعمت مرا آنچنان نعمتی  
 که الحاح کردم بر شما فرستادم موسی هرون را بسوی یثربیان شما بر پیغمبر هدایت  
 کرد و ایشان را بنیوت محرم و امامت و ذریه پاک او و ایشان بر یعنی عهدها و پیمانها که فرمودم  
 که اگر وفا کنید با من پادشاهان بهشت و سخن که است و رضا حق خواهند بود و انی  
فصلتکم و اینکه من باین دایم شمارا یعنی یثربیان شمار را بجهنم چه قبول میکنم  
 محرم و ولایت علی او و هم که ندید و بجهنم ایما چه چند چیز اختصاصی آدم ایشان را از ایشان  
 ابر و عرشان من و سلوی و خور و بر سخن شکر از سنگ و شکافه شدن دریا و بخار با فتن  
 و غرق شدن دشمنان یعنی فرعون و قوم او و مثل آنها و هر که انشاء الله تعالی بخواهد  
 تفصیل از این خواهد شد و خطاب با حاضران با وجود وقوع تفصیل بر یثربیان ایشان  
 من اقولت غریب است مثل آنکه کسی که طاعت او کار و کینه باشد کسی گوید که شما خلاص کار گوید  
 یا او حق گوید که من آنچه کردم علی العالمین بر عالمیان و جمیع الهیای دینان ایشان  
 که بر خلاف طریق ایشان و از راه ایشان گسیدند بود نه بر جمیع عالم و خلاص عالم و منی  
 آن خلاص است پس بر حق تعالی ایشان میفرماید که هرگاه یثربیان شما در زمان جهنم  
 آنکه قبول و ولایت حق و آل او من و خدایان کردم پس من را و آنست که بنام شما فضل و  
 زیادتی را درین زمان هرگاه شما و فاکند و همه دینانی که از شما گرفتار شده است بعد از آن  
 حق تعالی میفرماید که واقتوا يوما لا یخزي نفس عن نفس  
نفسا و بر چیزها را روزی که جزا میدهد کس را کسی جز بر این معنی نمیکند که از  
 غلبه یا که مستحق آن شده باشد و وقت جان دادن ولا یقبل و قبول کرده شوی  
 و دفع نمیدهند سفاة که از دشمنان که شفاعت کنند از برای او و باین معنی  
 مرگ او و از جمیع فرشتگان مقرب و سفیران مرسل شفاعت کنند برای دشمنان و محرم



تواریخ شود شفاعت ایشان و لا یوقد خد منها عذر و در وقت غیبت  
 آن و وفای بعضی قول می شود برای بجای آوردن و باوند و لا هم یبصر  
 و نه ایشان یاری کرده می شوند و ایشان در روز مرگست که شفاعت و دفاع میکنند تا  
 در روز قیامت اهل بیت عم و اهل ایشان جز این نیستند از شیعه خود هر کس جز این چه  
 در اعلی و کبریا بهشت و در زحمت و علی و فاطمه و حسن و حسین و آل بکر ایشان  
 عسقلان هستند و شیعیان را اهل نفیست که در عیالات در شرف می بینند میفرستند  
 برای ایشان بر کعبه کان شیعه خود مثل امان و ابو ذر و مقداد و عمار و امثال ایشان  
 که در هر عمری بوده اند و ایشان از باب باورها و جریها که صید خود را در بایند آنها را  
 میبرایند و میفرستند و بر جمعی دیگر از شیعیان میفرستند بر کعبه کان شیعه  
 خود را و ایشان مثل کعبه کان که در آن بر جنت ایشان را در عیالات بر جبهه بهشت  
 نزد اهل بیت میرسد و او را خواهد شد در برابر هر یک شیعه که تقصیر کرده باشد  
 انعام و مستی اهل و تقصیر و حقوق برادران مؤمن را نگاه داشت باشد و بیشتر تا صد  
 هزار کی از شمنان اهل بیت و که تخرید شد که اینها فدای خداوند آتش و رخ بر آتش  
 بهشت و آن نصیبان و بدین خواهند رفت در حق تعالی میفرمایند که مثل این آیه در روز  
اعراف حکم است و یاد کنند ای اسرائیل اذ یخیناکم آنکه که بخاتیر آدم  
 شما را یعنی پیشینان شما را و خطای بر حاضران چه آفت کرد و آری سابق گفتند من  
الفرعون از آل فرعون بودند که در مستی خدای بخوبی و درین و مذوب او  
 عتیکوید یسو مونی که یسو که عذاب میکردند شما را بد و سخت العذاب  
 عذاب و عقوبت و از جمله عذاب سختی که میکردند بر او که فرعون ایشان را ککری میزد  
 و ایشان را قتل و حبس میکرد تا از کار نکورند و کلا با آنها میبرد و بیایا که میفشارند و زدن  
 و هلاک بابا می بیند تا آنکه روح الهی موسی با ایشان فرمود که هیچ کاری فرغ  
 نکنند اصلوات بر خود و آل بکر او فرستند بر خیمه با ایشان سبکشد و فرمود که هر که  
 صلوات را فراموش کند و بیفتد و باقی متلاش اگر خودی تواند جز و الا و دیگری صلوات  
 بر بگوید که بر میخیزد بر چنان کردند و سلام مالدین یک یحییون آباء و کبری

سخت یحییون میکنند برین شمارا و زدن و باقی میکردند و بند میکردند  
 دینا و کیم زنانه شمارا پس بنی اسرائیل موسی را دیدند از آنکه قطبان دختران  
 و خواهران ایشان را در میان خود فرستاده اندخته میکردند حق تعالی فرمود که آن زنان  
 هرگاه که آن امیعتی برین صلوات بر محمد و آل او فرستند و برکت آن این دعا میگوید  
 از ایشان قطبان را یا بشغلی یا بر چیزی یا با فتنی یا بطغی یا لطفی یا خود و مثل اصل بیت  
 درین امت مثل بنی اسرائیل است که برین ایشان را گذاشتند و زنان ایشان را با سیری  
 حلیه و در قطب کربلا و فی لکم و درین بجات دادن خدای شما را ازین  
بلا که من ترکم گفتند آن ضلالت فرستند و نعمت رزق دهند شما  
عظیم که کعبه یعنی بخت بر حق تعالی میفرمایند که ای بنی اسرائیل یاد کنید که هر  
 حق تعالی بلا را از پیشینان شما بگذراند و تخفیف دهد برکت صلوات بر محمد و آل او و نماید  
 که هرگاه که او را بر چسبید و بماند بیاورد بایشان نعمت و فضل خدای و شما کاسلتر و  
 بیشتر خیر دهد و بماند از فقر است که بر سبغ ۱۱ در وقت رحلت آل یعقوب را که  
 هشتمین بود و در جمیع المصخره اذ که قطبان را زود باشد که ظهور کنند و عدالت  
 کنند بر شما و شکمندان خامد را بشکافند و کوفکان را بکشند و حق تعالی بجات  
 شمارا مکرر بر بلند قامت کوتاه موی کند مگویی کاسم موسی بن عمران فاضل بن لایق  
 یعقوب است و اسم موسی و عمران چنان بسیار شد که بخواه موسی بن عمران پیش از ظهور آنحضرت  
 دعوی میفرمود که در حق فرعون و فرعون و وزیر او و زوال او شاه او دست او باشد و کلام  
 نسب و از خبر او در حق موسی که برین بنی اسرائیل را بکشند و دختران را بکذارند و شکم زنا  
 خامد را بشکافند و زنان و مردان را از یکدیگر جدا کنند تا آنکه در طلب آنحضرت بپست هر از  
 کسی طعن بکشند و بر بنی اسرائیل زنان قبیل را بکشد که مخالفت کنند و بعضی را  
 زنان طعن خود را در محار و غار و جای سختی می انداختند و ده مرتبه بر صلوات بر محمد  
 آل او میکنند و حق سبحانه و تعالی بر مویک و میلخت که تربیت و میگرد و از آنکشت آن طفل  
 شیردان میکرد تا می میگردد از آنکشت و یکرا و خورش زرد یا و بیخوار آیند تا بنی اسرائیل شش  
 نمایانند بسیار شوند در آن وقت طفالی که سلام مالدین بران بود که کشته شدند



پس عزرا بن باد و موسی بن سدره بکی کرد و او حامله شد و زنان فطری بر او کمر کرد و کارد  
جدا نمی شد و بختی اندود روی افتاده پرسید که می فرزند چنان میگردد و می فرزند  
در جواب گفت که هر چند آنکه وقتی که باردارم طفل مرا خواهند کشت و منم که او را شکر کنم  
که بختی دارد و چون موسی متولد شد هر که او را میدید دوست میداشت و همچنینند  
جمع اینها و او صیبا پس آن زن او را دوست داشت و چون رفت بر بایسانان گفت که برو  
که خونی از آن عورت روان شد و تولد طفل واقع نشد پس ما را آنحضرت را شرف داد و  
چون از بند شد صدای او میسر میشد حق تعالی او را و می فرستاد که کند و فی الزمان آمد  
و فرمود که آن طفل را در آن گذاشته بدی تا آنکه از من مریخ اند و هناك میشود که او را  
تو می بینیم و او را از بختان میکنیم چنانچه حق تعالی بجای دیگر از آن بیان آن قصه  
خواهد فرمود تا آنکه موسی در خانه فرعون نشو و نما یافته و الله و همسیر و زن و بعل  
خبر از اینها و داشتند تا آنکه والد و زن فطری فرستادند آنحضرت بر کش و بی  
اسرائیل میدادند و او را عیبت او و شدت و انتظار ایشان چنانکه صد سال کشید  
تا آنکه شرع و ولادت آنحضرت بایشان رسید و علامتهای ظهور او را دیدند و طلب او میکرد  
و خبر از پسر سید فرعون از جستجوی ایشان آگاه گشته بر عذاب ایشان افزود و سنگ  
و چوب بر ایشان بار کرد و از یکدیگر جدا ساخت و از خبر دادن و خبر رسیدن نمی فهم کرد  
و عالمی را که بختان او و کوشش بود در طلبید و او پنهان شد و بنی اسرائیل از آن عالم فرستاد  
که ما را از بختی بختان نشد پس عالم با ایشان در شب مهتابی صبحی رفت حکایت موسی  
و صفت او و زن یکی وقت ظهور را و میگفت در آن حال موسی که در اقل حریفان از خامه  
فرعون بسیر چون آمد و از جماعت خبر میداد بر راست سوار و طلبان خری  
دو نفر از ایشان آمد عالم و بر بصفت شناخته رجولت و سپاهی و افتاده بپرسید و  
شیعیان همگی دانستند که او صاحب ایشان است بر زمین افتاده شکر خدای سبحان فرمود  
و ایشان را و او را ایشان را شناخته شیخ فرمود اخذ فرمود و همین گفت که خدای عز و جل  
فرج دهد و خداوند از آن غایب چند نهد که خدای سبحان است پس بیرون آمد و بشی  
از فرعون داخل شد فطری را که با شیعه او جدا میکرد بکشت و هدین که بخت و صخره غیب

عزرا بن موسی و بر مغیری مبعوث شد و حق تعالی او را نزد فرعون فرستاد چنانچه حق  
تعالی هر که از بنی مضر را در جای از قرآن بیان خواهد فرمود بر غیبت و آنحضرت  
بر بنی اسرائیل بخت تر از اول شد و پنجاه سال کسری کشید و آن عالم پنهان بود باز  
نزد او فرستادند و با اتفاق او بصره افتاد و ایشان را از حقش ساخت و خبر از حق  
تعالی و حق او فرستاده که بعد از چهل سال ایشان را فرج میدهد پس همگی گفتند که الحمد  
لله پس حق بجای و حق او فرستاد که بگو بایشان که چون الحرفه گفتند آمدت را پس مال فرستاد  
فرمود گفتند نمی آید و خبر از خدای باز می رسد که بگو که مدت را ده سال کرد گفتند  
که هر می کنی از حق و بد از حق خدای باز می آید که بگو که بجای حق باشد که از دم تو  
در صدد در حال موسی بر خری سواره رسید و آمد تا بر بالای سر ایشان بایستاد و سلام  
کرد بر آن عالم اسم او را پرسید و سؤال کرد که بچکار آمدی و آنحضرت در میان ایشان  
نشست و ایشان را از حقش داد و امر فرمود با و امر خدای ایشان را از یکدیگر و ازین  
وقت تا وقت فرج ایشان که فرعون عرق شد چهل سال شد پس بدیدار فرعون رفت  
و در عین هفت شهر ساخت از بن موسی ۴۰۰۰۰ نفر را که استخض بود موسی هر شهر که رسید دید  
کشور و شد ناشی رسید که فرعون و آنجا بود و رفت و ازین طلبید و بارش  
آنگاه و عصاره رزده درها کشیده کشت و نزد فرعون رفت از مغیری خود خبر داد و فرمود  
گفت که طفل بودی که ما از تو فرستادیم و بنی آنحضرت عصاره بیداخت و عصاره از زمین تا  
قبه من کشت و در فرعون نظر داشت که آن کرده انحراف فرزان دید و متوجه فرعون شد و فریاد  
کرد که ای موسی بگو که ما را و حاضران همگی که بختند آنگاه موسی عصاره را که فرعون چون بخورد  
آمد و فرستاد که بختد حق کند ایمان آورد همانان گفت که حق خدای عز و جل را بپرسیدند بختند  
میکنی مردم جمع شده گفتند که موسی با حرات بن ساحران را جمع کرد و موسی عصاره بپاکد  
و هر چه ایشان را باطل ساخت و ساحران و مردم ایمان آوردند چنانچه هر یک ازین فقهاء را حق  
تعالی و بجای از قرآن بیان میفرماید که پس همانان در فرعون گفت که مردم موسی ایمان آوردند  
هر که بدید او رفت باشد و از حیرت پس فرعون هر که ایمان آورد و فرمود بود از بنی اسرائیل  
حبس کرد موسی و بنی او رفت گفت که بنی اسرائیل را دعا کن و قبول نکرد و حق تعالی در آن







بود رسید برکت وایش را باطل نمود از آنکه او را قبول نکرد و گفت که ما بجز روی زمین نمیرویم موسی بدید با گفت شکا فتنه شو یا و نه هزار و سیصد و سیزده فرشته و پادشاهی سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته بود که با حضرت صاحب الامر در وقت ظهور او خواهند بود و با گفت که این کار عظیم را با کتب و کتب نمیکنیم میگویند که شکا فتنه شو و من یک چشم زدن کنایه نکردم و گناه کارها در میان شماست موسی گفت که از عصبانیت خندیدم و با گفت که اهل مطاع است و عصبانیت او را نیست و بوشع بن یون گفت که باقی الحق تعالی چه چیز امر کرده است ترا گفت که بکشدن از راه بوشع اسب با بریدن با بری از روی موسی عصبانیت را زد و بتدبیرش متوکل بجای محمد و آل احمد شد و عاقر که در شکا فتنه شود پس در شکا فتنه زمین را از آن خلیج ظاهر شد موسی فرمود که داخل شود فرمودند که زمین کلاست و منتر یک فرمود موسی در آن محضر و آل او رسید و عاقر که از زمین بختگد حق تعالی را و صبا فتنه و زمین خشک شد فرمود که داخل شود گفتند ما دوازده قسده ایم که داخل شویم هر فرقه تقدیر دیگری میباید هر که با خدا علیان داشته باشد از وقوع شر این خلیج هم پس دوازده ضرب بدوازده جدا جدا آن موضع زد و بوسیله جاده محضر و آل او دعا کرد و دوازده راه هم رسید و با صبا خشک شد و فرمود که داخل شود گفتند که هر فرقه را ما کجور دفع نخواهیم داشت که بر یکران چه واقع خواهد شد پس با هر حق تعالی که آید در میان کن جهانم زده بوسیله جاده محضر و آل او دعا کرد که در آن جاده خارج حاصل شود که ایشان یکدیگر را هم پسند آید چنان شد پس هر سطحی کجور چه داخل شد و در حدیث دیگر وارد شده که بعد از دخول در باطن الحلقه که در راه موسی هم ندانند که در راه ما نجا یابد گفت با شما در دریا انداخته و یکدیگر ندانند حق تعالی فرمود تا نایاطا داخل شد و یکدیگر میدیدند و سخن با هم میگفتند آب بر بالای سر ایشان مانند کوهها بلند شد و آفتاب بر زمین دریا تافت و خشک شد و آفتاب جانی که آفتاب بر آن یکمرتبه تافت و دیگر تافت و موسی دریا را بست که سفید روی مثل خامه که دوازده در داشت رسید آنرا بر گرفت چون بنی اسرائیل از تنگش میگذشت موسی که در عصبانیت زده دوازده چشمه از دوازده درگشود چنانچه در دنیا خود که داخل شد پس چون بنی اسرائیل با خود را رسیدند از فرعون بالشکر رسید و دریا دیدن بخت نمودند فرعون گفت که من اینچنین کرده ام و کسی جرأت ندارد دریا نکند و باستان

از وصول آسم میگردند فرعون پیشانده بر زبان سوار بود و میخواست و پراهن کرد و هتیا  
اسب بفرشت جبرئیل برادانی در سوار شد و فرعون آنرا بدید از او جدا شد  
شد و لشکری هر یک بر پانصد آفرایشان که داخل شد و آخر بنی اسرائیل کبریا و دست حق تعالی  
بادهارا زد و کتار دزد بر شال کوهها بر ایشان ریخت فرعون آنچه را بدید گفت ایمان  
آورده ام یکبکی بنی اسرائیل را ایمان آورده اند پس جبرئیل علیه السلام مشتی کلایه و خون آورده و گفت  
حالا ایمان می آید و حال آنکه عیسان پیوسته بر پشیز بنی و از فرشتا و کشتگان بود پس فریاد  
شدند و روز چهارشنبه در هر مرد و رابده فرشتا افتاد و قوم موسی نگاه با ایشان میگردید  
چنانچه درین آیه مذکور است پس حق تعالی بنی اسرائیل و در هر پیچ و دره آید میفرماید که هرگاه  
حق تعالی اینهارا بر چنینیسان نشانم از برای کرامت بخیر کرده باشد موسی و او دعا غافل  
کار عظیم کند و باشد عید آیند که کاکون او را بدید اید و شملات که ایمان آید بخیر را که  
و بخیر علیه السلام میفرماید هرگاه که فرعون گفت بود تا آنکه از آیه را بخیر و آید  
که الان و قد عصیت قبل و معنی آنکه گفت جبرئیل است آنگاه دانست که خدای گفته او را یعنی بوده  
خوشحال شد و علت غرق شدن فرعون بعد از ایمان آوردن آن بود کهیم عذاب دید بود که  
ایمان آورد و ایمان بعد از ندیدنیم قبول نیست و نیز استغاثه میگوید حق تعالی فرمود که  
یا موسی بفریاد و سر کن و او را فریاد که استغاثه من میگرد بفریاد او میسیدم پس موسی فریاد  
گفت که حق تعالی فرعون را غرق فرمود و او را نکردند حق جفا فریاد فرمود که تنها او را بکنار  
آید خست آید آهن کسول با پوشیده بود تا آنکه هر چه سنگین باشد میساید که با فرود و کوب  
او را بر زمین بزند تا خست او را زد و بر چینه و شناسند و عبرت گیرند تا آنکه او را خست  
میدانستند و راه را گشتند و او شکر گفتند و از جوع که ایمان بوی آورده بودند فرمود که گفتند  
باشکر فرعون میروم و از نیای فرعون مندم مشویم و چون مراد ما از ظلم موسی می آید بگوید  
میروم چنان کردند چون موسی و قوم او از فرعون که بختند ایشان تعبیر از نصیب اند  
حق تعالی فرشت فرستاد و باروی ایشان ایشان زد و باشکر فرعون برگردانید ایشان نیز عز و شرف  
و از ظلم موسی تا غرق شدن فرعون بجهل مال شده سامی که آنرا که دیدگان قوم موسی  
دارند و نبیند و فرمود جبرئیل بر ایمان و سوارید و ملاحظه نمود که زمین در زیر پتلم



حرکت میکرد و حال از بیم آن اسب را بر داشت و کسیر نگاه داشت و آن غلام را بر پشت  
میکرد و رفتی که شیطان کوساله ساخت آن خان را از وطن بدید و شکم کوساله را بر پشت  
و زیاد کرد و می برانم کوساله را بر پشت و قدم میزد و می کردند چنانچه در جای خود گفته بود  
شد انشا الله تعالی بخیر و غالی بموسی ۴۴ هر دو که پیش از آنکه از مصر رفتن رود استخوان بموس  
عمر رسیدن آورده میت المقدس بر و بطولع نماه و عدد فرمود و نماه بر و آمد و آن شبام  
بر و از بخت اهل کتاب بر و کار تمام میبردند بر چون از دریا بر و آمدند و متوجه  
شام شده اکلان بیابان تیر که بر میاب و آب درخت بود در و آمدند و بر و در میان سابه  
میکرد و شب من و سالی ناز میشد و موسی و یحیی سکنی و از و حشیره بر و آورد چنانچه در  
خود انشاء الله تعالی گفته بود و چون خدای سبحان خواهد که آن برای خود از کسی انتقام کند  
بوساطت اولیا میکند و اگر از برای یلایه خدا انتقام کند بوساطت برترین خلق میکند  
چنانچه از فرعون موسی ۴۵ انتقام کشید از برای خود چنانچه خدای عز و جل موسی ۴۶ انتقام  
از فرعون کشید از برای محمد ص بنی از فرعون ها که اسم ایشان در آیه سابق گفته شد انتقام  
کشید از پنج نفر که استنیز می کردند چنانچه در آیه سوره حجر که آن کفینا که استنیز برین تفصیل  
گفته خواهد شد انشاء الله تعالی و ما از برای ایشان آنکه هکلی و جنک بهر کشته شدند و لشکر  
ایشان که میخندند چنانچه در موسی ۴۷ در آیه سابق گفته شد جهت آنحضرت در جنگ خنین  
الان واقع شد چون جنگ بر و در موسی ۴۸ گفتی که تخمینا چهارده قامت عمود داشت رسید  
گفتند که ای رسول الله دشمن از عقب و بر و از پیش دشمن ما را در میان بد آنحضرت فرود  
آمد گفت که ای بنی اسرائیل هر چه می بینید مقرر کرده قدرت خود را بمن غای و سوار شده سیاه  
که شنیدند که سوار سیاه و با ایشان تر نشدند و باز کشته فتوح که در جنگ کسرامی خاک بر سر  
جبرئیل بر داشت و بنی اسرائیل از فرعون و فرهاد و نجات یافت و از دریا بر و آمد و رقا  
شام شدند چنانچه در آیه سابق گفته شد موسی ۴۹ در مصر عده داده بود که بعد از آن نما  
ایشان کتابی که شمشیر بر ابروی نبی و حده و واجبات و موعظه و مثل باشد و از اجابت خدای  
بیازد بر چون نجات یافته فلسطین که حلی شام است رسیدند و ایشان شدت دراز  
کن بودند و در فرسخ در یک فرسخ لشکرها ایشان بود و حق تعالی وعده موسی ۵۰ داده

بود که عطا کند و کتاب یعنی برتر از کشتن باشد بر احکام که بان احتیاج است بعد از  
چهل شب تمام و بعد از ده از وی بخت چنان میفرماید که **اذ واعدنا موسی**  
**از بعین لیلته** و آنگاه که وعده کردیم ما با موسی چهل شب بر حق تعالی فرمود  
که با ایشان چهل شب بگوید که گفتند میشوید و فرمود که بوعده گاه رفزد و پای کوه سی و نه  
روزه و از دریا بر و آمد و بر و از دریا بر و آمد و بر و از دریا بر و آمد و بر و از دریا بر و آمد  
چاهنشین فرموده از هفتاد هزار کس بجهت گرفت بوعده گاه حق دفت و کان کرد که  
بعد از سی روز حق تعالی کتاب عطا خواهد نمود پس سی روز بوعده گاه داشت و رفت  
آنرا سوال کرد چنانکه روزی بکشانید بر حق تعالی و می فرماید که بنی که برای آن  
روزه دار میشوید خوشتر از برای مشک است ده روز دیگر از برای بخت روز و او و پیش از  
افطار رسوا میکند پس چنانکه در حق تعالی کتاب عطا فرمود و در علم و نقد بر حق تعالی  
بر و حق تعالی و ثانی الحار و روزی که چهل روز تمام شد و اگر با خدای موسی و رطوب  
مناجات کرد حق تعالی بجهت در سوره الممتحنه می فرماید پس محمد افضل از اوست **ثم**  
**انخذ ثم** بعد از آن که فرستد نمای بنی اسرائیل و خطاب بخاطران با و می آید  
پیشینیان کرد و بودند و با فر قانون لغت عربت چنانکه کسی که طاهر او کار کرده باشند  
با و توان گفت که شما چنین کردید و خود بین توان گفت که ما چنین کردیم و نیز حاضران کردند  
پیشینیان را نمی بودند و خوب میدانستند پس چنانکه باشد خطاب با بر نمای ایشان  
بفعل **الجبلی** که سار را خدای **من بعد** بعد از رفتن موسی کرد و گفت  
چاهنشین او یعنی هارون که او را در میان شما گذاشته بود کردید **فانتم ظالمون**  
و حال آنکه شما ظالمان بودید یعنی کفر و زبردین با آنچه کردید چون بیت روز از وعده می  
۴۴ که رشت سامری بسبب عقلا بنی اسرائیل گفت که موسی چهل شب عده داد و الحال  
بیت و زو بیت شب گذشته چهل تمام شده نیامد و خدای و با غلط کرده و خدای شما  
نزد شما آمده که شما نباید که قدمت بر آن دار و خود دلالت کند شما را بجهت و بنابر احتیاج  
موسی را بر پیغمبری نفرستاده و چون سی روز از وعده گذشت و موسی بر اجعت نکرد و بنی  
اسرائیل غضبناک شدند و خواستند که هارون و آوین و بنی و یک بود که او را بکشند و بکشند



که موسی با دروغ گفت و کبریت پس شیطان بصورت مرغ پری آمد گفت که موسی از شما  
کعبه و هرگز نخواهد آمد و بنده لایق خود را نزد من آرید تا بلی شاخه ای بسازم که  
بندگی او کنید پس کوساله ساختن آن خاک را که سامری برداشته بود طلبید و چون بشاکم  
کوساله ریخته حرکت و فریاد کرد و موسی را ندانستن و پدید و سامری عقب کوساله را بدید و  
نفس کشید و از جانب دیگر و زمین کوی ساخت و یکی از متروان را در اینجا بنشانید و آن شخص  
دهان بر کوساله گذاشت و میگفت که این خدای شما و خدای موسی است پس سامری کوساله  
را بر سر کوه نموده ایشان را عبادت و بی امر کردن ایشان اهل خانه بود و دیگر خوان با هم  
عذا می خوردند و ایشان بود که کاه و ریخته خال و ریخته خال و ریخته خال و ریخته خال و ریخته خال  
خج تن ازین نور و برادرش میدید و برادر و دختر و زنش بود ندانیدند گفتند که چگونه  
کوساله شنیدند گفتند که خدای و کوساله است چنانچه در درخت بود پس کوساله شنیدند  
قوم را نیز بکراه کرده عبادت وی امر کردند پس هفتاد هزار کس سجده کوساله نمودند  
بروای جمیع ششصد هزار کس عبادت وی کردند و از ده هزاره هزار کس و از پنجاه تن  
برای طاعت صالحه امیم و حق تعالی و هر که تعیین وقت کند دروغ است چه بگوید  
سی و دو وعده کرد و چون حق تعالی ده روز بران افرو و دم گفتند که موسی خلف عهد  
نمود و کرد و نابخرد کرد و بدید چون گفت که ای حق تعالی و خدای شما الله تعالی است  
بیعت و اطاعت این من کنند گفتند که ما بروی میگردیم تا آنکه موسی برگردد و از او کشتن  
هر روز که ندوهر و از ایشان کبریت و ایشان در آن کار بودند تا آنکه حمل و در تمام شد  
و در ده ماه و پنجاه حق تعالی لیس را کرد و آن نوری و آنچه با احتیاج اینکها و ناریها و قضاها  
بود پس موسی فرستاد و چون نری را از شد خدای موسی سخن گفت موسی انقضی تعالی و فعل  
که حق را بری نماید چنانچه در جای حق انشا الله تعالی گفته خواهد شد آنکه حق تعالی قضیه  
فتنه قوم و سامری و کوساله و فریاد کردن او را بری بخیزد و موسی گفت تا آنکه کوساله را آن  
صلای و از کبریت و قوم و کاه من موسی گفت اینست یک فتنه چنانچه در تفسیر که ان هلی لا  
فتمنله در سورۃ النور انشا الله تعالی معنی آن گفته شود حق تعالی فرمود که چون دید ایشان  
بر هر دو اختلاف نمودند و فریاد کردند و از من رو کردند و شدند و پیری شیطان در سجده

کوساله کرد و نداد و فرمود که فتنه ایشان را بدیدم که چون را ده حق تعالی حق تعالی میباید  
و کاه هست که امر میکند و نداد و او تعلق میکند و کاه نمی میکند و نداد و او تعلق میکند و چون  
سامری خلق کوساله نمود و کوساله صد کرد حق آن را داده نمود و دست نداشت پس موسی  
عصبتان را بر کشت و گفت که ای قوم بد خدای و عهد نموده ایم و بر شما دار شد و یا  
خواستید که غضب خدای بر شما رسد پس این همان را انداخته شکسته شد و بر سر و پیش هر  
چسبید و بسوی خود کشید و اعتراض کرد که چون دیدی که قوم کمره شدند چنانچه ایشان  
جدا نشدی و از عقبت بیامدی یا عصیان امین و بر زیدی و بنابر آنکه اگر هر دو معافیت  
از قوم میکند بد خدا بر ایشان نازل میشد هر دو گفت که ای پسر و من سرور بشما را که اگر  
مغارت میکردم متفرق میشدند و ترسیدم که عذر حق کنی که میان قوم فقره انداختی  
و مراقت گفته من نکردی و غی سوا بیل موسی گفتند که ما سر خود خلف و عذر تو نکردیم و شما  
کوساله پسر و آنرا و خالی که داشت در وی سخت و صد کرد پس سامری پرسید گفت که  
روزی عرفی و فرعون جبریل را دیده ازین بریم اسباب و خاک برداشته بودم نقش بر رخ عکس  
و زینت داد و در نظر من آنچه کردم موسی علیه السلام گفت برو که تا نازند با شی کسی بدین نزار پس  
مشادی شوی من تنی اند که و این علامت در طائفه قریب اند تا مردم قریب شما بخورند چنانچه  
در حدیثی مذکور است که ایشان را از روضه شام بلا مناسبت و قند بر موسی را ده قند  
نمود و حق تعالی فرمود که او را مکش که سخن است و جای سامری در صند و فی است در جاهی که  
اسم چاه خلعت و دینم و در آن صند و قشش نفران اولین اند و آن قاسمست و فرعون  
و فرود و سامری و آنکس بودی را بنیان نهاد و آنکس که نصرانیت را وضع کرد و شش نفران  
آخرین اند و آنرا و بیکر است و عمر و عثمان و معاویه و صاحبان که بغض علیهم دارند  
این بلیع لهم امیر موسی بکوساله خطاب کرد که آیا خدای و وقت چنانچه اعتقاد این  
است کوساله سخن در آنکه گفته خدای ما از ان عزیز تر است که کوساله را درخت و کاه  
او را حاضر کند و نه والله یا موسی قصه و بیا و کوساله بیان کرده گفت که این قوم جهل اند عجب  
من خدایان و برین کسل و بی عقل و آنرا که علیه من است و اند و آنکار و موسی ایشان  
بنیوت محرم و وصایت علیهم را داشتند تا کار ایشان با اینجا انجامید که مرا خدای خود دانستند







کوه را بر سر شامی فاکتم چنانچه در جای خود گفته خواهد شد انشاء الله تعالی توبه میکند  
در ششم ماه مبارک رمضان با امان از اول فروردین چنانچه قرآن در شب قدر و حله توبه  
در لوجهنا و در قهاده زمان و مکانی که را به پیش از آن سابق بیان شد و موسی از آن گذشت  
و کتاب عبارت از هکلی قرآن که تصدیق پیغمبران سابق میکند و چنانچه حق تعالی توبه  
را که در آن حکمت بود موسی عطا فرمود و بموجب همت از آن عطا کرد چه موسی بقره را بعضی  
انجیل و طسینها و طه و نصف مفصل و خنبار ابدل نوریه و نصف دیگر مفصل و سوره ها  
که اول آنها صح و بیست است بدلت بود و سوره بنی اسرائیل و نوری ابدل صحف را هم وصحت  
موسی و زیاده بر آن هفت سوره طویل و فاعده و کتاب و حکمت عطا کرد **و المصنوعان**  
و فرقان را نیز ادم موسی قرآن حیر است که جدا میکند میان حق و باطل و حق و باطل چنانکه  
حق خالی مگر تم ساخت بنی اسرائیل با کتاب بعضی توبه و ایمان بان و اطاعت آن بعد از  
و می فرستاد موسی که ایشان اقرار کتاب کردند و فرقان باقی مانده که فرقان میان  
مؤمنان و کافران بین میان از آن که در پیشان بفرقان کون ضواله ایمان از آن که مگر  
مکر ایمان بفرقان موسی رسید که آن چیست حق تعالی فرمود که میان بکیر از بنی اسرائیل  
که مگر همین خلق و پیغمبران و برادر و موسی او علی هم بهترین اوصیا است و دست از او  
سید خلق و شیعه و ستارگان فرودس اطاعت با دشاهان هستند پس بعضی اعتقاد کردند  
و بعضی زبان گفتند و بدلت قبول نکردند این بود فرقانی که حق تعالی موسی عطا فرمود و  
فرق کرد میان حق و باطل و چون موسی اراده کرد که عهد فرقان گرفته فرق میان حق  
و باطل بنویسند بموجب و امامت علی و مظاهرین عه کند گفتند که ما ایمان می آوریم که  
این سخن با حق تعالی است تا خدا بر این بنیم چنانچه در جای خود انشاء الله تعالی گفته خواهد  
شد و نیز فرقان هر امر حکمت که عمل بان واجب باشد و هر حکم فرقان است و توبه  
و انجیل و زبور و هکلی و در قهاده از آن شدند **لعلکم برای آنکه شما ای بنی**  
**اسرائیل که در زمان محمد بن هتدون** هدایت یابید یعنی بنایند که انجیری که  
شرف می بخشید سده را نیز خدای اعتقاد بولایت اصل است همچنانکه شرف یافتند  
کابن پیشینیان شما و یاد کنید ای بنی اسرائیل **اذ قال موسی لقومه**

آنکه که گفت موسی فرمود که کوه سالد پرستان بودند **یا قوم انک ظلمت**  
ای قوم من تحقیق که شما ظلم کردید یعنی من را نبینید **افنسکم یا ایها الکمل**  
بنیهای خود سب کردند شما کوه سالد خدای **فتوبوا** این توبه کنید و رجوع کنید  
**الی نارکم** تسبی خالق و آفریننده خود که شما را آفرید و مصور ساخت **فاقتلوا**  
**افنسکم** می کشید بنیهای خود را یعنی بعضی که کوه سالد را عبادت نکردند باید بکشید  
آنانرا که عبادت وی کردند **ذلکم خیر لکم عند ربکم** این کشتن بهتر است  
از برای شما و آفریننده شما از آنکه در دنیا زندگانی کنید و خدای بیامر و شما را در دنیا  
خیر ببیند و در آخرت بهشت دهد و مرگ کشته شوید و توبه کار باشد حق تعالی قتل را گفت  
شما و بهشت را جای شما که اندر چه یک موسی ۴۴ از وعده که بر کشت و قوم کوه سالد پرستان  
بودند و شام در بیت المقدس بعد از شتاب و غضب ایشان فرمود که هر کس کوه سالد پرستان  
بکشد تا آنکه پرستانه اند گفتند که چگونه یکدیگر را بقتل رسانیم فرمود که هر کدام با  
شمشیر یا کار و بر پست المقدس یا سید و بر خور چیزی بپوشید تا یکدیگر را نشناسید و چون  
من بر منبر روم بیکدیگر بکشید پس اکثر ایشان انکار کوه سالد پرستی نمود موسی ۴۴ آن که شما  
با مقدس از پیغمبر خود با سوهان ساخته براه آنرا سوزانید بدریای شمرین بپاشید و  
فرمود تا از آن خورند و چنان میشد که بدون احتیاج بابل فساد و بان خاکستر بخورند  
از آن فحش و ناپسندگی که کوه سالد پرستان که سفید رنگ بود لباسها و میوه و گیاهان  
هر که سینه رنگ بود لباسها و میوه سفید کردید و گاه کار ظاهر شد پس کوه سالد پرستان  
جمع آمدند و چون موسی ۴۴ با ایشان غار کناره برین فرستاد حق تعالی این دوازده هزار نفر را  
که کوه سالد پرستان بودند نذر فرمود تا شمشیرها بکشند کوه سالد پرستان را بقتل رسانند پس موسی  
بر یکدیگر کرده اندای ندا کرد که دعوت حق تعالی را آنکه که بدست یا پای خود را از قتل  
کند و بر آنکه سب خویشی ملاحظه جانست و قول نموده متوجه قتل یکدیگر نشود و واجب  
القتل سالام انداختند کان گفتند که مصیبت ما عظیمه ازین است چه بدست خود  
بدان و مادران و برادران و خویشا را می کشیم و عبادت کوه سالد نکردیم ایم پس میان ما و  
کوه سالد پرستان در مصیبت فرقه نباشد پس حق تعالی موسی ۴۴ و می فرستاد که همه آن را بپاش







**لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** ای نگه شاکر کنید یعنی پیشانیان شاکر کنید  
و نه که در آن نیکو خبر کرد و بر مرکب باقی نماند که بجهنم روند و همیشه در دوزخ  
بمانند پس چنانچه بیان کردیم آید و اخبار موسی قوم سبعین رحله یافتا و بعد از آن  
دست نوشت اهل کتبه تا آنجا که خبر اعراف و در سوخته اعراف و این دو آیه در قرآن است نصف  
آیه و آنجا و نصف در یحیاست پس تالیف بخلاف نیز یس است پس موسی ۴۱ با ایشان گفت که  
پرسید از ایشان که با ایشان چه رسید چون پرسیدند ایشان گفتند که آنچه یار رسید از همه  
اعتقاد بنویست و ما مت علم بود چون ما بعد و جمع ما اگر حق تعالی را از آسمانها و  
سحابها و کسری و عرش و بهشت و دوزخ دیدیم و بر جاتی حکم و بر کسی سلطنت بخیر و نافرمانی  
حق و حسین و دیگران در جمیع آن ممالک دیدیم چون ما را در دوزخ بردند یعنی و علی عم  
کردند که دست برداریم از عذاب ایشان که کسی بوسیله ما واکان ما دفا خواهد کرد و  
ایشان زند و خواهند شد پس ما را در دوزخ داخل نکردند تا بدیاری موسی بوسیله ایشان  
کردند و ندیدیم چون هر چه در بنی اسرائیل شده در امت نیز شده و نبوت زنده شدن  
ایشان دلیل زنده شدن مردم است و در زمان ظهور حضرت صاحب الامر و نیز بنی اسرائیل  
با برخواستن که کردند که خدا بجهنم صاعقه خواستند و چون جبریل و میکائیل و عزرائیل را  
بدر از آن صاعقه و سقوط آسمان خواسته گفتند که ما ایمان نمی آوریم تا خدا را با شکری  
و ایشا را به بنیم پس ایشان بر خدای و وصال داد و داشتند یکی آمدن و یکی دیدن و برایشان  
صاعقه و فرود آمدن آسمان واقع نشد بجهت آنکه در صلب او جبریل و میکائیل و عزرائیل و در  
صلب یکران نطفه های مؤمنان بود پس بنی اسرائیل موسی ۴۲ گفتند که اگر از خدای در خواهی  
که خود را بتو نماید و تو را بگوید ما را خبر دهی که او چگونه است و قبول میکنی موسی گفت که  
حق تعالی بدید نمیشود و چگونه که در اول آیه ها و علامتها میتوان شناخت گفتند که  
ایمان بتو نمی آوریم تا از خدای در خواهی پس موسی گفت پروردگار را میشنوی گفتند و فی السحاب  
را و قناتانی مصالح حال ایشان پس حق تعالی وحی فرستاد که در خواست آنجا از تو در خواستند  
که من بجهالت ایشان از تو بخواهم گرفت در آنوقت موسی علیه السلام گفت پروردگار را شنود  
من نمی توانم تا را به بیم پس بر عظمی در خواست و حق تعالی فرمود که هر کس مرا می بینی لیکن

اگر از ده دین داری بگو سبک اگر از نود جلال من برقرار نماید قوت دیدن من شد  
خواهی بود و الا فلا پس حق تعالی بعلامتهای و نبی بر کعبه جلوه فرمود و کعبه از هم  
سخت سبزه شد باره باستان و باره نیز زمین دفته باره بر جا ماندن و این دوزخا که در  
آفتاب از روز نهاد بدید میشد از اعتبار آن کوه است موسی ۴۳ بیفتاد و روح پاکش رفت  
مرد حق تعالی بر شکان فرمود که دریا بدید موسی ۴۴ رحلت نکند پس فرشتگان کرد او  
در آمدن حق تعالی روح او را بر کن ایند و او را زنده کرد و بر آنکس پس بهوش آمده سر بهشت  
و گفت پروردگار را خبر کردم یعنی بر کشتم بشناخت خود از جهل قوم و من اول خدا بود  
کنند که ما را بیکدیگر نمی توان دید پس حق تعالی درین آیه بظاهر این محکم میفرماید که هر که  
بدیاری که بوسیله حق و اولیای او بود از پیشانیان شاکر صاعقه زده بود و فرغ هلاک شدند  
بر شکان و اجبت که کاری نکنند مثل آنها که هلاک شوند و این آیه ولایت بر عجلان خلافت  
ابا بر عمر عثمان و اینکه امتا اختیار امام محمد خود نمیتوانند که چه امتا می که تعیین  
کنند و میخواهند که اصلاح کنند یا افساد و التزمه صلاح میخواهند درین هنگام جائز  
که معنی را اختیار کنند و آنکه می کسی عالم نیست با خبر نخواهد دیگری رسد از صلاح و  
فساد و موسی علیه السلام که از جمله پیغمبران بر گردید و شرف و جی و عصمت یافتگان و بر گردگان  
مردم هدایت یافتگان بود با وجود و قوت عقل و کمال علم و نیز و از اعیان قوم  
و بر گردگان لشکر و عده خدای خواست که هفتاد و یک اختیار نماید که شاکر را ایمان و اخلا  
ایشان بنا شد چون اراده اختیار کرد و اختیار او بر منافقان واقع شد و گفتند که ما  
ایمان بتو نمی آوریم تا خدا را بمانا و بنی اسرائیل از طاعنه رسید پس هر که اختیار کرد بدید عقل  
بر میند و واقع شود و در صلب او کان کرد و با شد که بر مصلح واقع شد بر مفسد استیم که کسی  
عین صدا اختیار کرد و در خلیل که اناست بر جلد و روها و دستیم که مهاجرین و انصار را اختیار  
امام محمد حق کرد و در درجه اعتبار از سابقه بود و چون موسی علیه السلام بنی اسرائیل را از مصر و  
آورده و از داکتران بدید چنانچه پیش ازین گفته شد ایشان را در میانان تیر کردی سایه و درختان  
بود و در آورده و حق تعالی ایشان را از جمیع عالم آن زمان فصل داده و با بر ایشان سایه کرد و قوت  
وسلوی بر ایشان بارانند و از مسکنی و از دهه چشمه آب بجز عسای موسی جاری ساخت چون



مذنی بر بنوا گذشت گفتند که ای موسی ما بر یک چشم خورشید بنویسیم که از خدای فرستاده  
که آنچه از زمین میرود از سبزی و خیار و گندم و عدس و سایر نباتات را بکند موسی گفت در  
عوض خوب بدینخواهید زمین مقدس یعنی بهتری از شهرهای شام که در تیر است برود  
که آنچه میخواهید بجاست گفتند که در آنجا قومی هستند که جبارند تا آنها را بجای آورد  
نزد ماد اخل بنشینیم تو با اخلی خود برو و با ایشان جنگ کنید پس چون ابا کردند که اخل  
شهر شوند و عصیان و در بدین سخن موسی هم گفتند موسی گفت که ناچار شما را داخل  
شهر بیاورند گفتند که تو با اخلی خود برو و با ایشان جنگ کنید پس موسی دست و پا  
گرفته گفت ای رب من مالک نیستم مگر نفس خود را و برادر را یعنی هر دو را پس جباران  
ماد و اسفان پس حق تعالی فرمود که داخل شدن شهر چهل سال بر شما محرام شد چهل  
سال در زمین جباران شوند پس چون موسی علیه السلام اراده کرد که از ایشان جدا شود فریاد کرد  
گفتند که اگر موسی از ما جدا شود عذاب بر ما نازل میشود و از موسی در سخن کردند که با  
ایشان باشد و از خدای در خواست که با ایشان را قبول کند پس حق تعالی بوی چهل سال  
محرام کردم شهر را که جباران شوند در زمین یعقوب آنچه گفتند که تو با اخلی خود برو و با ایشان  
جنگ کنید پس حق تعالی ایشان شهر را با اخلی از خود فرمود و در میانان تیرمانند  
و هر شب از اول شب میرفتند و چون صبح نزدیک شهر رسیدند فرمودی آمدند زمین بابر  
اخلی ایشان را و فرموده بمنزله اول میرود و صبح در مقام اول بودند میان ایشان  
و شهر چهار فرسخ بود و باین دستور چهل سال در چهار فرسخ زمین سرگردان بودند و  
وسلوی بر ایشان نازل میشد و از آن سنگها میخوردند و هرگاه فرود می آمدند موسی عصا  
خود را بر آن سنگ میزد و از آن دوازده چشمه میگشود و از برای هر سه جلی چشمه و چون گنج  
میگردند آب از کشته اخل آنست که میشد و سنگ را بر چارپا بار میکردند و هر شب بر میخواستند  
و قریب میخواندند و دعا و کریم و قریب میکرد و موسی اودا و مرت عید داشت نزد او فرستاد گفت  
هم قریب کرده اند و تو قریب میکنی تو بگو که و الا عذاب بر شما نازل شود و آن سخن است بر آزرده  
در تیر فوت شد و موسی آن قریب شد تا از او شمع بن بون و کلابی یا فاسا و بعد از چهل

سال در زمان یوشع بن نون که وصی موسی بود حق تعالی فرمود که با رجایا که شهر بیت از بلاد  
شام بود و بدین بزرگان شهر را که خواست بکشید بفرجی و یعیق و یوشع و کلاب و  
اولاد ایشان قوم را داخل آنجا نمودند و این آنها درین قصه بر هم حقوق و هر یک  
جای خود انشاء الله تعالی کنند شود چنانچه میفرمایند که و یا که کندی بنی اسرائیل که  
**ظَلَمْنَا عَلَيْكَ الْعَنَامَ** سایه بر شما ببارید چون شما در تیر بودید که از برای  
آفتاب و سر و ماه شما نگاه دارد و هر روز آبی می آمد و سایه میکرد و شبها آفتاب و آبی  
می آمد و سایه می نمود و چنانچه این نعمت موسی هم در تیر عطا شد بختی و خدای بخت  
از آن عطا فرمود چنانچه از روزی که متولد شدند تا روزی که حلت فرمود و در سفر  
حضر بر روی سایه میکرد و **وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْمَنَّانَ** و فرودانیم بر شما نیکبخت  
که بر روی شما و کلاهها می نشست و ایشان را داشت و میخوردند و کلاهها می کشیدند  
بیز از جنات آید من و آن آب از برای چشم شفاست و من از بهشت است **وَالسَّلَوى**  
و مرغ شما که بفارسی که بخورد گوشت آن از مهر مرغان بهتر باشد آنچه آمد و ایشان  
شکار میکردند و باریان شدن بر بالای خوان ایشان می افتاد و چون سیم میشدند و میرید  
و من سلوی شب و در روزی صبح پیش از طلوع آفتاب میبارید و در آنوقت هر که در خواب  
بود از آن بی خبر و آن روز محتاج میشد که از زمین طلب و بخل بوقت شود است و در روزی  
میشد و چنانچه من و سلوی و موسی عطا شد بختی و خدای بخت از آن عطا فرمود و غنیمت  
را با و امت او که پیش از او هیچکس حلال نبود حلال کرد و این عطا را از داده فرموده باینکه  
بنت او عمل صالحی مقرر ساخت و پیش از وی این نعمتی را با و هیچ امتی نبود پس هر که قصد  
حسن کند و بخانیا و زانی و کثرت بدهد و هر که از آنجا آید و غلب عطا میکند بختی  
در سر و انعام میفرماید که من جاهد الحسنه فله عشر الحاله پس حق تعالی امت موسی فرمود که  
**كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ اِنْ كَانَ مِنَ الثَّمَرَاتِ** بخورید از میوههای آن اگر از میوههاست **وَلَا تَقْرَبُوا**  
**وَمَا ظَلَمُونَا** آنچه از آن کردیم ایم شما را و ظلم نکردند ایشان ما را چون تیرید که در تیر  
ما را و گفتند بخورید و از آن فرموده بودیم و وفا با آنچه عهد و پیمان از ایشان گرفته بودیم نکرد  
چنانچه در آیه می بینیم این و همین انشاء الله تعالی خواهد شد که کافران چیزی از پادشاهی























مستحق امر کرد و از سبیل و سنتی که موسی مقرر فرمود که روز شنبه بود پس هر که از امت او تعظیم آن روز  
 میکرد بدو روز پیش میشتا و پنجشنبه این قوم که درین آیه ذکر ایشان شده شک را می و جبر و غیور  
 آنرا در روز شنبه بر خود حلال ساختند حق تعالی بر ایشان غضب فرمود بی آنکه ایشان شرک و زندقه  
 و آنچه موسی مقرر فرمود حلال کرده شد و آنکه در روز بعد از آن سبیل و سنت موسی مقرر فرمود  
 و آنرا که از پنجشنبه در آن روز بود پس هر که متعبد به سبیل و سنت موسی نمیکرد بدو روز پیش میشتا  
 و این قصه چنان بود که بعد از موسی در عهد پیغمبر آن زمان که اهل بله و در کنار ریا  
 و قوم موسی با از قوم خود بودند بیکدیگر می آمدند و در میان خود از اعمال و اعمال ایشان میشد  
 ماهی دریا بیرون آمدن تا آخرین جمعی ایشان میرفت و حق تعالی و پیغمبران حاکم کرده بودند  
 بر ایشان شکار ماهی در روز شنبه و عادت آن این بود که بعد از روز جمعه بود و ایشان سامور  
 بودند با مساک از عمل و راز و زبیر بودند آن مخالفت نموده و ترک جمعه کردند و گفتند که بعد  
 از روز شنبه است و مساک و ترک عمل در آن روز نموده و در سایر ایام مشغول به کارهای دیگر بودند  
 پس حق تعالی اهل کوه و صحرا و غایت ایشان شکار را در روز شنبه و جمعه از ایشان مایه همان  
 روز شنبه می آمدند و می شکارند و طاعت ایشان از آن جهت که حق تعالی ایشان را در روز شنبه از خود  
 ماهی گرفته و از شکاران پس حلال هستند که آنچه خداوند حرام کرده بر خود حلال سازند آنگاه  
 کوههای و کوههای و راهها که منتهی می شود به آنها می کشند و در آن راهها می کشند و بر یکشنبه و  
 بیرون رفتن نباشد و چون روز شنبه چنانچه از آن خداوند آمده داخل کوهها و حوضها  
 میشوند و بدینها افتادند و چون شب روزه بر یکشنبه بدینا میکردند و راه می کشند و  
 در آنجا می ماندند و روز یکشنبه آنها را بشکار می نمودند و آن دشمنان خدای دروغ می  
 گفتند که ما روز یکشنبه شکار کردیم و مژده برین منوال گذارند و حق تعالی که عفو بفرمودند  
 علما ایشان را منع نکردند تا اگر از آن عمل و ثروت ایشان بسیار شد و بنا بر فرج رختی  
 از زنان و سایر تبعها لذت یافتند و بروای می کشند که شنبه با حلال است و بر پیشینیا  
 ما حرام بود و اگر حلال میکردند بر خود عفو می کشیدند اما بر حرام نیست و از آنکه  
 آنرا بر خود حلال کرده ایم همیشه در سفر خوبی بودیم و ما را میسر شده و بدینا می رسید  
 بود و اهل آن شهر شنبه و هزار و کسری بودند که هفتاد هزار کس از آن حلالان و عملاتی نکرد

بعضی از جمله ای که از  
 از آن خدای می کشند  
 میرفت و هر که می کشد

و ناصح بود تدبیر علما و طاعت مع ایشان تا آن کار نموده از خدای ترسایتند و بطاعت  
 از ایشان عزت کردند و ساکت شدند و نصیحت نکردند و بطاعت اول گفتند که چنانچه نصیحت  
 میکنند و فرمود که خدای ایشان را حلال کند که بکنند جواب گفتند که تا خدای بدین مخالفت ما را  
 با ایشان و کلام ما را از آنکه از ایشان تاجری از برای مخالفت و کلامشان عمل از عفو  
 باز هم و تا باشد که ایشان بر هر کاری کنند و ایشان پند پذیر نشدند پس آن قوم  
 سرور کشند حق می خود نکردند و منع کردند و ایشان نجات یافتند و قوی می خود نکردند  
 و منع نیز نفع نداشت و ایشان موردی که می کشند و قوی می خود کردند و منع نیز نکردند  
 و ایشان حلال کردند رسید و چون ده هزار و کسری از قوم و بدین هفتاد هزار کسری  
 پند پذیرند گفتند که ما شما را می کشیم و می کشیم که کلامی که بر شما نازل شود ما را نیز و دیگر پس حلال  
 شده بدین کسری که بود و بر این طاعتی شهر و فتنه شب و روز بر آسمان حلال بدین حق  
 خدای کمال شهر را می کشیم بصورت میمون فرمود و در شهر بستید و اندر فرموده بجات  
 شهر رفتند که تحقیق اهل ایشان نمایند و هر چند در کوفتند جواب نشنیدند و حلال  
 حیوانات بکوش ایشان پس رسید کسی از این باری و شهر فرستادند مرد و زن را بدین  
 که بصورت میمون شده فریاد میکنند و در هر جایی می کشند و بصورت میمون در آن شکستند  
 و در آن رفتند میمونها خودشان را می کشند و ایشان آنها را می کشند و عمل می کشند  
 می کشند تا آنکه منبش از درین امت می کشند و بروای می کشند و بعضی از ناظران  
 می کشند و فریاد می کشند و صدق و دید بر یکدیگر می کشند و سرور آنچنان باقی ماندند  
 آنکه حق تعالی از آن و بادی فرستاد تا آنها را بدین باری و مرد و زن از ایشان نماز می کشند  
 که حلال هستند و ایشان اندر حق تعالی همه عبرت و ترسانند و خلق فریاد تا کلام بران  
 طاعت کنند و مشایهت میمون با ایشان نیز جفته است که کلام بران عفو می کشند  
 همچنین جمیع مسوختان زیاد از سر و زبانی از ایشان مثل نمادند و آنچه حلال هستند  
 شبیه آنها اند و آنها حق و مثل آنها و حق تعالی حرام فرموده و خیرین آنها را و قطع کردن از آنها  
 و غلامان و بخت می کشند آنها تا عفو می کشند و بر این حق می کشند حلال کنند و شبیه  
 خاوه و خوش شدن بدین آنکه هر که حق تعالی همه حلال شکار ماهی آنجا است را می کشند و کلام



امام حسین و سایر اولاد رسول الله را نزد خدای حال چگونه خواهد بود و مسوختن بنی آدم  
بسیارند که مسخ شده اند بعضی خدای چه بسبب نگارنویسند بجهت تکلیف بنیاد و  
چه بواسطه عصیان او عصیان و حق تعالی حجت عصیان او صبا مفصل است از مسخ و موهده  
که چنانچه از ایشان در خشکی بجهت آب جای گرفتند و از مسوختن ماهی که بودند و  
فلسفه نیز و بعضی بنیاد کان و اکثر حیوانات که کوشش ایشان حرمت  
و کرب بجهت کشته شد و مسخ و موهده و آن قوی از امت موسی بود که قصه ایشان را درین آیه  
مذکور شد و بر این قوی بود که در زمان داوود در روز شنبه کل ماهی بودند و قوی از امت  
عیسی که کبابی نامند و بعد از نزول آن دو کفر از روزی بدعی عیسی که بعضی میگویند شدند  
چنانچه گفته شد و هرگز از آن قوم عیسی است که حق تعالی بواسطه عت و تحسین خلق آن را باین  
صورت که مسخ کن تا دلیل بر نبوت باشد و بر این قوی می شنیدند و شکار ماهی کردند  
خو کردند و بر این قوی بود که داوود حرکت شدند که بر سر شنبه غل شدند چنانچه الحال  
گفته شد و سواران اعرابی بودند که هرگز از او گرفتند و بر این قوی که  
بود که بجهت سخی که داشتند از حیوان میگرد و بر این قوی که بعد از نزول مائده آیه  
نیاید و بر این قوی بود که عصیان او صبا و بر این قوی بود که در کنار دریا و  
خدای ولایت و دوستی علم را بر ایشان عرض نمود و قبول نکردند و مسخ شدند و در آن  
جری است که الحال خواهد آمد و بعضی میگویند که آن سوسمار و موش و شنی است و بر این قوی  
از اعراب که میگویند که آنرا که بود و هرگاه فافله میگذاشته میگفت که بکجا میرود پس اگر از ده بجای  
مشرق کرده بودند ایشان را بطرف مغرب بر میگذاشتند و اگر از ده مغرب نموده بودند بسوی مشرق  
بر میگذاشتند و ایشان را بجهت میگذاشت و بر آن خبر دلالت نمیکرد و موش و شنی و آن از قوی بود  
که در کنار دریا بودند و خدای ولایت دوستی علم را بر ایشان عرض کرد و قبول نکردند چنانکه  
الحال گفته شد و قبول و تمسک و تامل بود که حیوانات از آن را و کوه میفکنند بجهت معت میفکن  
و بر این قوی که حیوانی بود که از نواطه میفکنند و بر این قوی که شاه بود و طوطی و زناکاران  
و نموس که آنرا که آید است و آن مری بود زناکار که از میفکنند و بر این قوی بود  
که چون باز آن مباشرت میفکن و عمل جنایت میکرد و ترک نماز میکرد و بر این قوی که از

تولد و قیامت از آنکه بر ما صبر میکرد و بر این قوی که دوستان نامی و سخن چینی میفکند  
و جری که نوعیت از آنما که آنرا ما را میگویند و آن مری بود تمام سخن چینی و بر این  
قوی بود که در از این خوه دلالت میکرد و بر این قوی که از امت عیسی بودند که بعد از نزول  
مائده کفر و مرتد شدند و بر این قوی که اهل شهری بود که در کنار دریا بود و بعد از کشته شدن  
میگوید جزایه مار جریش کند پس آن شهر شنبه و میان دریا عرض شد و هر مری جریش سیاه شد  
که سوار بر من او میرفت و عقرب و آن مری بود که در عقب مردم بد میگفت و لماز کرد  
دو مری بد میگفت و هیچکس از امت و غیرت و بر این قوی تمام سخن چینی بود میان مردم سخن  
چینی کرده عداوت می داشت و بر این قوی که میفکنند از زبان او خلاص نبود و بر این قوی  
که در حاج و بر این قوی که در کفر از امت عیسی میخواند و بر این قوی که هر چه عیسی  
و فطری هم میفکند و عاریت میکرد و بر این قوی که میفکند و در روز میگرد و  
بر این قوی که از امت عیسی بودند که بعد از نزول آیه ایمان نیاید و در مسهل و از روی عشا  
بود و بر این قوی که جناس مردم میفکند و بر این قوی که میفکند و عابدان از عابدان آن زمان  
بوی رسید عشا گفته اند اسم خدا را که آن بر روی آب و باستان میزد پس تعلیم میزد  
تعلیم کرد عشا گفت که سر او را بگذاشت که کوه را اندازد پس از آن باستان رود و بجهت  
او از مسخ را بر این قوی که میفکند و بصورت سهیل شد که آن جانور است آبی و زرد  
چرا که حق تعالی مسخ نمیکند و شمر خود را با نوازی که بقای آنان و زمین باقی باشد و مذکور شد  
که مسوختن سهیل و زبانی میمانند و هر که از آن در فطرت بودند یکی از ملوک علی بن ابی طالب  
و اسم او ابید بود که در ماصیل میگویند و مسخ بصورت زهر شد که آن نیز جانور است  
در این ستار چنانچه در مسهل گفته شد و قصه کاروت و منادوت که فرشتگانند و فزینتر  
شدن ایشان با فرشته دیگری بود و اراده زنا کردن و خوردن شرب فکشد آدمی و عذاب  
ایشان در برابر آموختن مردم بر ایشان غلظت چنانکه فرشتگان معصومند و نگاه  
نمیکند و ایشان تعلیم میبردند و میگردند و قاصد از سخن شاعران و سخن کمال اهل  
کنند هر کس تعلیم میگردند میفکنند که مافتنده چنانچه در جای خود انشا الله تعالی گفته  
خواهد شد و شکوت و آنکه فریاد بد خلق که بشوهر خود عصیان و بر این قوی که



















بود بلاشبکه چنانچه آنحضرت بوی فرموده بود و مناسبت این مقام است این قصه که چنانچه  
گوهرها باد اود و روان می شدند و شمع می کردند و زی پیچید و در کوه خراب بود ناکاه کوه  
حرکت کرد آنحضرت فرمود که فرار کوه اجابت و طاعت وی کرده فرار گرفت و روزی هم  
یکوهی گذشت و اشک بعضی آنجا های کوه روان بود آنحضرت پرسید که ای کوه چه چیز  
میگویی اند گفت که یا رسول الله روزی عیسی بن کذشت و مردم را از آتشی که همه را آن روز نجات  
و سنگ است هم میداد و من میترسم که از آن سنگ باشم فرمود که مترس آن سنگ که ترس است  
آن کوه فرار گرفت و ناکاه شد و چو این سخن آنحضرت گفت چون که لازم داد پیچیدم آن یهود را  
بچشم چنانچه و آیه پیش ازین گفتند که گفتند ای محمد ایمان آوریم که تو پیغمبری و علی وصی توست  
و چون یهودان می رسیدند میگفتند که بظاهر کردن ما ایمان را آسانتر میشود برای ما از  
او و محتاج باز کردن چه هر که ما و از خود دانسته را بر سر خود آگاه ساختن پیغمبر دارند و پاس  
ایشان را بر دشمنان ایشان گفتند آنها ما را یاری خواهند کرد و روقی که مسلمانان مشغول باشند  
و وضع دشمن نتوانند نمود پس چو سخن از اعتقاد های ناخوش ایشان را پیچیدم ظاهر ساخته  
و بود که ای محمد ایا بر طبع میدارم تو را خطای تو را از علی آگاه کرد  
آن یوم فیه اذ ایمان آرد یعنی خداوند بگوید آن یهودان که مذکور شد بچشمها  
خدای الزام دادند ایشانرا که کفر قد کان فریق منهم بشا و تحقیق  
که در آن زمان که بودند ازین یهودان بنی اسرائیل میشناختند و در آن  
کوه طوس سینه کلام الله سخن خدای را میسر ها و نه های و را که میسر فیه  
بعد از آن سخن میشناختند آن سخن خدای را یعنی پس میدادند آنرا از آنچه شنیده بودند و فیه  
که بنابر بنی اسرائیل میگفتند از ما من بعد ما عقول بعد از آنکه تعقل میکردند  
و میدادند گفتند که آنچه میگویند دروغ است و هم یعلمون و ایشان میدادند  
که روح کوایند چنانچه چون با موسی بطور بدقتند و شنیدند کلام خدای را میسر ها و نه های  
حق را بر گفتند و بنابر بنی اسرائیل گفتند پس شایان آمد ایشان اما آنانکه میگویند بودند بپای  
خود ثابت شده راست گفتند و بدین این یهودان که با رسول صم نفاق درین قصه و درین  
بنی اسرائیل گفتند که خدای ما گفت و ما کرده با آنچه گفتیم بشما و نهی کرد و وسعت ادراکاتیکه

اگر بشما دشوار باشد آنچه میگویند و آنرا میگویند و آنچه میگویند و آنچه میگویند و آنچه میگویند  
که دروغ میگویند پس حقیقتا ظاهر نفاق است فدا فی شایان و فرمود که و ایا لقول  
و هرگاه ملاقات میکنند از ایا الذین امنوا النجاعت که ایمان آورده اند بعضی مسلمانان  
مقداد و ابوذر و عمار قالوا اهدنا سبیلک که ایمان آورده ایم ما مثل ایمان شما نیست  
چون ایمان است علی و خلفا و ما با شما ایم و در این ایمان پیغمبر را تفصیل میگویند و خبر میدادند  
مسلمانان را که آنچه در تو میبینیم از ضعف محبت و احتیاج و و ایا خلا بعضهم  
الی بعض قولوا و هرگاه آنها میشوند بعضی ازین یهودان ما بعضی میگویند که کفر  
ایشان که چکار است میگویند انحد ثوبهم بما فتح الله علیهم ایا  
خبر میداد مسلمانان از پیغمبری که گشاده است خدای را از دلها بر راستی پیغمبری که  
علی لیحاجوکم به عند ربکم تا حاجت کنید بشما آنچه در حق است  
و گویند و نوبت در حق دهند شما با یکدیگر میدادند آنها را و دیدید پیغمبر را و ایمان  
یاد و دید و طاعت کردند و او را بجهل می دارند نقد میگویند که اگر ایشان خبر نهند  
با اینها مسلمانان را بریشان محبت نخواهد بود و در غیر آنها اولا تغفلون ایسی  
فعل نمیکند ببقایای حق که آنچه خبر میدادند مسلمانان را از پیغمبرها که خدای فتح داد است  
بر شما از کلام پیغمبری که حقیقت بر شما از خدای پس در یهودان چنانچه پیغمبر  
که اولا تغفلون با او میدادند که گویند که انحد ثوبهم بما فتح الله علیهم ان  
الله یعلم ما لیسرون که تحقیق که خدای میداند چیزی را که پنهان میکنند  
از عدل و محبت و انکه آنها را کرده ایشان ایمان را آسانتر میبخشد بریشان از آنچه و احتیاج  
او و ما یعلمون و چیزی را که آشکار میکنند ایمان ظاهر را تا آنکه برین مسلمانان  
و بر سرهای ایشان واقف شوند پس آشکار کردند آنرا از جمعی که یاری ایشان کنند و محبت  
منهم و بعضی ازین یهودان که ما لیسرون ای پیغمبر یعنی میگویند که کتاب خدا  
و نوشت و میگویند که مثل طفلی است از آنم یعنی مادر متولد شده قدرت بر حق است  
و نوشتن نادره لا یعلمون الکتاب میدادند کتاب را یعنی کتابی که  
از آسمان آمده و نه چیزی را که از آید و پیغمبر میداد و تمیز میان این هر دو میکنند که



امانی بکفر و کفر میگویند و کتاب را ایشان میخواهند و میگویند که این کتاب  
خداست و عیناً نیکو بخداست و کتاب بر ایشان میخواهند و خلافت است که در کتاب است و  
ان هم الا کذبون و نیستند ایشان مگر آنکه گمان میکنند و هر چه بر زبان  
ایشان که نور متراش و خف و دعوی میکنند که از جانب خداست میگویند از تکذیب و کذب  
علیهم ایشان تقلید میکنند و حال آنکه تقلید ایشان حرام است اما این که منع تقلید  
کردن عوام مطلقاً نمیکند چه خدای مبدع است و هر چه از آن میگوید که عوام ایشان  
که علما را ایشان دروغ و کذب و حرام خود و رشوه گیرند و حکم خدا را با القاسم مردم و رعایتی که خود  
کنند و تقصیریان حق مردم را بجهل از آن که طاعت دارند تغییر میدهند و ظلم می کنند و کتب  
حرام میشوند و میدانستند که هر که چنین کند فاسق است و قصیدی او جایز نیست از علوم  
ماینه هر کس تقلید این قسم فتنه را که خود را و دین را بجا فتنه و مخالفت خواست نفس طاعت  
پرور و کاذب عوام را تقلید او باید کرد و این معنی غیبا شد مکرر برای بعضی از فتنه ها شیعیه  
نه هر ایشان بر کسی ایشان که در کتب فتنه شود از ایشان قبول چیزی از احکام عینون  
کرد جمعی از این یهودان که گفته شد صفتی چند مینوشته اند و دعوی میکردند که آن صفتی  
که مخصوص است و آن صفت آنحضرت نبوت و بصیغی عقلا و یهود میکنند که بفرمان ایشان  
بلند قامت شکم پر کتفی جبهه سرخ موی است و با ضد سال بعد ازین زمان خواهد آمد  
این سخنان میکنند تا مردمی ایشان باقی باشد و آنچه از زمان نیاک میکردند ای یهود خود  
معه و علی میکنند بر حق تعالی و بارگاه ایشان و در بارگاه آنها که در آن تغییر و تبدیلی دادند و دنیا  
عوضین گرفتند چنانچه از منافقان که کار را تغییر داده و بکنایه دادند و صریح حق تعالی  
زلات بفرمانند و در آن از برای پنهان کردن دلیل روشنی است که آن در فعل خدای بلکه فعل  
تغییر و حد که آن قرآنی و در علم را بنا بر تقیید جان نبود که نام تبدیل کنندگان را بیاورد و فتنه  
و آنها را از آنچه ایشان از پیش خود نوشته اند یاد کنند چه این معنی باعث قوت حجت اهل حق  
و مخالفان این ملت و بطلان این علم ظاهر هر که موافق و مخالفان با آن ایمان آورده اند و میشد  
و اهل اجل حجت بیشتر از اهل حق بوده و هستند و صبر بر ایشان هم واجب و تقصیر از آن  
میفرماید که قوله بر عذاب سختی در دوزخین جای جهنم و بیل چاهی وادی است و در دوزخ

و میگوید حق تعالی و بیکر بکار لكن من يكذبون الکتاب را بدین  
ثم يقولون هذا من عند الله لئیس و از برای مخالفت  
است که میگویند کتاب را بدینستهای خود بعد از آن میگویند که این کتاب از نزد خداست و  
بعی خصلت کند به ثم قائلوا قائلوا لهم مما کذبتم و این  
با نهای تمکید بر عذاب سختی از برای ایشان است از چیزی که نوشته است دستهای ایشان از صفت  
که مخالف و صفتها را بجهنم علیهم و خواص ایشان وقوله و عذاب سختی اضافه بر عذاب اول  
لهم مما یکذبون از برای ایشان است از چیزی که کذب میکنند از ما که میگویند  
گاه عوام خود را بر کفر و بجهل و طاعت دارند وقالوا و گفتند آن یهودان بنی اسرائیل  
که بر کفر و بجهل و طاعت را بمان و میخوانند و در دوزخین میوزیدند و تعبیر هلاک بجهنم  
الاولی و میگویند که امان و برادران رضای ایشان که مسلمان بودند ایشان میکنند  
حرافاتی میوزیدند و میدانند که بیکر خدای شمار غضب و عذاب میکنند و حمله میکنند که  
لكن قائلوا و میگویند که اینها که نارایین بودند و ما نخواهد بود الکتاب و الا کتاب  
معدودة آنرا که در دوزخین چند شمره یعنی مدت عذاب ما با این کتابها چند  
روزی که ساله بر شیده ایم خواهد بود و بر طرف میشود و بعد از آن بهشت میرود و فیصل  
ما از راهی و بنا بر جهنم عذاب که بعد از آن کتاب و ما باشد نمیکند چنان میگویند و بر طرف می شود و  
لذت از آن جهنم لذت فتنه نیاید حاصل میشود و اگر آنچه بعد ازین زمان خواهد  
نزدیم چرا که هرگاه دایمی باشد بر کوبی که بر طرف شده است بر حق تعالی میفرماید که قال برای  
مهر با ایشان انخذ من عند الله عهدا ایایا که فتنه اند شانه خدای عهد و  
پای که عذاب شما بر کفر شما میعلی هم و دفع کردن شما آنها را در شان بجهنم علیهم و بر خطیها او  
و دوسان او دایمی خواهد بود و بر طرف میشود و چنین است بلکه عذاب ایی است بر  
طرف میشود بر جرات میکند بر کاهها و بر کفر خدای و بجهنم علیهم و تا غایت کند خدای  
شمار را برای کوبیدن بران و بجهنم فلان يخلف الله عهدا بر کفر و خلاف  
نمیکند خدای عهد و پیمان خود را پس شما چنانچه دعوی میکنید از بر طرف شدن عذاب شما  
کناها در امان خواهید بود ام يقولون على الله ما لا تعلمون



ایستوید بخدای چیزی که بنده باشد یعنی عهد گرفته آید باز دوی حمل میگوید بلکه  
در هر دو دعوی میگویند بلی بی چنین است بکسب سبب و  
احاطت به خطئته که کتب کرده باشد گناهی دفع گرفته باشد او را  
خطا و گناه او یعنی هرگاه انکار نماند علی هم کرده باشد و گناهی که دفع کرده است آنست که او را خطئه  
دین خدای و دوستی حق پروردگار و از عذاب خدای مبرا سازد و آن شرکه که بخدای و دیگری  
بخش و ولایت علی و خلیفهای او عزم است و هر یک از اینها گناهیست که دفع میکند و باطل میکند  
عملها را یعنی که دوستی علوم حسنه است که ضرر نمیکند با وجود آن هیچ گناهی و دوستی شیمان  
او و مخالفان حضرت گناهیست که دفع نمیکند با وجود آن هیچ فای و ولیک بر اجتماع  
آن گناه محمل کرده باشند اصحاب الجان یعنی اهل النار باشند اهل انوار کافران  
انان باشند که اهل علم بعد از حق چنانکه در هم فیها خاللون ایشان در آن حق  
میشویند و واللین امنوا و انکار ایمان آورده اند بخدای و وصف کرده اند خود را  
بصفات حق و او را منزه و پاک افشاند از آنچه خلاف صفتهای او است و ضد حق میگویند که اند  
و آنچه گفته است و درست دانسته اند آنچه کرده است و علم بر بعد از او امام دانسته اند و اعتقاد  
دارند که کلی ذات محمد و کلمات محمد را بر او نیست و علمو الصالحات کرده اند کارها  
نیکی و از او ای و اجابت بعد از توحید و اعتقاد نبوت محمد و امامت علوی و بر کثرت آن و اجابت  
او و حق پروردگار مؤمن و تقیید کردن است از دشمنان خدای اولئک اصحاب الجاهل  
صالحان یعنی اهل الجنت هم فیها خاللون باشند ایشان در بهشت همیشه  
خواهند بود حق تعالی بنی اسرائیل میگوید که اولئک من اشد  
بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله آنکه که گوئیم با عهد تاکید یافته بنی  
اسرائیل را که عبادت نمکنند بگو خدا را یعنی او را شیخ خلق او وجود کنند و در حکم مبدعند  
و آنچه خالص از برای او باید کرد و برای دیگری نکنند و گرفته بدهد و کار ایشان که بکنند  
بالوالدین احسانا پدر و مادر احسانی و بنیوی چنانکه مکافات انعام و احسان  
کر ایشان بفرزدگان نمودند و تعبها محترفا حیات ایشان کشیدند و بهترین والدین و سران  
ش بشکر شما پدید آمدند که بدی و عظم کرد و حکمت مبررات گذاشتند و مردم را در قرآن خدای عطا

ایشان امر کرده و آن محترم و عظیم کرده و پدر و مادر را باین امت و حق ایشان عظیم تر از حق پدر  
و مادر است پس حق ایشان را بداند که ایشان امتی است که اطاعت ایشان کنند از و برخ  
و هائید و هشت عشر و بدو خلق بنیوی که از ان میسازند و اگر حق پدر و مادر جهت احسان  
ایشان بر او عظیم است احسان محترم و عظم باین امت بزرگتر و عظیم تر است پس ایشان والدین  
امت بودند و راست و راست باشد پس هر که رعایت حق والدین افضل کند آنچه از حق پدر و مادر  
و مردم ضایع کرده باشد و ضرر نمیکند چنانچه ایشان آنها را بی خود را حق میفرمایند و اما  
بر عکس این امت عتق اند و پدر ایشان رضای آنها بقر میفکند و آنها را جهت پدر ایشان از حق  
مکیند لیکن مردم عقوق محترم و عظم و بر پدر و مادر که مله هات جابت و زور و خویشان ایشان  
نگردند و دلیل بریکر محترم و عظم بر پدر امتند بخت حق تعالی و قرآن پیغمبر را مؤمنان  
او را زشت ایشان فرموده و زنان او را مادران مادران مؤمنان گفته پس مؤمنان او را  
آنحضرت باشند و او پدر ایشان باشد و گناهی که قدمت بر محافل خود و مالی و ولایتی  
بر خود نداشته باشند آنحضرت اول است بر ایشان از خودشان بعد از ان آنحضرت واجب  
ساخت و ولایت بر همه علوم چنانچه همه آنحضرت بود و فرمود که هر کس که من مولا میگویم مولا است  
پس علم بر پدر باشد چنانچه بر همه پدر است بود و دیگر و آنچه آنحضرت مؤمن و معیت  
ایشان و تربیت بنیان امت لازم فرمود بر هر که مالی می گذاشت بپوشش او میدادند و  
هر که قرض میگذاشت آنحضرت او را میفرمود پس حق تعالی لازم ساخته بود امور مؤمنان را  
بر آنحضرت چنانچه بر پدر لازم است امور مؤمنان نیز در قرآن اطاعت او را لازم  
ساخت چنانچه فرمودند اولئک اطاعتوا لازم است و حق علم و امر عزم نیز بعد از و چنین بودند  
و آنچه بر همه حصص از افعال مخصوصه است چنانچه در سوره انفال است اولئک اطاعتوا  
خواهند و آن حصص خود و رسول و اقرباست و احسان بپدر و مادر است که صحبت ایشان  
را عظیمی است و تکلیف بر ایشان کنی که مایحتاج خود را از تو بطلبند و اگر چه مستغنی باشند  
و اگر ترا دوست کنند ایشان از تو بگویند و اگر ترا دشمن است خود ایشان را از خود دور و با ایشان  
دشمنی کنی و اگر ترا زنده باشند کوفی که خدای شما را پیا مرزد و پیغمبر بر نگاه طویل یعنی از  
روشنی بر ایشان نگرانی بلکه جهت رفعت نظر کنی و صدای خود را بلند تر از صدای ایشان



دست خود را بالا و از دست ایشان بکنی و بر ایشان پیش بچوی و اگر توفیق یابد که از اهل و سلا  
پروان و وجنان کنی چنین از ایا است و اگر استوار باشد و جهاد در فتنه ایشان را بد  
تر که جهاد و ایشان است و قدر که چهره انرا بشان بگردد و یکشنبه و من و رکت هفت از آنکه گشتا  
در راه خدای جهاد کنی بخدا متا ایشان را خاص از برای خدای خدای کن و ایشان را از خواب  
بیدار کن و اگر چه باعث نقصان سال و منابع شدن اهل و اولاد گردد و از عتوبت خدای اندیشه  
کن و درین عمل امیدوار ثواب باشد و سنت که نام بر کنیت برند و او را نام بخوانند و بایک  
پیش بر روزه و پیش روی و خستینند و تکبیر و کند و با او بجام نزنند و اگر بسیار بر وضیف  
شده باشد دست خود را بقلب خود بزنند و او را جگر برضیف حاجت برده و اگر نیده باشد  
خبر بد و از او کنند و اگر قرضه را باشد بدین او را بکنند و تا که در احسان باور داشته از بدین بکنند  
احسان بدین است و اگر مادر را باشد خاله بزنند و مادر است با و احسان و نیکوئی بسیار کرد و نیکوئی  
بر پدر و مادر واجب است و نیکو کار باشد و خاله بد کار و خاله مسلمان باشد و خاله کافر  
و اگر مؤمن باشد جهاد بر ایشان را بکنش و مادر کن و عاق مشوین که مادر بر ضرری باشد  
با و نیکوئی کن و اگر چه خود متصدی باشد شام و روز شود و نیکوئی بر پدر و مادر واجب است  
زند و باشد و خاله مرده و اگر مرده باشد جهاد بر ایشان نماز کن و صدقه ده و حج و روزه  
گیر و دعا و طلب آرزویش و قرض ایشان را ادا کن و عتوق پدر و مادر و از کتاهان کن و است جهاد  
آن حق تعالی آنرا بر مرده که دو عتوق آدمی خدای و پدر و مادر را و قار میگذارد و کفالت  
میگذرد و شکر بجای نمی آید و بکم شدن و بر طرف گشتن مثل بخر میگذرد چه عاق که لغات و قار  
بد و مادر بکن میگذرد و حق ایشان را بکنش و شمس و قطع رحم میگذرد و روماد از هر زن بکن  
میکنند و زن که از طفل میماند چه بکند از هر زن بکن و نیکوئی بخود مشاهده میکنند و  
کثر بر عتوق از کفالت و از عتوق است از هر که در پدر و مادر و زن و عتوبت که بر ایشان  
نکرستن و در وقت که پدر و مادر بر روزی نه ظلم میگذرد و باشند و از این عتوق گشتن ایشان  
و آنچه بر روزی نه از نام مرگ از عتوق پدر و مادر بر ایشان نیز لازم می آید از عتوق فرزندان  
گاه و زن و صالح باشد خدای با مرده و مادر و نیکوئی از هر که در پدر و مادر دارند که ایشان  
نیکوئی کنند و لغت خدای بر پدر و مادر و نیکوئی از هر که در پدر و مادر دارند که ایشان عتوق و زن

**و اینک احسان کنند و دی المزی صاحب خویشی** یعنی خویشان پدر و مادر احسان  
کنند جهاد اکر پدر و مادر بر حق تعالی بنویسند و بایک که حق خویشان پدر و مادر است سر حجتا  
که هم بران عهد بر بنی اسرائیل بنما ای امت محمد گرفته شده است عهد بنی ختن خویشان محمد  
ص بر هر که بر کس طاعت حق پدری و مادر و نیکوئی بخود بخت یا بد و هر که رعایت حق خویشان محمد  
و علی هم کنند از یاد حق رجالت و ثواب بخت یا بد و نیکوئی علی هم بر پدر و مادر و نیکوئی عطا  
کنند بر احسان کن خویشان بران دینی خود و اگر چه ضایع کنی خویشان پدر و مادر خود را  
و بر هر که بران دینی یعنی میفرمایند پدر و مادر را ثواب بکن و از هر زن هزار  
جز و از کتاهات طاعت خدای خود و پدر و مادر و قدیم نذرین که آنها را راضی کنند همه آنکه ثواب  
کام احسان نماید و از فخر ایشان بکنند و خویشان محترم و فاطمه علی و ائمه و بر هر که در احسان  
دین و ذریه عبد المطلب از جانب پدر و زن خویشان و سنیان کنند که کل عرب و کل از آن  
که ایضا از برین دین دعوت کردند خویشانند و هر حال دانستیم که دوستی خویشان آنحضرت  
میباشد و هر که بر نیکوئی با حضرت باشد و بی سزاوار خواهد بود و هر چند خویشی نیکوئی  
باشد و دوستی بر فرد آن باشد و نیز سنیان کنند که بران کلمه از آیه در شان خویشان مسلمان  
فرموده اند و گفتند که در شان خویشان پیغمبر آمده و در روح گفتند فرمودند و میامد است  
سکر در شان علی و فاطمه و حسن و حسین احباب عبا خویشان پیغمبر که فقیر باشند نیکوئی  
کرد و هدیه بایده از صدقه ده و هر چه نیکو بخواهی بکن **و اینک احسان کنند از برای**  
بریتیمان که بی پدر و مادر یا بیان از سر انجام دهند و غذای ایشان را بپزند و رسانند و  
مغائر ایشان را درست کنند حق تعالی بر هر که بر نیکوئی بریتیمان جهاد انگیزد و زن از هر زن  
هر که بر محافظت آنها کند خدای بخافلت او نماید و هر که اکر آنها کند خدای و لا کم در داغ  
و هر که بر بریتیمی از هر رفیق دست کشد حق تعالی بر هر مومنی که از زیاده ستا و کند قصه را از  
بندهای عطا کند و در بهشت ویشی که سخت تر است از پیروی کسی است که بریتیمان از نام خود  
باشد و با و نیکوئی رسید و در هر چه از شرانیم وین مبتلا شوند از کجی حکم دارد و بر هر که از  
شیعیان عالم با علمهای اهل بیت عم باشند جا اهل علم شریعت بخود و از نام بیتی است  
در کتال و او هر که آن جاهل از برای او را شاد کند و بیاسوس از بدی بخریت اهل بیت عم



باصلیت در بهشت خواهد بود بریتیمان نبی ها شمر که فقیر باشند بیکو باید کرد و صدقه بطلب  
داد و بنیامان غیر ایشان را صلعه و صدقه بانداد و **والمساکین** مسکینان که بر ایشان  
و از ایشان از حرکت ساکن ساختند و مراد هم اکن مسکینان مردم اند و چهار مرتبه  
صدقه مخفی و بر رویی مراد از مسکینان اند پس هر کس که مسکینان از کثرت مال  
خود و وسعت دهر و جودت رزق و وسعت کسب و اندوختن و مراد از ایشان و در میان مسکینان  
مسکینان باشند که مراد از ایشان نیز از مسکینان فقران باشد و ایشان آنانند که حق برای  
ایشان ضعیف و اعضای ایشان ساکن کشته و از کافران و در راه خدای باشند و در جهنم  
نمی توانند کرد پس هر که ایشان را قوت دهد و بکشد و فقر خود و مسکینان ایشان و در کشتن و صلعه  
سازد ایشان را بر دشمنان ظاهری یعنی ناصبیان و باطنی یعنی شیطانها تا آنها را بکشد و از ایشان  
وین خدای و در کشتن از دوستان آن بگریزد حق سبحانه آن مسکینان را بکشد و ایشان را  
دهد و غلبه کند ایشان را از کفر که مردم را در عظیم بران عالم عطا فرماید **وقوله**  
**للیاس خست** و بگوید بخرم مغرب یعنی سلوک کند ما مردمی که قدرت بر ایشان ندارد  
و با جمیع مردم از مؤمن و مخالف خلق خوش و کشتن و دوستی با مخالفان بقیه و پنهان کردن  
دین و سلب آن از ایشان را بایمان کشید و شرایشان را از خود و برادران مؤمن دور کند چو اولاد  
با دشمنان خدای بهترین دوستی است آدمی بر خود و برادران و یعنی بگوید مردم بهتر از شیعه  
دوست میدارد که بشما بگوید چه حق قالی دشمن با کسی حسنا و طعن نزنند و لعن کنند و مؤمنان  
و خشن گویند و سؤال کنند و الحاح و بنا لغه نماید و دوست دارد کسی را که صاحب جفا و حلم و عفت  
باشد و یعنی بگوید که خبر تا آنکه حقیقت حال شما ظاهر گردد و هر کس که شما چیزی خواست  
و دشمنان سید و ران بدوستی و نزدیکی اولی است پس بر او عطا کنید و عطا میکند کسی که عطا  
بجای با دعوت باطل کند و یعنی مردم را بر و شر خود سوار می کند و بایران ایشان را عیادت  
کند و بجنابهای ایشان حاضر شود و در احدی ایشان نماز کند و همچنانکه فریض  
کند است خدای بر عضو و چیزی باین کار از آن کرده است بکنن سخن حق و واجب کرده  
است بر زبان که بگوید آنچه از اعتقاد و انکار و اقرار دارد از ایمان و اقرار و معرفت و عقید  
رضا و تسلیم یعنی قبول کردن بکار خدای و پیغمبری و غیر او و اقرار کردن با آنچه از نزد خدای

آمده از پیغمبر کتاب بن کار از آنرا نازل شده و در شان پیغمبر و اهل بیت و علیهم السلام با در شان اهل  
دست نازل و منسوخ شده است باین که قاتلوا الذین لای یؤمنون بالله یا دشمنان یهود و  
و قتی که صلح کرد و پیغمبر با ایشان پس چون از نبوک بکشت آن صلح باید که گفته شد منع  
کرد و بر رویی در شان یهود و ذمه آمده بعد از آن منسوخ شده است باین که قاتلوا  
المشرکین حث و جد و جهم و از صفات مبارک است سخن خوب مردم گفتن **و اقیمو الصلوة**  
و دوست و در میان نماز بجا آورد و صلوات بر پیغمبر و آل پاک او را در حالت غضب و جفا و خشم و عصب  
و عین و در دست و در میان نماز بجا آوردن رکوع و سجود و دو قنای و دو احوال آن کران صلوات  
بر پیغمبر و آل و از روی اعتقاد و فضیلت ایشان بر خلق از عقیق نماز و نشاندن **و اقیمو الصلوة**  
**الزکوة** و در صدقه زکوة از مال و جاه و نفوذ دین اما از مال بپردازان مؤمن عطا کردن  
و از جاه و سالیان ایشان بخواجتهای خود کرده دل دارند و از صنعت آنان نمیتوانند رسید  
و نفوذ باری کدست برده و مؤمن کفر با بار او در محراب راه افتاده باشد و فریاد می خیزد  
و با دشمنان بکنی تا شاع او را بار و او را سوار کنی و بقا فخر سانی و درین حالت اعتقاد بدو  
معمول و کمال داشته باشی و از دشمنان ایشان بزار باشی **ثم توکلتهم** بعد از آن لغرض  
کرد بدشمنانی چون از وفادار کردن تا بخی بشما رسید است از عهدی که بدین شما بشما  
رسانیده اند **الافکلام** که در کتابی که از شما ای یهودان گرفته شده است از  
عهد پنج پیشینیاں شما گرفته شده بود و حال آنکه **انتم معرضون**  
شما عرض کنندگان بودید و آن عهد ترک کننده و غافل بودید از آن و از امر خدای و  
این سکر نازل شده است در شان یهودی که عهد خدا را شکستند و پیغمبران خدا را بد و کفر  
گفتند و دوستان خدا را کشتند و از یهودان است پیغمبر کسی که مشابه ایشانند  
که خود را از اهل ملت انصرت میدادند و شریعت و سنت را تغییر میدادند و بهترین  
ذریه او و فرزندان او حسن و حسین هم را میکشند همچنانکه پیشینیان یهود را کربا و  
یحیی هم را کشتند و همچنانکه از خدای بر آنها لعن کرد بر ایشان نیز لعنت میکند و باین  
ماندگان ذریه ایشان بر می آید و پیش از ذوق قیامت مهدی از فرزندان حسین هم که پیشینیا  
اوایشان را در آتش و نزع سوزاند و نیز نازل شده است باین که در شان یهود و آنچه عثمان بن











اثر را خواهد داشت پس چون که خدای تعالی را گفت که آن صفتها اهل کتاب شناختند و در  
و حسد بر نند و بنا بر آنکه او را مسکین شدند و اگر بکشند چنانچه حق تعالی میفرماید **بَلَدًا قَلَمًا**  
**جَاءَهُمْ** پس چون که آمد ایشان را **مَا عَرَفُوا** چیزی که پیش از آن نداشتند از صفت حق تعالی  
و چیزی که بداند نشاندند که او حق است و در این اثنا **وَمَا عَرَفُوا** کفر و کفر و کفر  
یعنی آنکه بهتری او مسکین و در آن حسد و در آن حال آنکه بداند نشاندند که او حق است و در این  
امثال **يَسْأَلُكَ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ** باو پرس گفت خدای که کافران  
یعنی بخواند که کافرانند و در آن کفر و در آن حسد و در آن حال آنکه بداند نشاندند که او حق است و در این  
پیش از ظهور او از طلب کردن ایشان حضرت از خدای بدو شنید که حق برکت و ذکر  
نام او و صوابت و زود و کلام و در میان آن زمان عیسی و محمد صی بود و در آن وقت بر سر شان از آن  
ظهور آنحضرت میرسانید که با شما آنچه بدو خواهد کرد و بهار خواهد شکست چون آنحضرت  
خروج کرد آن قوم کفر و در آن حسد و در آن حال آنکه بداند نشاندند که او حق است و در این  
عبر و آنحضرت خواهد فرمود پس پرورد آمد طلب آنجا میکردند که و جبل و کوه حدادند  
گفتند که حداد واحد یکست و آنجا متفرق شد بعضی در دنیا و بعضی در دوزخ و بعضی در جبر  
مسکن کردند و وقتی آنکه در دنیا بودند و در آن کفر و در آن حسد و در آن حال آنکه بداند نشاندند که او حق است و در این  
رسیده شتر او را که نبردند که ایشان را ایمان غیر واحد بر چوین بیان زمین مدینه  
رسیده عرب گفت که این طرف غیر و این طرف احداث ایشان بر او حق رسیده و در آن  
مسکن نمود و کتابت بیان و دیگر نوشته طلبیدند ایشان چون جای گرم کرده بودند  
عده خواستند بنامند و نوشتند که هرگاه آنحضرت ظهور کند ما از اینجا آمده بیاوی و نوشتند  
رسیده هر چون ما را ایشان در زمین مدینه بسیار شد و معنی پادشاه بین شنید و چون  
ایشان آمد ایشان حصار می شدند و او محاصر کرد ایشان را بعضی فغان لشکر تیغ محبت کرد و شما  
خزیه و اجور میفرستادند خبر تیغ رسیده او را خوش آمد و ایشان را امان داده و بحدت تیغ فرستاد  
گفت که شهر شما را بخش میدهم که در اینجا اگر شوم گفتند که این مقام هر چه بخواهد  
تا ظهور او نشود کسی این را و او شتر او را ریت گفت پس جمعی را در اینجا گذارم که در وقت ظهور  
او بادی و کنند آنجا و قبله اوس و قبله خمر هرج را آنجا گذارم که در وقت ظهور او در مدینه بسیار شد

مال یهود از امری بر نند بود و آن می گفتند که اگر بخیه پیغمبر ص ظهور کند شمار از شهر خود  
اخراج حلیم کرد پس چون معوض شد از ضار ایشان آوردند و بود و آن کفر و در آن حسد و در آن حال آنکه بداند نشاندند که او حق است و در این  
حق تعالی را بیاورد پس بعد از یهود و آن فرمود بود که هرگاه سختی ایشان رسد بخت و آن  
او را واسطه ساختند و عاکنند حضرت طلبند ایشان چنین میکردند تا آنکه با پروردان شد  
و سال پیش از ظهور پیغمبر ص قبل از آمد و عطفان و قوی از لشکران دشمنی میفرمودند و ایشان  
از خدای برکت بخود آو و دفع شر ایشان میخواستند تا آنکه آنجماعت وقتی با سر جزا ر کش  
بعضی از یهود آن حواله میدادند که ایشان با سید مولی و محمد و آل او را وسیله دعا ساخته  
آنها را که بر نماندند آنجماعت قبل از آمد یکدیگر خواستند با سر جزا ر کش قصد ایشان کردند  
ایشان در دوزخ حصار می شدند آنجا آب و آه و قدر ایشان را برید ایشان امان میخواستند  
آنجا عتبه بجزا ر کشتن و اسیر و غارت کردن بهیچ راضی نشدند یهودان از خدای بوسیله  
محمد و آل او را که خواستند بارانی عظیم را بر چنانچه آنکه وقت باران نبود حوضها و نهرها  
و ظرفهای ایشان پر و اسباب و اسلحه و ملل و دشمنان ضایع شد بعضی از آنجا عتبه بکشند  
بعد از آن از خدای بوسیله محمد و آل او را که خواستند فافله او هزار رخا و راشتری و استری  
و راهی بخیر از چنانکه ایشان امره و کفند آمدند در وقتی که دشمنان در خواب بودند و در آن  
آورد و فرخواستند و حق تعالی خواب را بر آنها گذارد و بود تا آنکه فافله وانه شد و و رگشت یهودان  
حکایت فافله را با ایشان خبر داده گفتند که اگر میخواهیم شمار او را خواب کردن میکشیم اما ملاکان  
عمل خوش نیامد باز کردید ایشان قبول نکردند یهودان هم و آل او را واسطه دعا ساختن سجد  
سالی نفر سواد بر سر هر کسی میزدند و گفتند و اسیر کردند و اسیر را مضبوط نگاه داشتند  
و بعد از آن ترس آنکه میآید و اسیران حضرت ص را میخواستند از آن عتبه و نشاندند بیاوند پس چو  
پیغمبر ص ظهور کرد از آنجا که از غروب بود یهودان حسد و در آن کفر و در آن حسد و در آن حال آنکه بداند نشاندند که او حق است و در این  
میفرمودند که ای من مرا و آل را یاد کنید هرگاه سختی بشمارسد تا فرشتگان که با شما انداخت  
یا بعد بر شما طعن کند و شما میکشید و بنا بر این ای کسی که علم با موز و دارا و دنیا با آن کند  
و بنا بر این دنیا را با آن برکن بند مستحق غضب خدای شود و در هر که بر این جهنم میآید  
و در هر که کتاب خدای که در دنیا با آن برکن بند مستحق غضب خدای شود و در هر که بر این جهنم میآید



میتواند حق سبحانه و تعالی میکند بود از او عیب فعل ایشان میکنند بود از او عیب  
فعل ایشان میکنند و کفرشان میجویم پس میفرماید يَسْمَا السُّمُورَ اَبِه  
اَفْقَسَهُمْ بدختریت کفر بدین بیان خود را در حدیثها و یادها بود که ایشان میفرمودند  
پس میجویم امر میکرد که خود را از خدای جلالت بخندند تا خدای ایشان را از بلی ایشان کند و آن  
خون نفع یا بدمدم در ریهها و آخرت و ایشان چنان نمیکردند و میجویدند خود را با آنچه  
میدادند بخود و در عدالت میجویم تلغوت ایشان و در دنیا و سروری ایشان در میان جاهلان  
با فی مافیه از آن بجهلها و زیادهها برسند و آنها را از راه حق بگردانند و بکراهی باز دارند  
اَنْ يَكْفُرُوا بِمَا اَنْزَلَ اللَّهُ که کفر میورزند با آنچه فرود آورده است خدای میگو  
م از تصدیق میجویم فرود آورده است در شان علیهم و آنکه چنین نازل شده که با انزال الله  
فی علمهم و بهیابا چنین نازل شده که با انزال الله بیضا فی علیهم ایضا لیس ان یزول الله و ابرار  
تخریب کرده اند بَعَثْنَا از روی کشتن و کشتن از راه حق و سراب بی در قرآن و حقا  
اصل میبند چنانچه اصل آنند اَنْ يَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ فُضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ  
مِنْ عِبَادِهِ که فرود آورده خدای از فضل خود بر کسی خواهد نازل کند که خود یعنی بر  
میجویم و آنچه فرود آورده است و قرآن است کلام هر که است در آن پیغمبری آورد و یعنی بر  
فَبَاقُ پس بکشند بود از او بگردان بنی امیه نیز نازل شده یعنی بکشند بنی امیه  
بَعْضُ بعضی یعنی بحال آنکه بر میجویم بود بعضی از خدای در وقتی که تکذیب میجویم کردند  
و حق تعالی بر ایشان کاشت شمیر میجویم و اگر و اصحاب را امت و را که خواند که ایشان را با  
بر عیت مسلمان شدند یا بخت جزیر دادند عَلَى عَصَبٍ یعنی در عصب غشی رو  
که تکذیب میجویم که ندیدیم و بیهوشند و میجویم لعنت که بر ایشان وَاللَّكَاظِمِينَ  
و از برای کلمات لعنت یعنی بودند و بنی امیه عَذَابُ مُّهِينٍ عذابی خوار کننده این آیه  
نیز در شان بود آن که کز ایشان بیشتر کشت و علیهم و بنی امیه نازل شده پس میفرماید که  
وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ و آنکه و گفته شود آن بود آن که کرده شد اَمْثِلُوا بِمَا اَنْزَلَ  
اللَّهُ که ایشان آرند با آنچه فرود آورده است خدای میجویم از قرآنی که شملت بر حلال احرام  
و واجبه و حکمها و گفته شود بنی امیه را که چه خبر فرود آورده است در شان علی و از این

چنین نازل شده که داد اقبال هم ما ذالک لکم فی علم قالوا نین قَالَ اسبکون بود آن  
و میگویند بنی امیه در دل خود تَوَمَّنْ يَا اَنْزَلَ عَلَيْنَا كَرَامًا که با آن کرام با آنچه  
فرود آورده شده است بر ما که آن تو میفرماید بنی امیه بود و يَكْفُرُونَ و حال آنکه  
کفر میورزند و ایمان میآیند يَا قَوْمِ که با آنچه سوی آنت یعنی قرآن بنابر قول بود  
و با آنچه بخود بر نشان علی فرستاده است بنابر قول بنی امیه وَهُوَ و آن یعنی آنچه بود آن  
میگویند که سوی آنت یعنی قرآن بنابر قول بنی امیه الْحَقِّ حقیقت چنانکه قرآن نسخ و اطل  
کننده است و آنچه پیش از آن بوده نسخ و اطل کرده شده است مُصَدِّقًا لِّمَا كُنْتُمْ  
در حالتی که تصدیق کنند است چنین بر که با ایشان یعنی تو نیز بنابر قول بود قُلْ بگو  
ای میجویم قُلْ لِمَ تَقْتُلُونَ پس چرا میکشید یعنی بکشند بپشتیان شما اَنْتُمْ اَنْتُمْ  
اللَّهُ من قبل ان کنتم مُؤْمِنِينَ میجویم خدای را بپشتیان اگر بوده باشند  
شما ایمان آورده اید بنور یعنی تو نیز امر نکرده بود بکشتن اینها هم و حرام کرده بود کشتن  
ایشان را پس چرا میکشید ایشان را ایمان بنور نبیا و زه باشد پس همچنین چرا ایمان میجویم  
و در قرآن آورده و آن قرآن امر ایمان کرده بنیارید صوابان بنور نبیا و زه باشد و حق  
تعالی با بنی امیه خبر میدهد که کسی ایمان بقرآن نبیا و زه نبیا و زه نبیا و زه نبیا و زه نبیا  
حجه آنکه حق تعالی ایمان بهر دو فرموده و یکی در دیگری ایمان آوردن مقبول نیست چنانچه  
امر ایمان میجویم علی شده و ایمان یکی از ایشان آوردن مقبول نیست و حق تعالی موجودین دنیا  
پس میجویم خطاب کرده قبل اینها و بر ایشان لازم ساخت و حال آنکه اجساد ایشان اینها را کشته  
بودند چنانکه ایشان بفعل پدران یعنی بودند هر که بکار وی حلی باشد آن کار بر لازم  
میگردد و اگر خود نکرده باشد چنانچه تفصیل در آیه وَالَّذِينَ در آیه فَبَاقُ قبل اینها  
کشته خواهند شد و آن نیز در شان بود آن که کز ایشان کرده شد نازل کشته پس میفرماید که  
لَقَدْ جَاءَكُمْ مُؤْمِنِينَ با الْبَيِّنَاتِ و تحقیق که آورده شما را موحی و مبین  
بر پیغمبری خود و بر صفا و فضیلت میجویم و شرف را در خلق و آورده اینها از خلافت و موی بودن  
و خطبه ای و بعد از وی لَمْ يَخُذْ لَهُمُ الْعِجْلَ من بعد از آن که رفتند شما کوه  
خدای بعد از این موی بگو و دعا لعنت جانشین او یعنی هر که کاه و از میان شما گذاشته بود که



**وَأَن تَعْلَمَ ظَالِمُونَ** و حال آنکه ظالم بود یعنی کفر و زندقه و باطنی که در زبان گاه  
و این قصه بتفصیل درین سورع در آورده اند و اعاده موسی را بعین لیل که مذکور شد این که بنور  
شان بود این نازل شده و حق تعالی که میفرموداید بنی اسرائیل را نشان بفرموده احوال و دران  
ایشان را که در زمان موسی بوده اند که چگونه پیمان گرفتند ایشان جهت محمد و علی و آل  
ایشان که از برای خلافت بر جمع خلایق برگزیده شده اند و جهت محمد و شجره محمد و علی و آل  
سارامت محمد و بر حق تعالی میفرموداید که **یَا کُتُبُیْ** بود آن که در زبان محمد **اِذَا خَلَقَ**  
**صَبَا قَلَمٍ** آنکه اگر قلم ما بر ابوی شما یعنی پیشینان شما **الظُّلُمُ** که راجع به  
ظلم است که در آنجا موسی هم آورده بود و ازین حکمهای خدای و امر بتفصیل محمد و علی و خلیفای ایشان  
بر جمیع خلق **خَدَوُا** و اگر بدین معنی بایشان که در آنجا ازین و بعیت **مَا آتَيْنَاكُمْ**  
**بِقَوْلٍ** یعنی بر آنکه ایم ما بایشان بقیوت یعنی بقوت بدینها و ده که بشما داده ایم و شما را بآن  
مکتب داده ایم و بسبب ترکیشان در شما علیها از شما بر طرف کرده ایم تا اینجا و آیه را بشنید این است  
در همین سورع مذکور شد **وَأَسْمِعُوا** و بشنودید یعنی اطاعت کنید آنچه گفته میشود و  
تا آن مامور میشود **قَالُوا** گفتند ایشان که **سَمِعْنَا** شنیدیم ما که شما را میفرمودند  
**عَصَيْنَا** و عصیان و در زینیم مایه های خود امر را بر ایشان و **فَالْحَالُ** عسبان و در آن گفتند  
و بعد از آن عصیان و در زینیم و بظواهر طاعت بخواری کردند **وَأَشْرُوا فِي قُلُوبِهِمُ**  
**الْعِجْلَ** و امر شد که بخورند و در دلهای ایشان که سالار که عبادت کرده بودند یعنی پرده و شکر  
آنرا آب باشند امر شد که از آن بخورند تا بهای ایشان برسد موسی چون که از وعده گاه  
برگشت و قوم کو را به برست شده بود نه و شام در شب الملقه بر عید از عتاب و غضب ایشان  
فرمود که هر کس کو سالار برستید بکشند تا آنکه برستید اندیش گفتار ایشان **أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ**  
منمودند موسی هم آن کو سالار را بخواری از منی تادم با سوهان سائید برده آنرا سوزانید و  
بدای شیرین باشند و فرمود تا از آن بخورند و چندان میشد که بدون احتیاج آب افتاده  
بان خاکستر بخورده از آن بخورند و در هر کس از کو سالار برستان که سفید یک بود بهای و بیانی  
سیاه شد و هر کس سیاه رنگ بود بهای و سفید کرد و کاه کار ظالم هر کشته موسی بر حق  
را در ایشان جاری ساخت و این قصه بتفصیل درین سورع در آورده اند **قَالَ** موسی تعویذ و اقم انکم

ظلم گفتند که گویند و معنی بگویند عبادت شایسته که دست داشتند که بگویند را تا آنکه عبادت  
کردند **وَأَن تَعْلَمَ ظَالِمُونَ** و حال آنکه ظالم بود یعنی کفر و زندقه و باطنی که در زبان گاه  
و این قصه بتفصیل درین سورع در آورده اند و اعاده موسی را بعین لیل که مذکور شد این که بنور  
شان بود این نازل شده و حق تعالی که میفرموداید بنی اسرائیل را نشان بفرموده احوال و دران  
ایشان را که در زمان موسی بوده اند که چگونه پیمان گرفتند ایشان جهت محمد و علی و آل  
ایشان که از برای خلافت بر جمع خلایق برگزیده شده اند و جهت محمد و شجره محمد و علی و آل  
سارامت محمد و بر حق تعالی میفرموداید که **یَا کُتُبُیْ** بود آن که در زبان محمد **اِذَا خَلَقَ**  
**صَبَا قَلَمٍ** آنکه اگر قلم ما بر ابوی شما یعنی پیشینان شما **الظُّلُمُ** که راجع به  
ظلم است که در آنجا موسی هم آورده بود و ازین حکمهای خدای و امر بتفصیل محمد و علی و خلیفای ایشان  
بر جمیع خلق **خَدَوُا** و اگر بدین معنی بایشان که در آنجا ازین و بعیت **مَا آتَيْنَاكُمْ**  
**بِقَوْلٍ** یعنی بر آنکه ایم ما بایشان بقیوت یعنی بقوت بدینها و ده که بشما داده ایم و شما را بآن  
مکتب داده ایم و بسبب ترکیشان در شما علیها از شما بر طرف کرده ایم تا اینجا و آیه را بشنید این است  
در همین سورع مذکور شد **وَأَسْمِعُوا** و بشنودید یعنی اطاعت کنید آنچه گفته میشود و  
تا آن مامور میشود **قَالُوا** گفتند ایشان که **سَمِعْنَا** شنیدیم ما که شما را میفرمودند  
**عَصَيْنَا** و عصیان و در زینیم مایه های خود امر را بر ایشان و **فَالْحَالُ** عسبان و در آن گفتند  
و بعد از آن عصیان و در زینیم و بظواهر طاعت بخواری کردند **وَأَشْرُوا فِي قُلُوبِهِمُ**  
**الْعِجْلَ** و امر شد که بخورند و در دلهای ایشان که سالار که عبادت کرده بودند یعنی پرده و شکر  
آنرا آب باشند امر شد که از آن بخورند تا بهای ایشان برسد موسی چون که از وعده گاه  
برگشت و قوم کو را به برست شده بود نه و شام در شب الملقه بر عید از عتاب و غضب ایشان  
فرمود که هر کس کو سالار برستید بکشند تا آنکه برستید اندیش گفتار ایشان **أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ**  
منمودند موسی هم آن کو سالار را بخواری از منی تادم با سوهان سائید برده آنرا سوزانید و  
بدای شیرین باشند و فرمود تا از آن بخورند و چندان میشد که بدون احتیاج آب افتاده  
بان خاکستر بخورده از آن بخورند و در هر کس از کو سالار برستان که سفید یک بود بهای و بیانی  
سیاه شد و هر کس سیاه رنگ بود بهای و سفید کرد و کاه کار ظالم هر کشته موسی بر حق  
را در ایشان جاری ساخت و این قصه بتفصیل درین سورع در آورده اند **قَالَ** موسی تعویذ و اقم انکم



تَجَنُّوْهُ وهرگز راز و مخفی کننده بود آن را یعنی مرکب از برای دو عکس و این ابداً  
حقیقتی هرگز مَا قَدْ مَتَّ ابْدَیْهِمْ بسبب پیغمبر مقدم داشتند دستهای ایشان  
یعنی پیش ازین کرده اند از کفر بخدای و پیغمبر و علی فاشه و مثل این آیه در اکثر عبادت  
بر جبرایان چنانچه در آنجا و تفصیل را بر آخر بفرم که لا یحلف الله فناء الا ما کتبت  
شد وَاللّٰهُ عَلَیْکُمْ بِالظَّالِمِیْنَ و خدای است ظالم کندگان یعنی یهود آن کجرا  
نمیکنند کار و وی مرکب از روح گویان اند و امر پیغمبر ایشان را باز روی مرکب تمام کردن سخت  
است تا ایشان را بکنند بر ضعیف عقول ظاهر شود که ایشان دروغگو باشند وَلَتَجِدَنَّهُمْ  
وَالْبَیِّنَاتِ بی برای قریب ایشان را یعنی یهود از لَا تَخْصُ النَّاسَ عَلٰی حَیْوةٍ حِیْصٍ  
زیر مردم هر یک را از جهت آنکه از نفعهای آخرت بنا بر طلب کفر میجویند و حریص مَنْ  
الَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا از آنان که شرک در پیش اند یعنی کبرایان چنانچه نعت را مخصوص در دنیا  
میدانند و امید خرد و کثرت ندارند و از جهت ایشان حریص ترین مردمند یَوْمَ یُؤْتِ  
اَحَدُھُمْ دُوسْتَ میداد یکی از ایشان یعنی یهودان لَوْ اَوْفِیْ بِکُمْ نِعْمَ الْعٰلَمِیْنَ  
لَمَسَّہُمْ بر باد هر سال یعنی آنرا و میگذرد هزار سال عمر کنند وَمَا هُوَ بِتَبٰرَکٍ  
کَرِیْمٍ خیر خَرِجَ مِنْ الْعَذَابِ اَنْ یَّعْمُرَ و الله بصیر دور  
کنند او از عذاب که عمر کنند و خدای بی نهایت است و پوشیده نیست روی ظالم و باطن  
پس ما بر علم خود جز امید دهد و عدل میکند بر ایشان و ظلم نمیکند مَا یَعْمَلُوْنَ  
با آنچه میکنند ایشان پس چون حق تعالی عده های ایشان را قطع کند طائفه از ایشان گفتند  
کای میزد پس خود مؤمنان و مخلصان را و عاصیان را و علی هم بهترین ایشان گفت ای  
گفتند که بگوی بعلی اے اگر پسر کرده ما که مریم و خرم دارد دعا کند تا شفایا بدی ما بر پیغمبر  
اور آوردند و علی اے دعا فرمود و اشفا یافتن یان او یَوْمَ یُکَلِّفُ که کاش خرم و برص  
مراشت و درین قرع اخلاصش را و پیغمبر از شفای او از قرع و صلابت بلکه وقت شفا آمدن  
شفایا یافت بگوی بعلی اے که دعا کند و تا آن که تمام درین حاصل شود چه میدانم که حاصل  
نمی شود از انصاف کرد و او با لقمه عود با مر آنحضرت علی اے دعا کرده بهمان بلا  
گرفتار شد و پدر را نیز حق چهل سال و درین صفت هشتاد سال زندگانی کرده و غیرت خلق

شدند این و آیه در مدینه و رشان یهود نازل شد و دشمنان محمد و همه نازل شد چه یهود و چه  
پیغمبر میداد رفت جماعتی از ایشان نزد آنحضرت رفتند چهار مسئله پرسیدند باین شرط  
که اگر جواب گوید باین بوی گردانند از آنجا از روح سوال کردند فرمود که شما میداند که  
آن جبرئیل است گفتند ای و جبرئیل تو می آید و دشمنان است و فرشته است بخدای  
می آید اگر چنانچه بودی پیروی می کردیم پس یهودان دشمن جبرئیل اے و دوست یک  
بودند و میگفتند که پیغمبر از جانب خدای خبر دادند که خبر خواهد شد بیت المقدس بیت  
کعبی را بخت انداخته میدهند و حق تعالی بقیه پیغمبر میداد پیغمبر که خواهد پس پیشانیان را مادانیان را  
که از او بیاورند پس اسیران بود و در طلب او فرستادند که سید کرم و بقتل رساندند و او را زنده ویر کرد  
و ضعیف مسکین بقتل و قوی بود و در ابل افروخت بکشت جبرئیل او را از قتل و  
دفع کرد و گفت که اگر خدای سبحان او را امر بکشد که در کفر شافز بوده کسی بر و مسلط نمیشد و  
چنانکه او را میکشید و بقتل جبرئیل کرد از قتل وی و بکشت و باز کشت خبر جبرئیل  
آورد پس بخت نصر قوت و پادشاهی یافت و بیت المقدس را خراب و بنی اسرائیل اهلان کرد و  
محمدین هر محنت و سختی و حکمی که واقع شد جبرئیل نازل تا خنده و مسکین بقتل رحمت و شادی  
آورده و پیغمبر میگفتند که اگر مسکین بقتل جبرئیل بخواند میشد توانایان می آوردیم و نصیب  
و دشمنان محمد و علی بوده اند از خدای که اگر ما و باغ و مسوز بایده محمد و علی را بکشان را و  
با جبرئیل که باری ایشان و سایر پیغمبران میکنند که دشمنان ظفر بایند و بایمسکین و سایر فرشتگان  
که علی و دوستان خدای را بکشد و بر حق تا که از آن مشیر بنیون کنند و حضرت میزد  
دین خدای را با موسی اے و پیغمبر را و پیغمبر را و کلت میکردند خلق را با نامت علی و پیغمبر  
پیغمبر میزدند و جبرئیل را بجان است علی و پیغمبر را بر فرشتگان نفر کنند است و مسکین  
بر طوفان چه اسیران در عتب و ملک الموت پیش رو و خدای سبحان و بالای سر او ظاهر و باطن  
و کای مسکین کاشف ملوک و خدای و سترین ایشانست علی اے و او که میفرمود که فرشتگان  
بدیدار علی مشتاقند پس بعضی اصحابان گفتند که پیغمبر از خدای از جبرئیل مسکین  
و فرشتگان بر حق تعالی میفرمایند قُلْ کُلُّیْ اِمَامٍ مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِّیْ  
کسی بوده باشد دشمن جبرئیل را از یهود و سایر کافران و دشمنان محمد و علی اے







و میری کردند آنچنانکه شیطانهای کافر از سر و نیزه نجات بدین شیطانها علی  
ملک شیطان بر پادشاهی سلیمان ع و دعوی میکنند که سلیمان کافر و ساحر و ماهر بود  
و پادشاهی عظیم را بشعر و جادو و جادوگری بدیده و این چنین بوده که و آنچه اساتید و دانشمندان  
نویسند و شایان علی ملک سلیمان و تحریف یافته است چون سلیمان ع رحلت فرمود و بدین شیطان  
وضع کرده و کتابی نوشت و در پشت کتاب نوشتن را آصف بن برخیا از برای سلیمان فرمود  
و وضع کرده از خیرهای کجای علم هر که خواهد که چنین کند یا بد که چنین کند پس آنرا بچندین  
دور بخشید تا که بعد از آن از برای خلق بیرون آورده خوانند کافران گفتند که سلیمان را بدین  
برای غلبه کرده بود و مؤمنان گفتند که او سید و پیغمبر خدای بود یعنی سخن بگوید و شایان  
سخن را از اجاد استند که طیبیان طبع داشتند بعضی با تجربه و بعضی با علاج و چاره پس  
بودن و ناصبیان چون از پیغمبر فضیلتها و علم را شنیدند و سخنهای ایشان را دیدند گفتند  
که سخن بگوید و سخن که آموخته طلب نایسند و بعضی از آنها را بعلی آموختند و بخواهد سخن  
در روزی که پادشاهی را کند بعد از خود از برای علم قائم کند بجز و نیز نجات چنانچه سلیمان بجز  
حق ماکله نباشد از جن و انس و شیاطین و جادوگری بگوید از جانب خدا بخت نکند از حق  
میگوید و ماهر که میاموزیم آنچه سلیمان آموخته بود تو اینها را که بگوید علی بن ابی طالب هرگز  
و آنچه بعد از برای علی قرار میدهند همه سخن و دعوی کنیم و از متابعت علی مستغنی شویم و هر  
اطاعت و امتیاد ما کنند پس حق تعالی سخن ایشان را رد کرده میفرماید که و ماکر سلیمان  
و پادشاهی بود و قلم سلیمان و پادشاهی که بطلان خود و اختیار مردم گرفته شده باشد و پادشاهی  
که از جانب خدای گرفته شده باشد مثل پادشاهی داود و سلیمان و ذوالقرنین و آل ابریم  
و خدای سلیمان پادشاهی میان شامات نابالو اصطلاح داد و بر و ابی پادشاهی عالم داد و کلام  
که پادشاهی او در بلاد مذکور است بجز و در عالم بدون پیغمبری بود و حق سبحانه و پادشاهی به  
پیغمبران میداد مگر چنانکه بعد از نبی محمد و ذوالقرنین که پادشاهی دنیا مشرق تا مغرب یافت  
و داود و سلیمان که پادشاهی بلاد مذکور کردند پس گفت که پادشاه مصر و صحراهای مصر شد  
و زیاده بران جاری نداشت و چهار کس پادشاهی عالم کردند و مؤمنان سلیمان و ذوالقرنین  
و داود و فرعون و حیث نصر و حق تعالی سخن را از برای سلیمان با دو شیطانها و جن و آدمی

و مرغ و وحش را زبان مرغان آموخت و از هر چه می داد و پادشاهی او را نکشید و بود و هر  
آنرا بکشت کردی جن و انس و وحش و مرغان حاضر شدند اطاعت میکردند و او بخت میبخت  
و خدای عز و جل را با دو شیطانها و آن تخت را با صلیب اسباب و شیاطین و آدمیان و جادو  
و اسباب هوا و بجای سلیمان میخواست و پیغمبر سلیمان ع نماز صبح را در شام و ظهر را در فرا  
سکیزد و شیاطین را میفرمود که سنگها را بر سر بنیام برده میفر و بختند و چون سلیمان اسباب  
گشت آن پادشاهی از حق تعالی از گرفت و آنجنابان بود کردی هرگاه را تا بخت رفتی آنکشت را  
بجاده میبری شیطان خادم را بر رفته از وی گرفت و بکشت کرده و جمیع شیاطین و جن و انس  
و وحش سجده او کردند و سلیمان را بطاعت بکشت بیرون آمده یافت و کینه بکناد و یافت و  
اسرائیل آن شیطان را بدیده از ملا و سلیمان و زنان او رسیدند که هیچ بدی از سلیمان را نشنیده  
والله گفت که عیسان من هرگز نمیگرد و حال میکند و زنان گفتند و حقیقت با شرت نکند و حالا  
میکند از شیطان ترسید که بنا و احاطه و متعظ شوند تا آنکه شتر را بدیده از انداخته بکشت و خدای  
عز و جل مایه از خداوند تا آنرا فرمود و بنی اسرائیل حیرت روز طلب سلیمان هم میکردند و  
آنحضرت فرمود که آن در کمان و در کمان را میکش پس بر بزرگ رسید و بر اخلافت و احسان کرد و  
چون نماز و فضل او را بدید خست خود را بر وی داد و دختر چون از وی دید آنچه دید وی گفت که بد  
و مادر دم فدی تو را بداد چه خوش است بر تو و چه کاملست خلعتهای تو در حق خلعتی که ملأ آفاق  
بداد بدی منم چرا آنکه بغاوت بر من میکند پس چون آمد تا بکناد و بر رسید پس بعد از چهل  
روز ماهی گیری را بدید گفت که ترا مدد ده و بمن ماهی بدی او قبول و آنحضرت مدد داد و کرد و چون ماهی  
گرفت ماهی افتد بکشت کرد و شیاطین و جن و انس و مرغ و وحش سجده افتادند و پادشاهی  
مشغول شد آن شیطان و لشکر او را که فرستاده ماهی خدای بعضی در میان آب و بعضی در میان  
سنگها میکرد و ایشان در آن بند هاتا قیامت در غارها شدند و حق تعالی آنکشت را بکشت  
پس اصرار مضای پیغمبر و تو بجز از این نایسند و سلیمان ع با چنان پادشاهی که در تمام بلاد  
بیشتر نایسند احوال پادشاهی بنی اسرائیل انشاء الله تعالی را که الم تر الی الله من بنی اسرائیل  
من بعد موسی بن سوره گفتند خدایند و ماکر سلیمان که در کتب و در سلیمان ع  
و سخن که چنانچه از کافران میگویند و لیکن شیاطین کفر و الجحشون











وخلایق صاحب فضل عظیم است بر کسی که توفیق دین حق و دوستی برای حق و دوستی برای اوست  
این آیه در شان یهود و تکلیف کنندگان پیغمبر و احکام کنندگان منج شریعتها نازل شده  
میفرماید ما ننسخ من شیء آنچه منسوخ میکنیم یا که بر عین کنیم حکم را و ننسخه من آیه  
آن آیه و نیز مراد بابرام هم یعنی آنچه میسر آید از آماهی یا فیهما یا فراموش میزنایم آن کردار  
که بر عین کنیم رسم آن و ترک کنیم حکم آن و آنرا از او که فرموده ایم که حفظ آن کنند و از دل برای  
نمونه که آنرا و هرگاه مراد از آیه امام هم باشد معنی این خواهد بود که با فراموش میزنایم که آماهی را  
نات یخیز منها می آدم باز آن آیه که عمل غایتان بهتر و ثواب شما عظیمتر و برای صلحت  
شما و از آن آیه ای که باشد که منسوخ شده و هرگاه مراد بابرام هم باشد معنی این خواهد بود که می  
امام خویی را از صلحت زیت و اوق با و عبارت او زیاد شده و این آیه نیز بیافتنه و در آن که نازل  
شد عبارت او نبود هتلهما انشال آن آیه یعنی مثل آیه می آدم که بر از آن آیه باشد و صلحت شما  
چرا که منسوخ و تبدیل نمی کنیم مگر آنکه عرض ما در آن مصلحتهای شما باشد چنانچه در آیه قدیمی  
تعلیق جمله فاشاء درین سوره انشاء الله تعالی گفته خواهد شد و هرگاه مراد از آیه امام هم باشد  
و عبارت او نباشد معنی این خواهد بود که می آدم از صلحت آن امام مثل او را الم یعلم ان الله  
قد یمنی ان الله علی کل شیء قدیر که تحقیق که خدای بر هر چیزی قدرتمند است  
چه قدرت دارد بر نسخ و غیر آن الم یعلم ان الله له ملک السموات  
والارض که تحقیق که خدای وراثت باورهای شما پناه و زمین و ممالکها است هتلهما هتلهما یعنی  
و تصرف میکند و آنها بخود هتلهما یعنی آنچه را او میخواهد کند کسی و قدم نمی اندازد و بر عین او است  
تبدیل و مصلحتهای آنها و او را بر او و شما را بعد از و ما لکم و نیت شما را ای یهود و ان  
و تکلیف کنندگان منج شریعتها من ذوق الله من و حق از غیر خدای و حق  
یعنی دوستی و یاری که متولی و مباح صلاح و مصلحتهای شما باشد اگر خدای شما را بکشد با دلالت کند  
چرا که مصلحتهای خداست نه غیر او والا قضین و نه یاری کنند از خدای که قدم کنند از شما  
غافل و او دفع کند از شما مگر و هر که خدای را در کرده باشد که نازل کنند بر شما این آیه نازل  
شده است در شان یهود و کافران و فریض که بخت پیغمبر آمده و منجی هستند که پیغمبرها  
از وظایف نمایند و ان انشاء الله تعالی که پیغمبر طلبیده انحضرت فرمود که این یهود و ان پیش از آنکه

درخت میوه ای که اول بار ایشان ابتدا کم گفت کمن را که در و غیر هم فرمود که پس نصیر او از ی  
اعراب منجی خواست انحضرت علی را طلب فرمود و مدح وی بسیار کرد اعرابی سوار میفرمود  
گفت از تو چیزی ازین مباح قبول میکنم مگر آنکه ای کاین سوار دهد و فرمود که از یهود و ان  
گفت منترسم که بگریزد و فرمود که اگر بگریزد از یمن بخت باشد اما چون کسی دهد آنرا لها  
کمن کمن بر آن عوض بودیم پس آنرا یون او را و بر یمن گذاشت سوار با است او را  
با انحضرت که مجبین و خالک بالیده که ای پیغمبر انحضرت و فضیلت علی داد اعرابی  
کرایب شد ایمان آورد و پیغمبران گفت مجرم بعد ازین بخوابید ایمان را بدید هرگاه کسی  
غوی پس هر که پیغمبر ان ایمان آوردند انحضرت سوار و من در اعانت داده و رسول الله  
امیر باخت و منجی است که در میان اعرابی دهد سوار انما سر که در میان یمن نازل کرد و یهود و من و ان منجی  
خود و ده هزار دینار خرد و هشتصد هزار درهم بر آن آورده بود و ادحق تعالی این کبر و نازل را ساخته  
میفرماید که انقرش ندون بلکه داده و در میان کافران و یمن و یهود و ان بعد از آنکه آوردیم بر  
شما منجی ان کنت لواله اگر سوال کند و طلب نماید رسولکم از پیغمبر خود  
بیتا و پیغمبرها که بیدار که صلح نماید و انست با صلح کما سئل موسى من قبل میباید که از  
کون شده و منجی است ازین مجاز و منجی سوال کرد که خدا را بستاند و طاعت پریشان نازل شد  
من یبدل الکفر بالایمان و کسی بود که کفر را ایمان که بعد از آنکه پیغمبرها  
که طلبیده به چند ایمان نیاورد و بداند که آیتی و حجتی که خدای با و نموده کافیت و او را منبر صد  
و پیغمبر طلبیده و عباد و من و ان حجت و ان کفر و فما فصل بر غیثی کم و خطا میکند  
لن یؤاخذ السخیل میان او را یعنی و میان روی که بهفت میرود و او را سست و بیش  
میکند و هر که بداند شرح میرود چون مسلمانان را در جنگ احد پیغمبرها رسید و فرمود و  
سافران که چهل تن بودند غارون یا سوره حدیثی بانی رفیق گفتند که یک در و جنگ  
اندر شما بعد رسید ازین محترم که بدید خدای لعن بر ایشان کرده ازین سوار با او و برین او  
نفعی بعد ریخته رفت و غار و خجعت ایشان نشت و کنت کای یهود و ان پیغمبرها در جنگ بدر  
و عده دفعه و بطر آنکه پیغمبر پس مسلمانان صبر کردند و نظریا فتنه و در جنگ احد پیغمبرها  
و عده و او صبر نکرد و مخالفان را و کون نداد از انجبت رسید ایشان آنچه رسید گفتند ای







اظهار من افتری علی الله کن با و چون نفع نگذشت پیغمبر ص و نه بود که او را در هر جا یا بنده بکشت و عتقا  
او را کرده و در مرتبه القاسم و او را بوی بخشیدن با حجاب عتاب کرد که نگفتم که در هر جا ایست  
بکشید این بود و آنکه بر هر مردان و زنان یا نازل شده و سبب نزول این آیات آن بود که در روز اهل  
خیج مذبح میبود و نمنا و دهری و ثنوی و مشرکان عرب نیز پیغمبر ص جمع آمدند بیهودان گفتند  
که ماسکونیم که عرب بر سر خداست و زیبا یان گفتند که ما میگوئیم که عیسی بر خداست که با خدا یکی  
شده و در هر آن گفتند که ما میگوئیم که دنیا قدیم است و اول ندارد و همیشه بوده و خواهد بود و ثنویان  
گفتند که ما میگوئیم که در روز و خلقت خدا یان و نگذشت که آن اندر دهری و مشرکان عرب گفتند که  
ماسکونیم که تنها یا خدا یا اند و هر طایفه جدا گانه گفتند که آمد ایم که بنیم که هر یک یکی اگر یکی  
ما کنی ما بر حق باشیم و اگر گفت ما کنی با تو بحث پس آنحضرت با هر طایفه گفتا و بحث کرده اول  
بیهودان گفت چه دلیل آورد بر اینکه عرب بر سر خداست گفتند همه آنکه قرین بر طوفان شده بود  
و او آنرا احیا کرد پیغمبر ص گفت که پس موی که تو بر آن آورد و چندین معجزه نمود بر سر خدا یکی بلکه  
بالا آنرا از سر او را باشد اگر عرض شما ازین سخن اینست که در باقی خداست چنانچه بر شما  
نست بر بدن میباشند و از صلب پدر می آیند پس لازم بود که خدا یکی حادث باشد گفتند غرض  
ما اگر اینست که خدا یکی بود چنانچه بر یک کسی که اگر آمد کند فرزند میگوید آنحضرت گفت چنانچه  
فرزند میگوید و رحالتی که اگر آمد بیشتر کند یا در پدر و غیر آن نیز میگوید پس موی را چنانچه  
گفته شد اگر آمد بیشتر یا بیشتر بر جای باشد که او را در یا پدر خدا باشد بیهودان ملزم شدند  
گفتند و ملت که که نکردیم پس زیبا یان گفت که شما چه دلیل آورد بر اینکه عیسی بر خدا یکی گفت  
و با او یکی شده اگر عرض شما اینست که خدا یکی بود حادث شده یا عیسی حادث شده این سخن  
محالست و اگر عرض آنکه اینست که خدا یکی بود و بر عیسی که از سر زده پس فرایند عیسی  
و حدوث و معنی که آن معنی نایبی می شود کرده باشید و جواب همان است که بیهودان  
گفتیم پس هر ملزم شدند مگر یک نفر از ایشان که گفت که هر که شما میگوئید که بر عیسی خلیل خدا یعنی  
دوست خداست پس چرا ما را ازین سخن که عیسی بر خداست منع میکنید آنحضرت گفت که ما را دو  
غرض است یکی آنکه خلیل یعنی پیغمبر است و وقتی که بر عیسی را با تشایان خدا خندید پس بیل آمد  
گفت که خالقی که او را از من طلب کند در جواب گفت که خدا یکی را بر است و پیغمبر خالقی ندادم از پیغمبت

خدا و خلیل خود خواند و دوم آنکه خلیل یعنی در میان و آید است چون ابراهیم هم در میان  
اسرا و حق در آمد با آنها علم داشت پس خلیل خدای باشد معنی فرزند بر ابراهیم آنرا از منماید  
می شود صورت میتوان داد یکی از ایشان گفت که در کتابهای خداست که عیسی که نزد پدر  
خود میرد و آنحضرت جواب داد که در آن کتاب چنین وارد شده که نزد پدر بخود و پدر شما میرد  
پس عیسی آنحضرت گفتی که یکی از ایشان سخن گفت همگی اینان خدای باشند و غرض عیسی از آن سخن  
نزد آن بود که شما فهمیدید این یکدیگر را این بود که نزد آدم و نوح هم میرد که پدران من و شما  
اندر میانان ملزم شده گفتند نکردیم پس هر یان و ثنویان و مشرکان عرب را نیز ملزم لایل  
چنانچه در اول سوره انعام و در سوره احزاب انشاء الله تعالی گفته خدای شد الزام داد که  
نزد آنکه شمر بود که از هر طایفه نفع نفع بخت است آنحضرت آمده ایمان آوردند پس حق تعالی همه  
بر بر طایفه دهری و ثنوی و اول سوره انعام و سوره مشرکان عرب از سوره احزاب را نازل  
فرمود و پیغمبر ص معنی یان بعد از چنانچه در سوره فاتحه گفته شد یان فرموده همه در هر موی  
و زیبا این دو که از حق تعالی فرستاد چنانچه سید باید که قَالَ لَوْ اَوَّلَ كُنْتُمْ بیهودان و زیبا  
لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الْاِمْنُ كَانَهُوَ اَوْ نَصَارَى هر که در داخل شد  
بهشت مگر کسی بوده باشد یهودی و زیبا یان گفتند که داخل نمی شود بهشت مگر کسی که زیبا  
باشد و دهری و غیر ایشان نیز گفتند آنچه مذکور شد و هر یک گفتند که هر کس مخالفت کند  
مکرات پس حق تعالی سید باید که تِلْكَ اٰیَاتُ نَبِیِّهِمْ اٰیَاتُ ذَوَالْاِیَّاتِ که دلیل  
آنرا و میکند قُلْ هَآؤُلَآئِیْهِمْ بگو که سید باید که دلیل خود را ببرد عوی که میکند آن  
كُنْمْ صَادِقِیْنَ اگر بوده باشد شما راست گویان چنانچه پیغمبر و لایهای خود را که شما  
شنیدید آورد پس چون خدای جان علم صدق و ایمان را دلیل متعلق با خدایان آورد و دلالت  
آنکه بحث کردن بر دلیل خود میباشند و دلیل را اطل و دانند بلی من اسلام بلکه کسی  
اسلام آرد و مطیع و خالص گردد چنانچه روی خود را یعنی خود را با قصد خود را لله و ان یحدا  
چنانچه کرد نماز آنکه دلایلی پیغمبر را شنیده ایمان با او آرد وَهُوَ حَقِیْقٌ و او شکواریا  
و دکاری که برای خدای میکند فَلَمْ اَجِدْ عِندَیْ بهر دلیل برای اوست قایل بود و نزد



صاحب آفریننده و بفرستاده و در حق او و در حق اهل بیت علیهم السلام  
در آن هنگام که میسر میسرند کافران چون می بینند عذاب را و لا هم یخیرون و نه  
ایشان اند و هکین میشوند و در وقت مردن جل کوران و وقت بشاوت میدهند ایشان را  
بهشت و عبادت فام احرار تا آخر اید و همین سور گذشت قومی از یهود و قومی از نصاری  
نزد پیغمبر ص آمدند گفتند کوی حق حکم کن میان فرمود که حکایت خود را بگویند هر کدام گفتند  
که ما مؤمنیم و آن دیگر میدین فرمود که شما همگی بر باطل و فاسقیده کلام گفتند که چگونه  
کار داریم که کتاب خدا را در میان ماست و تلاوت میکنیم و خود را بر نیایان انجیل را  
نام برده فرمود که شما مخالف کتاب خدای میکنید اگر عمل این دو کتاب میکردید یکدیگر را  
بدلیل کار نمی کشید و بهر گفت که خدا بگوید که بسبب مخالفت از کتاب خدای میسر شما  
آنچه بر چنین بیان شما که آیه فی الذلین ظلموا حق الله فیهم و دان ایشان را  
شده رسید آن قصه و قصه را بعد کور در همین سور گفتند پس حق تعالی میفرماید  
و قال لیس الیه تود کنت النصارى علی التمی و گفتند بهر که نیستند  
ترسیان بر چیزی از این بلکه بین ایشان باطل و کفر است و قال کنت النصارى  
لیست الیه تود علی شیء و گفتند ترسیان که نیستند بهر چیزی از این بلکه بین  
ایشان باطل و کفر است و هر یک گفتند که ما تلاوت کتاب خدای میکنیم بهر نور و تراو  
ترسیان انجیل را نام برده پس حق تعالی میفرماید که و هم و انشان یعنی هر یک از یهود و  
ترسیان بنی قریظ الکتاب میخوانند کتاب خدای را و فکر در آن میکنند تا عمل آنچه  
در اوست کنند و از کلامی خلاص شوند کذلک قال الذین لا یعلمون معجزان  
گفتند تا آنکه نمیدانند حق را و فکر در آن نمیکند چنانچه خدای فرموده و با یکدیگر از روی خلا  
حق میکنند مثل قومهم مثل گفتن ایشان یعنی چنانچه یهود و ترسیان با آن بعضی بعضی  
گفتند و هر طایفه آن دیگر را که فرامیدند قال الله بحکم نبيهم بر خدای حکم میکنند و  
ایشان معجزان کرامی فسخ ایشان میکنند و هر یک از ایشان همگی را سختی جزا میدهند  
یوم القیامه فیما کانوا فی حیلهم و در قیامت در چیزی که در دنیا  
کردند و در آن حیل اختلافت میکردند و ترسیان آیه و نشان قریش را از شدت منع کرد

پیغمبر ص را از داخل شدن بکنده میگردانند و پیغمبر ص در میان معرکه شد و اطهار پیغمبری که در پیش  
با وی بودی و سعی در خراب کردن مسجد های صحابه کرد و لطافت کفایت بوی میجو و دند و اوب  
با آنحضرت و اصحاب او میرسانیدند و پیغمبر ص ملحق شد که آن مکه بدین جهت که در چون  
آن مکه میرفتن آمدن پیغمبر ص رسید که در و داشت که ترا بکنده بظفر سلامت و قدرت و غلبه بر  
کون این چنانچه حق تعالی در سور قصص میفرماید که والله الذی فرض علیک الذکر ان لا یکلم معاصی  
پیغمبر ص انوحی را با اصحاب خبر داد و اهل مکه شنیدند و خبر کردند حق تعالی فرمود که زود باشد  
که ترا بکنده خدای ترا میوه بظفر هدیه بر ایشان و مشرکان داخل شدن کعبه ممنوع شوند و هر یک  
از وی ترسیدند و چون فتح مکه شد آنحضرت عتاب بن اسید را حکم مکرم کرد و بعد از آن دو باره  
بر او کارزار شد و مشتمل بر آن بود که در ب مکرم مشرکان حرام است از آنکه بعد از آن از وی  
گرفته با علی ع و شهادت را بر مشرکان بخواند و ایشان از آن خطی حرم بعد از آن سالها میور شدند  
و قدرت بر اطهار خلافت و بدی کردند نداشتند چنانچه حق تعالی میفرماید که و من  
اظلم من من منع مساجد الله ان ینزک فیها و کیت ظلم و انک من  
کند مسجد های خدای که ذکر کرده شود در آنها و در مسجد های مؤمنان در مکه چون کعبه  
که در آنجا را از آنکه میگردان در آن مسجد ها و ملحق ساختند پیغمبر خدا را بهر بیرون رفتن  
از مکه المنی که نام او یعنی نام خدای و سعی فی خرابها و سعی کنند و در خرابیها  
یعنی آن مسجد ها تا در آنها طاعت خدای کنند او لذلک ما کان لهم ان ینزلوها  
آنحضرت چنانچه از آنکه داخل شوند با آن بعضی بآن مسجد ها در حریم الاخافین  
مگر آنکه ترسان باشند از عذاب و حکم خدای بر ایشان که بحالت کفر باطله داخل آن مسجد  
نشوند لهم از برای ایشان است یعنی برای مشرکان فی الدنیا اخری در دنیا مدتی و آن  
اخراج ایشان است و آخرت عذاب عظیم و مثل اخراج آیه درین سور گذشت و آن اینست  
شما جز از من بفعل و کلامی از حق تعالی نیست این آیه نازل شده است در شان محمد و ائمه  
و در باب غارت سنتی و سفر کسی حیران باشد و نتواند که قبل از شخص کند و نیز سبب نزول  
این آیه آن بود که مدت سیزده سال که پیغمبر ص در مکه بود و مامور بود که در آن اگر ممکن باشد  
روی بیت المقدس کند و کعبه در میان باشد و اگر ممکن نباشد روی بیت المقدس کند و هر قسم



واقع شود و چون بدید بجهت فرمود هفتاد و دو روز کعبه گردانید و روی بیت المقدس  
نماز کرد این بود آن گفتند که این کار را چه سودی پیش ما میکند و نماز خود را میکنند  
این سخن بران حضرت کران آمد چون جبرئیل نازل شد گفت و ست میدادم که حق تعالی  
قبله کعبه قرار دهد جبرئیل معاکس که خدای عز و جل دعای حق میکند چون دعا تمام شد جبرئیل در  
ساعت برگشته ای که دیدن قبله را آورد و رفتی و گفت که استقامت چنانچه درین سوره  
اشاء الله تعالی ذکر آن خواهد شد پس بعد از آن گفتند که ای محمد چهارده سال ازین قبله نزل و جلای  
نزل آن کردی حق بود و باطل را کفری با باطل بود و از ادب حق جواب او در آن حق بود و این بیعت  
و خدای عز و جل که صلیت شما باشد پس میگفت که روی کند شما که ترک کار و فرستید که دید و در راهی  
و یکروز از او دید و باز برگشت که دید ترک حق کرده باطل را کفریست با برکتی با ترک حق کرده حق را  
گرفتند باز باطل را که باطل را کفریست هر چند جواب شما باشد جواب نیست گفتند آن مرد  
حق بود آنحضرت فرمود که این مرد و نیز هر یک که وقت خود حق بوده و هست گفتند پس بر خدای  
جبری که ظاهر شود و تغییر داده فرمود که خدای عز و جل آنها و مصلحتها را دانای قادر است  
و او را غلط نیست و درای حادث نمیشود بلکه بنا بر مصلحت نیکان تغییر است میدهد چنانچه مرض  
بمیرد بعد از بخت و بر عکس می آید پس بعد از روز و بر عکس نمستان بعد از تابستان و عکس  
و نند میکند و می آید و خدا چون طبع است و بندگان بیمار اند و مصلحت بیمار را دانست  
که طبیب که در کار چون بخدای که درین دنیا با حق و فایض شود و حق تعالی این آیه را و نشان  
میفرماید که قُلْ لِّلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَمَّا مَآ اَنتُمْ بِعِندَ اللّٰهِ فَاِنتُمْ  
یعنی هر جهت که قُلْ لِّلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَمَّا مَآ اَنتُمْ بِعِندَ اللّٰهِ فَاِنتُمْ و خدا را است شرق و مغرب یکجا  
هست خدای عز و جل و اولیای او را نیست میکند و خدا را روی نمی آید و هرگاه شعاعی از او  
نیاشد و از هر طرف رو باشد خدا را که خالق و یست چگونه روی نیست نزل داد بلکه روی  
خدای عز و جل با کمال است صحر که بوسیله ایشان روی بخدای و دین معرفت خدای میتوان  
کرد و بنا بر این آیه روی بغیر کعبه میتوان نمود در نمازهای سنتی و سفر و در سجده انبیا علیهم السلام  
و در نماز واجب نیز از برای کسی که حیران باشد و قبله را نتواند یافت و یا حجه یا نماز را از راه  
فرود شود از آمد و در سفر یا در گشتی باشد یا مجبور در قبحه فله کند بشرط اخوان اِنَّ اللّٰهَ اَسَمِعُ

علیه

عَلَيْهِمْ تحقیق که خدای عز و جل در آن است و انما شرکان فرشت و غیر میکند که در نشان یافتند  
خدا میداد و بعد از آن میکند که هر یک بر خدایست و نیز با آن میکند که بعضی بر خدایست و کبریا  
میکند که کتاب و ماه و ستارگان فرزند آن خدا میداد پس حق تعالی میفرماید که قُلْ لِّلّٰهِ الْحُكْمُ  
اللّٰهُ قُلْ لِّلّٰهِ و گفتند که گرفتار است خدای عز و جل و کلیل بر جلالت قول وجود و نرسد و باب انگی  
گفتند که عز و جل برین خدا میداد و در آن سوره در آن و قائلان بدخل الجنة الا من كان هو اگفته شد  
و در آن آیه ایل را که فاصتکم را که بالنبین انشاء الله تعالی گفته خواهد شد که او را و نیز ندانید خدا  
بجمله بر عقل خواهد بود و در سوره اخلاص که خواهد شد که او را و نیز ندانید که او را و نیز ندانید  
عزت و شرف و باشد چه برین بدید و باشد چه برین بدید است و او را و نیز ندانید  
معنی که چیزی از وجود نمی آید چنانچه از مخلوق بیرون و آید و خدای عز و جل گفت مثل فرزند و عزیزان  
از چیزهای که گفت خواهد لطیف مثل نفس سست و خواب و آنچه خاطر میکند و نند و و شادی و خندان  
و کبر و بیهوشی و عبت و ملالت و کرسکی و سیری و پشیمانی و در خنهای میوههای خورنی و میوه  
و بن آدم از درختها منفعت بسیار یافت و چون مردم فاجران سخن عظیم گفتند و نسبت و نیز بدیدند  
و او را و نیز ندانید که در آن سوره که آسمان و زمین شوق شوند و کوهها بپایند و راغبت زمین  
و درخت از تر غلاب بزرگ خار برود و آفر و نصف میوهها و منفعت درختان بر طرف شد  
سُبْحَانَ الَّذِي اَنزَلَ هَٰذَا و بعضی خدای عز و جل را که در آن است یعنی خدای عز و جل است  
مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ كُلٌّ لَّحِزْنٌ عِندَ اللّٰهِ و در آن سوره که در آن است یعنی خدای عز و جل است  
قُلْ اَن تَوْنُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضُ وَ مَا بَيْنَهُمَا سَاعَةٌ لَّعِنَ السَّٰغِرَ و بعضی خدای عز و جل را که در آن است  
چیزی که حق تعالی هر چیزی را با علم خود و احداث کرد با آنکه شال نماند پس برود و نماند پس بدیدند  
و زمین که بحال انگیزان آن آسمانها و زمینها نبود و عرش بر وی بود السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ  
وَ اِذَا قُضِيَ اَمْرُ اللّٰهِ فَاِنَّهٗ لَیْسَ لَکُمْ اَمْرٌ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ و در آن سوره که در آن است یعنی خدای عز و جل است  
او بود فَاِذَا قُضِيَ اَمْرُ اللّٰهِ فَاِنَّهٗ لَیْسَ لَکُمْ اَمْرٌ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ و بعضی خدای عز و جل را که در آن است  
نفس و صمد و بنا بر چیزیها شدن و فکر و قصد و رویت و چگونه چنانچه او را چگونه نیست بلکه  
تکلیف تا به قدرت قاهره با هر یک که قدرت را چه برهم زدنت و با خدای عز و جل و چگونه از آن نیز  
عین فعل و بان از خلق شتی است چه از او خلق فکر و ویت یافت و بعد از آن بفعل او آید

ح

و میس



حجته را بر کفین و واراده او همان کون است و کون او واراده او و گفته است که از این سخن  
که از او شده ان کوه که کن بشود این کلام است متعلق به صحت که گفتن آن مخصوص است به خداوند  
فیکون پس همیشه و همیشه بار و او چنانچه خواست و ووقی کار و کرد که بگوید بشود شاد و  
از آن و از است که چیزی که واراده کند بشود یا چیزی که اراده نکند و بشود پس خدا را در کل و کل  
از کف و گفته است که موج و موج را از راه و از راه را از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
از صحت و صورت را از باقی و باقی را از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
بعلون و گفته است که از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
قال الذین من قبلهم مثل قومهم شاكهت قلوبهم قل  
بکین الایات لغویون یؤمنون جمل میگوید سخن با خدا میگوید یا میگوید یا میگوید  
گفته است که از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
ما ابراهیم را از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
بکار را بکین الایات و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
عین صحت و صحت و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
ولا تستل عن احتساب و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
ایشان که انداز غنیمت و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
حتى یفزع منهم قل ان هدی الله هو الهدی و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
یوم و زنیان با آن که از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
بمن هدیت خدایت و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
العلم مالک من الله من ولی و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
که آمده است ملازم باشد تا از خدای و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
و در بار کشته کرد و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
ایمهم را از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
الکتاب کلامی و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
تلا و است که در جای که کشته و گفته است که از کف و گفته است که از کف

عشر

الانش و من اولئک یؤمنون بقریب فاولئک اتخاها  
ایمان دارند کتاب و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
ایشان را که از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
شد با بنی اسرائیل از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
على العالمین از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
من با و از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
کفر عن نفس شیا و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
ولا هم یخسر من و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
از و گفته است که از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
سوره مذکور شد این که در شان عیسی و در شان ابی بکر و عثمان و امثال  
ایشان را از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
ابرهیم را از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
بود که ابرهیم را از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
یا کله چند بود که از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
کن و توبه و از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
نیز و گفته است که از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
ما که آن را از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
خدای و گفته است که از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
باشد آن از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
خواهر بود پس از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
نیت از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
بود که ما که از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
پس تمام کرد آن کلام را از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف  
تمام کرد آن کلام را از کف و گفته است که از کف و گفته است که از کف



لادع به راجع جزای ابرهیم چون بکشد ای خداوند و تعالی فرمود که قَالَ  
إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ما گفت خدای که تحقیق که من که اندام من را برای مردم  
امامی که اقتدا با او کنند را بخواهم بگردانم و تو بر این امر دست نهاده و امر ما را تمام کنده و ثابت  
و پیوسته از یازفت تا علی هم را بر خلق امام کرده و امامت دانان و ائمه است که مردم با او بعقل خود  
توانند رسید و امامی را اختیار خود تعیین توانند کرده و امامت من را انبیا و میراث او صبا و  
خلافت خدای و رسول خدا و جایی علی و میراث امام حسن و امام حسین عم و زمام دین و نظام مسلمین  
وصلای دنیا و آخرت مؤمنین و ختم منافقین و هلاک کافران و اصل و فرع اسلامت با امامت تمام  
عبادات و توفیق خیریت و تصدیقات و احکام و حکما و حفظ سرحد ها و باطل و حلال و حرام  
حلال و حرام و محال و حلال دین و دعوت بخدا و او مثل آتش است که در کمان و علم نوران  
روشن و دست و دیده از آن قاطعت و او مثل ماه تمام و نور است که هدایت میکند  
در تاریکیها و صحرها و دریاها و آب خویش در خشکیها و دلالت کند بر هدایتها و نجات دهند  
از هلاکتها و راه نمایند در جهنم و ملکها و آسمان و زمین و کفر و جهنم و وحش  
روشن و انبیا و پیغمبر و امامان و در هر بار و در هر گاه خلق و دلیتها و امین خدای و محبت حق و رب  
مردم و پاکان و کما و عیبا و مخصوص و فضل و بدون کسب و حاجت و بیکار و عصر و و مثل  
و بی بار و معدن تقدیر و پاک و در هر عبادت و مخصوص و بیکار و مثل فاطمه و پاک و تنب  
و پیش از حبس و انانیت و اطاعت او واجب و تابع خلافت خدای و ارفیق و اختصاص بیک  
و همان داد علم او زیاده بر علم هر که و حق تعالی سینه او را گشاده و علم بوی الهام کرده و جلالی  
عاجز نشود و معصوم و مؤید و از خطا و لغزش بری و محبت و شاهد حق است بر خلق پس مرد و بعقل  
ناقص و بی گناه کنند و حق چنین کسی را چگونه اختیار توانند کرد و کسی که اختیار کنند چگونه  
تستایش از خود و بیک کسی بدین صفتها خواهند بود و حق تعالی بر همه بدین سبب که او پیش از آنکه نبی  
نبوت دهد و رتبه نبوت داد و پیش از آنکه رتبه رسالت دهد و رتبه رسالت داد و پیش از آنکه رتبه خلافت  
دهد و رتبه خلافت داد و پیش از آنکه رتبه امامت دهد و رتبه امامت دهد و رتبه امامت دهد و رتبه امامت دهد  
او واجب بود و فرمود که قَالَ این بشارت بود که او از سبب امامت و نظر و عظیم بود  
گفت چنانچه حق تعالی میفرماید که قَالَ ابرهیم از غایت شادی بفرموده قَالَ حق تعالی

و از دین پس یعنی از دین من پس بکن مثل من امام و مراد حق و علم است قَالَ ایستاد عَمْرُو  
گفت خدای که خیر و بد و عدل و جور یعنی امامت است قَالَ ایستاد عَمْرُو گفت خدای که خیر و بد و عدل و جور  
گفت و ظالم کافر و مشرک و ظالمین و دین آیه یعنی مشرکین بدلیل بر سور و تعال که ان شرک الا ظلم  
عظیم یعنی بعد از من امام ظالم و سفلو نام بر هر کار و بی باقی است حق تعالی بر همه گفت که بدو عیدی  
نمیکند که با او وفا نکنم یعنی بظالمان از مثل تو بعد یعنی امامت عیدم ابرهیم گفت کیت ظالم از تو  
من فرمود که آنکه عیدت کند گفت از مثل من ظالم بهم خواهد رسید و فرمود که آری با او عید و  
عثمان و ابیجان ایشان ظالمان باشند و در وقت یعنی چون ابرهیم دانست که بعد خدای امامت  
بر بت پرستان عید رسید ابرهیم گفت و اجنبی و بی ایمان بعد از امام چنانچه در سور ابرهیم میفرماید  
خداوند پیش حق جایی غیر من نیست مگر کسی دیگر که مثل وی باشد تا کسی که در وقت از او و زمانها  
کفر بوی رسیده و عوی جای آنحضرت نشاند و کسی که عادت او در گناه و ظلم کند و عادت او را  
باشد چنانکه خدای این آیه را فرمود است هر کسی که کفر او رسیده که چیزی را که خدای بانبیا و اولیا  
تقریر فرموده بکون کبر و بر او ایستاد و مثل المیراث و زقیامت باطل کرد و امام حق معصوم  
از فساد و بی باقی باشد و ظلم و فساد بیکدیگر و حق تعالی اکرم ساختن ابرهیم را باینکه امامت بفرموده او داد  
بشروطی که بصورت آنرا از یکدیگر میراث میبرد پس خدای ابرهیم عمنتهی شد بجهت علی که هرگز بحدوث  
بت نکرد اندر پیغمبر خدای پیغمبر کرد و بعد علی را بر حق چنانچه خدای فرمود امام کرد و بعد از آن  
امامت با او اعلی و شریف باقی و صفوت رسید و آن تا روز قیامت با ایشان است پس کسی که بخند  
منافقا را برضایت و قان و کفار را بر بار و رکاب کناهی عظیم کرده یا شد چه خدای و کتاب و خود و بیبا  
کرده است و فرموده است حق و مطلق و ظاهر و بخشن و مؤمن و کافر و در سور هود فرمود که تو یکی  
شاهد من در دین سور و در آیه و اذ قال رب انکم للملکة انی جاعل فی الاصل فی طایفه و انبای متصل بان  
و در آیه و قلنا یا آدم کن انت و زوجک الجنة و آیهای متصل بان گفتیم که چون فرشتگان گفتند کایا  
خلق میکنی در زمین کسی که فساد کند و دانستند که خطا کرده اند و بپایه دعوت بچند و بعد از آنکه خدای  
از ایشان را رضی شد امر کرد ساختن خانه و او را صلح است و آسمان چنانچه داشت و بپایه دعوت  
در آسمان اولی آنها را با هفتم و مرد بر صلح که بجای توبه و رجوع و امن باشد از بیک آسمان  
و فرمود که فرشتگان طهارت از آن کنند و عرش را و آنرا بر سر صفت آید آن طوفان کردند و در توبه











































صفا به بارشغل می کرد و بر کازنها را بجای خود گذاشتند و سرودن مقام شد بعد از این  
با تضرع این آری از شد و قیامت بیکر آنکه بفرموده سال در مدینه ماند و حج نکرد از حق تعالی  
آیه و اذن فی الناس الحج که در سور حجت فرستاده است حج کردند و مردم جمعیت کرده آنحضرت را  
روزانه بقصد ماندن برین وقت و روزی الحاق وقت ظهر عمل کرده رفت و در مسجد شریف بنای  
ظهور کرد بعد از آن بعضی از اولاد و از دیگر کشته در پای حرم بر و چهارم ذی حجه بیکر رسید و طواف  
کرد و نماز طواف کرد و گفت که صفا و مرده از شعایر خداست و مسلمانان کان میگردند که صفا  
و مرده کار است که کافران میکنند پس حق تعالی این آیه فرستاد پس آنحضرت صفا و مرده را بجای آورد  
ان الصفا و المرده من شعایر تحقیق که صفا و مرده از علامتها و معانیها است  
الله خداست و شعایر خدا را حرم و طواف و نماز در مقام ابراهیم و سعی میان صفا و مرده و حج  
مناکح است و از شعایر است آنکه شش قربانی حرام میبرد و آنرا اشعار کند یعنی قربان  
از ابریم با قتل کند یعنی غلبی که آن نماز کرد و باشد آن که آن آورده نامردم بدانند که آن  
است و قربانان را بمانند و شعایر حجه آن میکنند که مردم مشعوبان یاخته شناسند و چون  
صفا و حق تعالی مقدم گفت پس باید که شرح از صفا کنند و از روی کبر بر حج را لا حول است صفا  
روند و شرح پس گفت و اگر شرح از مرده کنند باید که آنرا شرح کرده از صفا شرح نمایند پس  
حج النبوت پس کسی حج کند که از راه حج در قرآن ابراهیم انچه ایشان بیان کنند و مانند  
از جانب خدای واصل کنند اولی الامر و الاخیار علیه ان یظنوا بهما ابراهیم  
گذارد بر نبوت حرجی بر که طواف کند و بماند یعنی صفا و مرده و حال آنکه تنها در اینجا باشند و چون  
حق تعالی که سعی صفا و مرده در قرآن فرموده و غیر از واجب فرموده خدا چه که میفرماید که  
و من کطع خیرا و کفی سنت بجای و در خبری پس کسی که عذر نکند سعی صفا و مرده  
را و لجأت برو که سال آنند حج کند و این آیه مخصوص حج کنند و عمر کنند است و کسی که  
ایشان شود بمنزله ایشان است پس کسی سعی صفا و مرده را بجا آورد فان الله  
مشاکر و تحقیق که خدای شکر کند و یعنی جز او نهد است از حجه که روی کرد و جز این نیست  
عظیم بود و کسی که صفا و مرده را ناست و سعی صفا و مرده هفت شوط است چه اگر آدم  
چون از هفت صفا و حق برده نزل کرد و بعد از آن حق تعالی ایشان را در حجه که بجای میفرستد

مجمع ساخته بعد از آن سر بناختن کعبه و بیرون رفتن ایشان از حجه فرمود آدم صفا و حق  
برده رفت آدم از تنهایی و جدایی از خدا و هکین شده از صفا فرمود آدم و متوجع بود و شد  
چون بیان روده خاند رسید مرده را که آن را صفا میدیدند از بیم آنکه بباد آید که کند بیفت  
نامرود و نمایان شدن آنکه با هستگی و قیامت برآید و حق را بدید و هر دو روی یکبهر کردند که  
میند که بهای خانه خدا بلند شد و بانه و از خدای و خلعت نمودند که ایشان را بجای سابق نزل  
فرمایند پس از مرده و بطریق کفر رفتند بوج صفا برکت و بابت او روی یکبهر عا که خدای او را  
بالحق جمع سازد و بر آنکه بر سر بر تهر بر و رفت و سر بر تهر صفا باز گشت و این شش شوط  
شد پس چون آدم و حق دعا کردند حق تعالی در روز و در ساعت در وقت پیشین دعا ایشان را استجا  
ساخت و جبرئیل و صفا با هم نازل شد و فرمود که بحق اطلق شو پس مرده بر ستودی کردند  
شد و رفت باقی از آنجا فرود آمدند و این هفت مرتبه سعی صفا و مرده سنت شد و نیز بر  
ع که بیکر اسمعیل و هاجر را در زمین مکه گذاشت اسمعیل هم نشسته شد و بکربت هاجر بجا  
صفا و مرده رفت و در آنجا ریختن بود و اسمعیل از نظر او غایب شد پس بالای صفا رفت و فریاد  
کرد که ادرین صحرایا اینجاست جوی نشیند و در میان رده خاک درخشید بجان آبیانجا  
رفت چون رسید اسمعیل هم از نظر او غایب شد و بالای مرده برآمد و همچنان فریاد کرد باز و فریاد  
صفا خاک درخشید صفا برکت و کربت تا آنکه هفت مرتبه بیکر نرود و در شوط هفتم  
انمرده و نظر اسمعیل کرده دید که آسمان از زیر باهای و ظاهر گشت نرود و رفت و حق تعالی آن نرود را  
برای مردم سنت ساخت پس کسی نروده شوط کند باید که هشت رطوح و هفت را اعتبار کند و  
اداب سعی صفا و مرده آنست که پاده از صفا یا پیش رود بطرف مرده تباری و وقار نماید و آن  
بر یکطرف سعی که هفت جانی که بخانه در دست راست در اول و در خانه است میرسد و آن خانه  
قاصد خبر می است و اینجا اندر و در با حال و فریاد و بسبب نرودن آنست که هاجر را اینجا  
نند و فریاد نرودن نرودن و خواریت و هیچ عبادت کا می نرود خدای و نرودن اینجا نیست  
که اینجا مقبره آن خوار می شوند و بسبب آنکه شیطان در اینجا ابراهیم ظاهر شد پس بر اسمعیل  
هم از نرود و نرودن کنند که با او سخن نگویند و آن منزل را شایسته است و باید که نرود و تباری  
این عبادت که نرود و دیگر هفت برسد و قدم از سبیل پاکداری بیوی کوچک اول که بر طرف راست















عشر

چون گفته خواهد شد همچنانکه بعضی اعتقاد آنست که خمر این چهار چیز چنانچه از حیوانات  
و غیر آن حرام نیست و غلط کرده اند چنانچه در سوره انعام و آیه قل لا اجد فیها الا الحرام و انما الله  
غالی که خمر احد شده و الحق تعالی حرام کرده و از برای و حکمت اندک است چنانچه سبب حرام شدن  
این چهار چیز در هر یک گفته خواهد شد علیکم السلام و در این چهار مورد و بعضی حیوانی  
خمر و نه ناشاید و نگار را بکشند بخورند که خمر در مورد و بکران حیوانی را که ذبح شده بوده  
نخجوه اند و حیوانی که مرده بود بخورند و اندر سبب حرام شدن آن اینست تا شاخ بر آنها زده بکنند  
چون باین طریق بامید و انکه بخورند و اندر سبب حرام شدن آن اینست که بدن را ضعیف میکند و  
سستی و قطع اندام و کمال غفلت از خردن آن حاصل میشود و سبب دیگر آنکه حق تعالی میخواهد که  
نام بزرگوار بودن سبب حرام و نفی میان حلال و حرام شود و خمر و بدن را ضعیف میکند و بدن را  
و باین میگرد و در گوشت و نفی بدل می شود و گوشت را نمیکرد و همه آنکه گوشت و بخورند و می خوردند  
اما ماهی که میبرد و بخورند و در خمر و می خوردن آنست که است از آب بر ندهد آنکه و میگردند تا خود و می خورد  
چون خون نماند و همچنان است که گوشت مرده و در بدن عیبی نیز حرام بوده و عندی و در  
مؤمن حرام تر است از خوردن گوشت مرده و مرده از منبت و در آن دشمنان الله و همه حرامها اصل آنند  
و آنها را که بخورند بر ایشان بسته و خون گوشت و **الذمه** و خون و سبب حرام شدن آن  
اینست که خوردن آن نذر دایه نشانی و دیوانگی و مرض و جوع و بخار و هلاک و بدبوی آن و بد خلقی و  
در ذکر جمعی حاصل میکند چنانچه این نیز نوزاد آنکه بزرگ و زنند و زن و خورش و عطش و خورند  
بکشند و بدن را مستعفن و میگردانند و بقیه و میگردانند و در آدمی از خوردن خون هم میل  
و خون نیز در بدن عیبی حرام بوده و در وی اوسعه حدی خوردن حجامت بخورند و خورد  
آنحضرت فرمود که دیگر چنین نکن و خدای برکت آن گوشت و خون نزار آتش و نزع حرام فرمود  
و دیگر گوشت را در مؤمن نزاره پادشاه حرام تر است از خوردن خون چرا که آن بدکار را سرکش خود و  
پادشاه و برادرش و از آب آلوده خورده و بعضی مرده و بعضی و آخرت و مرده از دم و در وقت  
دشمنان اهل بیت اند چنانچه در سوره گفته شد و **وَحَمْلُ الْخَنَازِيرِ** و گوشت خوک و حمله  
شدن آن اینست که از سبب هلاک و حق تعالی از برای پند گرفتن خلق و ترسانیدن و عبرت  
گرفتن ایشان و دلیل بر ستم شده آفریدن بر این خوردن آن میفرموده است تا که از نعم خود و عفو























اول قول و روز عرفه و ده محرم است و سدهم روزه اذن است که زن بی اذن شوهر بندد  
اذن صاحب مهمان بی اذن میزبان و روزه است نمیتواند گرفت و یکم روزه تا سب است  
اطفال را بجهت تادیب و عادت روز سیزده بدر و چهارم که ماه رمضان در سفر اذن وین  
چیزی خورده و عیال خود آید تا آخر روز چهارم و یکم روزه اجتناب است یعنی کسی که  
کرده در روزی چیزی خورده یا بی کسی بی اختیار در روز او صیاح و در شتاب و یکم روزه  
سافر و بیمار است که روزی بخورد و اگر بکشد بقضای آن را بجا آورد و اگر بکشد کما کتب  
همچنانچه نوشته شده است یعنی بجا شده است علی الدین من قبلکم آنرا که  
بیش از شایع بود از اینجاست که گفته شد لعلکم تتقون و این شده است روزه بلی  
آنکه تمام بریزد از آنکه روزه ایا ما معدودات روزه هاشمیه شده یعنی  
و این شده است بر شمار روزهای شمرده شده ایام بعد و دات را معنی بگوشت که درین سو  
خوارند من کان منکم فريضا بوی کسی که بوده باشد از شما کوفتاک و حکم کوفت که  
روزه باید خورده است که آدمی حق از نفس خود معلوم کند که میتواند روزه گرفت و هر کس بر نفس  
خود بنا و این است و بلی او کلا شده اند و میدانند که چه چیز طاقت ندارد پس اگر بنا بر ضعف  
خود یا بدین که در کوفت و خورده بکشد هر چه کوفتی که داشته باشد و بر بانی خدا نیست  
که نتواند روزه بخورد و در هر کوفتی که روز خورده و حل آن آن واجبست و بعد از سخت قضا میکند  
چنانچه در تفسیر آیه انشاء الله تعالی گفته خواهد شد ان علی السعیر یا بر سفری و کسی که در سفر  
روزه بگذرد مثل کسی که در غیر سفر روز خورده و غاصی باشد و اگر در سفر روزه بگذرد باشد  
و بعد از نماز بر حلال و جایز نیست و غیره در سفر روزه نگرفته و نه واجبست کسی را حایل  
نبست و دره داشتن هر چند که بر آسان باشد و کسی که در حضر باشد و ماه رمضان در لظایق  
جایز نیست سفر کردن او چنانچه در آیه بعد ازین گفته خواهد شد انشاء الله تعالی فمن عذر  
من ایا ما عذر چه چند روزهای بگذرد و نه کفر این آیه رخصت و عذر کردن است بعد  
از امر و نه بر حق تعالی رخصت داده است کوفتاکه سافر و اگر بگذرد است و واجبست مگر کسی که  
صحیح و قدرت بر آن داشته باشد و بر طریقی شدن است و بل بصری و در بلی اگر قضا باشد  
انحدی بر بندگان و پیغمبر در سفر و روزه دار بود در منزل کرام العظیم بر آیه و قضا رخصت

مغفوره

آمد آنحضرت که بخورد و فرمود که مردم روزه بخورند و جمعی بخورند و نمانند آنحضرت ایشان را لطایف  
نامید و قال حضرت از دنیا آنها را باین نام بخوانند و این حکم صدقه است از خدای ربین  
است و در این لایحیت پیغمبر و امت و کذا بلی اگر ام ایشان عیال بفرموده و بهج امتحان  
صدقه عطا فرموده و محکم بخوشی که اگر صدقه او کنند پس بگویند صدقه خدای کریم  
جایز باشد و علی الدین یطيقونه و بر آنکه استطاعت قدرت بر آن نداشته  
باشند و آنها را مثال آنها مردم بیزید و ناگه بیا و قشش شوند و زانی که زایدن ایشان  
نزدیک باشد و زانی که بشیر هند و کم شیر باشد و بیمار باشد فمن لم یجد یعنی هر که  
طعام مسکین طعام مسکین است پس بلی و قشش شوند و آن روز بخورند و از بلی  
هر روز یک طعام یعنی نذرم یا غیر آن میدهند و قضا نمیکند و اگر قدرت بر دادن آن نداشته  
باشد چیزی بر آنها نیست و زان مذکور بخورند و از بلی هر روز یک صدقه میکنند و قضا  
بیز میکنند و جایز بخورد و قضا میکند پس اگر بادی ماه رمضان دیگر کشف بلی هر روز مذ  
از طعام و نقد میکند و اگر نذرم باشد و یا میدهند و اگر در میان و و ماه رمضان صحیفه  
و قضا بکشد باشد هر روز را قضا میکند و هم فیه میدهند و صدقه حججه آن میدهد که روز را  
صالح کرده من نطق خیر اگر کسی است بجای آن چیزی یعنی صدقه و مدد  
پس آن یعنی قطع یا خیر خیر که ان نضمو اخر الک خیر از برای  
او و اینکه روز بگذرد بهتر است بلی شاهر که در وقت و جای خود ان کنتم تعلمون  
ثما بلیند آنچه در هر دو است و آخر شهر رمضان ماه رمضان یعنی واجب شده  
است بر شما روز و آن روزه ماه رمضان است چنانچه در آیه سابق گفته شد حق تعالی و روزه ماه  
رمضان را بر غیر آن در بلیهای ایشان واجب ساخته بود و در اوایل اسلام بر من میچند و زنگ  
میگفتند پس این آیه نازل شد مخصوصا اختار به تعالی بخت و امت او را بفصلت ماه رمضان  
و در این ماه را و بر امت او فرموده و پیغمبر روز ماه شعبان و سه روز از هر ماه را که در  
برابر روز واجب شود سنت کرد و حق تعالی آن سنت را بخوبی فرمود و در ماه رمضان از  
حدود ایمان و از بلی است که خدای برین کان واجب ساخته و نادانی ایشان از این دین رواند  
و غیر آن دین از شاهر قبول فرموده و بنای اسلام برین نهاده شده و سبب واجب شدن می







شاید بشود بلکه معنی آن اینست که خدای بزرگست بحیثیات عظیمات بحسب قیاس و اندازه و  
خلق عظیمات و بزرگتر از آنست که وصف و توان کرد و بیکانند و کثافتی است که چیزی مثل او نیست را  
چیزی قیاس و تشبیه باجناس و اکر بجنس سایر جناس نتوان کرد و بزرگتر از آنست که  
مثل آنها مصنوع و خدایا بی که کثرت و جبر و پدیدستند بوده باشد و بزرگتر از آنست که او را بپشت  
توان آورد و بحال و عظیمات و چیزی بزرگتر از او نیست و این کلام لا اله الا الله میگوید بر قدیم و اولی  
و بی انتهایی بودن و علم و قوت و قدرت و حاکم و کرم و جود و عطا و بزرگی و بی حکایتی و بی نظیر و بی  
آن اینست که او را بپشت خلق و امر و هر خلق باز آید او شود و از او است هر چیزی از برای خلق و این  
و هر خلق بی او کردند و او را بپشت پیش از هر چیزی که وقتی بر طوط نبوده و آخرت و بعد از همه  
چیز که وقتی بر طرف نشو و ظاهر است بر هر چیزی و او را که نشود و پنهانست نزد هر چیزی و خداوند توان  
کرد و او را بپشت و غیر از خدا نیست و انا و اکاهت داناست آنچه بوده و آنچه خواهد بود پیش از  
آنکه موجود گردد و قدرت است قدرت بر خلق و قوت بالذات دارد و قدرت او بر هر چیزی  
فایده است هرگاه امر یا خواهد بچای کرد میگوید بشو بشو و حاکم بود و وحید آنکه او را نیاید  
و در میگذارد از کائناتان چند آنکه گویا نمی بینند و می پوشند کناه را از چند آنکه گویا نمی بینند و می پوشند  
میور و در تعبیل و عقوبت میگذارد و روی کرم و در گذشتن از کناه و حاکم صاحب جود بسیار  
بخشش و بیکو کرد و عظیمتر از آنست که وصف کنندگان او را که قدر صفتی که او را است  
توانند نمود و صفت کنندگان و صفت میکنند و بر قدر خودشان بزرگتر عظمت و جلالت  
و بالا تر از آنست بالایی پس بزرگتر که وصف کنندگان او را که صفت و توانند کرد و او غنی است آنکه  
کسی از آن بداند که بداند آنچه در نزد او است از کثرت برینند که اجابت و اطاعت و امر و وصایا  
او کند و بداند و عده که با او است و در خاد و باین و بیاد کردن آن و عده مشغول باشد و ویرا  
دوست دارد و با او میان آن و اهل بیتان و اعتماد بوی و ترس از او امید و خواست با او موافقت  
با حکم و قضای او و رضایان داشت باشد و بالاتر و عظیمتر از آنست که کسی بداند که کثرت او و  
موافقت با حکم و قضای او و رضایان داشت باشد و بالاتر و عظیمتر از آنست که کسی بداند که کثرت او و  
او بر دوستان و عقوبت او بر دشمنان خود درجه و مرتب است و عقوبت او بر دشمنان و بر کسی که  
امر او و بپشت او کند و عذاب و عقوبت و خدای او بر کسی که کار او کند بپشت حقایق و کسی که الله

الکبر که بیدار بلیق شیطانها بکبرینند و الله اکبر که است که بلندتر از هر کلمات و دست و پا  
خدایا که از هر کلمات و بپشت بزرگتری که از بزرگتر است و او را از هر کلمات گفته می شود و آن اسم  
اگرست علی ما هدکم بپشتی که هدایت کرده است شما را یعنی بنده و عاقلان و اولاد  
شمارا و مراد هدایت دوستی اصلت علمتکم و و لعلکم تشکرون و این را میگویند شکر  
کنند و مراد بپشت معرفت و اذ اسألک عبادی عنی و این را میگویند بپشت  
ترانند که آن من از من بپشت تحقیق که من از یکم حق تعالی بعین دوری نزدیک و دوری نزدیک و دوری نزدیک  
دور است و او را بپشت قیاس توان کرد در چیزی را داخلست و نشانی از خدا شدن چیزی در چیزی و  
انچه را بپشت است و نشانی از بودن شدت چیزی از چیزی از نظر او و دوری یکی و دوری یکانست  
چیزی یکی از وی و دوری دوری یکی یکی و یکی یکی از وی یکی یکی و دوری یکی یکی  
نزدیکتر از جای نیست الجبیب عفو الذاع اذا دعان قبول میکنم دعای میکنند  
با هر که بخواند حق تعالی قبول میکند دعای غایب را از برای غایب هر کس که دعا کند حق تعالی  
بپشت بر جمع مؤمنان از زمان آدم تا روز قیامت بوی هدایت و هدایت و هدایت و هدایت  
که هر که حق تعالی بخواند از هر چه بین و قتها و اجابت بخند و اعتماد و دعای پیش از هدایت باشد  
چندانی بود و خود که درین کلمات بارگرفته و ده و نامی که بخواند چیزی بنیاد بخواند که الله تعالی  
مر میزد و کاه تاخیر و اجابت دعای مؤمن میشود و حق تعالی بخواند که صدق الله  
او را بشنود و آنچه مؤمنان از خدای او دنیا طلب کنند تاخیر اجابت آن بهتر از تعبیل و اجابت  
است و دنیا قدر ندارد و باید که دعای مؤمن در غیر حق تعالی باشد و حق تعالی کند  
آنکه وقتی حق تعالی دعای او را اجابت و عطا کند از دعاست که رو باید که صبر و طاعت کند  
و صلوات بر محمد و آل او و زیارت او و کشف اسرار بناید کرد و صاحب نعمت در دنیا هر که طلب کند  
از خدای حق تعالی عطا کند غیر آن چیزی که بطول و نعمت و نظر و حقیر نماید پس از هیچ چیز  
سیر نشود و هر که نعمت بر او بسیار شود و خطر خواهد بود آن در هر که حق تعالی او را بپشت  
و از نشود و این بنده و فکستین بنده است پس باید که استجابت کند دعای مؤمنان  
کنند و کس قدرت دارد بر آنکه بخواند طلب عطا کند پس از هر چه در این دنیا بسیار  
و کس خطای و برسد از صفوی و نزدیکی چویند بوی بطاعت اجابت امر او کند و ایمان بوی







آن بقرآن و هفتاد قسم سنت و حدیث پیغمبر صرح کرده است که بآنها که در قرآن است و پنج  
زاد بر او درها و دخترها و خواهرها و عموها و خالهها و دختران برادر دختران خواهر و  
مادران و خواهران رضاعی مادران و دختران زنان مدخول و زنان مدخول و صلیبه و دو  
خواهر یکپا خواستن و حاجت تا یا این شود و نکاح و رعایت اما آنها که درست و حدیث پیغمبر  
است نکاح در روز رمضان و نکاح ملاهغه بعد از لعان و نکاح در عده و طهر و احرام و زن  
کردن و عقد کردن و عروسی و زنی که از وظایف واقع شده باشد پیش از کفاره و نحو  
دن مشترک و زنی که در طلاق عقد داده شده باشد و خواستن کمین بر سر زن آزاد و زن زنی  
بر سر زن مسلمان و خواستن از کفایت و زنی بر سر بی عده و خواستار و نکاح کمین بر زن مسلمان  
و خواستن کمین بر کسی که داده باشد و خواستن زن آزاد و نکاح کمین بر کسی که اسیر شده باشد پیش از آنکه  
فست غنیمت شود و نکاح کمین بر کسی که مشترک باشد و کمین بر کسی که پیش از آنکه زن از خریدن او و  
کمین بر کسی که مکتوب باشد و بعضی از وجه مکتوب داده باشد تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ عَلَيْهَا  
حُدُودُ اللَّهِ خداست که از آنها نمیتوان دور گذشت و حق تعالی از برای هر چیز حدی قرار داده که مان  
منتهی و قیاسی شود و آنچه بگوید که حد و آنها را در حق تعالی واجب است و از حد دور  
آنها را بجای آورده آن حد آنهاست و از آنچه در ماه رمضان را واجب است بر هر کس دور  
کرد آنرا حد ویت فَلَا تَقْرَبُوهَا پس نه یک شوید با آنها یعنی بحد های خدای که لَا تَقْرَبُوهَا  
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ ای آیه لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ بیان میکند حد های آنها را  
خود را از برای مردم برای آنکه ایشان بر همین اندازه تقوی و پرهیز این آیه در شان قریش نازل شده  
چون ایشان اهل مال و ثروت را بقریبی با خستند پس حق تعالی ایشان را از آن نهی میکند و میفرماید  
وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ و بخورید و قریشی های خود را شما یعنی بخورید بعضی مال  
بعضی يَتَّقُونَ یا الْبَاطِلِ میان خود بیا حال این تمایز پس نابراین آیه اگر کسی از قریش باشد  
و چیزی بهر سال از آن صرف عیال نموده بود بلکه ضرر را داد میکند و مال مردم را نیندود و حاکم  
آنکه در چیزی که خود را بدهد و تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ و میباید آن مالها را یعنی حیوان  
آنها را لِإِحْكَامِ پس حاکمان یعنی قضایان و حکم کنندگان و حکم بر و قضا است حکم خدا  
و حکم جاهلیت پس کسی که حکم خدا را خطا کند حکم جاهلیت حکم کرده باشد و قاضیان بر چهار قسمند

کمی حکم بخور کند و اند و کسی حکم بخور کند و نداند که حکم بخور کرده و کسی حکم بخور کند  
و نداند که این هر سه در جهنم باشند و کسی حکم بخور کند و نداند و بر بهشت رود و کسی که در باب  
و در هر حکم کند بغیر آنچه خدای فرموده از آنکه خوب و نازبان و زن ندان و زن بد و بر آن  
کنند اگر با کسی شوند بیکسوت او و آنها را آنچه خوب و نازبان و زن ندان و زن بد و بر آن  
کافرات و روز قیامت پیغمبر ص دست و پا گرفته و بر بر خدای نگاه دارد و گوید ای پرستین  
این شخص حکم کرده است بغیر آنچه تو حکم کرده بودی پس از زن جواب داد و حق اهد بود و لیل  
بجود است امیر المؤمنین ع رسید و صحنی خط خود را نمودند که کدام بهتر است آنحضرت فرمود  
که چون درین باب مثل خود در حکم است و چون که خدای سبحان میداند که در امت حاکمان  
خودند همه رسید که در حکم ناحق کنند نهی فرمود از اینکه مردم دیوان خود را نزد ایشان  
برند چرا که ایشان بعد از حکم میکنند و ملا مردم ضایع میشود و من و حق تعالی درین آیه احکام  
حاکمان خود را است از حاکمان عدل پس حکومت مخصوص امام عالم حکم عادلست مثل پیغمبر و ولی  
واجب است خلیفه خدای پیام که امامت را بعد از خود بکسی از گذارد که خدای فرمود و و  
کرده است بر و حکم کند میان مردم هر عدل و عدالت بسیار رعایت است و واجب نموده است  
بر هر مؤمنان اطاعت امام را پس هر که امام ظاهر نباشد و زاری با امری زداد و دستد و میان  
مؤمنان واقع شود جایز نیست ایشان را که دیوان خود را بسلطان خود بیک ازین فاسقان  
برند بیک باید که آن جماعتی از مؤمنان که روایت حدیث اهل بیت ع میخوانند باشند و حاکم  
و حاکمهای ایشان را از آنند یعنی حکم بکسانی که ایشان شوند تا او حکم کند که حضرت امام جعفر  
صادق ع او را قاضی و حاکم مؤمنان ساخته و چون او حکم کند بیک از اهل بیت ع اگر قبول نکند  
خفت حکم خدای و بر آن عمل نمایند باشند و کسی که در اهل بیت ع کند در خدای کرده و در  
حدیثش باشد پس اگر کسی که منع کنند هر کدام یکی از آنان را یا آن را رضی شوند که هر دو را نا  
باص حکم کنند و آنها خلاف کنند و حکم در روایت حدیث حکم عادلتر و فیهما و روایت  
کثر و صلح بین ایشان باشد و اگر درین امور مثل یکدیگر باشند هر کدام که بر حدیث او و صلح  
اتفاق داشته باشند عمل بحدیث او و اگر حدیث نادر غیر مشهور یکی باید که و اگر هر دو  
حدیث مشهور در میان مؤمنان باشد در هر دو فقه روایت کرده باشند حدیثی که مشهور







البیوت من اجلها برینندگان اطلاع بشمار واجب ساخته و هر که عملی از اعمال خیر  
بدست ایشان کند جزو است و مقبول نیست و کس که آن در مقام کفر است و اگر چه ضعیف باشد  
شامل او باشد و معنی بکفر اینست که باید بخواهد با معنی به لری از راه های نهایی از  
وجه های آنها لری که باشد و مراد آنست که هر کس را در هیچ کس از راه راست بکیند و  
افق الله لعنکم لعلکم تفلحون و هر که از خدای بی آنکه شما خات یا بد و  
قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و حنکم و حنکم و بکار کنید در راه خدای یا  
آنکه حنکم بکار میکنند یا شما و بکار نکنید از امر خدای ان الله یحب العبد  
المتق تحقیق که خدای دوست نیکو در دنیا و ز کند کار از امر خدای پس بهر چه پیش از نزول  
سوره بر آن بود که حنکم بکار نکنند بکار یا بکنند و بکار یا از او اندک بکار یا از او اندک  
و در میان آنکه در سوره نکات تا آنکه سوره قی برود و آمد و امر که خدای او آن است  
او را بکشتن مشرکین خواه حنکم بکار کنند یا وی و خواه نکند سبب نزول این آیه آنست که  
سجانه و خدای پیغمبر را معجوت ساخت و تا در مکه بود حنکم بکار را می برد و امر که او را  
صبر و مدارا کند سوره مزمل که و صبر علی ایقون تا آنجا که در خط عظیم بر صبر که تا آنکه  
او را با امر عظیم نیست دارند و وقت که شد باز تعلق و حق تعالی او را بایه سوره سجده و قدر علم  
آنکه صبر کردن از خبر نیست دادند او را با امر مذکور و تکذیب و کفر ندانند و صبر که  
باشلی و او را بایه سوره انفار که قدر علم آنکه بجز آنکه از یقون تا آنجا که حق را هم ضعیف  
بر حق لازم ساخته و ایشان از حد و کثرت بیک خدای بناسبتی و تکذیب حق تعالی می  
آنحضرت گفت که صبر که در باره خود و مال و عرض و صبر نیست مراد بر باره خدای خود باز تعلق  
او را بایه سوره قی که قدر خلقنا السموات والارض فی ستة ايام و ما مننا من لوب و صبر  
ما یقون و امر صبر که در صبر بود در حال کبر و انکاه شده داد او را با امر عظیم که در  
وایشان از صبر متوجه و بایه سوره تزلزل که در جعلنا منهم ائمة یهدون بها الامم صبر و او کا و بایه  
یوقون و در اوقات آنحضرت گفت که صبر نیست با ایمان مثل سرات نسبت به بدن حق تعالی را  
ازین سخن حق که آیه سوره انفار که وقت کلمه و بکار الحسن علی بن اسیریل با صبر و تا آخر  
تا از ساختن پیغمبر و سوره کاین که بشارت داشتند است بعد از آن حق تعالی صلاح و حلال آنست که

و بکار کردن با مشرک را بایه اول سوره قی که فاقتلوا المشرکین حیث وجدتمهم و باین آیه سوره  
بقره و نسخ فرمود بایه فاقتلوا المشرکین حیث وجدتمهم آیه سوره انفار که و قتلوا الناس  
حسنا چنانچه پیش ازین گذشت و کشتن خدای تعالی مشرک را بدست آنحضرت و دوستان وی و کشتن  
صبر را در دنیا بود و او با آنکه از قرآن مجید او و خیر فرمود بر پیغمبر مایه که و اقاتلوا  
و یکشدان از این سخن حیث نقفتموهم هر جا که بایه ایشان را و حق تعالی معوض  
ساخت پیغمبر را در پنج شصت سه از آن برهنه است که تا آنکه از آنان بفرمان فرود و او را که شمشیر  
که بر مشرکان عرب کشید و شد بایه حق تعالی در اول سوره قی که فاقتلوا هم حیث وجدتمهم  
پیش از ایشان قبول می شود امری که نگه داشته شود باین اسلام در آید و ملا و ذریه ایشان غارت  
میشود چنانچه پیغمبر که در صحن حضرت غارت نمود و قبول مال ایشان کرد و عفو فرمود و دو کما  
تغیبت که بر اهل نه کشیده شد بایه که درین سوره مذکور و منشی شد بایه سوره قی که فاقتلوا  
لا یؤمنون بالله پس کسی از ایشان که در شهر اسلام باشد قبول می شود از ایشان امری که بجز بکشتن  
و مال و ذریه ایشان غارت می شود و هر که قبول جزیه کند غارت مال و ذریه آنان حرام  
وزن کردن و زن آنان حلالست و مسلمانیان و کسی از ایشان که در شهر که باشد حلالست غارت  
مال و ذریه آنان و حرامست غارت کار زن آنان ایشان مسلمانان را و قبول می شود از ایشان  
مکرم آنکه مسلمان شوند یا جزیه دهند یا کشته گردند و سیم آنها شمشیر و بیکه بر مشرکان عجم یعنی یک  
و دهم و خمر کشیدن شد بایه سوره محمد که بیان قصه ایشان کرد و پیغمبر را بدست حضرت الزقاف  
تا آنجا که حق تعالی او را هادی قبول نمیشود از ایشان مکرم آنکه کشته شوند یا بدین اسلام دهند  
و حلال نیست کشتن زن آنان بر مسلمانان چنانکه اگر کافر کافر از ایشانند و شمشیر  
تغیبت که باز داشته شده است و آن بر اهل یعنی قی و بایه سوره حجرات که و ان طاعتنا  
من المؤمنین فاقتلوا الذین یان آیه علی بعد از پیغمبر چنانکه اگر بنا بر او بدست چنانچه پیغمبر  
چنانکه اگر بنا بر او آیه و آنچه پیغمبر باصل مکه و فرج مکه بعل آورد علی با آنها همان طوری که  
جاری کرد که در زن آنان اسیر نکند و در حلال آنان ایشان را نکند و از وی که بختی زن و در کسی  
از خانه بیرون نیاید و در پیغمبر و اسباب چنانکه باین است شمشیر پیغمبر تغیت که در وقت  
و آن شمشیر است که قصاص می کند می شود بایه سوره مائده که انفسکم انفسکم و کشتن آن نیست

عشر



بجودیدن مقتول حکم آن نیست با جمعه دارد و هیچکس را جایز نیست که جنگد و بکارد و مردم را بدین  
خدای دلالت کند مگر پیغمبر و امام و بعد از آن بزرگواران و هر زمان از آن مؤمنان که تصف  
باشند بصفه آنها که حق تعالی ایشان را این صفات در قرآن یاد کرده و در سوره فتح که بعد از رسول الله  
الذین معه تا آخر و آیهای اول سوره مؤمنین و در فرقان که الذین لا یمدحون مع الله اله الا حق  
در قمر که التائبون العابدون تا آخر حاصل هر کس که باید که مؤمن خدا را بیکبار و بی نیاز دانند  
و جز او را عبادت نکنند و بر کافران سخت و بر مؤمنان رحیم باشد و نمازهای پنجگانه را بجای آورند  
و بگویند و بجهاد بپردازند و محافطت و قهراً نماز کنند و از وی خشوع کنند و بجهادی فضل  
و رضای خدای و از لغو و کفر آن باشد و رکوع مالهده محافطت فرج از دنیا و امثال آن و بجهاد  
امانت و عهد کند و سخن ناحق نکند و از کافران غیر کافر در حال زحمتی و سستی خدای را کفر  
و در نماز و محضات و امثال آن کفر و امر بجهاد کند و جزو نیز آنرا بجهاد و نهی از منکر کند  
و جزو نیز منکر بجهاد و محافطت حدود و خدای هر امر بجای آید و جنگ و بکارد و راه خدای  
بر چهار قسم است دو قسم واجب و یک قسم مستحب یکی آنکه آدمی بجهاد و جهاد  
باشد و منع خود از کافران کند و این واجب نیز که در جهاد است و دو جهاد با کافران است  
که واجب است و بجهاد با دشمنان و این واجب بر جمیع امت و سنت بر امام تنها که با دشمنان  
با اتفاق امت جهاد کند و جهاد هر سنتی که آدمی بجهاد و جهاد در آن کند و آنرا جهاد  
و جهاد واجب بر هر فردی اما جهاد مردان است که مال و عمر خود را بذل کند تا کشته شود در راه  
خدای و اما جهاد زنان است که هر کس که بکارد و غیرتی کار نشود و بجهاد و الآخر جهادهم  
من حیث آخر جهادهم که بجهاد ایشان را از هر جا که بیرون کرده اند ایشان را  
یعنی که والفتنة و فتنة یعنی کفر عدا استدین من القتل است از کشتن  
مؤمنین و لا تقتلوه و مقتول عند المسجد الحرام حتی یقینا نلکم منه  
فان قاتلکم فاقتلوه که لک جنة از کافران و جنگ و بکارد  
مکند شما ایشان را نزد مسجد حرام آنکه جنگد و بکارد ایشان را تا شما در مسجد الحرام رسیده  
و بکارد کنند ایشان را تا شما رسیده شما ایشان را بجهاد کافران حق تعالی حرام کرده است  
و کافران را بجهاد حرام است و بجهاد حرام است و بجهاد حرام است و بجهاد حرام است

یا حبی بر آسمان آن پیچیده باشد و یکی خشت که بر آفتاب جنگد و بکارد و بکارد و بکارد  
شود تا حین داخل جنگد شود باید که از ظاهر مبارزه و کسی که شخصی را در بیرون حرم بکشد یا از  
حرم بیرون نبرد بعد از آن داخل حرم شود و بجهاد او را باید که نکشد و خوردنی و آب  
نهدند و چیزی باو ندهند و تا از حرم بیرون آید نگاه حد شرعی بجای آورند و کسی که در حرم  
کسی نکشد یا در خارج از حرم کسی که در حرم حد شرعی بجای آورند چرا که حرم حرم نگاه داشته  
بنا بر آیه فلا عدوان الا علی الظالمین و آیه من اعتدی علیکم کفره و درین مقام و مذکور فان  
قاتلوه حتی لا یبقون فتنه جنگد و بکارد بکشد شما ایشان را تا آنکه بجهاد  
باشد فتنه یعنی کفر و یكون الذین لله بوده است درین از برای خدای و امثال آن  
در سوره انفال خواهد آمد ان شاء الله تعالی فان انتم و اولکم بجهاد ایشان  
فان یخرجکم یعنی بجهاد ایشان را بجهاد در دشتی کسی که بجهاد الظالمین  
مکره بجهاد ایشان را بجهاد در دشتی کسی که بجهاد الظالمین  
عبادت کسی که شخصی بکشد یا در حرم بیرون حرم حد شرعی بجای آورند چرا که حرم  
حرم مرایات فتوح و جهاد الحاکم گفت شد بسبب نزول این آیه آن بود که چون پیغمبر از مکه  
محرمت فرمود و لشکرها بنویس و راههای مکعبه فرستاد که شتران و قافل و پیش را گرفته بیاورند  
و را نوقت عبدالله بن جحش بجمع از مردم خود بجهاد که بستان قبیل بنی عامر بود و فرستاد که قافل  
فرستد بیکدیگر عبدالله فرستد قافل از فریش و از غنای غنای بار مویز و سایر بجهاد رسید  
و عمرو بن حفصه را با او بفرستد و آمد و بجهاد الله رسید حمله کرد و بجهاد و قافل را  
با باران برین آورده و آن دو روز از اول جبهه قطع شد آنگاه فریش بر پیغمبر نوشتند که تو ما  
حرام و حلال و در آن خبر بفرستی و ما اگر رفتی و این سخن بپیش بردی و بپیش بردی که  
یا رسول الله قتل و راه حرام حلالست حق تعالی این آیه نازل فرمود که یا محمد الظالمین  
قتل و راه حرام و معنی آن جهاد بجهاد از بیرون سوره انشاء الله تعالی گفت حق هر شایسته  
که جنگد و راه حرام عظیم است اما آنچه فریش میفرستد که نازل شد و معنی آن جهاد حرام و حلال  
از انجا بیرون کردن آن که در دست فرقه خدای و فتنه یعنی کفر خدای و بجهاد است بجهاد



حق تعالی این آیه را فرستاده پس فرماید که الکفر من الکفر و آن حرام و آن حرجی و بعد و  
ذبح و محرم است که خدای همیشه حکم کرده و درین ماه حرام و در وقت ماه حرام و در وقت ماه حرام  
حج در آن ماه حج که آنجا می رود و در وقت ماه حرام و در وقت ماه حرام و در وقت ماه حرام  
نقل گفته خواهد شد یا الله فخرکم و الخیرات فیما فیکم و آن حرام و آن حرجی و بعد و  
ماه حرام است و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
بکار و آن حرام و آن حرجی و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
کرده است و آن حرام و آن حرجی و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
آیه حکم و بکار و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
بجای آن که در وقت ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
کنان حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
حرم حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
لنفسین و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
در سبیل الله و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
که اگر کسی جمیع مال خود را در راهی از راههای خدای هدایت نکرده و عبادت احسان کرده و خدای  
شده و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
خدای امانت است و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
که برایشان عجز یا اشتد و حجت یعنی خلیان که مالی داشته باشند که با حق کنند و عبادت  
یعنی چهار کسند که آن مالی داشته باشند که در آن راه صرف کنند و جمیع راهها حرام است حتی  
اگر بی عجز و حجت و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
ولا تعلقوا و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
شدن بسبب علف و ضایع کردن وجه معاش و یا برین عبارت واجب اطاعت و شاکه و در ماه  
حق که کند کسی که اطاعت او نکند اطاعت خدای و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
ضام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
پادشاه و زمان حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام

بازیش که بر مصلحت آنکه با حق کنند که آن مالی داشته باشند که با حق کنند و عبادت  
کرد و از جهت بود که در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
میفرمودند و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
در دادن مال میان بخت و سرف و آن الله بخت الحسنین و آن حرام و آن حرجی و بعد و  
میدان و بخت و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
اول عمر و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
کعبه میکنند و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
ابرهیم و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
باشد بعد از آن قدری از سوی ریش میچینند و محل می شوند از هر چیزهای بی شایسته و زنا  
و پوشیدن رخت دیگر و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
فصلت افراد و وقت آن و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
احرام انقیات بسته تلبیه میکنند و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
در وقت آن وقت تا وقت تا وقت تا وقت تا وقت تا وقت تا وقت تا وقت تا وقت تا وقت تا وقت  
طلوع آفتاب از آنجا و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
و قربانی کرده و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
طواف و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
سایح می شود و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
می افزاید و در وقت احرام آن و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
خون اگر می کنند و اگر می کنند با شد تلبیه میکنند یعنی از کردن آن تلبیه که با آن آغاز  
کرده باشند می آورند و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
از ریش میچینند اما باید که بعد از نماز طواف تلبیه ناز نکنند تا محل نشوند و در ماه حرام  
آفتاب که در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام و در ماه حرام  
همین که خانه های دیگر نمایان شود قطع تلبیه میکنند و طواف کعبه و نماز طواف و در ماه حرام  
کرده چیزی از سوی ریش میچینند و محل می شوند از هر چیزهای بی شایسته و زنا



توقت میکنند تا روز نوبت یعنی هفتم و چهارم نگاه دارند و وقت پیش از حرام حج در پیشگاه  
ابراهیم میانه بکنند و مقامی بنشینند و تلبیه بگویند و تلبیه بگویند و در وقت  
عمره در عرفات وقت پیشین قطع تلبیه کرده و دعا میکنند و تکبیر و تهلیل و تهجد میکنند  
و وقت عرفات و مشعر چنانچه در حج او را گفته شد بجا آورده و صبح روز دوم وقت طلوع آفتاب از  
مشعر و از نوبتی شده در اینجا سکنای بجزارت میزنند و قربانی کرده و سر بر آستانند و محل میشوید از هر  
حیز سالی و بنا بر وقت زمان بعد از آن روانه میشوید غسل و طواف حج و دو رکعت نماز بخوانید  
طواف را دو رکعت نماز آنرا کرده و نیز طواف می شود چون این مقدمات معلوم شد بدانکه  
اول این آیه و شان اعظم نازل شده و اول آیه نماز و بعد از آن آیه زکوة و بعد از آن آیه روز  
و بعد از آن آیه حج و بعد از آن آیه و ستم نازل شده و مجموع اینها بحکم فرمود آمده و بعد از  
شرح تفصیل و بگویند که اینها بیان فرموده و بنا بر این آیه بعد از آنکه بیت چنانچه حق خالق میفرماید  
که **و انفقوا مما رزقناکم** و تمام کردن باضعفی است که کسی حج و عمره بجا آورد باید که هزینه در حرام  
از هر چه بهر حرامات و زینت و شوق و جلال که معنی آنها در آیه بعد از آن گفته خواهد شد  
نکنند و بنا بر آن از هر چه چنانچه شده نگاه دارد و از غیر بیعت حرام نموده و بنا بر این امر که حق  
کرد حج و عمره واجب است **و من حج و عمره فانه من الله** علم چنانچه بیان کنند که آنجا  
خدای اصل بنده علیست و وقت بسوی حرات و بر و آمدن از کناهان و ریاضت و دوام  
خضوع و سلاطنت و خجسته سال در راه خدای و انقیاد و خضوع و وفات و روایت از آنکه  
عمه که کائنات سر میزند و علت و جوی که در عزت است که خدای و اجبات را مقدر و قوت مصطفی  
مردم قرار داده **و من حج و عمره فانه من الله** در مدینه نازل شده و بنا بر این اتفاق واجب بر هر  
چنانچه حج واجب بشرط استطاعت و کسی عمره منع بجای آورد که حاجت و احتیاج عمره مفرد است  
چنانچه گفته خواهد شد و بهتر عمره با و رجاست و عمره در ماههای حج عمره منع می شود **و الله**  
از برای خدای و فرقیان حج و عمره است که در حج هیچ مناسک و عرفات و مشعر و غیر آن بعلیه  
و عمره را نمیکند **فان الحجة فريضة** و عمره را نمیکند و شایسته یعنی برضی و کوفتی منع کنند  
شمار از تمام کردن حج و عمره و فرقیان محصور و معدود است که چون مانع کوفت باشد آنرا  
محصور و کوفت چنانچه گفته شد و چون مانع دشمن باشد و صد و گویند چنانکه شکران منع

منع کردند و غیره و بعضی از حدیث و عمره خود را آنحضرت بجای می آورده و بعد از آن  
و بیکر بجای آورده و قصد فرمایند که در آنجا که منع کرده اند اول فرمائی که و حجتی از موسی  
و بنی حبه محلش از زبان و هر چه بگوید و واجب نیست بر او سر زدن حجت آن  
بر کسی واجب است که مناسک یعنی عرفات و مشعر و غیر آن بجا آورد **فان الحجة فريضة**  
بر کسی که میسر باشد از فرمایند آنکه کوفت نیست و شتر و کاه و غیرت بپوشانند و اگر  
احرام عمره قطع بپوشانند و پیش از رسیدن مکه در راه او را کوفتی تمام رسد و قدرت فتن  
نداشت باشد و در آنجا که هست با است و در آنجا که فرمائی فرستند که مالدار است شتر و اگر  
بر ایشان کوفت نیست و اگر مصلحت است کاه و شتر و کاه و قدرت فتن  
خواهند کرد و حق را حرام باشد و در نیز بر حرمت تا فرمائی بجا آورده و در آنجا که  
است **و انفقوا مما رزقناکم** و تمام کردن باضعفی است که کسی حج و عمره بجا آورد باید که هزینه در حرام  
از هر چه بهر حرامات و زینت و شوق و جلال که معنی آنها در آیه بعد از آن گفته خواهد شد  
نکنند و بنا بر آن از هر چه چنانچه شده نگاه دارد و از غیر بیعت حرام نموده و بنا بر این امر که حق  
کرد حج و عمره واجب است **و من حج و عمره فانه من الله** علم چنانچه بیان کنند که آنجا  
خدای اصل بنده علیست و وقت بسوی حرات و بر و آمدن از کناهان و ریاضت و دوام  
خضوع و سلاطنت و خجسته سال در راه خدای و انقیاد و خضوع و وفات و روایت از آنکه  
عمه که کائنات سر میزند و علت و جوی که در عزت است که خدای و اجبات را مقدر و قوت مصطفی  
مردم قرار داده **و من حج و عمره فانه من الله** در مدینه نازل شده و بنا بر این اتفاق واجب بر هر  
چنانچه حج واجب بشرط استطاعت و کسی عمره منع بجای آورد که حاجت و احتیاج عمره مفرد است  
چنانچه گفته خواهد شد و بهتر عمره با و رجاست و عمره در ماههای حج عمره منع می شود **و الله**  
از برای خدای و فرقیان حج و عمره است که در حج هیچ مناسک و عرفات و مشعر و غیر آن بعلیه  
و عمره را نمیکند **فان الحجة فريضة** و عمره را نمیکند و شایسته یعنی برضی و کوفتی منع کنند  
شمار از تمام کردن حج و عمره و فرقیان محصور و معدود است که چون مانع کوفت باشد آنرا  
محصور و کوفت چنانچه گفته شد و چون مانع دشمن باشد و صد و گویند چنانکه شکران منع



























و ذات خاکی باشد که بکنایه باز کرد و چون در مین و ریشد هر صوفی که اندرین حق تعالی چند  
 او نوری پیاوریند در ریز قیامت و هر مانی که در آن راه صرف کنند شایسته جهنم و بی یوسف و یحیی  
 طواف کعبه کنند و حج او نام شود و یکنایه چنانچه از ملاذاده باز کرد و این از برای کسیست که  
 سبزه بایک لین الفی از برای کسی که پیر بهر آنجا و پنهان از کائناتان کبیره بعد از حج چرا که  
 بعد از آن حق تعالی او را میگوید که عمل از سر بگیر و عملهای یکسان را باقی بر عیب اگر بعد از آن  
 کماهی کند آنرا دارد و کائناتان سابق نیز که بر طرف شده بود آنرا بدین نقشه چرت بر سابق را  
 باطل و لغت و آنرا بدین نمی شود مگر نوبت نادره و حق تعالی شرط کرده است بر مردم شرطی بر این حق  
 شرطی شرط کرده است بر مردم که ایشان در حج رفت و تسبیح و توبه و جلال نکنند چنانچه در آیه انما  
 معلومات گفته شد و شرط کرده است بر مردم که حق تعالی چنانچه در آیه میفرماید که کائناتان  
 ایشان را آنرا بدین و کائناتان را از کعبه باز کردند و معنی آن آیه آن نیست که ستمتان میگویند که کسی  
 تفجیل کند و در روز پس جنت کماهی بر مردم که چون اول کسی که تاخیر کند بر جنت کماهی  
 بر زبان کسی که از سزا کرد و بر هر چند جنت آنکه بعد از آنکه جلال شد حق تعالی را فاطمه  
 فاطمه و او را شکار بر ایشان حلال فرمود و نیز معنی آن نیست که ایشان میگویند که کسی تفجیل  
 کند و در روز اهل با آن بر جنت کماهی بر و کسی که تاخیر کند از اهل شهر بر جنت کماهی  
 بر همه آنکه در فلاح اول قیدی که مشعر برین باشد نیست و فلاح دوم و قیدی که در اول  
 نیز مشعر برین نیست بر کسی که از تفجیل اشتباه شد با یکدیگر و دوم کوچ نکند آنکه ظاهر شد  
 اما اگر خواهد یا بخواه را بر مردم که در جنت بر مردم نرود تا پیشین شود و کسی شب شود باید  
 در مین آنکه برون آورد و در سیم تا نیم روز نشو و کج نکند و بعد از ظهر غار ظهر که در تکبیر  
 را بگوید و نماز عصر کند و روانه شود و الافتقار بهر همین است که در پنهان از حاجیان  
 که آنرا بدین شد و بعد از کائناتان سابق بسبب کسی که باقی بر کربا و بدین یکبار بکند و میکند آن  
 کائناتان باز کرد و در شما باز کرد و دیگر کمتر بدین نشوید مگر نوبت نادره الله و اعلمون  
انکم الیه ترجعون و پیشین یعنی خدای مستطاب از خدای بدین که ششرون  
 حشر کرد و می شود یعنی خدای هر یک را جمع میکند و روز قیامت و نظر عملهای خود میکنند  
 و جلاله و خدای شان را برین عملها این سزا بر شان ایا که در دعوی نادر شده و جبر و حق

بعضی که شام و بعضی  
 صوفی خدای ۵

در آیه سابق امر که متقی آنکار و نهان درین آیات خبر میدهد بهر چه که در میان مردم  
 کس هست که اظهار تقوی میکند و خلافتان در دل دارد و میخواهد که عصیان و ریزه باخل  
 پس بفرماید من الناس من و از مردم که است که در راه ایا که در دعوی است  
بجنتک بجهنم که تا بعضی خود را لن یخلفوا که در حق او در راهات الغیوة الدنیا  
 را در کاف و دنیا با اینکه نزد ظاهر این و مسلمانی میکند و بر جبر و بکفری کردن و در حق تعالی  
 میدارد از بر حق تعالی مدعت میکند آن ظاهر را که اعتقاد و شکی میکند بظاهر با مخالفات  
 و خلاف آن بدی با مؤمنان در دل دارد و فیتمسک الله و کما میگوید خدا را و قسم یاد کند  
 بخدای از برای حق که مؤمن و ظاهر و بخشش را عمل و تقی است علی ما فی قلبه و جبر  
 کرده دل و است و حال آنکه هو الذی خصهم او شخص خصوصیت ثابت و در شکی  
 حلال و کفر و بدعتی است و اذا تولی و نگاه داشت بگرداند از سر سعی فی الارض  
لیفسد فیها سعی میکند در زمین تا فساد کند در آن یعنی در زمین و عصیان و در  
 بکفری که مخالفانها را است که بنویسند و بظلمی که بسیار آنچنین است که در حضور حق  
 دعوت میکند و بجذلک و کما بعضی ضایع کند بظلم بدی بر حق الحشر است  
 و زمین و بر ایتی و ثبوت و در دنیا با اینکه بسوزاند یا فاسد کند آنرا فی الغسل و در  
 و فرزند مردم را با اینکه بکشد مردم و حیوانات را و نسل آنها بر طرف شود والله لا  
یحب الفساد و خدای و است مبدل و فساد را یعنی از حق نیست فساد و در آن ترک  
 عقوبت میکند و اذا قیل لهم و کما نشو و او را یعنی آنکه که بخورند و نشو و او را انما  
 بهر همین از خدای و کما در کما رها و بدین الحشر و کما او را یعنی او را باز میدارد  
العره با الله عز و جل که بکما یعنی بکماهی که در خبر کرده است آنرا بر شریتر و ظلم  
 می فرماید فمن یستأجر و از جهنم بی عذاب و جزای فعل با و وق  
لنفس الیهاد و بدین که و جای جوابت که برای خود ساخت است یعنی جهنم که  
 دائم و با آن خواهد بود بدین مردم که است که در دنیا و آخرت دنیا کار است و ترک کند  
 دنیا را برای دنیا و این باطل و غیره بدین از لذت و مال و نعمت حلال و همه آنرا ترک میکند از  
 برای طلب مردم و سرگردانی آنرا که هرگاه گفته شود که بهر همین از خدای عز و جل او را بکند



باز میدارد پس بسببش در جهنم و آن بجای خواب تکلیک است و بنا برین آیه هرگاه گفته  
شود بشما ای مؤمنان که از خدای پروردگار بترسید تا غصبتان نشود این آیه در شان علی بن ابی  
طالب و خدای عزوجل در رسول کرده و در جای پیغمبر که گفتا و در پیش جوابی آنحضرت بودند که هلاک  
کنند خدای پروردگار را و هر آیه رضا که نازل شده در شان آنحضرت میفرماید که **وَمِنْ**  
**النَّاسِ مَن كَانَ يَدْعُو إِلَى الْفِتْنَةِ وَهُوَ يُبْغِي فِيهَا وَيُهْلِكُ النَّفْسَ الَّتِي حَقَّ لِلَّهِ**  
و در این یکند نفس خود را این **فِتْنَةً** که در این برای ملک نصای خدای پروردگار است  
حق تعالی و مردم را امر بآن و صبر میکنند بر آن و میگویند و طاعت حق تعالی و شکر است که بفرمود  
و تسلیم کنند خدای عزوجل را بر نصای خدای عزوجل و بعضی نفس خود را بکفر با خداوند از پیروی رسیده اند  
حاصل کردن نصای حق تعالی و معنی نصای خدای عزوجل است که حق تعالی برای خود دوستان و دوستان  
و نصای ایشان را در نصای حق و غضب ایشان را غضب خود را بکفر و در نصای حق مردم میرسد  
خدای عزوجل را و اینست که آن دو خلق حالتی که داخل ایشان می شود جهت آنکه ایشان میان  
و آن مردم و هر یک در اجزاء آنکه ایشان را از حال بخالی میگرداند و چیزی در خدای سبحان داخل  
نقودند و نیز حق تعالی را رضا از مؤمنان و غضب بر شیطان و کافران با هم و دایم میباشد  
و این هر دو صفت که با هم جمع نمی آیند پس اگر اختلاف روی ترانند شده جامع دو صفت را  
می آید و حق تعالی که امر داده میکند چیزی را و آن رضا و امر داده و اجابت و مستقیم و کاه  
اراده میکند و بعضی نیست چنانچه در کتاب گفته اند **وَاللَّهُ رَاقِبُ الْعِبَادِ**  
و خدای عزوجل را برانند که هر یک از آن که جوابی نصای او میدهد برانند با اینکه ایشان را بهائیت  
از دلهای ایشان میرساند و زیاد بران نیز آنچه از او نکرده اند عطا میکند و اما باستان  
با اینکه ایشان را هدایت میدهد و با ایشان مدارا و بطاعت خود و ولایت می کند و طاعت نمی کنند  
آنرا که میداند که توبه را که نکرده و موجب کرامت عظیم است خواهند کرد این دو آیه نازل شده است  
در شان علی بن ابی طالب و دوستی و شناختن ایشان و در شان ابابکر و عرو و دوستی ایشان و چه  
حق تعالی و آیه من الناس من يحبكم و آیه من الناس من يشي نفسه و در وفای مردم  
و بیان ایشان کرد درین دو آیه و در تفسیر مردم و بجا آید که بعضی از نصای حق تعالی  
که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ لَا يَأْتِي الْبَاطِلَ**

**فِي السَّلامِ** داخل شوند و دوستی و شناختن ایشان **كَافَرٌ** معنی این کلمه و معنی ارد  
یکی آنکه داخل شوند در همگام اسلام و قبول کنند از او عمل کنند و بنا برین کلمه کسی  
بعضی را قبول و عمل کند و بعضی معنی اسلام چنانچه گفته شد و یکی آنکه داخل شوند از اسلام  
و دوری کنند از ایمان است داخل شدن و قبول و دوستی و معنی چنانچه از ایمان است داخل شدن  
در قبول پیغمبر عزوجل پس کسی که کفر کند پیغمبر است و اعتقاد نکند که علی هم وصی و خلیفه  
و بهترین امت است و است مسلمان نباشد چنانچه گفته شد و هرگاه کسی که خدای عزوجل را بکفر  
مهرم **وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْفِتْنَةِ** و پیروی می کنند که امای شیطان را  
یعنی چیزی را که شیطان میسر نماید و پیغمبر را که کفر می و منال است و میفرماید شما را آنچه  
اندر یک شدن کافران و بلکه در مخالفت شیطان ابابکر و غیر علی و امیر علم و دوستی  
آن ملعونان است یعنی پیروی آنها و دوستی آنها میکند **أَتَشْفِقُونَ الْفِتْنَةَ** او یعنی شیطان  
**لَكُمْ عَذَابٌ مُّبِينٌ** و خدای عزوجل را که شما را عذاب عظیم دارد و دوستی است که ظاهر میکند عذاب شما را و بعضی  
که بعد از خود شما را از عذاب عظیم دور و دوستی است هلاک کند **فَإِنْ تَرَوْهُ**  
**بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ** پس اگر بعد از شما از اسلام و اسلام که با عقدا و ولایت علی قلمست **مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ**  
**الْبَيِّنَاتُ** بعد از آنکه آمده باشد شما را آیههای واضح و دلایل برای روشن از حق پیغمبر ص  
و غیبت علم و حقیقت دین او و برانست کوفی پیغمبر در انجمن **فَأَعْلَوْا أَنَّهُ**  
**عَلِيٌّ** پس بپایند شما تحقیق که خدای عزوجل را پیغمبر است و دارد بر عقوبت کردن حق را  
و بر حق و تکذیب کنندگان پیغمبر خود و کفایت و نیست که شما را و از انجمن انان بکفر  
و قدرت دارد بر ثواب دادن مؤمنان و بر حق و تصدیق کنندگان پیغمبر خود و کفایت  
نیست که ثواب و از از مطیعان بکفر اند **حَكِيمٌ** حکیم و عاقل است و در حق کار و در فعل از  
آنچه گفته شد و سرزنش کنند و بر مطیعان و اگر چه بر مطیعان خیرات بسیار دهد و بعضی  
چهار آنکه و ظالم نیست بغاصیان و اگر چه ایشان را عفو می نماید و سخت کند این آیه هیچ کس  
او را عامل مصر که کتاب صبی قرآن برای پیغمبر میگرد و هرگاه آن الله عزوجل حکم نازل میشد  
از او علم حکیم میبویست و پیغمبر ص میبفت و گذارد این عمل را بقیس که خدا و علم حکیم است  
و او بهائیت میبفت که من از خود میگویم مثل آنچه پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر































کنند کان و اولیای خود کانی و بعد از آن حق تعالی را خداست و بپوشد امر آن حق و خود نیز  
آن را بجا آورد و نیز بنابرین عبارت باکی نیست با تعالی و لها از حال عیالی که از مراد ما آخرت و کما  
خفت و مایل دینامی شوند چه آنکه مؤمن معنوی و غیر کاسی باشد و خدای تو بر کاران و اکثر خود  
را دوست میدارد و اگر مردم همیشه مایل آخرت باشند و کما و بعد از آن طلبه برایش میکنند و خود  
خلق دیگر میافزاید تا کما و طلبه برایش میکنند و حق تعالی با مرز ایشان را میفرماید که خدای تو میکنند  
دوست میدارد و کسی که خدای دوست دارد عذاب نمیکند و هرگاه بند تو برضوح کند که او دیگر  
مترک آن نشود خدای او را دوست دارد و کما و او را بپنهان کند یعنی از ظاهر آن دو فرشته و آن  
کما و را فرشته اند و بیرون و اعضا و انگشت و بینی که کما و در آن شده است که بپوشانند آن را  
کر کرده است پس کما و میرد و اگر کسی اصل کما و نکند بهتر باشد و علی و فرموده که اگر فردا ندانم  
و ضوئ من ضوئ کاملی پس در رکعت نماز از نماز خوبی و بعد از نماز سجده کن و هفتاد و مرتبه  
استغفر الله کما و باز از خود میباید که در سجده و بگو یا الله ان ترزقنی و لا اطمین به یا منینک  
یا یعنی حق اگر مرا فردا ندانم و غیب کنی البتة و را با ما میفرماید و معنی او را میگوید و میگوید که  
چون چنین کسی حق تعالی تا فردا ندانم میدهد و چرا که من ترا میگویم و بطهارت یعنی وضو و حق تعالی  
میفرماید که در سجده و مشهور است و امر که من هزار و سیصد و شصت و یک مرتبه و در هر روز و وقتی بند  
بر سجده و وقتی است که او را در سجده یاد و رکوع بند و اگر مردم با شغف و روح تعالی میفرماید که استغفر  
الله که آن کاران فقار بر سر است و علیکم مدد را و بپوشد که با بوال و بنین و بیفر خود میفرماید که آن  
تشنه و هم سبعین مرتبه و حق تعالی میفرماید و من امر که مردم را که زیاد و بر هفتاد و مرتبه استغفار کنی و بپوشد  
این آیه آن بود که جهودان میکنند که هرگاه میباشند فرج و زمان از طریقی نشناخته اند و از آن  
میشود پس حق تعالی بخلاف حق ایشان این آیه را زایل ساخته میفرماید که فَسَبِّحْهُ  
حَرْثَ لَكَ فَإِنَّهُ أَحْرَمُ لَكَ و آن آیه را از آنکه از آن آیه میفرماید که فَسَبِّحْهُ  
کیندن زرع خود از آنکه اگر استیلا شد از عقب و از پیش از کفر و وار و بر آن آیه که در پیش از آنکه  
ایشان را خدای باشند و از ایشان میفرماید که اگر از این آیه نشناخته اند و وَقَدْ مَوَّأ  
و مقدم و از این آیه میفرماید که لَا تَقْنَمُكُمْ فَإِنَّهُ و وَأَعْلَمُ أَنْكُمْ مَلَائِقَةُ  
از برای نفس خود و هر چه بد از خدای و بد است که تحقیق که شما ملاقات میکنید او را یعنی خدای را

وَأَسْبَغَ وَبَارَكَ و ای خدا مُؤْمِنِينَ شو من از وَأَلْجَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ  
شما خدا را معجز و در میان در آمدن لَا تَقْنَمُكُمْ از برای نفسهای خود که بپوشد و در حالت  
بزرگوار و بی و الله و قسم را میکند بخدای بزرگوار و کما و کار شود و در دو روح که کار شود بدان  
تَبَرُّوا وَتَقَوُّوا که بگوئی کنید و بر هر کاری کنید مثل آنکه قسم بپوشد که کار را در دو  
حق سخن بگوئید و آنچه مثل این باشد از آنکه بگوئید وَأَلْجَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ  
کیندن میان مردم یعنی هرگاه کسی گوید که صلح میدهم با فلان کس بگوئید که قسم بپوشد و آیه را در  
نکند و در میان و صلح کند و کما و بر خود را بکند وَأَلْجَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ و خدا را بپوشد  
لَا يُولُؤْكُمْ که اللَّهُ يُولُؤْكُمْ ای شما که میگوید و شما را خدای بخود در نفسهای شما  
و لغو و قسم آنست که بگوئید و الله و بی و الله و خدا شاکر الله که دل بران بسته باشند و مثل کسی  
قسم بپوشد که هرگز شب سخن بپوشد و روز و در سخن و یا میباشند باز نان نکند خدای آن قسم را  
بر و بپوشد و کفار و میباید و قسم را میکند چنانچه در آیه مثل این آیه در سوره ماید که گفتند  
شما ان شاء الله تعالی و ما برین میفرماید که لَكِنْ يُولُؤْكُمْ و لیکن میگوید شما را  
خدای يُولُؤْكُمْ و الله عَزَّ وَجَلَّ وَأَلْجَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بپوشد که کس کرده است  
و لها و شما چون حق تعالی واجب قسمت کرده است با ما از امر مضای آدمی این آیه واجب است  
بر آن که امام جسد و عقل و ضمیر با است و با بر روی او عمل میشود از اقرار و معرفت و این عمل  
و بیت و سر با است و خدای که از دست جامه از لَكِنْ يُولُؤْكُمْ از برای آنکه  
که ایلا میکند یعنی قسم با او میباید يُولُؤْكُمْ از زبان خود که میباشند با آنها کنند ایلا  
آنست که مردم و قسم بپوشد که میباشند باز از خود نکند و من خود گوید که او را که بر تو غضب میکنم  
یا بدیشم یا با تو میباشند میباید و من مدتی با تو بودی و کسی میباید که با تو خود را با سر تو  
میگوید و بعد از آن غضبند و روی کند میباشند نماید و در صورت انتظار میکند و او  
حلال و رجعت است و در برابر و سخن و بر روی کمالی نیست و در کمال میباشند و اگر چه در جوان خود  
بزرگوار میباید تا آنکه چنان راه و بپوشد و چون چنان راه و کفر است پیش از آنکه میباشند کند ایلا و افسوس  
پوشد که بر آن صابر و ساکت و رحمتی است چه میکند و در حلال و رجعت است و اگر پیش از آن  
ماه از نام هر چه کند امام چنان راه و مهلت داده بعد از آن بآن مرد میگوید آنچه الحال گفته است



شد و اگر بعد از مدت مذکور زن دیوانه شود و اما مرد عاقل و حاضر و جبر میکند و میگوید  
که این زن جن است و مباشرت کن با زن یا طلاق ده ویرا و الا تر لجس فو یه میگویم اگر از آن  
برگشت یعنی صلح کرد با وی گفتار محتمل داده و اگر نگاه میدارد و مباشرت نا اوست و اگر حکم یک  
طلاق دارد و در صورت طلاق هم میتوان داد و بعد از آن مرد حاضر است تا دیگری را در زن کند  
که بعد طلاق زن حلال میشود چنانچه در آیه بعد ازین انشاء الله تعالی گفته خواهد شد و اگر بگوید  
جبر میکند اما مرد که طلاق دهد پس میکند از زن را تا حاضر شود و یا اگر کرده و پیش از آنکه با او مباشرت  
کند که طلاق میدهد و در آنجا چنانچه گفتیم باید که آن زن سطحی عده طلاق بدارد و  
آن نیز در آیه بعد از انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بعد از آن آن مرد در آشنای عده اختیار  
رجعت دارد و اگر عده نازده و او را برین نگاه دارد چنانچه تا عده طلاق رجعت است و ازین  
گفته خواهد شد و آیه بعد ازین و چون عده نگذارد و او را میتوان بعد از نازده زن کند و دو  
طلاق دیگر بعد از آن میتوان داد چنانچه گفتیم و درین دو صورت مباشرت با او میتوان  
کرد تا کفاره قسم نهد و طلاق واقع نمیشود تا دیوانه ایشان با ما مرد رسد و اگر چه  
بعد از چهار ماه رسد و اگر طلاق نکند یا تمام و را در هر طوطی که اطراف آن ازین باشد بعد از  
چهار ماه حبس میشود و با او میگوید که یا ازین یعنی باز میگری و با زن مباشرت میکنی  
و یا طلاق میکنی و الا محطه را آتش زده ترا میسو زانم و چیزی از خودی تو آتش میدانی  
بوی میندهند تا طلاق گوید و اگر بوی از زن خود دوری و خودی طلاق و بی غضب و شرم  
یکساله با وی نزدیکی نکند آن ایام باشد هرگاه خواهد مباشرت میتوان کرد و اگر زن در صورت  
دیوانه بر تمام بر حکم شود که مباشرت نکند یا طلاق گوید و بنا برین سخنان که گفتیم خود را  
میفرمایند که **ترخص المرأة شهراً** انتظار کشیدن چهار ماه و این از وقتهای مهم است  
که درین سویر در آیه بسیار از من الاحمل گفته شده و عده چهار ماه و درین مقام و چهار ماه  
وده روز و عده زن شوهر مرده و سرطه و سر حیض و عده زن و مطلقه است که عده مذکور  
مطلقه جهته را از شدن شکم است از وقت تمام و وی دیگر جهته است که عده زن شرط کرده است بر  
زنان شرطی و این نشان شرطی شرط کرده است برای ایشان در ایام چهار ماه و زاده از آن بنا بر  
جست جهته اگر خوشی عالی پیدا کند نهات صبر زن از چهار ماه است و شرط کرده است بر ایشان چنانچه

شوهر ایشان بر چهار ماه و ده روز عده دارند چنانچه در جای خود انشاء الله تعالی گفته خواهد شد  
و بر ایشان قرار داده است در روزی که شوهر از برای او عده قرار داده است بر شوهر زن نکند و از برای  
ایشان و ایام عده روز و نوزاد و ده روز زن شوهر مرده انشاء الله تعالی و درین سویر و اگر چه  
المطلقات میفرمایند با نفس من شلخته خود و گفته خواهد شد **فان فاقا** بر آنکه اگر زن از ایام  
مباشرت کردن و هر چه از گفتنی و کردنی بخواهد خود باز کرد و عریس میگوید که **فان الله یفنی**  
**من حیثه** پس تحقیق که خدا آن مرد را ریت هم کند **فان عمن موال الطلاق** و اگر  
عنه کند طلاق را یعنی از او طلاق را ببرد **فان الله سمیع علیم** پس تحقیق  
خدا شنوایست **وانا المطلقات** و در آن طلاق داده شده بنا برین بعد از بیان  
زن و شوهر مرد و قسم است طلاق عده و طلاق باین و ایام و طهارت و لغات و وضع  
و ببالار و شقاق پس کسی که از او طلاق داشته باشد باید که زن را بگذارد تا حاضر شود و اگر حاضر  
کرده باشد و در کوه یا در کبریا و مباشرت واقع نمیشود و بعد طلاق یا بختی یکبار که هر دو در یکباره  
جمع کنند بجهت آنکه شاید بیان ایشان مهربانی هم رسد یا مسکوحی که بود بر طرف شود و شوهر رجوع  
کند چه خدای دست میدارد و مسکوح را و دشمن است با حدی و مفارقت پس طلاق از او داده زن  
از روزی که طلاق گرفته است که نکات مباشرت سه هر که طهر عبارت از یکی میان دو حیض است  
عده میدارد و در خانه شوهر خود و بر آن مروات نشسته و فعل نکای او تا در عده است چندانکه  
عده تمام شود مسکوح آنکه از او فاحشه بقی سر زنند و آن زن است که او را بیرون برده حدیض زنند  
که از او طوطی زنند که ریده و زدی و سلیطکی شوهر را از او برده شوهر میبایند و بی خلقی است و در  
صورت حالات مرد را که او را از خانه بیرون کنند پیش از تمام شدن عده و هر دو از هم جدا  
میرند تا عده تمام شود پس چون خون از حیض هم سرزد و زن از او دیده را قل و فعل آن عده  
تمام شد و مباشرت میان ایشان واقع میشود و دیگر آن مرد را در هر دو شلخی نیست آنکه گفته شد  
از برای آن است که حیض استقامت و درستی داشته باشد که در هر ماه حیض بیند و میان هر دو حیض  
یکماه باشد و اگر برای آنکه حیض استقامت و درستی داشته باشد که یکماه چند مرتبه و یکماه یک  
مرتبه حیض بیند و از برای آنکه حیض بیند و از برای آنکه حیض استقامت داشته باشد و یکماه  
عده سه ماه است و اگر زن این باشد عده او از یک است اگر یکماه از زن و اگر نه ماه و یکماه از عده



عنه تمام شده باشد شوهر تمام کرده و پیش از آن زمان نکاحش هرگز و بر آن موقوفات که فسخ و ادا  
بهدن آنجا و کز باید و بعد از ادا آن که خود شیر و هدم و یا بعده اگر آن راضی نشود بشیر دادن  
یا مراضی نشود بشیر دادن یا مراضی نشود که زن داد و پیش و یا شده یکی بشرع هدم شوهر یا  
زات زن مطلقه یا اینکه جهت کند یعنی پاک و او را زن کند تا عده تمام نشود و چون تمام شد  
بناستد مانع می شود پس طلاق عده است که کسی خواهد طلاق عده بگوید بطریق الحال که بشیر شد  
طلاق بدهد و پیش از آنکه عده سر طهر تمام شود رجوع میکند و در یک طلاق که بشیر بعد از آن بجهت  
دور او خواهد بود باید که رجوع کند زن خود که او را و او مباشرت کند بجهت آنکه یعنی رجوع بشیر  
کردن است که اگر نکند آن زن همان بر یک طلاق باقی خواهد بود و چون رجوع کرد او زن وی خواهد شد  
بی عقد تازه و در پیش و یا خواهد بود بر دو طلاق دیگر که میتواند داد و در طلاق بی حمل میشود  
زن بر وی و بعد از آن چون خایض شود و از حیض پاک کرد و یک طلاق دیگر میدهند با آنکه جماع کرده  
باشد بکلی و عده اول طلاق و عده او انتظار کشند تا زن خایض شود آنجا و طلاق دهد پیش از  
رجوع طلاق دوم طلاق نخواهد بود جهت آنکه مطلقه طلاق داده خواهد بود و از ای آنکه حیض زن  
طلاق گرفتند ملکیت شوهر بر زن میرود و آنکه رجوع نکند آنجا ملکیت او فرار میکند تا طلاق  
سیم نداده است و اگر طلاق دهد رجوع کند و انتظار نکند با آنکه او مباشرت کند و زن حاجتی  
و پاک شود و زن او باشد بعد از آن طلاق دهد پیش از مباشرت و بعد از رجوع آن طلاق نیز  
طلاق باشد بجهت آنکه طلاق دوم و طهر اول واقع شده و طهر نیشکند مگر مباشرت بعد از  
رجوع آنکه طلاق دوم واقع نمیشود مگر رجوع و مباشرت بعد از رجوع بعد از آن حیض و طهر  
بعد از حیض آنجا طلاق بکراهان تا هر طلاق با طهری و مباشرت نبوده باشد و با طهر بار هرگاه  
خواهد رجوع میکند بعد از طلاق دوم پیش از تمام شدن عده و کراه رجوع کردن خود میکند  
و مباشرت میکند و زن او میباشد تا آنکه خایض شود و چون از حیض پاک کرد و طلاق قسم میدهند  
بجهت آنکه جماع کرده باشد بکلی و عده اول یعنی یک و در طلاق دوم که بشیر می شود سه مرتبه طلاق منع  
شد بنا به واقع می شود میان ایشان و ملکیت رجوع از دست زن بر زن میرود و دیگر رجوع  
نیست تا آنکه دیگری را شوهر کند بعد از او و بر سه عده آنکه بلوغ باشد خواه اگر او خواهر غلام باشد  
باید که آنکس مباشرت با او کند و اگر شوهر از او رجوع نکند و طلاق عده را زن نیست حصص میباشد

حضرت عیدیه باشد طلاق سنتی باید و اجنبی الحلال گفته خواهد شد و طلاق سنتی آنست که  
کسی خواهد طلاق سنتی دهد بطریق گفته شد طلاق میسر دهد و میگذارد تا عده طهر تمام  
شود چون تمام شد یک طلاق میانیت میان ایشان واقع شود و آن زن بر شوهران  
حلال باشد و آن مرد یکی از شوهران آن زن خواهد بود و زن اگر خواهد و او شوهر میگذارد  
و الا فلا و اگر خواهد که بگذرد و معتران او را زن کند میتواند کرد و الا فلا و چون زن کرد پیش از  
خوابیده بود و طلاق دیگر که میتواند و دو در طلاق سهیم حرام میشود آن زن بر وی بعد از طلاق  
دیگر میسر دهد و میگذارد تا عده تمام شود و چون تمام شد دو طلاق میانیت میان ایشان واقع  
شده باشد و یکی از شوهران آن زن خواهد بود و اگر خواهد که بگذرد و معتران او را زن کند میتواند کرد و الا فلا  
و اگر خواهد که بگذرد و معتران او را زن کند میتواند کرد و الا فلا و چون زن کرد پیش از  
برسد میانیت واقع و صلح خواهد شد آن زن را تا آنکه بگوید یا شوهر کند یا طلاق کند و در طلاق عده  
الحال گفته شد و حل میشود آن زن بر وی و طلاق عده و طلاق سنت بعد از طلاق و طلاق  
که هرگز بر وی حلال نمیشود و طلاق باره آنست که طلاق دهد بشرط آنکه هر دو موافق باشند پس همان  
ساعت که طلاق داده شد میانیت واقع میشود میان ایشان و آن زن مالک نفس خود می شود  
و آن مرد بر او تسلط نخواهد بود و هرگاه زن خواهر عده میدهد و نفقه او بر او مرد نیست  
و الا آنست که در آن پیش ازین گفته شد و غله او و لعل او هر یک در جای خود انشاء الله تعالی گفته  
خواهد شد و خلط واقع نمیشود مگر اگر زن بعد از بشوهر کند که طلاق میدهد یا با طاعت انشاء  
نمیگردد یا تفصیل دهد که بگوید که ما عداوتی و نیکویی و غلبه از جنابت بر او نیستیم و غیره  
توان خانه بدو و میر و میر و میر یا بر حسب عجب تو می گویم که زن را بدو یا او بدو یا شی و ازین  
میدهم و داخل میکنی و بخانه تو میری و اگر تراز و بدو یا او بدو یا شی و خجست تو و یا اگر نگوید  
و آنها سخن نگویند و جدا را بدو یا تو بجا می آید چون باره سخنان گفتن تعیین کرد و طلاق  
است تا آن مرد کردن و خلط واقع ساخته و چون آنچنان زن داده بود و از آنچنان با و جدا  
از مال او افتد که تواند یا آنچه هر دو را رضی شد اندامها بیشتر بگوید یا اگر زن بشوهر کرد  
که من خلط واقع ساز و آنچنان تو گرفته باشم تو باز هم حلال است بر مرد کار و چیزی اگر زن آنکه  
را که مالدی پیش بگوید و باید که آن پیش خود بگوید صحت طلاق تمام کرد یا آنکه مدعی بر او را ندانم











هر چه نیست پیشان یعنی برادر و زین و آن زن آن نیز اجبا که هیچ کند و در وقت  
بعد ناز از طلاق اگر بماند کند و در آن وقت اگر اقامت نکند بماند مرد و زن  
حد و دانه و نیک حد و دانه بکنه بالقیوم تعلون **ع**  
خدا را و اینها حد های خداست که بماند میکند و خدا را از برای قومی که میدانند و ادا  
طلقم النساء قبلن و هرگاه طلاق دهد زن از هر چه چند پیشان یعنی از زنان  
اجلسن بعدت خودشان یعنی بگویند فامسکوهن پس نگاه دارد بایشان از بعضی آنکه  
ضرا را از آن روی خبر رسد بکند یعنی هرگاه طلاق دهد زن از جایز نیست مرد را که هیچ کند  
اگر او آن زن نداشته باشد و یا وضو برساند بر وضو رسانیدن آنست که یک طلاق  
دهد و بگوید تا آخر عمر او شود آنکه و بگوید و احتیاج بآن زن نداشته باشد  
از آن طلاق دیگر و عداوتش از آنکه تا سه مرتبه و ازین معنی خدا میفرماید که هر چه  
است مگر آنکه طلاق دهد بعد از آن که بگوید و نگاه داشتن آن زن داشته باشد که آن  
خبر رسانیدن نیست لمعتد و آنجا آورده اند از حد ومن یفعل ذلک  
فقد ظلم نفسه ولا یخلفه و آیات الله هیه و او کسی که بکند آنکار  
پس تحقیق که ظلم میکند بنفس خود و بگوید آیات خدا را بخواهد بپوشد این که بگوید  
باشد که شخصی که قرآن خواند ازین است بعد از آن خواهد رفت از اجتماعت کاهای خدا را  
میفرماید و بگوید و کسی که در وقت ظهور یا غیبت مثل گرفتن آفتاب ماه و غیر اینها از حق  
بیاض است اجتناب کند و نیز از اجتماعات واذکر و انعمت الله علیکم و ما  
انزلنا به و انعمت علیکم و چیزی را که فرموده آورده است خدا می دانم  
الکتاب الحکیم یعظمکم به و انعم الله و اخلوا ان الله یحکم  
شیء علیکم بر شما از کتاب حکمت که بخواهد شما را با آن و بر همین از برای بداند که  
تحقیق که خدا هر چه می داند واذا اطلقتم النساء قبلن و هرگاه طلاق  
دهد زن از آن پس پسندد بماند یعنی آن زن آن اجلسن بعدت خودشان یعنی از آن  
خود فلا تعضلوهن پس نباید که بگوید و بگوید بکند ایشان را یعنی آن زن از آن  
بیکدیگر که هیچ کنند یعنی هرگز نماند والجعلن اثارا و اثارا و اثارا

ع

هرگاه راضی شوند شوهران و زنان بینه بالمعروف در میان خودشان  
بجای بعضی هرگاه راضی شود زن بشوهر کردن حلال ذلک آن که گفته شد یوعظ  
به من کان بدو داده می شود یا آن کسی که بوده باشد در آن زمان که بوده باشد و بگویند  
یومن بالله و الیوم الاخر از شما ایمان می آورده باشد بخدا و روز آخر یعنی  
قیامت ذلکم آن گفته شد انکم لکنم و اظهر و الله یعلم و  
انکم لا تعلمون یا که راست از برای شما و ظاهر تر است و خدا می داند شما بخدا  
والا لایات بر صغیر و اولا هه و مادر زن بشوهر دهد مردن خود  
زن را بشوهر دهد است پدر را که بشوهر دهد و چون از شیر باز گفته شد پدر سزاوارتر است  
با و از مادر و چون پدر فوت شده مادر سزاوارتر است و از خویشانش پدر و اگر پدر و مادر  
اجرت وی از آن زن اجرت مادر باشد هم رسانند و او می رسد که زن پدر از مادر که فرجه  
شود و آن بدیهه بسیار اما اگر مادر از آن زن حیطه را بداند بیشتر باشد و مادر طلاق گرفته  
بشود و آن وی سزاوارتر است بعد از آنکه مادر طلاق گرفته اگر شیر دهد طفل را با جری که  
دایه میگیرد و مادر سزاوارتر است بعد از آنکه پدری که بداند باشد و آن پدر را می رسد که او را  
از مادر بگوید تا آنکه پدر از او شود و چون از او شد پدر سزاوارتر است بوی خولین  
کاملین و سال کامل رضاع پیش از دو سال میباشد پیش از آنکه طفل از شیر باز گرفته  
شود و بعد از آنکه از شیر گرفته شده یعنی بعد از دو سال رضاع نمیشاید و باید که مادر شیر دهد  
زیاده بر دو سال تمام و اگر زیاده دهد اگر بخت برسد و مادر روزی که زن ناکرده باشد و راستگاری  
نمیکند تا آنکه دو سال تمام فرزند را که داشته باشد شیر دهد و اقل رضاع بیست و یک ماه است  
و اگر زن از آن باشد و چون بیست و یک ماه و بگوید اقل رضاع مدت مذکور است نیست که اگر حمل  
در ماه است که بگذرد از آن زیاده و نیستی که اگر زیاده شود مادر را می رسد پیش از آنکه طفل بزرگ  
آید بر مرد و سی ماه می شود که در سوره احقاف در شان امام حسین علیه السلام آمده است  
که در حمله فضا را شکستند و هرگاه رضاع کامل یعنی دو سال شود چنانچه بر سوره انفعا  
که در فضائل عابدین مؤید است چون اقل حمل شش ماه است آن مرد و غنای می شود و طفل شش ماهه  
و در ماهی بیست و هشت ماهه را فی النادر و صحیح حمل شش ماهه می باشد و اینست که امام حسین







ازین سرکین بعد ازین سرگنم و نشاطکم و بوی خوش بکار نبرو و شوهر کنم و وارثان شوهر کنم  
او را از خانه بیرون نمیکند و دفعه او را از ترکه وی میدادند و بعد از یکسال از خانه بیرون میکردند  
و میراث میدادند و بعد از آنکه او را از اسلام و دین سوره آیه و صبیح و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
را از آن خلعت و چوبه اسلام می شد از آیه نازل ساخته آن آیه را با بوی خوش ساختند و آن را  
که او را نازل گشته در تالیف بر منسوخ که آخر نازل گشته مقدم و تا بعد از آن نازل شده و بزرگ  
آید و با آیه میل است که در اوایل سوره مناسبات منسوخ که در میان خود را که منسوخ انشاء الله تعالی که در آن  
بعبر ما یذکر و والدین یتوفون منکم و یتوفون منکم و یتوفون منکم و یتوفون منکم و یتوفون منکم  
که فوت میشوند از شما و میگذرانند از شما و چند یتوفون منکم و یتوفون منکم و یتوفون منکم و یتوفون منکم  
خوشان آن زمان یعنی انتظار میدهند خود را از تبعه الشهور و عشر الايام و تبعه الشهور و عشر الايام  
ده روز است از روزی که خبر فوت شوهر یا و میرسد و این مدت از وقت های مهم است که درین سوره  
در آیه بسیار لو تکون الا حله گفته شد چون آیه درود آمدن زمان نزد میفرم و گفته اند که ما صاحب این  
مدت بسیار غنی باشیم کرد و هر که چون یکی از شما را شوهر فوت میشود که بقیه عیب سر الا حله  
یکسال و نشت و حق تعالی خود هشتم از آن را بر طرف کرده است و علت آنکه عده ازین شوهر مرده  
مدت مذکور و عده ازین طلاق گرفته سر طهر است است که پیش ازین در آیه للازین یولون من نسا  
تر قبل بتر اشهر و در آیه والمخلفات یتربحن با نفسهن ثلثه فیه کفره گفته شد فایا ایها الذین یؤمنون  
بر مسند ایشان یعنی آن زمان اجلهم یتربحن و یتربحن و یتربحن و یتربحن و یتربحن و یتربحن و یتربحن و یتربحن  
پس هر چه نیست شما ای مسلمانان فینما فعلن و فینما فعلن و فینما فعلن و فینما فعلن و فینما فعلن و فینما فعلن و فینما فعلن  
در نفسهای خود شان از شوهر کردن و غیر آن یا مغرورون و الله یمالکم و یا مغرورون و الله یمالکم و یا مغرورون و الله یمالکم  
حسین که بخوبی و خدای با عجب میکند آگاهت بخبری که خلق میکند و غایب بنفش و چیزی  
از و فوت نمیکند چیزی را نه یعنی آنکه بعد از آنکه از این خبر او میشود و علم بهم میرساند چنان  
صفت آدمی است عبدالله بن سعد بن عثمان جبهه آنکه خوش میبویست پس مرتد شد و بکبر گشت  
و غریب میگفت که من نیز مثل محمد میگویم و آیه نازل میگردد و این آیه در سوره النعام در شان از نازل  
شد که حق ظلم ممن افزای علی الله و چون فسخ شد خبر جرم خود کرد و او را در هر جا یا بند میکنند  
عثمان او را در ده و مرتد از ایمان کرد و او را بوی بخشنید و با انتخاب عتاب کرد که نگفتم که در هر جا

یا بعد بکشید و لا جناح علیکم فیما عرضت به و حرج علیکم و لا جناح علیکم فیما عرضت به و حرج علیکم و لا جناح علیکم فیما عرضت به و حرج علیکم  
خبری که بفرموده باشد شما آن خبر یعنی در پی آن ایمان کرده باشید من خطبه  
النسیان از خواستگاری زن آن که در عده باشند و عجبان باشد که من برون شوهر مرده  
کونید که مرئی تازه خاوش مکن و بوی مرغ صحرای کج و وزن کردن نکوید پس حق بفرموده عبا  
الصرح گفتن حق کجای بن عبادت لا و عده من سر لیا عجبان که گفتن خاوش شد و اؤلکم  
فی أنفسکم یا همان کرده باشد شما و نفسهای خود یعنی در دلهای خود و گفته باشد صحرای  
موت در پی علیکم الله انکم تمسکون فی ان و تمسکون فی ان و تمسکون فی ان و تمسکون فی ان و تمسکون فی ان و تمسکون فی ان  
رو باشد که یاد کنید ایشان یعنی آن زمان از اصرار کنید و گفتن و لکن لا توالعده و و لکن لا توالعده و و لکن لا توالعده  
و لیکن وعده میکنند ایشان یعنی آن زمان لیس ایستادگی که خوار کنند ایشان بدین آنکه  
عده تمام شود و در عده از آن وعده کنید ایشان و گوید مثلاً که عده آن خاوش باشد تا خاوش  
و تا آن زمان یا غما و شما یا ایشان بناشیرت که بعد از آن طلک کنند ایشان که عده تمام شود  
پس حق بفرموده الا ان تقولوا افولکم عری و افولکم عری و افولکم عری و افولکم عری و افولکم عری و افولکم عری  
شما یعنی خوب یعنی برده خواستگاری کنید و چندی حلال باشد که آن عده عقد نکاح کنید  
یعنی در عده ایشان حق خبر خوب گفته خود تر عیب کنید ایشان را و گوید که ای زن من خوش  
و از روز تا که می میدارد و خوشحال کردن نزد و دست میدارد که عده تمام شود پیش حق بفرموده  
مکن و شوهر کردن و مکنید بخنان فسخ که با حق فلا ن عمل یعنی بناشیرت میکنم و بوی این است  
تا اینجا دلیل است بر اینکه متعجل است و قول معروف ولی و کواحت و از آن جهت باین مرد و حیا  
است که نسل ثابت و نبی صحرای باشد و استحقاق میراث بهم رسد و لا تغرموا لفقده و لا تغرموا لفقده و لا تغرموا لفقده  
النکاح حتی یبلغ الکتاب و یبلغ الکتاب و یبلغ الکتاب و یبلغ الکتاب و یبلغ الکتاب و یبلغ الکتاب و یبلغ الکتاب  
شده است از عده الحکم بدست خود یعنی عده دارد و برسد آن مدت که در آن است یعنی  
چهار ماه و ده روز بعد از آنکه خدای عز و جل و حق بفرموده یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الذین آمنوا  
است نباید کرد که بلا او را خارج کنید و از آن جهت انحراف اظهار امانت خود و خروج نکند  
و حضرت صاحب الامر نیز از آن وقت میگردد که آن آیه نازل است بر آنکه او را بفرموده  
شده است از برای ادبای حق بقضای قدر و وقت معین معلوم و حق بفرموده یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الذین آمنوا



واجب کرده است از برای او طاعت و شهادت بکار شده تا آنکه پیش از آنکه در حق خدا کند پیش از آنکه از حق بجا آید و پیش از آنکه پیش از وقت خود و پیش از آنکه پیش از طاعت باشد که خود شهادت بکار  
قطع شده و کتاب بدست خود رسیده باشد چه اگر وقت قطع شده و رسیده باشد قطع و طاعت  
برطرف شده تابع و متبوع الطلای و منتهای حاصل می شود پس جاحل را حالت استوار است که  
بها ن کند چون و چنانچه طوع و روزی که اسلام بر می خیزد آید و بهمان که در تامل می بیند و بافت  
وضوح نمیکند بافتان سکر شمنان تا مدت رسد و چون رسد ظاهر شود ملکات و بافت  
طالمان و خاسران و اعلموا ان الله يعلم ما فی انفسکم فان  
خبر فیه و اعلموا ان الله عفو رحیم که تحقیق که خدای مبدان  
چیز را که در نفسهای شماست پس خبر کنید از خدای بداند که تحقیق که خدای آن کار نیست  
حکم دارند لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما كنتم متوهمین بهن  
نیت شما اگر طلاق دهید شما از آنرا مدام که بیاعتنا نکرده باشید ایشان یعنی با آن زنان  
ان تفرضوا لهن یا واجب است بختیاری ایشان یعنی برای آن زنان ففرض  
واجب یعنی مهری برای ایشان قرار نداده باشید این حکم در مقامی است که طلاق دهد مرد زنی را  
که او را زن کرده و مباشرت با او نکرده و مهر از برای او قرار نداده باشد پس بر دست که هرگاه  
طلاق دهد آن زن را مهر مندرجا داده و او را بقدر حال خود چنانچه میسر می آید که ففرضوا  
بهر مندرجید و نیت دهید ایشان را یعنی آن زنان را آنچه مقدور باشد پس باری کلام  
اگر مهر قرار نداده باشد چیزی بر زنان طلاق گرفته دادن واجب نخواهد مباشرت با وی کرده  
و حواله نکرده طلاق داده باشد و خود را طلاق چیزی دهد و خود را بعد از طلاق  
و خواهد و عدت خواهد بعد از عدت و اگر مهر قرار داده باشد که مباشرت کرده طلاق داده  
باشد تمام مهر را نصف مهر باید داد چنانچه الحال گفته خواهد شد و هر زن طلاق گرفته  
چیزی و بیاید داد ممکن نیست اگر با او خلع واقع شده باشد چنانکه آن زن خود را خریدار است چنانچه  
در جای خود گفته شد علی الموسع بر وسعت از آن است یعنی بر مالدار است که مهر مندرج  
آن زن را و چیزی دهد قد مر بقدر حال خود هرگاه مرد مالدار باشد و علم را که بخواهد یا بخواهد  
میدارد و علی بر مهر در تقسیم حق گفته که کمترین یا در هر چه بخواهد بر وسعت حال خود میدارد

علی

علی القدر بر نیکی کشنده است یعنی بر برایشان و چیزی است که بر مهر مندرج است و آن را نازا  
چیزی دهد قد مر بقدر حال خود هرگاه مرد برایشان باشد که در میان یا بخواهد یا بخواهد  
انکه مندرج در کتبی چیزی که میدهد منفعت است و چیزی که مثلاً آن باشد آنچه مقدور است و شوق  
و هرگاه مرد میان حال باشد جامه میدهد مشاعاً یعنی هر چه مندرج است و نیت داد و حق  
یا المعروف بر عرفی معروفی که بر مالدار است بقدر حال برایشان است بقدر حال آنست که  
بقدر عیال و مؤنت خود که صلاح او و حیثیتش باشد و این معنی می آید است که حق تعالی و صوفی  
فرقان میسر باید که در آن برین فکرتوا حقاً که خوات آن شاع و بهرند ملحق و نیت  
علی الحسین بر سبک و آن بر کسی که خواهد که از سبک و آن و بهرین کاران باشد باید که چنان  
را در طلاق دهد چیزی بوی دهد و علت چیزی دادن آنست که آن زن طلاق گرفته از او باز نکرده  
بیم عظیم داده و شکستگی از حسن و بر سخت و شتاب دشمنان و خدای کریم است و حیثیت کند  
و او را چنان داده است مبدار و کریمی ترین کسی که خدای آنست که بیشتر از آن خود را برین قد مر  
ان طلقتموهن و اگر طلاق دهید شما ایشان یعنی زنان من قبل ان یتحصن  
پیش از آنکه بجا معنی کنید با ایشان یعنی با آن زنان وقد فرضتم لهن فريضه  
و تحقیق که واجب است بختیاری ایشان واجب یعنی مهری برای ایشان قرار داده باشد  
فترض لهن آن نیت نصف ما فرضتم چیزی که واجب است بختیاری ایشان قرار  
داده باشد این حکم در مقامی است که مرد زنی را که مهر از برای او قرار داده و مباشرت با  
او نکرده باشد بیکر که طلاق دهد زن را پیش از آنکه با او مباشرت کرده باشد اگر مهری قرار داده  
باشد نصف مهر میدهد و آن زن را حاشا عتس شوهر می تواند کرده و عتس بر نیت لایقی اگر مهری  
او قرار داده باشد نیز او را چیزی بجه مندرج است چنانچه الحال گفته شد این که گفتیم در  
طلاق است اما آن شوهر مرد که شوهر او مباشرت نکرده باشد کل مهر را بیکد و مباشرت میسر  
و اگر مهر محض و قرار نداده باشد مباشرت میسر و عتس میدارد و مهر بیکد و عتس مهر واجب است  
آن مهر آن زن بر زن که بر زن دهد آنست که مؤنت زن بر مرد است چنانکه زن خود را بیکد  
در بخت و او و بیکد و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت و در بخت  
است آن معامل و ترسد کردن و دیگر علت های بسیار که درین معنی است لا ان یفوتکم انکم



عفو کند آن زمان نصف هر یک را نصف با نصف کل آنرا از کردن آن مرد بیندازد و بگوید  
**اَفْ يَعْفوَاللّٰهِي بِمِدْرَعِ عَقْدَةِ النِّكَاحِ** یا عفو کند و آنچنان کند که بدست اوست  
نکاح یعنی عفو کند و ای امر زن یعنی کسی که او را بشوهر میدهد آنکس نتواند که بعضی از مهر را  
گرفته بعضی را واگذارد و نمیتواند که مهر را واگذارد و آنکس بدست و بردن که وصیله باشد و اکیل  
و وی را مهر خود کرده باشد زن او را یا کار کند او بر سر او باشد و لا جایز نیست که عفو کند از مهر  
دیگر مردی است که وصیله زن یا از جانب زن و کید و مشو و امورا باشد از خیشان یا غیر ایشان  
و مردی که امر او را و دو ملا زن جایز باشد و هر یکی آن زن حری و در وقت کند و آن زن بخوبی  
آنچه او کند میگوید باشد بر هر یک از اینها که گفته شد هرگاه عفو کند از حیضات و اگر بدو  
دختر خود را از شوهر وی گرفته عفو شده باشد آن زن اگر او را و کید و گرفتن مهر کرده طلب  
مهر از شوهر نتواند کرد و الا طلاق میکند و شوهر را از ثبات پدر او پس میگیرد مگر آنکه دختر بالغ  
و در کارش بدید بود و کید و ضرورت پدر مهر او را از جانب دختر خود میتواند گرفت و هرگاه مطلقا  
دهد شوهر آن دختر را بدست او عفو کند از بعضی مهر و بعضی را بگیرد و نمیتواند که مهر را  
کند و آنکس که امر او را و در ملا زن جایز است اگر عفو کند از مهر آن زن نمیتواند گفت که بخوبی  
نمیگیرد آنچه او کرده است و چون نکاح مال او را که میفرستد بخوبی میکند و این را بخوبی نمیکند و  
**اَنْ تَقْعُوْا اَقْرَبَ لِلتَّقْوٰی** و اینکه عفو کند زن نزدیکی است بر هر یک از اینها  
برین آیه که کسی بگوید که والله ترا میزنم جایز است که زن را و عفو کند و **اَلَا تَسْمَعُوْنَ**  
**الْفَصْلُ خَمِيسٌ** و نماز میگویند و ای مرد میان شماست یعنی نماز میگویند که بعضی از بعضی  
نماز و ای داشته باشد و در ایامهاست که زمان غنی خواهد آمد که هر یک نگاه دارد آنچه  
در دست دارد و زیادتی فراوان باشد و ملا مضطر را که میفرستد میگوید و بخوبی نشان نیز خلق  
باشد و بنا بر این آیه کسی نباید که نماز را بگوید یا بگوید که نفعی بر من ندارد **اِنَّ اَللّٰهَ يَمْلِكُ**  
**لِجَنَّتِكَ** تحقیق که خدای را بجز نمیکند و بنا بر این آیه در شان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین  
عس نامند و در غنی با فقر و میفرستد و سفری بود که این آیه روز جمع و روز آید و حضرت نماز  
ظهر را بخال خود یعنی بدو رکعت گذاشت و در سفر و در حضر و در هر یک کسی که در حضر نماز جمعه  
بجاعت کند و نماز یک کسی که نماز باشد دو رکعت حاضر فرمود و آن دو رکعت را روز جمع را

ادراخت که نماز جمعه را عفو کند که در خطبه جمعه بجای و رکعت است و الاظهر باجماع است  
نمیکند چنانچه در روزهای دیگر میگویند و میگویند که **حَافِظُوا اَعْلٰی** محافظت کنید بر قیام  
و حدها و تمام بودن رکوع و سجود **الصَّلَوَاتِ** نمازها یعنی نمازهای واجب و میگویند که  
کسی محافظت بر نمازها کند و هر نوعی که بخواهد و نمازها را در وقت خود گذارد از غایب  
باشد و تا مؤمن محافظت بر نمازهای پنجگانه میکند شیطان از او میترسد و چون نمازها  
حفاظت کرد جزای آن یافته او را داخل کنایان عظیم میکند و حق تعالی باین آیه واجب کرده است که  
نمازها را بر روی زمین بجا آوردن و کسی که عفو کند و در آیه بعد از او مقام ازین رخصت  
داده و ملازم صلوات درین آیه بخیر و علی و فاطمه و حسن و حسین ع است **وَالصَّلٰوةُ الْوُحْدٰی**  
و نماز بیانی یعنی نماز ظهر و ملازم از آن امیر المؤمنین ع است و این آیه چنین تفسیر شد کرد  
**الصَّلٰوةُ الْوُحْدٰی** صلوة العصر و الله قانتین و بفرجه چنین بخواند و تحریف یافته است  
و چون ملازم صلوة و سطحی از احوال است و نمازها را در وقت ظهر میکند و نماز ظهر  
اول نماز است که بفرجه کرد و ظهر میان روز و نماز ظهر میان دو نماز روز یعنی صبح و عصر  
و در ظهر نماز جمعه حق تعالی واجب ساخته و در وقت نماز است که هر مسلمانی که در آن ساعت  
حیض یا عذر یا کند عطا میکند و عصای عتبت که آدم مر از آن درخت خورده و خدای او را از بهشت  
برون کرد پس از آن زمان عصر بر فرمودند و زقیامت و از برای آن نماز است مخصوص الغیثا  
و فرموده در نماز عصر را خدای و دست قرار هر نمازها دارد و بفرجه و وصیت فرموده در محافظت آن  
در میان نمازها و **قُوْهُمُوْا اَللّٰهَ قَانِتِیْنَ** و بایستد از برای خدای حال آنکه قنوت کنند  
باشید و نماز میانین یعنی مطیعان صاحب ریخت و اطاعت کنندگان انعم باشند  
حق تعالی بر عفو آدمی چیزی واجب کرده و باین آیه بر اینها ایستادن در نماز واجب ساخته است  
**اَنْ خِفْتُمْ فَرَجًا** اگر بترسید پس باید که نماز کنید یعنی در حالتی که بپاوه باشید  
**اَوْ زَكٰی** یا سواران یعنی در حالتی که سوار باشید چنانچه حال گفته شد باین آیه  
مخصص است از برای حکم آیه سابق بر کسی که ترسد میتواند که نماز را سوار و پیاده کند و نماز خوف  
سه رکعت یک رکعت نصف است که در آن در سوره نسا و آیه و اذکنت فیهم و اذکنت فیهم  
انفا الله تعالی گفته خواهد شد و نماز است که در آتش آید و در آنجا بکشد هر که کس نتواند

سنطی







و آنها را به این مرتبه می کشند  
که در هر مرتبه یک مرتبه را  
تا کم واقع می شود

که واقع می شود پس ای همگی بدان قدر گرفت که هرگاه طاعون شود و خیمه را در کرد و هر کسی از شهر  
برود و نرسد و چون از طاعون یا خبر کنند چنانچه از سر که بخت برود و رفتند و در شهر آمدند  
می کشند بعد از آن شهر خالی که اهل آن از طاعون جلا می شود و طاعون ایشان را نکند  
بود رسیدند و در آنجا فرود آمدند چون با آنها می گفتند و در آنجا آمدند حق تعالی گفت هر که  
همان ساعت چنانچه می بیند و اهل آنجا خطیر برایشان تریب دادند و چنان بودند که خاک و سنگ  
شدند و آنجا بر سر راه که گذران بودند و هر که از ایشان از راه دور می کرد و بعد از آن  
را هر که از آنجا را در کوه و در کوه جمع کردند و بعد از آن سفری از سبزه بنی اسرائیل  
که در آخر قیل می کشند با آنجا رسید آن استخوانها را در دید از حال ایشان و از بسیار استخوان  
پرسید و بخت کرد که بگوید و گفت برو که اگر خواهی هر دوین ساعت مرده می کشند  
میرانند تا بلاد ترا معور کنند و بعد از آن توار ایشان متولد شوند و با عبادت کنند که آن  
نوکند پس حق تعالی و حی و درینا دوست میداری که ایشان را از بی تو زنده کرد ایمان ایشان  
بدین دوری گفت آری بر تو کار انداختن ایشان را پس می رسد که آب ایشان به باش و  
چنین و چنان کلمات بگو آن کلمات اسم اعظم بود و ایشان ندانند پس آب بر ایشان باشد  
آن کلمات را گفت و نگردد که اهل استخوانهای پوسیده بر زمین بیافند خدای چون این سخن گفت  
دید که استخوانها بعضی بسوی بعضی می روند پس برخواستند و همگی زنده شدند و خاک از سر  
خود برافشانند و به یکدیگر نگاه می کردند و شمع و کبر و تحلیل خدای می کشند و خیر قیل  
می گفت که خواهی میدم که خدای بر هر چه قادر است پس بر زمینهای خود باز گشتند و مدت  
مدید زنده کافی کردند و در خانه ها ساکن شدند و طعام و خوراک خوردند و چنانچه خدای بخواست  
زنده بودند و بعد از آن با جلهای خود فوت و مدفون شدند و این آیه است بر آن که می کشند  
زنده شدند و بدینا باز گشتند و در کار در میان ظهر حضرت صاحب الزمان ع و نیز  
صحیحی است بر زمینایان که عیسی را بخت نگرد و زنده می کشند و خیر قیل را که  
مرده زنده کرد خدای تعالی و این را در شد که خدای تعالی قوی که در شهری باشد و کسی  
و آنجا واقع شود بجای دیگر و نرسد و غیر هم که قوی درین باب مدامت کرد و چنانکه  
که ایشان در بر زمین بودند و آن حضرت فرمود بود که در جای خود حق گفت کرده و زنده

و ایشان

و ایشان رفتند و از آنجا رفتن ایشان بحاجت که مثل رفتن از جهاد بود ان الله  
لذو فضل علی الناس لکن اکثر الناس لا يشکرون تحقیق  
که خدای صاحب فضل است بر مردم و لیکن بیشتر مردم مردم شکر نمی کنند و درین سوره در آیه  
و کالذی تر علی غیره چیزی در زنده کردن عزیزم صد مرتبه که از هر که بخت و مرده بودند  
کنند خدای شد و فاناول فی سبیل الله واعلم ان الله یتبع علمه  
و چنانکه بکار کند در راه خدای و بداند که تحقیق که خدای شنوایت و انانیت آید و نشان  
ایم هم و چیزی ایشان دادن نازل شده و اول آیه سوره نمل و نفس که من جاء بالحسنة فله  
جزئتها و بعد از آن آیه سوره انعام که من جاء بالحسنة فله عشر مثاقا و بعد از آن آیه نازل  
شد میفرماید من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً کتب بخوان  
کسی که قرض میدهد خدای را قرض خوب و مراد آن صلوات امام و زنده ادن با امام است و در بیان  
دولت فاسقان چنانکه خدای طلب میکند از مردم آنچه دارند و قرضها بر احتیاجی که او در قرض  
بلکه هر چه که خدای باشد از برای دوست خدایست و هیچ چیز حق تعالی دوست ندارد  
در امام نیست و قرض غیر از کوه است چنانکه حق تعالی در امثال العنبا حق چند غیر کوه و  
ساخته و این را از احتیالت و قرضها عین است که در دجای خود انشاء الله تعالی گفته خدای  
و هر که بر قرض دهد و بر قرض میدهد پس آید که محبت و احتیاج خود و بر  
قرض دهد فقطاً عفا پس و چندان می کند خدای آن قرض را یعنی جزای آن را لکم  
افضای کثیر که از برای او و چندانهای بسیار یعنی چندین مرتبه جزای آنرا و خدای  
کرد و عطا میکند چون حق تعالی آیه من جاء بالحسنة فله عشر مثاقا را نازل ساخت و بعد از آن  
که خدای نازل کرد که بر من آید من جاء بالحسنة فله عشر مثاقا را نازل فرمود و آنحضرت  
که خدای نازل کرد که بر من آید و این آیه را فرستاد پس آنحضرت دانست که بسیار از خدای  
و زنده خدای تقدیر است که بفار و رحمت آید و اینها را در پس کجی زدی امام و در حق تعالی آنرا  
در پشت مثل کوه احد می کشند و یکدیگر هم گشتی امام و بعد از آن از هر از هر که در سالی  
خدای دهد و صدقه و ثواب و قرض می دهد و بر این پایه و ثواب دارد و این در چند ثواب  
و این مخصوص مؤمنان است که حق تعالی ایشان را از چندان ساختن و حسن را عطا











آن موی که هر دو ازین بقیه درین آیه در برگیران هم و علی است که اول آن بقیه هم بمنزله هر دو  
بود از موی هم و علم و علم تاویل قرآن در زیره تسلط و استاد و از قیامت او دانستیم و بنویسید و بنویسید  
و قرآن از اهل هر یک ازین کتابها پس ای آید در شان علی هم و آیه هم نازل شد تَحْلِلَ اللَّهُ لَكُمْ  
بر میداند آنرا و بشکایت یعنی بر آید شما را تا بوقت که در شکایتان صورت کا و آنرا می آید آنرا  
ذَلِكَ يَحْفَظُكُمْ که در آن که گفته شد لَا تَرَوْا لَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ این است از برای شما  
اگر بود باشد شما ایمان آورده اید که فَلَمَّا فَصَلَ بِرَجُلٍ كَرِيمٍ که در آن مکان خود طالعون  
بِالْجَنَّةِ قَالَتْ اللَّهُ مُبْتَليكُمْ طالعون که هزار گفت بفرموده که خفتی که خدا را  
شما است ای بجز این که بفرموده که بفرموده که طالعون که هزار گفت بفرموده که خدا را  
مثلاً آنرا و در خداوند شد فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس کسی که آشامید از آن نه فلیس من بلیس  
مَنْ شَرِبَ مِنْهُ و از من و کسی که خورده یعنی چشیده از آن یعنی از آن نه فلیس من بلیس  
مَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس خفتی که او از من است مگر کسی که از آن نه خورده که بفرموده که بفرموده  
بدرست خود و با شما آمد و این بفرموده که که آن حلال و بیای آن حرمت و خدای در کتاب خود  
و در قرآن آمده است فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس چون صحرارفته بان نه رسیدند تا میدانند آن شخص را  
هَنْتُمْ از آن نه الْأَكْلِيلَ امه که بفرموده که ایشان و آنکه ایشان سید و  
کس بودند و در احباب بفرموده که در جنگ که بعضی کوفه است خورده و بعضی نخورده و بعضی  
خوردند و بعضی نه و بعضی نه و علی و فرموده که اگر کسی در راه بود و در احباب طالعون با عدو  
در شمشیر میزد و بعضی صدف بار میکنند فَلَمَّا جَاؤُهُمْ پس چون که ایشان را  
حالت رفتند و لشکر او را دیدن هُوَ و بعضی طالعون وَالَّذِينَ آمَنُوا و  
و آنکه ایمان آورده بودند با او گفتند که آنکه آتش میداد بودند از آن نه بفرموده که بفرموده  
طَائِفَةٌ که از الْيَوْمِ بحالوت است طائف مرا امروز بحالوت و او را قبطانی بود که  
خدای او را مسلط ساخته بود بر این امر پس بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا آنهم مُلاَقُوا اللَّهَ و لشکرها گفتند که آنکه کان میکند  
که تحقیق که ایشان ملاقات کنند خدا و بعضی گفتند که آنکه از آن نه بفرموده که بفرموده  
نداشته همه چنانی خدای صبر کرده بودند که جَدَّ یعنی بسیار از فرقه و فرقه که از فرقه

کس نیاشد حضرت خواجه را هم بلکه از فرقه خروج میکنند و گفتند تَحْلِلَ اللَّهُ  
کثیره یا ذن الله و الله مع الضالین من الله که خدای خود اندر هر فرقه  
با آن خطای بخدای صبر کند که است وَلَمَّا تَرَوْهُمُ و الحالوت و حضوره  
قَالُوا و بفرموده که ظاهر شد بحالوت و لشکرها و او گفتند ای صاحب آن فرقه و  
بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
و ثابت از بعضی جاد دارد أَقْدَمْنَا و انصرنا قدما و بار و بفرموده که بفرموده که  
ده مار علی القوم الکافرین بفرموده که از آن آید و ایشان شیعیان که بفرموده که  
شد میفرمایند که فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
و او و حالوت را چون حق تعالی طالعون را بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
که حالوت را کس میکند که در موی هم بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
کامی بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
که که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
و آن بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
با کس گفت بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
سهم بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
و کس بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
چه عظیم دارد و بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
با بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که  
موسی را بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که بفرموده که



که یکبار است و نه او هم گفت که جالوت را بر عیال و چون او را بدید با مدور بر او ایستاد  
و جالوت بر وی موی بر سر او نهد و در پیش او ایستاد و گفت که ای پسر  
در بر روی بودی و او هم سنگی از آن سنگها را پنداشت و در پیش جالوت ایستاد  
سنگی برداشته و به او فرستاد و او آمد و سنگی را در پیش جالوت  
انداخت آنها نیز هر یک کرد و سنگی را انداخته و با قوتی که در پیش جالوت بود چنان زد  
که با قوت بر او رسید و از قبل بر او بر شد و بر زمین افتاد و جان برادر مردم فریاد کرد  
که او جالوت را بکشد و مردم او را با او شاکر و ندانند که طاعت نبوت شد و بر او ایستاد  
بر و کرد آمد و جنازه خود را بر او ایستاد که انا لله و الله و او را بعضی او را الله للملک  
خدا را و شاه میباید نام نهاد و او را الله میگوید که جمع فرمود از برای او یاد شد  
و پیغمبر را بعد از او شاه میگوید که الله و حکمت و حکمتها را او است که عالم را بداند  
که زود و کم از پیغمبر بر او آخرت یا ساختن امر و عاقل و عاقل است در عجز و کم از او  
دوست و دشمن را بداند و عاقل را بر او است که او را ساختن باشد که در آن پیغمبر را بعد از او  
او و خدا را بداند و ساختن باشد که با او را در آن مؤمن ملاقات کند و ساعتی باشد که بخود و خدا  
حالا بر او از کبر است یا در کفایت آن دو ساعت اول است و انا لله است که ای فرزندان آدم  
خفتی و عظمت خدای یبار و شکای که خدای را و او عظمت او را شناسی همیشه از ترسان و چون  
او ایستاد و از برای بگویند که خدای را بخود را و انا لله است که از آنها است که جنازه خود را میدهند  
جز اینها را و او را میباید که گفت که ای فرزندان بنهار بسیار بخندید که آن آدم را بدقت است خفیه  
فیه میباید که بر تو را در سکوت طویل که از بعضی چیزها را بر آن بگریخت از ایشان را بر  
پیر کوئی چندین مرتبه که از سخن از فقر باشد و راست که سکوت اظلال باشد و علیکم السلام  
او را خدای میشا است که از آنچه میخواهد تعلیم داد و خدای را بر آن مرغان و آهن و  
آهن و روی و باقی آن چیزها را و در ساختن و کوههای و مرغان را و فرمود که او وسیع میکند و در بر  
بوی و در آن که در آن تو حید و غنی و دعا و چیزهای و غنی و علی و غنی و چیزهای و غنی  
مردم در میان ظهور صاحب الامر و او که آنحضرت بود چنانچه هر یک در دعا و خدای  
اندر دعا که گفت خدای را و خدای را بخواند که بوی سلیمان است و اینها را پیغمبر را و در

و او در میان علی را و بعضی را و او را در عظیم در عبادت بود و اولاد دفع الله است  
بعضهم بعض و اگر کسی در دفع کردن خدای را بر بعضی ایشان بعضی این آیه در شان  
شیعیان آنکه هم نازل شد و جعفری را دفع میکند و کسی که نماز میکند از ایشان خدای را  
آن کسی که نماز میکند از ایشان و اگر کسی نماز میکند از هلاک و قتل میشود و همچنین دفع  
میکند و کسی که نماز میکند از کسی میکند و کسی که نماز میکند از کسی میکند از شیعیان  
ففسدت الارض و لكن الله ذو فضل علی العالمین و او را میباید که بگوید  
خدا را که ففسدت الارض و لكن الله ذو فضل علی العالمین و او را میباید که بگوید  
علیکم السلام و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
تحقیق که خدا را بر او ایستاد که انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
بودن جنگه یکبار و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
پیغمبر را و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
ففسدت الارض و لكن الله ذو فضل علی العالمین و او را میباید که بگوید  
زیاد و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
کلمه موسی که گفت خدای را و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
انشاء الله خدای را اینها است و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
کای و ندانند که در آن نشاء الله و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
خود خیر کرده باشند و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
و نفی کرد که بر او و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
دار چای و دعا را که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
ایمان و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
بهر و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
روی هم چنان میلند و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید  
و روح قوت و آن جنگه یکبار و او را میباید که بگوید انا لله و الله و او را میباید که بگوید

بالتات  
الحسنة







صدا ند بعد از آنکه خداوند ما را بما نین آید بما نین و آنچه پیش ایشانست یعنی امور بفرمان آنچه  
پیش گذشته و بما خلقهم و آنچه پیش ایشانست آنچه هنوز نیامده و و ما یحیطون  
بشیء من علمه الا بما شاءوا و آنچه میگویند چیزی از علم او مگر آنچه بخواهند  
خداوند یعنی بفرمان فرستاده باشد و وسع و وسعت دارد یعنی بفرمان و و کرمه است که شیه  
السموات و الارض و آسمانها و زمین را کسی یعنی آنچه که همه مخلوقات در میان  
آنهاست یعنی علم عظیم بفرمان و عرش بان و معنی علم عظیم بفرمان و عرش بان و معنی  
و معنی جمله خلق بفرمان است کسی یعنی اول و فرقه است عرش عظیم و همه مخلوقات  
را و عرش عظیمی اول آنرا فرقه است شاعرش یعنی دوم و بر واتی علی است که ساری بفرمان در میان  
و اما مانع را از آن آگاه ساخته و کسی یعنی دو علی است که ایشان را از آن آگاه ساخته  
و در واتی بر علی است پس معنی آیه بنا بر معنی دوم کسی است که علم او فرقه است آسمانها و زمین  
را و بنا بر معنی اول کسی فرقه است عرشهای بزرگ و عرشهای کوچک را در آن جلال می شود و  
کوچه های بزرگ و دریا و کنار اهل زمین باز داشته شد است و هفت آسمان و هفت زمین و خورشید  
و صحنه و ماه و دریا و تارک و هوا و دود و فرقه آنچه را که در زیر ثقل است که از آن خبر داده اند  
و فرقه که است که در میان آفرین شده است و همه اینها در پیش بزرگتر است  
خلق است در میان آفرین شده باشد و عرش که در میان آنها فرقه است و آن بزرگترین عظمت  
عرش است خلق است در میان آفرین شده است و فصل آن دو که سوم اعلی که است و علی العرش و اهل آن  
است و خالی و کسی را چهار فرقه داشته اند و خداوند و یکی بصورت آدمی است و آن شریفترین و  
کرامترین صورت های از خداوند و متبع حق تعالی دعا و تضرع و طلب شفاعت و در آن بزرگ  
فرقه تامل آدم میکند و در بصورت گاو و آن بهتر بهر با بیست و او طلب شفاعت و در آن بزرگ  
بهایی میکند و ازین چهار فرقه هیچ کدام راست قامت تر از دونه اند تا آنکه بهی سزایل کوب  
پرسیده اند آن فرقه از حیوان و شریفترین حق تعالی کمتر خدای شبیه و بر پرستیده اند و ازین بزرگ  
علایب بر و سزایل که در بصورت کرکس و آن بهتر بهر با بیست و او طلب شفاعت و در آن  
از برای مرغان میکند و چهار بصورت شیر و آن بهتر بهر با بیست و او طلب شفاعت  
و در آن بزرگ میکند و کسی را در بیت و از غیر او هر شب جلد برآید میدهند که صاحب

منین چنانچه از نور کسی و کسی بجز و است از هفتاد و هشت و از نورش و چون حق تعالی که می آید  
بر قیامهای وی و فرشت که آید از آن بجز و است از هفتاد و هشت و از نورش و چون حق تعالی که می آید  
این کلمات را بر وی نوشت و در میان عرش و کسی چاره و فدیای بعلو است از آن که طول هر فرقه  
صد بار را هفت و در میان کریم و عرش و عرش از آن که معلوم است که هر یک از اینها که  
حق تعالی از نور خدای میسوزند و و هو و او یعنی خدای العلی  
عظیم است که در آنجا عرش و آسمانها و آنچه در زمین است و او یعنی خدای العلی  
علی یعنی بلند العظیم عظیم است و علی عظیم اسم خدا و معنی آن عظمت است و آن اول اسمی است که  
حق تعالی بجهت خود اختیار کرده است آنکه آن بلند تر از هر چیز است و معنی عظیم آن عظمت است که  
باور سید باشد با عجب جلال که در آنجا شبیه باشد بلکه معنی آن است که عجب نشاط عظیم  
است و از دید کار خلق عظیم است این آیه در شان محمد و علی و دوستی و قبول ایشان و رضا بکفته ایشان  
و دشمنی دشمنان ایشان و در شان قرآن و در شان دشمنان ایشان و با بکر و عثمان و غنیمان  
و حکامان خلافت از آنکه میفرماید که لا اکره است که هر یکی از اینها را و در آن یکی عیب  
فی الدین و درین وی که بعد از آنکه ظاهر شود و او شد از غنی چنانچه میفرماید که قل  
تبیخ تحقیق ظاهر است نه تنها لا اکره و شد یعنی طلب حق من العنی  
از خداوند و کسی که یکفر با اهل العوف پس کسی که کفر و از بطاعت یعنی تنها و  
آنها که غضب کرده اند از آنکه بجز و است از هفتاد و هشت و از نورش و چون حق تعالی که می آید  
ظالم از پادشاه و قاضی و مرکه علم حکومت بر آنرا و بجز و است از هفتاد و هشت و از نورش و چون حق تعالی که می آید  
و یومئذ یقول الله قل للکرم بالعرفه و یومئذ یقول الله قل للکرم بالعرفه و یومئذ یقول الله قل للکرم بالعرفه  
چنانکه در میان بیتان حکمی عده و تفریق میان بجز و است و دوستی و دوستی و دوستی و دوستی  
آنچه و قرآن و محمد و علی و امیر و بعد از بگری و قبول کردن ایشان و دوستی نمودن با ایشان  
و امری بود که بکتاب ایشان و محبت ایشان و آنها را و ایام پیش و است و دشمنی با دشمنان ایشان است  
لا انفصلا هر گشت قطع شد بالعرفه اگر یعنی اگر بکتاب و آنچه گفته شد و بکتاب است  
که نیست قطع شدنی آنرا و الله سبب علم است و خدای شواهد است از آنکه در شان الله  
ع و ایات آن در دکان ایشان و در شان دشمنان ایشان و دوستی از آن با بکر و عمر و هر نام



ظالمی باشد و این کلام تشابهات در درویشی امام محمد باقر علیه السلام و کمالی است  
که بعضی از دوستان ایشان طاعتی داشتند و بعد از آنکه از ایشان که هم قنبر خالده و طاعتی  
العالیین و تحریف یافته پس حق تعالی میفرماید که اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ یعنی تویی و مباشرت  
و مطیعهای الدین أَتَمُّوا أَمْرًا عفت کمالی آن آفریده اند یعنی علم و امر و معنی و مؤمنانی  
که از خدای پرستند و آنکه عملهای صالح میکنند و آنکه مخلوط ساختند از ایمان خود را ظالمی  
که ملاقات کند خدای را یعنی هر چه در و حال آنکه او مؤمن عارف با امام خود و مطیع اما در اهل صفات  
ملاکوت باشد از اهل بهشت خواهد بود و کسی ملاقات کند خدای را از ایشان بگناهان بگوید و بهشت  
خدای خواهد بود اگر عبادت کند و از بسبب آنکه او را در گذشت و بهشت حلال باشد پس از آنکه  
حلالی و از بهر آنکه و حال آنکه مؤمن است و بگناهان او بهشتی و مؤمنانی که خدای دوست  
است که در ایشان باشد يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ پس در اینجا حق تعالی ایشان را  
از تاریکیهای بیرونی و تاریکیهای خونی و ایمان و لفظ نور را تشابهات قرار داد یعنی ایشان  
که مکرر و بیگانه مختلف در آن آمدن باشد و نور بر چند معنی است پس در اینجا حق تعالی ایشان را  
نور نامیده و یعنی تاریکی گناهان بنور نور و مغفرت و بهشتی ایشان اما مانع عادل از ایشان  
جانب خدای عزوجل اما پس از آنکه با ما متعین امامی ایمان آورده باشد و اگر چنانچه صدق  
و وفا باشد و صفاتی بهشت در روز قیامت پس نورانی خواهند داشتند وَالَّذِينَ كَفَرُوا  
و آنجا است که کفر در دنیا و ایشان و بیکصد نماند که ظلم کردند با محمد و آل محمد و هر چه از ظلم  
و اینهای ایشان طاعتی داشتند و بر او عصبانیت که حق تعالی میفرماید يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ  
می کند ایشان را و این وَالَّذِينَ كَفَرُوا از نور بی تاریکیها کافرین  
هست که بیرون آرند و از آن پس یعنی خدای بهشت که ایشان نور اسلام داشتند و چه نکردند  
اما مانع ظالم را که از جانب خدای امام بیرون ندهد و داشتند بسبب ستمی ایشان بیرون رفتن  
نور اسلام تاریکی کفر پس حق تعالی واجب است از ایشان آتش و خورج را چنانچه در آخر این آیه است  
و کسی با ما متعین چنین امامی گردید باشد و اگر چنانچه او را امانت و صدق و وفا باشد و او را بهشت  
پس ظلمات دشمنان و آنچه باشند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنجا است صاحبان و بعضی اهل حق  
و بعضی خالده و این همه خواهند بود پس دشمنان علی علیه السلام و هر چه در آن روز باشد

آنکه ایشان بدانند

چند درین خونهای و بر سر و زهد و عبادت داشتند و ایمان آورده و کان بعلی اهل  
هستند و اگر چه در عمل و خلاف آنچه گفته شد بود باشند ایمان و نیز بعضی آیه است که چون حق  
نعالی از او آفرید آنرا بنوعی حبیبی را فرمود تا مشق خاک بر دست و مشق بدست چسبید  
پس حق تعالی بآنچه در دست راست او بود گفت که پیغمبر را و وصی او صدیقان و مؤمنان و سعدان  
و هر کس از ائمه اکرام و مبکم از تو باشند و بآنچه در دست چپ او بود گفت که کجبانان و کلانان و شرکان  
و طاعتیان و هر کس از ائمه خوار و شقاوت او میکنند از تو باشند آنگاه هر دو را بهشت است پس حق  
و وقت قیامت می فرماید حق تعالی مؤمن را از تاریکیهای بیرون در آورده داخل بهشت بود و نور و بهشت  
مگر کافر از نور بعد از آنکه در آن داخل شده بود تاریکیهای بیرون از تاریکیهای بیرون وَالَّذِينَ كَفَرُوا  
يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ پس در اینجا حق تعالی ایشان را  
و نفع و رزق و هدایت و این آیه دلالت میکند بر اینکه آنها را بهر حال جلال و بهشت کرده اند و جلال  
جایز است لیکن بخوبی و آنکه حق تعالی میفرماید که هر چه در دست چپ او بود و بهشتی  
نور او رفت گفت چگونه می فرماید او را که آن کرد که هر چه در دست چپ او بود و در روز قیامت  
وادی است که نام آن سفر است و هر کس نفس نکشد که اگر بقدر مؤمنی نفس نکشد تمام آنچه در روی  
و بهشت است بیرون رود و هر که از کفر می کند و کثافت و عذاب آن پناه بخند میرسد و در آن روز  
کوهی است که اهل آن وادی از کفر می برد و کثافت و عذاب آن پناه میبرد و در آن کوه در بهشت  
این صفت و در آن چاه است این وصف که نام آن فلق است و در آن نار عیاست که اهل آن چاهان  
بدی و کفر و کثافت و عذاب و زهری که در دلهای و بهشت پناه بخندای میرسد و در آن کوه و  
صند و قه از شیشه است و در آن شیشه کمالی است و قایل و فرعون و موسی و نامی  
و بهر کس در بهشت بهر کس در بهشت و بهر کس در بهشت و بهر کس در بهشت و بهر کس در بهشت  
و عمر عثمان و سعید و صاحبان و این همه در بهشت و عذاب و عذاب است و هر کس در بهشت و عذاب  
و در این بهشت که عمر و بهشت پس بهشت مسلمان شد چنانچه در رسول و بهشت است اما در آن کفر  
خواهد شد و بهر چه باقی صفات و عیبهای ایشان کردند و آنکه او را در بهشت و در آن کفر  
با و مخالفت و بهشت کرد چنانچه حق تعالی در این آیه میفرماید و این چنان بود که چون روز قیامت  
ایشان بهر آنکه شدند و اول آنرا خواهند و آنرا بر سر شد چنانچه در طایفه حق انشاء الله تعالی











انجمن کرده لنجعلك آية للناس وننظر الى الوفا لم كيف تكبرها  
فمن تكسوها الحما تا كه اين را آي از بي مردم و نگاه كن بسوی استخوانها كه چگونه اند  
ميكنيم آنها را بعد از ان ميتوشاينم آنها را كوشش مي نگاه كرد استخوانهاى خود كه چگونه ميشي  
متصل ميشد و نگاه رايد كه چگونه جاري ميشد پس چون برخواست گفت كه اعلم ان الله على كل شئ قدير  
يا كاهن كه با استخوانها چه ميكني تا انكه خود را باي استاده باشي يا خير يا بى ايستاد چو بيا گفت  
كه اعلم ان الله على كل شئ قدير چنانچه حق تعالى ميترنايد كه فاما آتيناك من قبل ان  
الله على كل شئ قدير و بر تو كه ظاهر شده او گفت كه ميدانم كه تحقيق كه خدای پرست  
قدرت دارد و آخر انجمن نازل شده كه انظر الى العظام كيف نشرناها تا آخر و خبر یافته بعد انكه  
چنين بود بسوی استخوانها كه چگونه دند ميكنيم آنها را بعد از ان ميتوشاينم آنها را كوشش مي نگاه  
ظاهر شد همچو ركبان حكمايگان انكه است گفت همچو كرميدانم كه خدای پرست چنانچه  
دارم و متدبرم سخن خدا را و ايمان بجن حق تعالى آوردم و لما قصه خبر چنانچه در حق تعالى او را به  
سجده و انك گفت در سال چهل و هفتم از پادشاهي بخت نصر بر اهل او كه مرده آن دهها مرد و هزاران  
بدي دعاي عزير نده شده بود نده عزير در وقتي كه بخت نصر را بر بن اسرائيل مسلط ساخت كنجنده  
داخل چشمة و در ان غاي شد چون باز گشت بر عزير و او اوبائال و ان قدر و قوت و كونه و در ان  
شيو انكور هر بار مرده ديادند و هناك شد كه تا في صبحي هذه امة بعد موتها از وي بغي كه هر يك  
ويكه زمره ديده بر سر اين خدای را وقت داد و اجتماعت صد سال مرده ماندند بعد از او  
وايشان كه صد هزار سپاهي بود در حق تعالى نده كه اين در زمان بخت نصر پادشاه را در دست  
بخت نصر ميگشت و بخت نصر چنانچه گفته شد عزير را نكشت و بعد عزير ياد ان خود مباشرت كرده بدو  
روند در يك ساعت استن شد و هر دو را در يك ساعت نهاد و عزير با عزير بر مرده خود مدفن بود بعد از ان  
حق تعالى عزير را صديقال عمر رايد و وزير ندان عزير ندان هم رسانايد بعد از ان خدای عزير  
كه او را وزير ندان و وي را وزير كرد و عزير بن قمر بنجاه سال را با برادر خود دنگا في كره و عزير  
در يك ساعت مرده و هر دو را در يك وقت شد و عزير بنجاه سال و عزير صد و پنجاه سال عمر كرد  
و اين كه دليل بر انكه در زمان حال اعلام مرده مرگان دند مي شوند و قرات بر منكر ان انفعول  
تتمه قصه بخت نصر چنين است كه او بعد از قتل عام بن اسرائيل بمال رفقة انجا شهري ساخت و در انجا

با ندهد با ناله گفت كه استخوانها كه ميشي تر ميشي داشته باشم و انبال گفته و در وقت مباشرت حق دند  
كه او را انجمن كرده بدي شبدي انبال متولد شده بخت نصر چاهي كند و انبال را با شير ماله در چاه  
انداخت و آن شير را چاه را بخوري و او انبال را شير ماله و شير ماله و شير ماله ميتوشيد و مدفن چنين شد  
پس حق تعالى اني بعثي در وقت المقدس بود و حق فرستاد كه خور في و ابسمه و انبال هر روز من ماله را  
پرسيد كه انبال كجاست حق تعالى فرمود كه در بابل و فلان چاه از كه بدون ميروي گفت آري ميشي  
فرمود و وي را ده غايي با انبال مي كند پس چنان كرد و گفتا را و بر سر چاه او را و خور في را  
فرمود و انبال بشكر كن خداوند كاري كه با تو كند خود را و ان موش ميگردد و دعا كند تا كند  
نوميد نمي سازد چون بديت و نهايت رسيد بخت نصر خواب ديده ملكه انبال صبح فوج  
از زمين بر سر چاهي كه دانيال در انجا است فرود آمدند و سلامي كرد و مرده فوج دادند و خود را  
بديت بخوري چاه او را و في صبح بخت نصر چاهي شديشان كشته نده دانيال را و او را بدون آورد  
و عدل خوابت و امر ما كه بخور و بوي كذاست و بعد از بخت نصر پادشاهي بر بيلو رسيد و در وقتي  
بخت نصر خواب ديده را و انهم و شين و او را طلا و باهاي و از سب شده و بغيان را طليد  
گفت كه من چه خواب ديده ام كه گفتند نميدانيم پس ايشان را بخت بعضي اخصان گفتند كه كسي ندي  
دانيال است فرستاد او را حاضر كردند و گفت چه خواب ديده ام خواب گفت كه چنين و چنان گفت  
تعبير آن چيست كه دانيال گفت كه پادشاهي قومي و تو بر مردی از اهل فارس كه تا سه روز كشته  
ميشوي گفت من هفت شهر دارم كه در رهاي هر يك با سباناان هستند و در هر شهر مرغان از سبانا  
شده كه من بوي چاهي داخل شود و فراد ميگردد او را ميگردد پس پادشاه را منتشر ساخته فرمود تا پارس  
بر خورند بگشند و دانيال را نزد خود بگشند و گفت از من درين سب و در انجا انفعولي كه سب و بگشند  
تلميحكم چو در سبم بديت صديقال عمر رايد و وزير ندان عزير ندان هم رسانايد بعد از ان خدای عزير  
كه او را وزير ندان و وي را وزير كرد و عزير بن قمر بنجاه سال را با برادر خود دنگا في كره و عزير  
در يك ساعت مرده و هر دو را در يك وقت شد و عزير بنجاه سال و عزير صد و پنجاه سال عمر كرد  
و اين كه دليل بر انكه در زمان حال اعلام مرده مرگان دند مي شوند و قرات بر منكر ان انفعول  
تتمه قصه بخت نصر چنين است كه او بعد از قتل عام بن اسرائيل بمال رفقة انجا شهري ساخت و در انجا











لَهُ حَنْتُهُ مِنْ خَيْلٍ وَأَعْنَابٍ خَرَجِي مِنْ تَحْتِهَا آيَاتُ مِيلَادِ كَلْبِي  
شما که بود با شادان بر می و بشکلی از رخت خرماد آنکه هرگاه دوران میشد با شادان بر می  
یعنی از نبرد رختها و سنگها آن صنان الآن تَارَ لَكُمْ عِلْمًا بِمَا تَعْمَلُونَ در آن  
بستان مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَكُمْ الْكَلْبُ وَلَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ جَائِعٌ  
پری و از برای او باشد که در آن روز بر یک کصاف و قاصدا بر صغیران باشند  
پس برسد آنرا یعنی آن بستان را که در آن روز و عصاره آید از آنجا که با دایه های غلب  
جربا دایه بعضی از برای غلب و بعضی از برای جت باشند و هر یک نامست و در آن روز با د  
نار فَاخْرُجْتَ أَنْتَ بِأَشْدَبِ سَوْءٍ آن بستان پس کسی منت گذارد بر تو می که  
صدقه داده باشد و می مثل کسی خواهد بود که بستان پر سود داشته باشد و او بر ضعف باشد  
و با دای که آتی و در آن روز بدید و آن بستان را بگویند لَكَ لِكُلِّ بَيْتٍ اللَّهُ لَكُمْ  
الْآيَاتُ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ معجزین بیان میکند خدای از برای شما آیاتی که  
آنکه شما را شکر کنید این آیه و مدینه نازل شد و سبب نزول آن بود که جماعتی از اهل مدینه  
در زمان جاهلیت کسبهای حرام و مثل با کرده و مالهای بداند و خفته بودند چون مسلمان شدند  
از راه کردند که آنها را از مال خود اخراج کنند و آنها را صدقه می کردند و نیز زکوة فعلی را از حرام  
حجرو و معافاره که زبون و کم کوش و بر سر کا استخوان بود و یک تنی داشت بمحمد پیغمبری  
بودند و نیز رفته بریدن خرمای که پیغمبر امر بداد زکوة خرمای میکرد و اقوام حرامهای  
بدشجر و معافاره می آوردند و با آنها زکوة میدادند و بعضی آنها را در عوض خرمای  
خریب میدادند پس پیغمبر فرمود که آن دو نوع خرمای را حرام نمیکند و میارید چیزی از آن بگوید  
بن رواحه که چند ایشان حد و سبکو خرمای بداد فرمود که آن دو نوع را حرام نکن شما را خدا  
و آنها را باری بر حق غایب از شما و هر چه را در جمیع آنچه کنیم خیر باشد و میارید که یا آنها  
الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ ای آنکه ایمان آورده اند و عید از خیرها  
یعنی جلایا ما کسبیم و میارید آنچه که از ایمانها و خیرها و عید از خیرها و عید از خیرها  
أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنْ الْأَرْضِ بیرون آورده ایم ما از برای شما از زمین نازدها و بوهها  
آن و این از آن چیزهاست که خدای پر دست و احسان از جمله ایمان که به همه اعضا مستشار است

وَلَا يَمْنُوا الْخَبِيثَ مِنْ تَفْقُوتٍ و نقد کنند و بدانند که بهر چه و حال  
آنکه کسب با خیریه نیستند شما که میزنه آن بدی که آنرا بشمار دهند و بیکدیگر بزنند  
الْآنَ نَعْمُضُوا آنکه که چشم پوشید و مسامحه کنید و در آن بد و شکرید  
وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَلْبِي بدیدند که خبیث که خدای غیبت یعنی با احتیاجت محمد  
ستود شده الْمَشْطَانِ يَعْتَدُ الْفَقِيرَ شیطان وعده می دهد شما را الحجاج  
و بی چیزی وَيَا مَرْكُومًا بِالْقَبْضِ و امر میکند شما را بفراختر محکم نیست که  
با او شیطان و فرشته باشد و امر آن شیطان خناس است که در سینهها و مردم بیاید و سوسو  
بیکدیگر و از خیر و سود میارند و در فحشاء و کلاهان باز میدارند و در آن که میگویند که اگر  
قوتی خدای خیری میبود سخن ترا بگویم و ترا احتیاج دشمن نیساخت قوم مثل شیطان  
استخوان میکشی همچو آن پیشینیان چیزی میگویند و از بخت است که گاه آدمی از روی ننگ  
او از آن که باشد و با بخت و مال و فرزند و دوست و بر شیطان میگوید که مال خود را در راه خدا  
که فقیر و جانی میشود وَاللَّهُ يَعْلَمُ كَيْفَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سید شما را یعنی آن که در فرشتگان  
نزدیک شده میگوید که اگر چه خدای سخن ترا بگوید و ترا با احتیاج داد این معنی آنکه هرگز  
باشد و مرده با دنا را بر میدانی از جانب خدای و برادری و از بخت است که گاه آدمی خوشحال  
می آید که او را خوشحالی باشد و را بر خود و مال و فرزند و دوست مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّكَ بری  
از جانب خود یعنی با بر سر خیر می دهد که او را در راه خدا خیر دهد و فضل و زیادتی یعنی  
صورت می دهد و باری که آید که آدمی را خیر حاجت دعا سازد و باین وعده خدای عزوجل  
اعتقاد داشته باشد و شیطان را بگوید که بگویند راه یا بدو میارید میگوید وَاللَّهُ وَاسِعٌ  
عَلِيمٌ و خدای وسعت از آن است و از آن آیه در شان محمد و علی و ائمه سالار شده میفرماید  
يُؤْتِي مَهْدِي خَدَّيْكَ الْحِكْمَةَ وَتَحْكُمُ بِحُكْمِ اللَّهِ و حکمت نفوذ درین بر خیر حکیم باشد و حکمت طاعت  
خدای و طاعت امام و شلختن اسلام و دوری از کثافتها که بدو است که خدای بر آن آتش دوزخ و  
کرده مَنْ يَشَاءُ و من یؤت الحکمة فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا کسی  
خوار و کسی داده میشود حکمت بر تحقیق که داده میشود خیر بسیار و خیر بسیار  
علی و علم است و بر پیغمبر خیر بسیار داده شده و آنکه آن و نور بر او داده شده است



بر این آیه هر حق تعالی از نعم و حکمت بیانات خود عطا کرده است آنچه بغير ایشان نداده پس علم  
ایشان زیاده بر علم اهل زمان ایشانست چنانکه حکمت ایشان داده شده و مایه کبر  
الاولی الکتاب و مایه کبر و سکون احسان عطاها یعنی قلال و کما عظم و علی  
از حد اند و ما آنفق من نفقة او نکر من نفقة فان الله  
بعلمه و ما لظالمین من انصاف و آنچه داده باشد شما از نفقه باین  
کرد و باشد شما از نفقه بی تحقیق که خدا میسر کند آنرا و نیست از بی علم کنندگان باری  
کنند کانی ان تبدوا الصدقات اگر اظهار کنید صدقات را یعنی زکوة واجب یا یکی  
آنکه از این و آن کنند از مال خود و آنکارا بعد از اینها فینماهی بر خود چیزی نیست  
یعنی اظهار کردن چنانکه زکوة دهنده و بیش و زکوة چیزیست ظاهرا هر کس از آن  
معمول میباشد و بآن اورا مسلمان میکنند و اگر نه دهد نماز و قبول نمیشود و برین معجزه  
و یک حق تعالی چیزی زکوة واجب فرموده است و آن عطا کردن مال و تقی  
دادن و عاریه دادن اسباب بخویشان چیزی دادن است و بعضی از آنها حق معلوم است که  
بنایل و محروم داده میشود و آن چیزیست که در روزی یا در هفته یا در ماهی داده میشود  
آنکه در حوله بسیار باشد و دام داشته باشد و صدقها چیزی زکوة را باید که بپایان دهد  
چنانچه میگوید وان تحفوها و اکرمها آنرا را یعنی آن صدقها را در  
توئوها الفم و او بدید آنها را بختیاجان بپوشان یعنی بپایان کردن خیر  
لکم و کفر نه تر است از بی شای و باطل میکند بر طریقی بسیار از خصلتکم من  
سبناکم و الله بما تعملون خبیر از شما کما هان شما را خدا کما  
میگوید اکامت لیسر علیکم بت رفاه دهد فلا تکره بلکه  
من سبنا و ما تنفقوا من خیر فلا نفک هدایت ایشان و بیکر خیر  
هدایت میکند که چیزی هدایت دهد و بیدار خبری بپایان بی فضیلتی ثبات یعنی حق  
آن برای ثبات و ما تنفقوا من خیر و آنچه میسر کند و بیدار خبری  
داده میشود و تمام از این و انتم الاظالمون شما و شما ظالم کرده و بیش  
المقر از این بختیاجان و فقر آنکه نداده ایشان بپایان که الذین اخصروا

عش

فی سبیل الله لا یستطیعون صرفا فی الارض چنانچه محتاجان که منع  
کرده شده اند و راه خدای قدرت و استطاعت و توانایی نداده اند و حق تعالی در زمین یعنی  
قدرت ندارد که در زمین نزع کرده که کند بر محاسب حساب میکند ایشان را یعنی کان  
میکند ایشان را لجاء اهل اعینا و جاهد غنیها یعنی کان میکند که در جاهد من  
التعفف از این استن یعنی از این که خود شایان از مال بدارند تغفرهم بیایم  
لا یستلون الناس بپیشانی ترایشان از اعیان ایشان و بیان شناختن بهمان اشیاء  
تعالی را بر سر و اعراض کریم و بکلایم و سر و رخس که برین البحر یون بیایم خواه که در  
میکند از مردم حال آنکه شدت و سختی از این و آن و در میان فقیر و مسکین بابت  
که فقیر بخواند میکند و مسکین سوال میکند چنانکه شدت و بیش از فقیر میباشد الحاقا  
و ما تنفقوا من خیر فان الله یرعکم بالحق و بالعدل و آنچه بهیمن از خیر  
بر تحقیق که خدا بآن دانست ابریک در شان عظم نازل شده و تحضرت چه دارد داشت  
یکو شب و یک روز و یکو بپایان و یکو بایک راضی کردن و این آیه نازل شد و روایتی است  
در باب نفقه ایشان نازل شد من یفقر که الذین یفقدون اموالهم باللیل آنکه  
بهین و مال خود را بایک صدقه و شب غصب خدایا و بپشت اند و کما هان و زکریا بطرف  
و حساب روز قیامت ایشان میکند و کسی از شب صدقه کند بخت آن شب خصلت از حق  
میکند و الله یرعکم و روز و صدقه و مال و عذر را بیکدیگر هر که اوله و زکوة و کند  
حق تعالی بخت کند روز را از دفع می کند سر ایشان و بپایان صدق کردن غصب خدایا  
خو میباشند و بهر دست از صدقه افکار و علایمه و آنکارا چون این آیه نازل شد  
پیغمبر از صحابه پرسید که کدام یک از شما سلیحین که راست صحیح جواب گفتند و الله یرعکم  
کار کرد گفت علی چیرین کاره است تر گفت بجای آوردن خدای و حق را برین پیغمبر  
این آیه را بر زبان مبارک جاری نداشتند فانهم عند ربهم بپایان  
ثواب ایشان و روز صلح بپایان دهند و بخت و رزق دهند ایشان در آخرت و لا خوف  
علیهم و بخت بر ایشان در آخرت و لا هم یحزنون و ایشان اند که میگویند این  
پیغمبر در میان ایشان شد و حق تعالی میگوید و لا یحزنون و لا یحزنون و لا یحزنون







کوفت آن داخل شد و در کف است و این آیه را نیز حق تعالی بندگان خود را بتوبه خوانده و  
وعدۀ ثواب توبه داده که توبه آدمی را از خطای پاک میکند پس کسی که خلاف با امر خدا و ربوب توبه کند  
خالی بر غیب کند و آنرا و نیز بخواب و سزاوار باشد چون آیه که نا باشد خالید و بعد بخت  
مغیره صحت کرد که بدو و بقیه نفیست زری بر داده بود و در وقت فوت بمن نصبت کرد که آنرا  
بکبر و حق خالی آید چهارم و پنجم را نا از زبده يُحْيِي اللَّهُ الرُّبُوبَ و خدا را با لایعی است  
و با او بر بخوردن اگر چه بظاهر مال زیاد می شود اما درین راه بر طرف میکند و بعضی طرف کنند  
زات از با که بکند و هر آن بر طرف میکنند بن را بر آن توبه از آن کرد مال او رفته و در ایشان  
محتاج می شود و جهت آنکه صاحب مال بر صدمه چنانچه گفته شد و وَبَرِي الصَّدَقَاتِ  
و بر باد صدمه تمام را چه چیز بر حق تعالی فرشته شود و کل مال خسته که بیکد و بیکد که آنرا  
حتیجا از دست خود بیکد و آنرا بگوید یا ند و زیت میدهد چنانچه کسی جز بدست خود زیت  
دهد اگر جز با یا یا نه آنکه بخواهد باشد بر صاحب آن صدقه روز و صامت چنانچه بعد از این  
مثال که احدی بر بخت از آن شده باشد وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ و خداوند  
میدارد هر پیا که می کشد را أَنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ  
که آنرا نیکایان آورده و کرده اند کارهای نیکو دوست داشته اند و از راه داده اند زکوة را از برای  
ایشانست و یا ایشان در نزهت صاحب آن بودند و زینت دهند ایشان در آخرت وَالَا  
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَهُمْ فِي شَأْنِهِمْ لَا يَأْتِيهِمْ لَوْمَةٌ مِنْ بَعْضٍ و در ایشان اند و هکس می  
شوند سبب نز و آن آیه و آیه بعد از آن است که در آخر تفسیر آیه الَّذِينَ يَكُلُونَ  
شد و میفهمید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَكَرْتُمْ  
آورده اند بر صبر بر خدا و او را بکند یعنی ترک کنید ما بقیه من الرُّبُوبَ  
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ انچه را فی مابعد است و با آنکه بگوید با شید و اما ایمان آوردن آن و  
ایه که بر دلالت بر آنکه با آنکه ایمان کبیر است چنانچه در آیه الَّذِينَ يَكُلُونَ  
گفته شد فَانْهَ تَفْعَلُوا فَاذْنُوا بجزیب است که بکند برین بدیده بکنی  
بکار و بعضی بکند چنانکه بکار من اللَّهُ وَرَسُولُهُ و بعضی برین آیه

کشتن یا خار و باد هند و حب شد و با آن که بگوید چنانچه در آیه الَّذِينَ يَكُلُونَ  
گفته شد وَأَنْ تَكُنْ فَاذْنُوا و بگوید که شما را بکند شما را بکند شما را بکند  
اصحابی أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ما لها و شما را بکند و  
ظلم کرد و بنیشت بر بعضی کسی شما ظلم میکند و معنی آنجه است که در آیه من جاءه موقعه من  
گفته شد کسی که در حق نامدی معین از کسی شد و بگوید که از درین فلان مبلغ بد و قهرا است  
بر او را که بد و بعضی بد و مدت تهر را بکند یا بکند جهت آنکه بر این مال چیزی میفرود  
وَأَنْ كَانُوا يَكُونُونَ و بگوید که صاحب شوار یعنی شوار باشد و دادن آن  
انچه حق تنکی احوال و چیزی فنظر يَكُنْ يَكُنْ و بگوید که مالیت الْمُسْتَفْرِغِينَ تا آنکه بکند تا آن  
شود برودن آن یعنی خوشی و دست و مال بری یا بدی کسی که خوشی کسی داده و آنکه او را در  
معصیت و مال و صرف نکرده باشد و بر و شوار باشد و آن صاحب مال از چیزی بیرون  
صاحب مال است که مهلت دهد او را تا آنکه او را ممکن شود دادن آن و اگر او را از حکم بعضی اما و  
بر و اما ظاهر شود حق او احوال او آنکه صبی الذمه مشق و دادن قرض و برین حکم است که  
بیت المال از حصص عامین بدهد و اگر آن مال را در معصیت صرف کند باشد بر مال و بخت  
دادن آن و اگر در بصورت صاحب مال اند که در طاعت و در معصیت صرف کرده یا بدی کسی  
و مال او را بر دهد بخت و حد مهلت او در فصد از چیزی که مستغنی نداشته باشد که انتظار  
وقت آن کند و طلب آن کسی باشد که انتظار رسیدن و عدل آن کند و مالی از او بپاشد که  
انتظار رسیدن آن کند که صاحب انتظار کند تا بخواهد با ما برسد و اما قرض او را بدهد و بخت  
کباب صفتها موصوف و محتاج فرقی وقت مال را باشد حق تعالی او را در مال عمحق مفرغ  
و حلالت است که او را کسی برده و پیش می که قرض او را بچیز باشد و صاحب مال تعدی کند و از  
کوی او را بکند که او را بکند که بچیز است پس در حالت بچیزی او کوی میسوزد او و کسی که مهلت  
دهد قرض را بچیز را حق تعالی هر روز قرض صدق و نقد طلبک بوی میدهد تا وقتی که مال او را  
نکیرد و در قیامت که بعضی را بچیز یا بخت است او را و یا بچیز عرش جای داده از حرارت آتش و  
معاظن کین و او را از بر عرش نکیر و کردی و لباس و پیرهای و هزار نوع و بر بختی این و بختی  
وَأَنْ تَكُنْ فَاذْنُوا و بگوید که بکند بر با بختی که در این و پس آن حِينَ لَمْ يَكُنْ



عشر

والمستحق















درهای عذاب بر ایشان میکنند و آنرا از امتیاز حق کردم بغير چنانکه گفت که هرگاه این عطا بر کوی  
عطا خیزد از آنکه بر روز قیامت از من درخواهد پس بغير چنانکه گفت که رَبَّنَا اِنَّا جُنُودُكَ  
اَوْسَيْنَا وَنَعْتُكَ رَزَقِي وَهَدَايَاكَ ما و لا تخجل علينا اَضْرَا و بار کن بر ما کنایه یعنی  
کنایه ها و کارهای سنگین بجزیه های سختی که بر پیشینیان بود كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى  
النَّارِ مِنْ قَبْلُ انا و لا تخجل علينا بجزیه ها بزرگ بودی آنرا آنکه پیش از ما بود یعنی بنی اسرائیل  
چون بنی اسرائیل و اجابت خدایت بود امر واجب مثل آنکه غسل وضو واجب بود و تیمم واجب  
و نماز و غیر کلیات و غیرها جایز نبود و هر کجا که میگردید میباید نماز میخواند  
که نماز کرده است و هرگاه بولیدن کسی بر بدینجا را برید و غنیمت حاصل شود و در آن  
حقیقتی که میباید در غیر آن روان غسل و جایز نبود و اگر غسل در غیر آن روان میکرد پاک میشد  
پس حقیقتی که این هر کارهای سخت در بطرف و منسوخ ساختن ایشان داشت بجز چنانکه  
فصلت امام زاد استند و صحیح است بخود گفت که من و ما و لا یطیع یعنی بجز چنانکه بعد از من  
آید و کارهای سخت را سبک میکند و هر چیز را برای شما تفسیر میکند و کوهی بر من میباید  
من برای او کوهی اعمون مثل آنکه درم و او تاویل میکند چون بغير چنانکه سخن گفت حق تعالی فرمود  
گفت که چنان که در میان منکم بر شو و آنها را که بر امتهای ایشان بود از امت تو رفع نمود و من قبول  
نمیکردم نماز آن امتها را مگر در بقعهای حاصل و زمین که آنها را از برای ایشان اختیار کرده بود  
و اگر چه در سبوع و هر زمین را از برای امت تو مسجد یعنی نمازگاه و طهور یعنی آلت پاک کردن  
کرده اند و آنرا از امت تو رفع کردم و هرگاه ایشان را خواستی بر سید بمقرض آن را از من خور  
میبرید و آلت اجمت است آلت پاک کردن نمودم و آنرا از امت تو رفع کردم و ایشان قریبها  
خور را بکردن برگرفته بر بیت المقدس میدادند و قریبی کسی که قبول میکردم آلتی میفرستادند  
آنرا میخورد و او حق تعالی را اخصکین باز میگفت و قریبی امت تر از تکلمهای قریبان و سبکنا  
امت تو قرار دادم پس آن کسی که قبول میکرد ثواب آنرا بچندین بار عطا عفو میکردم و اگر کسی قبول نکرد  
عفو نهایی بنا را از تو رفع میکنم و آنرا از امت تو رفع و عطا های ایشان در آنجا میباشند و عطا  
دو بود آنرا از امت تو رفع و عطا های ایشان را در هر طریقی شب و روز در قریبهای ایشان عطا  
کردم و بر ایشان بخواه عطا در بخواه وقت واجب کرده بودم و آنرا از امت تو رفع و عطا در بخواه

که بخواه دیگر گفت و بخواه عطا در بخواه زمان از امت تو رفع کردم و ایشان حسن را بیک حسن و کلاه را بیک  
کلاه حساب میکرد و آنرا از امت تو رفع و حسن ده حسن و کلاه را بیک کلاه مقرر کردم و ایشان  
هرگاه قصد حشر میکردند و آنرا بجای آوردند نوشته میشد و اگر بجای آوردند یک حسن و اگر  
بجای آوردند حسن نوشته میشد و آنرا از امت تو رفع کردم و ایشان هرگاه قصد کتاهی میکردند  
و آنرا بعمل میآوردند نوشته میشد و اگر بعمل میآوردند یک کلاه نوشته میشد و امت تو هرگاه قصد  
کتاهی کند و بعمل نیآوردند یک حسن نوشته میشد و آنرا از امت تو رفع کردم و ایشان هرگاه کتاهی  
کنایه ها و ایشان را در هر طریقی عطا های ایشان نوشته میشد و تو بر ایشان از کتاهای این بود که  
بعد از تو بر خورشید و دست میدادند بر ایشان حرم میکردم و آنرا از امت تو رفع کردم کلاه  
ایشان را دیدن خود و ایشان خزان آدم و بر خدای خفیم بر ایشان مقرر ساختم و تو بر ایشان از  
عفو تو و آنکه و شتر بر ایشان حرم نمودم و ایشان چون تو بر آن کتاهای  
و بخواه سال و صد سال بگذشت تو بر ایشان قبول نمیکردم بجز آنکه ایشان را در دنیا عفو نمی  
و آنرا از امت تو رفع کردم و اگر بیت مال یا صدق یا کتاهای بگذرد بعد از آن یک چشم برهم زدند  
کنند و ایشان شوش همه آنرا از من و من بغير چنانکه گفت که اگر چه این هر عطا بر من و عطا  
خود را بیک بر من حق تعالی فرمود که از من درخواهد پس بغير چنانکه گفت که رَبَّنَا اِنَّا جُنُودُكَ  
و نعتی و رزق و هدایا اَوْسَيْنَا وَنَعْتُكَ رَزَقِي وَهَدَايَاكَ ما و لا تخجل علينا اَضْرَا و بار کن بر ما کنایه  
طافه ما را از حق تعالی فرمود که امت تو چنان کردم و ایشان بلاهای عظیم آفتاب را از تو رفع فرمود  
و در میان جمیع آنها حکم از من بود که بخلاف آنرا از تو طاعت ایشان بکنم من بغير  
گفت که وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا و  
عفو کن از ما و بیامرز ما و رحمت ما را تو صاحب حق تعالی فرمود که تو بر کاران امت عطا  
کردم هرگاه بغير چنانکه گفت که فَاَنْضِرْ اَبْرَارِيكَ ما را که طغیان بسم علی القوم  
الْكَافِرِينَ بر تو مکاران حق تعالی فرمود که امت تو در زمین مثل حال عیدت باشد  
کا و سایر امت تو صاحبان قدرت و تو غلبه ایشان و دیگر آنرا خود شکار کنند و خود شکار دیگر  
نعمت از جهت کرامت تو و حق تو بر آنست که ظاهر کنم یعنی غلبه هم و در زار و دینا آنکه در شرق  
و مغرب و جزیرین قریبی مانند آنکه ما را درین جزیره هند و بلبل و هند چین بغير چنانکه



اینها را گفت حق تعالی فرمود که عطا کردم آنها را بنوعی با مشق و هرگاه که آنحضرت میگفت بخون قالی  
 میفرمود که چنان کردم پس اینها را تعالی افاضت نمود چنانچه در این آیه مذکور است بطریق  
 خطا و فراموشی چیزی که کسی آگاه کند بران وجهی که طاعت بران نباشد و چیزی دیگر را بشا  
 بر طرف ساخت که مجموع از چیزی باشد چیزی که نماند و چیزی که مضطرب باشند و را و قال  
 بران و و سوره تغو و رفاق و حد کردن بشرطی که بران دوست ظاهر نکنند کسی میفرمود  
 تر از خداییت که این امور را طلبید و حق تعالی همراست بران فرمود بعد از آن پیغمبر این آن  
 صحیفه اصحاب بران را پیچید برت راست نگاه داشت و صحیفه اصحاب شمال را گفت و و چنانچه در  
 آن سوره و در حروف ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد بعد از آن فرمود آمد هر دو کتاب را بران  
 و **سوره الاحقاف**  
**بسم الله الرحمن الرحيم**  
**الذین آمنوا اتبعوا بعون الله** یعنی بنم خدای بر که چنانچه در اول بقره گفته شد **الله لا اله الا هو**  
**الذین آمنوا اتبعوا بعون الله** یعنی بنم خدای بر که چنانچه در اول بقره گفته شد **الله لا اله الا هو**  
 قایمست یعنی همیشه نگاه دارند است **نزلت عليك الكتاب** فرمود و شاد است  
 بر تو کتاب را ملا و کتاب جمله فرات که صدیق آن کرده اند بفرمان سابق **بالحق قصد**  
 بحق حال آنکه قصد می کنند است یعنی آن کتاب موافق است **لما بين يديك** و **انزل**  
**التوراة والإنجيل من قبل هدى للناس** و **انزل**  
**الفرقان** آنچه که پیش از وی بوده و فرود آورده است و فرود آورده و **انزل**  
 بنیان و شفا بود نازل بر وی فرود آورده است **فرقان** و ملا و **انزل** هر سه حکایت این  
**الذين كفروا يا ايها الذين آمنوا ان الله لهم عذاب شديد** و **ان الله عزيز غفور**  
 که آنکه کفر و در اینها بنیهای خلیل از برای ایشان عذاب سخت و خدای عز و جبار یعنی قدر  
 دارد بر عتق کردن و **وانفق الله** و **انفق الله** یعنی عتق این **الله لا يخفى عليه**  
**شي في الارض ولا في السماء** و عتق کردن خدای است بنیان و **خبر** و **خبر**  
 و نه در آسمان **هو انت** یعنی خداست **الذي صوركم** که آنچنان کسی مضمون میکند  
 شما را یعنی صورت شما را خلق میکند **في الارض** که **كيف** **الشيء** و در هر دو اینها چگونه

میخورد از وزن و سباه و سفید و سرخ و صحر و سفید **الله لا اله الا هو** یعنی بنم خدای بر که چنانچه در اول بقره گفته شد  
**هو العزيز** او که عزیز یعنی قدر و **انزل** **الفرقان** آنچه که پیش از وی بوده و فرود آورده است و فرود آورده و **انزل**  
 در هر دو فعل این آیه در شان بخور آن اوصاف و با کبر و عرو و شان او اصحاب است که نازل شده و سب  
 نزل آنکه آن بود که جوی و یوایس بران خطب جمعی اند و بنیان عتقت پیغمبر رفته گفتند که بعد  
 ملکه و زمان است و بعد از آنکه عتقت جمعی گفت که عتقت کسی که بدین روی که مدت نکش  
 هفتاد و یک سال باشد تا که دیگر چیزی هست آنحضرت فرمود که آری اگر گفت این در از آن است و دیگر  
 هست فرمود از سوره هاست که نازل شده **هو انت** یعنی خدا **الذین آمنوا اتبعوا بعون الله**  
**عليك الكتاب** آنچه که فرموده است بر تو کتاب را یعنی **فرقان** و **انزل**  
 که بعضی از آن کتاب **آیات حکمت** آیهای حکمت و حکمت است که چنانچه در آن آیه است و  
 نکره باشد حکمت آیهها که شمع کنند اند و آیهها و نازل شدن و نزل آیههاست یعنی زیاد  
 انچه ظاهر آن فهمید میشود احتیاج بنیای نذر مثل آنچه که حق تعالی و در آن حلال و  
 حرام کرده و بعضی در آنها و آیهها و عقده زبان و آنچه واجب است از نماز و روزه و حج و  
 جنگ و بکار با کافران و مثل آیه وضو و آیه حرمت علیکم المیتة و آیه حرمت علیکم انما اکلموا بها  
 همه حکمتند و آیهها را منسوخ نکرده و زیاد و از آنچه را از آنها فهمید میشود احتیاج بنیای نذر  
 و هر چه مثل آنها باشد حکمت و حکمت است ایمان می آید و در عمل و اعتقاد می آید و در  
 حدیث آن فهمید نیز مثل قرآن حکمت است **هو انت** که آنها یعنی **امر** و **امر** یعنی اصل **الکتاب**  
 کتابند و در این عبارت که **آیات حکمت** **هو انت** که آنها یعنی **امر** و **امر** یعنی اصل **الکتاب**  
 حق تعالی در آن مجز و اگر اوصاف سلطنت و در آن هر چه و آنچه بشینان نوشته اند هست پس هر  
 سخن سابق علم می باشد و هر سخن که در آسمان و زمین است ایشان میداند و نیز **الکتاب**  
 آنست که در علم خداست آن علم که حق تعالی کسی تعلیم کرده که علم خدای که پیغمبران و فرشتگان تعلیم  
 کرده است و حق سبحانه و تبارک **الکتاب** **هو انت** که آنها یعنی **امر** و **امر** یعنی اصل **الکتاب**  
 یکبار زیاد و یکبار کم منسوخ و **آخر** و **آخر** یعنی بعضی آیهای دیگر که **فمنشأ بها**  
 منشأ هستند و منشأ آنها اند که منسوخ شده اند و آیهها اند که بعضی بعضی شبیهند و آیهها اند که  
 برافاده اند و منشأ هستند و منشأ آنها اند که منسوخ شده و در هر جا معنی علیهم دارند مثل

آیهای حکمت



































عزیز کرده و حق تعالی بعضی را بر وی فرستاد و کان اسم که بایست و ها هلاک عزت نمود و بازید و عین  
عطرش یعنی شکر حسین و صنادید است چون این را شنید که بگذاز کرده سد و زکریا و  
گفت خدایا مرا فرزند ندی و میری عطا کن و او را وارث و وصی و نژاد من صاحب زلف حسین کن  
و او را بحجت و معصوم ساز و چنانچه محمد و جعفر و علی و حسین هم در و ناک می آید و او را ناک  
کن بر حق تعالی می آید و عطا کرد و او را بحجت در و ناک ساخت چنانچه در فضیله او حق تعالی میفرماید که  
هَذَا لَكَ دُعَاؤُكَ يَا رَبِّ اَنْجَايْ مُحَمَّدًا وَآلَهُ كَمَا اَنْجَايْتَ اِبْرَاهِيْمَ وَنُوحًا وَرِزْقُ  
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْهُ و دعا کن حق تعالی مستجاب کند چنانچه  
دعا کرد و ناک را مستجاب کرد و ناک را عطا کرد و او را ناک و او را ناک و او را ناک و او را ناک  
ضعیف شد و غیبت از انجم و گفت چنانچه حق تعالی میفرماید که فَاَلَسْتُ كَرِيْمًا  
كَرِيْمًا مَوْلَايَ اَنْ يَنْصُرَنِي وَنِعْمَتُ وَرِزْقُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
بخش مرا از ناک و خود فرست بر من یعنی من را طیب و خوب و ناک که میراث برادر من و او را عطا کن  
یعنی بر من ممانعت برادر من بر من چنانچه در اقل سوره مریم انشاء الله تعالی گفته خواهد شد و میر  
حق تعالی بفرموده من فرزندیت که عبادت و کند بعد از وی بر حق تعالی مستجاب کرد و دعا کرد  
و بحجت و عطا نمود و ملائکه را فرمود که ناک کنند چنانچه میفرماید که اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَا  
تَحْقِيقُ كَرَمُ شَتَّى عَلَيَّ فَمَا كُنْتُ مَرْدًا كَرَمًا مَرْدًا مَرْدًا مَرْدًا مَرْدًا  
و فرستگان و ملائکه هَوَاقِمْ لِي دُعَايَ وَنُصْلِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
عزیز چنانکه اطاعت حق تعالی او است و هیچ خدایی او را بر او ناک نماند و او را ناک نماند و او را ناک نماند  
ملک نماند و او را ناک نماند اِنَّ اَللَّهَ يَكْتُمُ السِّرَّ یعنی که بخند و خدای مزه کافی میدهد تا بحجت  
بر حق تعالی می آید و عطا کرد و کسی پیش از وی بحجت نماند و حسین هم شهادت و بی دین  
باب که پیش از و همدام و بی حق تعالی در کوی بحجت حکمت داد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
بود و بر ایشان و بر هر کس رحیم بود و صاحب طهارت و از شرها و گناهها پاک بود و نیکوکار بود و نیکوکار  
نکست و نزد و هر که گناه و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
عزیز و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
در نیکو و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد

باشد بیکبار خدای یعنی تعالی اول و صدق بحجت یعنی آن بود که چنانچه گفته شد غیر از کربا کسی  
نصیب معصوم نمیشد چنانکه در کربا مریم را آتش نداد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
نمود و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
خدای چنانچه را تو نمیکند و مریم را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
مریم را محتاج جواب از پرورش او نکرد و چون داخل شد با او ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
نخواست حق تعالی بحجت رشک ماد را ناک داد و حرکت کرد و مادر را بر مضطرب و ارجا کرد و ناک کرد و ناک کرد  
خود که بهترین زنان عالم است که بهترین مردان عالم است و در شکاوت نزد تو می آید و تو را بخیر می آید  
ازجا برضایت و بحجت رشک ماد را بحجت بد کرد و آتش اول و صدق بحجت یعنی بود یعنی حسین بن  
بهترین جوانان اهل بهشت است که بحجت بود یعنی بحجت خالفا و سید اهل بهشت یعنی  
سر کرده باشد در طاعت خدای اهل طاعت و حَصَوْرًا وَحَصَوْرًا و حصوری و حصوری که  
مباشرت با زبان نمیکند و وَيَبْتَغِي الصَّالِحِينَ و بغیر از الصالحان قَالَ كُنْتُ  
رَكِيًّا مَلَكًا ناک کرد و ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
باشد و عزت که بداند که آن صدام از اجابت خداست گفت چنانچه میفرماید که رَبِّ اِصْلَحْ  
اَهْلِي وَنِعْمَتُ وَرِزْقُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
و ملائکه قَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ یعنی که رسید است مرا ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
عَاظِمًا و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
او را اصل او را یعنی حضرت علی را چنانچه شد قَالَ كَذَلِكَ اَللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ  
گفت خدای که همچنان خدای میکند آنچه خواهد تحقیق که خدای را از هر چه بخواهد و تو چیزی را نماند  
و حق تعالی هر چه بخواهد که فرستاد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
عزیز و صبیح و پیاد شریف و وضع سبک و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
و دیگر از انجی و ملائکه که در حق تعالی و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
باو تا که بگوید و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد و او را ناک کرد  
من که تسلیم کند بدکان مؤمن باشد اگر با کعبه من کافر باشد باشد و بعضی را ناک کرد























































پری کردن و در دین و دنیا و با خدا و بر ایشان تکلیف و کسی که می بیند اندیش خود میکند باشد  
و در حق خود بخورد و با بگری و او طاعت کند و زنی که در سکا ندر بجای شوهر در بغل کبر و در زو فرزند  
آرد و اگر بر کرم شود هر بیده و کسی که امام یا حق را امام مبدل کند و کسی که انکار امامت امام حق میکند  
و آنرا تکلیف اعتقادشان آن باشد که با بگری و در اسلام هر حق حق تعالی است و حق تعالی با حق تعالی است  
حق تعالی نیز میگوید و نگاه میکند بر ایشان روز قیامت و پاک میکند ایشان را و از برای ایشان است  
عذاب و در رساندن و کسی که خشک کوبد و شش و کسی که چیزی داشته باشد و طلب مردم کند و کسی که  
از عظمت و امن افکند و باشد و کسی که متاع خود را بدو و تعریف کند و شاید و کسی که چون شخصی  
را سلخه را دوست و نماید و در پیش او باشد و کسی که دعوی امامت از جانب خود بخورد و کند  
و کسی که مال و موی را بشم خلافت بر حق تعالی نگاه میکند بر ایشان روز قیامت و پاک میکند  
ایشان را و از برای ایشان است عذاب و در رساندن و کسی که مؤمنان را در حق خود و مؤمنان نیز در دل با  
او دشمن باشد و آنرا تکلیف حق تعالی کند و آنرا تکلیف میاید و در میان حق تعالی افکند و کسی که از برای خدا حق  
جوید و کسی که برین خدای ناموزد و کسی که در حق تعالی نگاه میکند بر ایشان  
ایشان نیز روز قیامت و پاک میکند ایشان را و کسی که مردم را بخود دعوت کند و در میان ایشان نگاه  
از و باشد حق تعالی نظر میکند بر ایشان روز قیامت و کسی که کمالی بکند که از مال خود کم نماند  
با امام نهد حق تعالی نظر میکند بر ایشان روز قیامت و کسی که از مال خود کم نماند و اهل حق  
ایشان که ستم باشند و کسی که بدو مارد عاق باشد و کسی که بت بسیار کند و کسی که تکلیف افکند  
و کسی که همیشه شراب خورد و کسی که خود را سر مایه سلخته و چشم خود را در فرود و در حق تعالی  
کند بر ایشان نیز روز قیامت و کسی که از خود را افکند و باشد حجت بکند و کسی که متاع خود را  
بشمه اهدا نظر میکند بر ایشان روز قیامت و کسی که در عقب پیش نمازی که افتد با و کرده باشد و کسی که  
بخودان خود روز قیامت نگاه شود از نظر خدای بی رحم و کسی که عرق دانه دهد و کسی که از کلاه بیاید  
و در کوزه و کسی که گنجی را بکند و کسی که بدو آرد و کند حق تعالی نظر کند بر ایشان روز قیامت و کسی که  
سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر  
باشد همیشه و نبوی خدای محلی و سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر  
از شعبان روز و در حق تعالی نظر کند بر ایشان روز و در هر شب در دنیا و همیشه بر ایشان و نظر کرده

باشد

باشد و در حق تعالی نظر کند بر ایشان روز قیامت و کسی که امام حسین را شب نیمه زخمیه  
بیش از آنکه نظر کند بر ایشان روز قیامت و کسی که امام حسین را شب نیمه زخمیه  
نویز بخورد و میکند کار خیر است پس حق تعالی و تکلیف ایشان و در باره آنرا که در آنرا تغییر و تبدیل  
دادند و در باره آنرا که در آنرا تغییر و تبدیل دادند و در باره آنرا که در آنرا تغییر و تبدیل  
حق تعالی و از آنکه در آنرا تغییر و تبدیل دادند و در باره آنرا که در آنرا تغییر و تبدیل  
و هند که قرأت و شمر و نماز و غیره را بنویسد و کند نام تبدیل کنندگان را بیان و نماید و آنرا از  
آنچه ایشان از پیش خود نوشته اند بگوید و کند چنانچه حق تعالی نوبت بخشد و محال آنرا از دست  
و مطلق این علم ظاهر که مولف و مخالفان آنرا آورده اند و شد و اهل باطل و اهل حق  
بوده و هستند و در میان عباد حق تغییر و تبدیل میاید که و ان من یحکم و یحقیق کم  
ایشان یعنی از برای ایشان است عذاب و در رساندن و کسی که مؤمنان را در حق خود و مؤمنان نیز در دل با  
او دشمن باشد و آنرا تکلیف حق تعالی کند و آنرا تکلیف میاید و در میان حق تعالی افکند و کسی که از برای خدا حق  
جوید و کسی که برین خدای ناموزد و کسی که در حق تعالی نگاه میکند بر ایشان  
ایشان نیز روز قیامت و پاک میکند ایشان را و کسی که مردم را بخود دعوت کند و در میان ایشان نگاه  
از و باشد حق تعالی نظر میکند بر ایشان روز قیامت و کسی که کمالی بکند که از مال خود کم نماند  
با امام نهد حق تعالی نظر میکند بر ایشان روز قیامت و کسی که از مال خود کم نماند و اهل حق  
ایشان که ستم باشند و کسی که بدو مارد عاق باشد و کسی که بت بسیار کند و کسی که تکلیف افکند  
و کسی که همیشه شراب خورد و کسی که خود را سر مایه سلخته و چشم خود را در فرود و در حق تعالی  
کند بر ایشان نیز روز قیامت و کسی که از خود را افکند و باشد حجت بکند و کسی که متاع خود را  
بشمه اهدا نظر میکند بر ایشان روز قیامت و کسی که در عقب پیش نمازی که افتد با و کرده باشد و کسی که  
بخودان خود روز قیامت نگاه شود از نظر خدای بی رحم و کسی که عرق دانه دهد و کسی که از کلاه بیاید  
و در کوزه و کسی که گنجی را بکند و کسی که بدو آرد و کند حق تعالی نظر کند بر ایشان روز قیامت و کسی که  
سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر  
باشد همیشه و نبوی خدای محلی و سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر و سوره اذا انسا و انظر  
از شعبان روز و در حق تعالی نظر کند بر ایشان روز و در هر شب در دنیا و همیشه بر ایشان و نظر کرده

تکلیف































آنچه بکمال آتش و سوزش و فتنه و این خلاص کردن بخشش است از خدای مخلق و خدای عطا و خود را  
باز عیسی اندر میفرموده بادهست عظیم این آیه كُنْ لِلّٰهِ سَبِّحًا لَّكُم اَيَاتِهٖ لَعَلَّكُمْ  
تَهْتَدُونَ همچنان بیان میکند خدای عز و جل که شما را برای آنکه تاهدایت یابید  
این دو آیه را نازل شده است در شان امیر محمد و تابعان و دشمنان ایشان و آیه اول خاص است زعامت  
میفرماید که وَلَا تَكُنْ مِّنْكُمْ و باید که بوده باشد در بعضی از شما پس آیه خاص است زعامت امیر  
آنکه گویند که بعضی میباشند يَرْجُونَ الْخَيْرَ و يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ  
يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ طلب کنند برای خیر و امر کنند بخوبی و نهی کنند از بدی یعنی معصیت  
و مراد از آن است امیر محمد و تابعان معصومند و معصوم را نمیکنند بطاعت مگر آنکه خود آنرا بجا  
آورده و نمیکنند از معصیتی مگر آنکه خود آنرا ترک کنند و نیز مراد از آن است و این آیه را که  
کند بکنز اهل قبله پس معصیتها را چه کسی از مسلمانان بکنیز بطلبد و امر بخوبی و نهی از بدی میکند  
او را جمله استی که خدای عز و جل آیه وصف فرموده باشد و امر بمعروف و نهی عن منکر و خلقند از اطاعت  
خدای هر کس که بادی کند از اطاعت و از عین کرده اند هر کس که ایشان را باری کند خدای او را باری  
نکند و آنها را در بعضی بریزد که آنها را اجابت برپای و راه نامن و کسبها حلال و مظلما را در قیام  
معصوم و کار درست و از دشمن استقامت کشند معصوم و آنها را طریقه پیغمبران و صلوات الله و واجب است  
معروف و نهی عن منکر بر کسی که قوت آن داشته باشد و اطاعت وی کنند و عالم باشد بخوبی و بدی  
و باطنی و میگوید که ترک کنند باشد بخیر بر آنکه از آن نهی میکند و بر مؤمنی که خود وضیعت پذیر باشد  
و بر جاهلی که امور خود را بد و بر کسی که عادل و صاحب عقل باشد و باطنی و بدی میکند و در آنچه نهی میکند  
و بر کسی که عمل بخوبی کند و نهی پذیر از بدی باشد و خواه صغیر و خواه کبیر و واجب نیست بر کسی که  
ضعیف باشد که او نبرد که هر چنان با آنچه وجه میگوید از حق میگوید یا از باطل و بر کسی که قوی و عذر  
نداشته باشد و اطاعت او نکند و بر کسی که صاحب نیاید و شمشیر باشد یعنی بر خود و خود را بکارها  
کند و در آن زمان حق میباشند که امر بمعروف و نهی عن منکر را واجب دانند مگر وقتی که از این را باین  
باشند و این سخن هر تخریج علم و رخصت چون بدین آنها منظر عذاب خدای باشد پس کسی که  
کاز کسی نیست باید بدست و بدین معنی که زدن اگر قدرت داشته باشد بر زبان منع کند و اگر آن  
هم قادر باشد بر او و او باشد و همین اول است که خدای عز و جل او را و آگاه باشد و حق تعالی

خود را از عیسیان را از بدکاران و نیکوکاران را از عذاب که وجه آنکه نیکوکاران منع بدکاران  
نکردند و برای عیسی خدای بخشش آنرا نشاند و دوستی آنها را و با آنها عقیبت خدای را داده کردند و ایشان  
قد مرتب بر منع داشتند و خدای دشمن است با مؤمن من ضعیفی که درین دنیا بعضی از بدی میکند بدی  
بر آنکه با سر معروف و نهی عن منکر درین داری بکند و گناهانشان بر طرف شود و بعضی را بعضی سخط کردند  
و ایشان را باری کنند در زمین و آسمان باشد و امر بمعروف و نهی عن منکر بهترین اسلام است بعد از  
ایمان بخدا و صلوات بر محمد و آلین علیهم السلام و خدای بعد از شر که قطع رحم امر بدی و نهی از خوبی است  
بدتر از آن است که کسی خوبی بدی و بدی از خوبی و امر و مصلحت طلب است خطا کرده اند که خوبی نزد ایشان  
آنست که اگر کسی بدی بدی است که با آن بدی و هر یک از ایشان امام خود شده از خود هر چه میخواهند  
فراموش کردند و سابق بخیرات گشت که بر او خطا طلب مردم را و امر بمعروف و نهی عن منکر که بعضی غالی  
عذاب میکنند و عام را بکاه خواص را که خواص نهان علی منکر کنند و عام ندانند و با هر که استکار کنند  
که ندانند علم سرزنش ایشان بکند ندانند و خواص هر دو مستوجب عقوبت خدای می شوند و منکر  
کسی است که منکر نام و فضیلت او باشد و منکر در قرآن و دشمنان آن بندگان در حقیقت ایشان اصل آنند  
اُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰٓظُونَ و اجتماع طلب نمایند که لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ  
كُفِّرُوا وَ اُوۡخِلُوا من بعد ما جاءهم البينات و میباشند مثل آنکه کفر  
شدن و اختلاف کردند بعد از آنکه آمد ایشان از اینها و واضح بگویند وَالَّذِينَ كُفِّرُوا  
وَالَّذِينَ كُفِّرُوا و اجتماع از برای ایشانست عذاب و عظیم پس چون عالم است و اهل آن گداشته و نام تعیین  
کرده که اگر لطاعت او کنند اختلاف میکنند و اگر آن بندگان را سوال کنند باری خود فتوی میدهد و اختلاف  
هم میرسد و کان نکنند که اختلاف و حقیقت بنابرین آیه و آیه سوم و هفتم که اول و دوم مختلف از  
من هر دو آیه و الله که خلق جمیع را میفرماید وَالَّذِينَ كُفِّرُوا و الله تعالی آیه اول و دوم در شان علی و امیر محمد  
ایشان و در شان ابابکر و عمر و عثمان و معاویه و دستان ایشان نازل شده میفرماید وَالَّذِينَ كُفِّرُوا  
روزی که بعضی در قیامت که يَتَّبِعُ سید میشود در روز يَوْمَ و يَوْمَ و يَوْمَ  
فَاَمَّا الَّذِيۡنَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمۡ و اوها و سیاه میشود و در حقیقت با آنکه سیاه شد  
روپهای ایشان سیاه شد ایشان که كُفِّرُوا بعد از آنکه فَدَفَعُوا و فَدَفَعُوا  
چنانکه آیه که در روز بعد از ایمان آوردن شما پس چنانچه که بدید از عذاب با آنچه بعضی بسبب بخیر







الله متفانند آنها را بخدا یا بعضی از آنها را و نظر من اینست که در این باب و کتب و حال آنکه  
همه یسجد و قنات ایشان بحد میکنند بگویند یا الله و التوبه الاخره  
مورد بخدا و در آخر بعضی و زیادت و قنات و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
المکرم و قنات عنون فی الخیرات و امر میکنند بخوبی و نمی میکنند از روی سر و عت و ازین  
دو خبرها بعضی و دو بخدا می آید و امر بخیر و یا اولیک من الصالحین و اجتماع ایشان  
صالحانند و یا بفعلوا من خیر قلن تکفیر و یا بجهنم که از خبری بر سر هر کس که گران  
کود نه شود آنرا یعنی کار کرده نه شود یعنی کار نمیکند آنرا بخدای و مراد اینست که کم و ضایع نیستی  
و ایشان میرسد ثواب آن خبر و این معنی را که در ضایع نیستی قاضی و دفع و خوف و مراد ازین سخن  
آنست که گران نیستی و ایشان در آن عمل خیر بعضی و مرعی از و خدای ایشان از آن خبر و در آن  
ایشان میدهد و که در دنیا در مقابل بکار است و چنانچه در دنیا و در آن را میکنند خدای بکار است  
بیکدیگر یعنی میکنند خدای گران میکنند یا الله علم بالمتقین و خدای است و قنات  
ان الذین کفروا لن یغنی عنهم اموالهم و اولادهم من الله منیثا و اولادهم  
احتیاج نمیکند و اندر عتق اموالهم و اولادهم و اولادهم من الله منیثا و اولادهم  
ایشان مالهای ایشان و در نزد ندان ایشان از خدای چیزی را و احتیاجت صالحان یعنی اصل  
الشار هم فیها اشتد ایشان در دنیا و خال و قنات همیشه خواهند بود این آیه را از ایشان  
در شان کافران و که می میدهد مال خود را در عین طاعت خدای و حق تعالی از برای ایشان مثل و در دنیا  
که مثل ما یتفقون مثل آنچه میدهند کافران در راه خدای فی هذه الخیرات الذ  
دین و دنیا در ضایع بودن کشتار و یا مثل و اولادهم من الله منیثا و اولادهم  
سرا بخفی بود و رساند با حزن حق و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
انفسهم و اهلکته بنفسها و خود بر سر ملاک یعنی نیای کنند آن را یعنی زهرت و ایشان را  
و حق تعالی مثل مثل این مثلها در قرآن چند آن آورده که مردم عبرت گیرند و طاعت او کنند و یا  
طاهم الله و لکن كانوا انفسهم یظلمون و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
خود ظلم کنند ایشان این سبب در شان بود و نازل شد بفرمایند یا ایها الذین آمنوا  
لا تحذروا و ابطالهم من دونکم و یا مومن بالقرآن و قنات عن

خدا

عمر از فرمان بعضی از یهود لا اله الا الله و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
عالمی بعضی در صراط و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
ضرب و مشقت ثواب و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
ایشان یعنی از سخن ایشان و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
اکبر بر سر کشته را بخیر و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
حق تعالی و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
اولادهم و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
شان و حال آنکه توفیقون بالکتاب کلمه ایمان و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
ایمان می آید و ایشان بکتاب ایمان می آید و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
امثالهم و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
میکند و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
که بر سر است و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
میرسد و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
تمسک و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
نفسه و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
و یقفوا لا یضربکم و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
میکند و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
احسان و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
پروان رفت که جای جنگ تعیین کند و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
کشتار و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
شده و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
که در سر و یا مومن بالقرآن و قنات عن  
و یا مومن بالقرآن و قنات عن

و دشمنی



واقع شد و چون حق تعالی از منزلت شهیدان بدر در بهشت بمؤمنان خبر داد رحمت بهشت را  
دعا کرد و خدا را جنگی بشمارید که در آن شهید شویم و حق تعالی جنگی را نصیب کرد و هر که بجنگد  
الا انما نکره کشته شد و مسلمانان و جنگی که در حد و حیطه کمال است که از انصاف امر کرده و نصف کشته شد  
و حکم در باب هفتاد اسیر آن بود که ایشانرا از اهل بیت رساندند و ایشانرا به پیغمبر گفتند که ایشانرا بجنگی  
و کشتن یا فدیه یعنی مال ایشان بگیری و خبری نماند که حق تعالی از برای ایشان قدر را  
سایح فرمود باین شرط که سال آنکه از مؤمنان بهین عدد شهید شوند آنحضرت ما ایشانرا کینه گفتند  
که از این سال فدیه بگیری و بآن قوتی حاصل میکنیم و سال آنکه بعد ایشان از ما شهید شده به  
بهشت میرویم و چون قریش از جنگ بدر که از کشته شدن پیغمبر و غیر آن رفتن لشکر از قبا با خبر  
کرد و حوالی ایشان بودند بر آن جنگ جمع کرده از آنکه بطلب خون شرکای قریش که روزی در و خندق  
کشته شده بودند هر روز سواره و هر روز پیاده سال آنکه بهین عدد آمدند و با خود دانستند که ما را  
بجنگ حرم میزنند و او بیایان صدها نفر میزنند و اگر ما در مقابل هر روز و هر دوخته حلقه خازنه  
نیز ایشان رفت و فرستاد و امساله نیز ایشان بودند و آنها دو کینه از خون خورده بودند که در بهشت  
موقوفان میگویند و مردم را در احد جنگ آنحضرت حرم میزدند و از جنگ بی خبری که در سوره  
در فتح مکه امیر یکتای ایشان کرد و در عشره کتاب بن افعی در جنگی انداختند و در آنجا بود و چنانچه  
الحاکم گفته جلالتش بر خبری که پیغمبر از ایشان خبر داد و چون خبر رسید صحابه را  
جمع کرد و ایشانرا اعلام کرد که جنگی در قریه ای است که قریش جمعیت نمود و عزیمت دارند  
و صحابه را بر بیرون رفتن و جنگ کردن حرمی ساخت و بر وایتی چون که بیایان شود حاصل شد و عتبا  
به پیغمبر نوشت و آنحضرت در باغستان مدینه بود که آن نوشته رسید آنحضرت از آنجا بیرون آمد و فرمود  
که لعل ایندیش چون داخل مدینه شد بر ایشان خبر داد و عبد الله بن قریه از صحابه گفتند که  
از مدینه بیرون مرو تا در کوچه های مدینه جنگ کنیم تا مردان ضعیف زن و غلام و کینه های هر که در  
و از باها جنگ کنند و مادر قلعه و خانه های خود باشیم و چون بیرون رویم دشمنان بر ما طغیانند  
و سعد بن معاذ و غیره از قریه ای که از رسول الله هر که از عرب بر ما در وقتی که بت پرست  
بودیم دست نداشتند چگونه حال را بر ما دست خواهند یافت که در میان ما هستی جنگی ایشان بیرون  
میرویم و هر که از ما در خدمت تو کشته شود شهید شدن و هر که کلمات می یابد جهاد کرده باشد در

خواهد بود

راه احد آنحضرت قبول آن سخن فرموده بودند تا آنکه شد و حرمت شرب و فارغ شدن آنحضرت از  
مخیر فطریتهای آن چنانچه در آنکه بفرموده رسول الله که من المیر که کشته شده بیرون رفتن با خبری  
جهاد بود و ملازمت او با جمعی از صحابه بیرون رفت که جای جنگ را تعیین و از با پیغمبر حق سبحانه  
و تعالی میفرمود که ای کینه از عذبت انکاکه که رفتی بفرموده من اهلک از اهل خود  
یعنی از اهل خود که موتی المؤمنین معاً عذبت انکاکه که رفتی بفرموده من اهلک از اهل خود  
جاءه القتال ای کینه سمیع حکایت از برای جنگ و بکار و خدای شنوایت دانا الذمت  
طافشان میتکم انکاکه که رفتند و ملاقات شما چنانچه الحاکم گفته شد یعنی عبد الله بن  
ای جماعتی که از قریه ای خارج متابعت او کردند ان قتلوا فانه الله و لم یسکون که کشته  
و حال آنکه خداوند آنرا و ملاقات بود یعنی خدای متولی و با شایسته و یاری کنند ایشان بود پس چنانچه  
کردند پس آنحضرت با جمعی بیرون رفت و در فتح داد و مردم سرعت میرفتند و از وی ملاقات  
دشمن میکردند و آن روزی که در کشته شدند که اگر دشمن میسر میزد و کوهان میخوشیم تا کشته شویم یا فتح  
کنیم تا آنحضرت جای جنگ را تعیین میفرمود و عبد الله بن قریه بیرون رفت و باز کشت و مردم خود را  
ترسانید و او جاعتی از آن خبر که کشته شدند و کشته شدند که اگر پیغمبر ظفر یا بد گویند که ما با شما بودیم  
و اگر ظفر یا بد گویند که امانت شما کردیم و در حق تعالی یا ایها الذین امنوا ان قطعوا  
الذین کفر و اجمعند که بعد از ازادین سور و آیه الذین یقرضون بکم را در سور و نشانده  
شان ایشان نازل فرمود و پیغمبر او و دشمنی که راه را در پهلوی را عراف در سده احد مقرر کرد  
فرمود که در قریشی احد رسیدی و لشکر پیغمبر هفتصد یا ششصد کس بود پس عبد الله بن جبر را  
با چنانکه امر کرد در درگاه گذاشت و فرمود که اگر شما ببینید که ما در پیش کریمانیده و داخل مدینه کرده یا  
از بیابان کشته و مرده و اگر ببینید که ایشان ما را از کربانیده و داخل مدینه کرده یا ششصد و یاز  
جای خود حرکت نکنند و او بیایان خالد بن ولید را بدو دست سوار و کینه گذاشت که هر که بدین  
که با و لشکر ما را میبینیم ازین کرم بعقب مسلمانان در آید و چون سینه و قریش آمد و عقب  
آگهی پیغمبر بعقب پیغمبر و عتبات بیرون علم را جل داد و چون مشر و قتل کی از صاحبان علم  
پیغمبر میرسد علی بن خنصالی بنشد و پیغمبر را در جانی بخت کرده در میان دو صف پیغمبر را  
رفت و پیغمبر با و فرمود که از راه رفتی نیست که خدای با آن بدست که درین موضع بر اهل بیت کفران



قریش جمله کرده شاعران آن روز این بود که میگفتند که یا نصر الله اقرب و یا بنی مضر جریب میکنند  
یا بنی عبدالمطلب یا بنی عبدالمطلب و شبیه از او میگفتند که یا بنی عبد الله بن مشركان که بخندند و شکست عظیم  
یا بنی عبد الله بن مشركان یا بنی عبد الله بن مشركان یا بنی عبد الله بن مشركان یا بنی عبد الله بن مشركان  
خود بدید سر بر سر شده عبد الله بن جبر بن سید و ایشان و بر لب بر لب از گردانیدند و مردم عبد الله  
سایه را دیدند که بنی مشغول اند که مادر اینجا چرا بسته اند و باران غنیمت میگرفتند و مالتی غنیمت  
میآید عبد الله گفت از خدایم بر چیز دیگر میگویم و ما فرمود که از اینجا برویم ایشان از وی بجزوا نکردند  
بلکه بگریه رفتند و عبد الله با و از ده کس ماند و علمدار قریش طهر بن ابی طالب عبد الله را بگریه و یاد  
بر آورد و مبارک طلبید علی بن عبد الله او رفت و بر بخت را بیاورد و علم یافت و آنرا دیگری برداشت و در  
دست آنحضرت گشتند و همچنین دیگران عبد الله را بآن بیتی که آنحضرت گشته گشته عبد الله را صفا  
که منسوب به ایشان بود علم را بر گرفته آنحضرت او را بآن گشته عمر و دختر طهر را بر سر علم برداشت  
بر این معنی بنی علم دار مشركان و علم پیغمبر با علی بود و خالد بن ولید فرمود آمد عبد الله  
و مردم را و آنرا که اندک مردم بودند که از عقبه مسلمانان در آمدند و شمشیر بر سلبین خنایان و قریش  
درین روز شکست علم را بر آید و در بای علم جمعیت کردند و همگی مثل جمله یک کس و عبد الله را  
نهاد و جمعی شهادت شده باشد که بخندند و بر اصحاب طهر هر بیت و شکست عظیم رسید و بگوید  
هر طرفه و بدید مهاجر و انصاریانهای خود بپذیرفته و هیچ جا توقف نکردند تا داخل مدینه  
شدند و آن نیز گفتند که اگر ابوبکر هر کس سید گفت که محمد گشته شد و همگی میگفتند که محمد و صحابه  
او گشته شدند و شیطان نیز با آنکه که محمد گشته شد پس آنحضرت خود از سر مبارک بر داشتند گفت  
که من محمد و من رسول خدایم فرمود ام و گفته نشد ام بکی اسیرین بدان خدا و رسول او حق تعالی عدل  
داده است که مرا بر همه دنیا غلبه دهد مردم با و ملتفت غنیمت شدند پس بگوید عربی ملتفت شده  
گفتند که حالا این که کجاست از من میگوید چون از ایشان فرمود شد باز گشته و رجالی که بود  
باستان و کس آنحضرت نمائی که علی بن ابی طالب و بنی سید و دختر کعبه زنی و او زنی بود که آنحضرت  
جنگها میرفت که معالجه فرموده کند و دیو پس پیغمبر بسیار غضبناک شد و همگی غضبناک می  
عزیزان و بپای مبارک او میرفت پس علی بن ابی طالب گفت که خود را بر بسجای بد فرموده یا آنکه از رسول خدا  
کسی بخندد بر ما گفت که یا رسول الله مرا افتد بخت و فرمود که بر کفایت قریش و دشمنان از من

پس علی بن ابی طالب که شمشیر بر کمر میسید میزد و آنحضرت را بود خانه گفت که باز کرد که بعضی کرده بنی  
حمله کردند و ما را علی منت و من و ایم و دشمنان بگریه گفت و الله بنی عبد الله بن مشركان که بخندند و شکست عظیم  
و در طرفه و او در طرفه جنگ میکرد و بود خانه آنکه مالتی جنگ کرده حراحت و زور دست خود چون بر  
زمین افتاد علی بن ابی طالب داشت در حلقه آنحضرت بر زمین گذاشت گفت یا رسول الله آیا وفای بر عیث  
خود کردم و فرمود که آری و در باره او خبر گفت و ابوبکر از فرشتند و بیکدیگر غنیمت گرفتند و بدین سبب  
که بخندند که مادر بر وی حمل کرده گفت که ای فرزند خدا و رسول و میگریزی پس از آن کرد اندک کافران  
بر و حمله کردند او را گفت آن روزی شمشیر بر سر گرفته گشته او را گفت و آنحضرت و بر او عا کرده او برگرد  
پیغمبر میگفت و بدین سبب آنحضرت را بآنکه حراحت بسیار بر وی رسید رسول صبر می  
از مهاجرین را بدید که سپهر و غیره گفتند و در کربلاست یا آنکه بر وی غر و کسیر را بستاند و بچشم بر او  
سپهر را انداختند و کوه را شمشیر بر کمر او سپردند و شمشیر بر مشركان جنگ میکرد و پیغمبر گفت که مقام انبیا  
افضل است از مقام ابوبکر و عمر و عثمان را بن فخر آنحضرت حمل کرده ضرب مبارک بر وی زد و با  
بر آورد که محمد را گشتن بی حق تعالی در خانه و در وی سلطه ساخته هر دو دست که بر سید عیسان شمشیر  
آن افتاده درخت از کشت او میگردد چنان بود تا بحد و معی و بنی معاویه و قی که با حریفان  
در راه مبارک داشته گفت یا ایها محمد یا میکش چون جنگ قائم شد آنحضرت را دید که شمشیر در  
دارد مبارک دست مبارک وی در شمشیر افتاد و گفت که کشتم محمد را و علی بن ابی طالب گفت که دروغ میگوید مبارک  
دیگر بپاشی مبارک آنجناب زده پیغمبر صد عا کرد که آری و حیران کن چون جنگ بطرف شد و  
حیران میگفت تا آنکه سر او بریدند و بخت را بیاورد و مردم در طرف راست بر آنجناب حمله کرده علی بن  
ایشان را دفع میکرد و چون آنها را دفع می نمود از طرف چپ با و حمله می کردند علی بن ابی طالب هر طرفه  
که حمله بر آن حضرت میکردند ایشان را گرفته دفع می نمود و ایشان را میکشت تا آنکه شمشیر او سر برآید  
عجزت پیغمبر آمد و آنرا بپای داشت و آنروز آنحضرت شمشیر خود ذوالفقار را بر وی عطا فرموده  
خود را بپای داشت و کشید و در پناه سنگ ایستاد که از بر مشركان نمین باشد و جنگها بیکطرف افتاد و  
امیر المؤمنین عمر در میان مشركان افتاده جنگ میکرد تا آنکه بر وی و سر مبارک رسید و شکست  
دستها و پای او را بر حراحت رسید و او همان ثابت قدم بود و هند و یثرب و حبش و غلام حبیب بن معلم  
نزدان کرد که اگر محمد را علی بن ابی طالب بقتل یثرب هر چه خواهد بود و حتی کشته قدرت بر میسر و طمع







برای سزاوارت و نامشروع و نشان آنحضرت را در میان گرفتند و سلاوه کردند و جبرئیل گفت که یا  
رسول الله و الله که بیکدیگر علی میگردد و متابعت همین است و نشان مقرب در متابعت  
پیروی او در پیچیده و فرمود که از اوست و من از تویم جبرئیل سربار گفت که من از شما هر دوام و علی هم  
حمله کرد و جبرئیل و نشان حمله کرد و جبرئیل علی را نزد آنحضرت آورد گفت که یا رسول الله صلی الله علیه و آله  
میشود و از او شمشیر زدن بهر کسی میکنم بیش از آنکه بزرگ افتاده میبرد و فرمود که اینها جبرئیل و میکائیل  
و اسرافیل اند و نشان آنکه خدای بر وی شکران زده و گواران که بخشد و که بخشد آن اهل اسلام  
بارگشتن حق تعالی که ام حسنین را در خالو الجنة داد و بن سوخته نشان ایشان فرستاد و چون جنگ  
برپا شد آنحضرت فرمود که کدام یک خبر رسیده است و در پی طلب دفعه فریاد میکرد که ای سعد  
و جواب میداد بعد از آن گفت که ای سعد رسول خدای ترا میبرد سربازان را شمشیر میبرد و برسد  
که رسول خدای زنده است گفت آنرا گفت لعل الله و با نشان پیغام داد و وصیت کرد ایشان را بخدمت پیغمبر  
و در گذشت خبر چهره آنحضرت آورد و فرمود که خدای او را بیا بریزد و در زینت باری ما و در درون وصیت  
بیا کرد بعد از آن رسید که کدام یک خبر از من میزند و در جوارش بن صبر گفت که من آنحضرت بر تو  
شدم بر یافان خود را بر سر او کشید و چون کوتاه بود طاعت او را بر یافان او انداخته و فرمود تا شهیدان  
که هفتاد و یک سیران کفاره روز بدر و نصف سیران و کشتگان کفاره روز بدر بود و جمع  
کرد و بر ایشان نماز کرد و در من کرد و بر جمع هفتاد و یک سیران که گفت و چنانچه بر هم میزدند خود را  
تقصیر میزدند و پیغمبر نیز در قضیه جمع غم خود صبر کرده اظهار دل سوختن و گریه میکرد و خدای  
او را میفرمود و فرمود که اگر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از من سستی میشد جمع را میگرداشتم تا روز قیامت  
از شکم زندگان و حوضه مرغان حشر میشد و معصیت آنحضرت بر جمع و ده ناکت از مصیبت بر هم میزد  
چهره بعد از آنکه فرمود این مقصد فرخ خوبان را بدیده بوی عطا شد و همه جمع فدای آنحضرت و ائمه  
اعلی در بعضی از کتب مشهور است که آن مشرکان نگه نکرده بود که از کلمه هر کشتن شود هر چند  
خون و چون ثابت گشت شد و مشرکان از جنگ انحراف کردند و پیغمبر و اهل بیت خود را  
غلام آن زن بشارت گشته شدند ثابت بوی اده آن زن او را از او کرد و گفتری بوی اده نزد  
ابو سفیان رفت و از او رخصت کرد و غلامی را که کشته شده بفرستد تا سوار بر پی  
کامیاب خود و فاکند ابو سفیان و دست کل اهل حلاوت در شرف نشاند تا سوار او را برین جبهه آن

زن نیارند و ایشان رفتند و از آن عظیم در گرفتند آن دو بیت کس را مشرق ساخت که از یاران بات  
و از آن دو بیت که ظاهر شد و آن زن کاو را از آنجا برده کرده بود خدای منع کرد و جبرئیل او  
قتاده بن ربیع انصاری رسید حدیقه او بیرون آمدن بود آنرا بدست گرفت و خدمت پیغمبر آورد  
گفت که زن من چندی کوی من بخواهد شد آنحضرت چشم را زدست او گرفته بجای خود گذاشت  
و فرقی میان دو چشم او نیوانت کرد مگر با اینکه آن چشم بهر از چشم دیگر بود و چون آن منافق و بیجا  
خبر گشت شد آنحضرت را در مدینه شایع کرده بود که کسی از زنان مهاجر و انصار ندانند بود که  
از مدینه بیرون نرفته باشد و فاطمه را بهر توبه بدو یا آنحضرت رسید و در بر او نشست  
و آنحضرت بجانب مدینه کوچ کرد و علم را به علی داد و بخون رنگین کرد و میبرد و خود از عقبت وی پی  
دخانه از عقب پیغمبر میرفت و این آیه که کو ما محمد از رسول درین سورع نازل شد و مردان و زینب  
بنت جحش استقبال کرده زنان انصار حرمه آنحضرت روی خراشید و موی کشاده بود و پیغمبر  
حجمه ایشان دعای خیر گفت و داخل مدینه شد علی با هفتاد و کسری و رایت شد که بنشیند و جمع  
بر داشته و قیام آنجا داخل میشد و از جای بیرون میرفت پیغمبر بعبادت وی میفرستاد و وی را  
دید که ریت گفت که من در راه حلال اینان را آوریدم تا شادی است خدا را که با وی یکدانه  
باید و میکند علی که ریت گفت که پدر ما دوم و فلان بن ابی شکر حذر که که میاید که در وی ایستاده اند  
و که بخند با هم چگونگی از شهادت محمد و میبندم آنحضرت فرمود که آن انشاء الله در عقبت آنکه پیغمبر  
و فرمود که ابو سفیان فرستاده است که در میان ما و شما در حرام الاست گفت پدر ما در مدینه  
نویا و اگر بایکدیگر در مدینه است بر گیرند که تحفظ از حق میکنم و بیرون سورع آید و کاین من بنی قریظ  
کثیر و آیه پیش از آن و ناکان نفسان عقوبت در شان علی نازل شد و قریش کنگاش کردند که باز گشته بر  
سر مدینه و در پیغمبر گفت که کیت که من خبری از قریش نیارم و کس چو بگفتند علی گفت که من خبر نیارم  
میزاد را به نفر فرستاده فرمود که ای علی شمشیر بگرفت از عقب ایشان برو تا با ایشان بر سر اگر شمشیر  
شد اسباب را بجنب کشیدند و راه مکه انداختند اگر علی نماند و مدینه دار پدر علی و آن آزار و  
جراحتی که داشتند فرستادند با ایشان نزد یکدیگر رسید و دید که بر شمشیر سوار شده اند ابو سفیان گفت که ای  
علی چو بجای میایند و من نزد صاحب خود باز گردم علی باز گشت خبر آنحضرت رسانید و جبرئیل آنحضرت  
آنجا که بر رخ و کشته شدن باز گشته مدینه را لحاظ شد و می رسید که از پی قریش میزد و غیر از محمد را

و علی







بگو که بیان ما تو نجات و نبرد و جنگ خواهد شد و حق تعالی را بدست خنجر و تیغ و شمشیر و کلاه  
گشت و زود باشد که با تو و هم و شمشیر و کلاه و فلان در جاده بدر ملاقات کنیم و هفتاد و شش  
شمار کنیم و هفتاد و شش را اسیر کنیم و برایشان قتل می گردانیم با کرم بعد از آن بجای آن از میان  
و نرسا و سایر جماعت گفت که میخواهید که جای قتل آن جماعت را بشمار بیاورید یا بیاورید که گفت حق  
بسم الله و بکران گفتند که آنجا چند روز مانده است اسباب غریب بیاورید و چه بود آن گفتند که ما دیدیم آنجا  
را بعضی اعم و در خانه های خرم می بینیم آنحضرت عز و جل که حق تعالی بطول الاثر شما را در کام دوم با آنجا  
نرسد و قدم دوم با آنجا رسید خود را در پیش چاه بدر دید آنحضرت از هر طرف چاه که میگرد و دید که  
که میرسانید میگفت که آنجا فلشگاه ابو جهل خلیف بود که فلان مرد انصاری و از زمره و عبد الله بن  
مسعود که ضعیف ترین صحابه است او را بقتل خواهد رسانید و آنجا معتبر و فلان آنجا شمشیر و در فلان  
موضع و لید افتاده فلان و فلان گفت خود را اندر شد و هم را ناگفت و این قضیه را تپ و هشت  
روز و در روز بیست و نهم واقع شد آنگاه فرمود که ای مسلمانان و بود آن آنحضرت از من شنیدید بگویند  
گفتند و شانه کردان تو قسم از کجاست پس آنحضرت بعضی شکان فرمود تا در شانها نوشتند  
شان را باستین بکنی ایشان گذاشتند هر کس شان را در آستین خود دید که بخلاف آنحضرت  
گفته بود همگی را بخاوشته شد بود پس چون روز جنگ شد همه آنحضرت فرموده بود و چنان  
فرستادند تو شتر بود و ندانست و وضع شد و هفتاد و شش را و سبک آن بود که جنگ بیکسال پیش از جنگ احد  
بود چنانچه در واکه پیش ازین گفته شد و قافل فریش روانه شام شده ابو سفیان در آن قافل و مال  
و خزان بسیار از تویش قافل بود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که پیروان و ندانند تا آنجا که بگریزند پس روانه شام  
و صفا آنحضرت با سجد و سیزده کس که یکی از ایشان زهر بود که در جنگ اجل کینه و بغض لقمی کشته  
شده یکی قشاده بن نعمان انصاری را در زلزله و دفاع بر زمین عالم بود پیروان رفت و بر پیغمبری از بنی  
اسرائیل حق تعالی وحی فرستاد که است خود را بچهار کعبه و ایشان را جمع کرده چون نبرد و دشمن برسد زنجیر  
جنگی که بختند و مرتبه دیگر همان طریق و حریفان و ایشان را جمع کرده و جنگی که بختند و مرتبه دیگر  
فرستاد که اگر جنگ کنند ایشان را از نزع میبرد آنگاه سجد و سیزده کس بود اهل بدر و بنو نضیر و  
کره چون بر بار دشمن رسیدند جنگی که کردند و صحابه حضرت صاحب کلاه بر نیزه و وقت ظهور آن  
حضرت سجد و سیزده کس بود اهل بدر خواهند بود و چون خراج که فریاد کرده ایشان را بجلد و صدمه

باشان کرد و مسجد ها و سخت خواب خود را شدند سید از مشرق و مغرب در یک چشم زدن بخواب  
اود و میانه دکن و مقام ابرو هم حاضر شوند و ایشان هر یک صاحب علم و برهان خدای از جانب حق تعالی  
داده است که بگویند و طایفه و بنی قافل فریش طغیان و صحابه بکافران عز و میر و در لشکر کثیر  
و داب بود یکی از پیروان عوام و یکی از اهل بدر و بر او باقی با آنحضرت حر یک سوار نبود و هفتاد و شتر بود  
بنوت سوار بشتند و آنحضرت و طایفه و مریدین ای مریدان یک شتر را از مریدان بود بنوت سوار میسر نکرد  
چون پیغمبر بنزدیک آمد سید ابوسفیان خبر شنید بسیار فرسیده چون منزل فرمود رسید و خضم  
خزلی را در دینار کای کرد و شتری بود که در دینار کای کرد و فریش را بگریزند و بنی که گفت که چون بیکصد  
میل از پیشتان کرده و دم اول برید جامه خود را از پیش و بر چاک سازد و او را کون سوار شود و با آنکه  
بلند است خبر از فریش و هفتاد و شتر جان کرده خبر داد و مردم سکه طریا آمدند تهیه بیرون رفتن عوفی  
و از سر کردگان فریش هر یک مال از فریش صرف تهیه راه و جنگ کرده بیرون رفتند چنانچه چش و غل و در  
انفال میفرمایند که خلیف من و یار هم بطول در همان سویم در شان ایشان ازین کفر و انبیا چون  
اسلام را زانرا فرمود و نصیای هر کس ایشان بیرون آمدند چنانچه الحال گفته خواهد شد و از آنجا  
عباس بن عبد المطلب و عباس بن ابی طالب و فاطمه بن حارث بود و با خود بیرون آوردند که شتر خود  
و در رفتند و در لشکر ایشان چنان حد آت بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و شیرین ابی العباس  
و عوفی و عوفی را بجا سوسو چرخ قافل فرستاد ایشان بر سر آید و رفتند شتران خود را بیاورید و کشته  
و شنیدند که دشمنی قصد بدختری که بکند هم از صاحب طایفه بوده و طایفه میگرد و سیکو بد که قافل فریش  
و روز نفلان فرود آمد و آنجا با بیاورید و من چند ایشان کارها کرده فریش را میبرد و ابو  
سفیان قافل را بجا می گردید مشورت بود میان بنی بدر خود تنها پیش آمده باب رسید و کج چینی  
دید رسید که از پیغمبر و از گفتند از امام روزه و سوار بدو که آمده گرداشتند و شتران خود را  
خزان اندک بازگشتند ابو سفیان با آنکه خضع کرد شتر ایشان خواستد بود رفت بیک شتر ایشان را که بود  
استخوان خرما یافت داشت که از مدینه آمده اند و جاسوسان آنحضرت دیدند و بنی بدر از کشته قافل را  
بجای کنار و باره و ترک جاده نموده بجهل رفتند و آنحضرت و در صراط خود آمده بود که بگریزند  
هنا را از شد خبر آمدن فریش و او را سر بیکصد کرد و طایفه داد و آنحضرت نیز بجا خبر داد  
که قافل کشته و خبر واری که بگریزند آورد بود گفت صحابه بسیار رسیدند که گفتند که ما بگریزیم







بر ایشان که آمده ابو جهم را از دستور عالمی که انگاه تشبیه را در و بودید خبر خود گفت که برخیزید  
و برخاست و زبیر پوشید از پیر سر بر سر گذاشت خودی که میروی موافق باشد نموده و عامه بچید و شمشیر  
بر گرفته هر سه میدان رزم رفتند فرا کردند که ای محمد مثل ایشان از فرشتی که ما بفرست سگسل از  
انضام بیرون آمده ایشان گفتند که ما مثل خود کسان طلبیدیم باز کردید پس گفتند کس فرستاده  
ایشان را باز کرده اندید بعید بر بخار گفت که تو با عتبه بن جهم بن عبدالمطلب هفتاد سال داشت  
فرمود که تو با شیب و بعلی که از هر دو سر که چک زبیر ام کرد که تو با ولید جنگ کن آن هر سه فرقه عبید بن جهم  
حمله کردند و در بنی نضیر بر سر اورد شکافت و عتبه بنی نضیر باقی با عبید زده انداخت و هر دو بختا و دند و خنجر  
بر شیب حمله کرده میدان شمشیر ها را بر هم زده اند که مهای هر دو شمشیر بخت و علی بر و ولید حمله کرده  
چنان شمشیر بر دوش می زد که از در بغل او سر بیرون کرد و دست بر دوش خود را بدست چپ گرفته  
چنان بر پیش سر علی زد که کپاره کوهی بر و خون بعد از آن شمشیر و جهم در او بختند و سلمان  
گفتند که ای علی محمد را در باب بر علی چنان شمشیر بر سر شیب زده که کاسه سر او برید انگاه فرقه  
کار عتبه را که موی داشت تمام کرد و علی جهم عبید را کردند بود و در اشتی بخت پیغمبر بر آمد  
آنحضرت بر و کریت عبید گفت که با رسول الله من شهیدم گفت آری تو اهل شهیدی از اهل من و  
از علی هم روایت شده فرمود که دو پیر معبر و دو پیر عتبه کار سواران فریاد کردند در و در و در و در  
طلبیدند کسی بچک ایشان فرست پیغمبر مرا فرمود تا بچک صاحب خود یعنی ولید بر عتبه رفتم و در وقت  
کس نترس و کم بخیزد و در جنگ بودم خبر خدای ولید و شیب را بدست من گشت سواران بخیزد و از راز تو پیش  
گشتم و اسیر کرده و از من پیش از هر یاران من بود و پیر من و از تو و شهید شد و جهم از حیوانان  
قریش و مسلمانیان شده اتریش جدا آمده بودند و شکاک و منافق بودند چون مسلمانان را اندک  
دیدند گفتند این مسکینان را در ایشان مغرور کرده همین ساعت کشته می شوند حق تعالی بی آنکه را در  
سور انضام از آن فرمود که از عتبه و منافق و از بنی قریظ هم مرگ بر غر هولا و دینم و ابلیس  
سرافرن ماکه فرقی فرست گفت که من همسایه شما علم خود را بمن دهید علم را بوی و اندک  
خود را اگر در کجایه را با آنها بنامد فرقی با ابلیس با علم در پیش نشکوه داشتند چون آنحضرت ابلیس  
دید و جهم از فرمود که جهمهای خود را بپوشید و تا من رخصت ندهم شمشیر و شمشیر انگاه دست بوی  
آسمان برافراشته گفت برو که اگر این جهات را صلا که کسی عبادت تو نخواهد کرد و اگر نخواهی که

عبادت تو نکنند چنان خواهد شد بعد از آن آنحضرت را غشی ویداده میگفت که این جبرئیل است  
که از او فرشته تمام دارد علاقه با خدا آمده این چنانچه حق تعالی در سوره انفال بفرمایند که ما نفیتم  
و لکن الله قتلهم و ما رزقنا یعنی حق تعالی فرشتگان را رزق داد تا که از او بکشند و بر و این فرشتگان چند  
و سیزده و بر و این پیغمبر را بود و دیگر با ایشان فرستند و بنده صالح را امر داد و در وقت ظهور را می  
کنند و او را این فرشتگان با هزار و سیصد و سیزده و بر و این سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته  
که با حق جهم در کشتی و با ابی جهم هم در وقتی که او را با شیب را بختند و با موسی در وقتی که او را شکاف زده و با عیسی  
در وقتی که با ایشان در فرقه بود و در جهم را در فرشته که با پیغمبر هم در احد بود و در جهم را در فرشته که  
با ایشان رفتند که هر تری مام حسین هم رخصت گیرند چون باز گشتند آنحضرت شهید شده بود  
و بر سر قبر خاک آلود ناز و زیارت مانده انظار ظهور صاحب الزمان هم دارند و سر کرده ایشان  
فرشته است که نام او منصور است یاری خواهد کرد پس مسلمانان دیدند که باری و بر فرقی که ای سر ایشان  
آمد و از او صلوات بر محمد و آل محمد و بر و این شیب را زور که از شیب را  
سر و تار یک را بود و فرشته شد علی هم خدای بود اشته بر سر جهم و فرقه بود که آب بیا و چون در وقت داشت  
بدون جا و فرقی که یک کرده پیران آمده که سبزه او تار یک را بیکر آمده از و کشت جهم را از کشت به  
پیغمبر از با و ها که از شدت آنها از زمین بود خیره و آنحضرت فرمود که با و اول جبرئیل بود با هر فرشته  
بود و ایشان و هر اهلان بر تو سلام کردند و ایشان مدام مالند و ابلیس جبرئیل فرشتگان را دیدن عجب عجب  
و علم و انداخت تشبیه بر حاج بر جام و جسد گفت که ای سرافرن قوت بازوی هم بود و یکایمیری  
ابلیس شست تحت بر وی زده گفت که من از شما بزار و من چیزی می بینم که شما نمی بینید من از خدای می بینم  
چنانچه حق تعالی در سوره انفال بفرمایند که و از بنی اهل الشطان اعمالهم انجا که الله و خدای تعالی  
و نورتری از یوسف از آن که و انجا که خدا بطریق و جبرئیل هم را ابلیس حمله کرده او را برافروخت  
و میگفت که بر و کار مرا و خدا داده که با تو کدای و تو خلاق و علی میبینی ابلیس کشته شدن پیغمبر  
چرا که او تاقیت اند نه باشد لیکن پیغمبر سید کبریا شیب عتبه بنی نضیر و در آن زمان امت بطرف نشود و حق  
تعالی را آید و او سر و انفال را از او بود که او بوسی که الله بفرموده معکم و فرقی است که کشید و بر و او  
چهل از صفی بر و آن آمده و حق تعالی اینک را در انفال را و در آن استغنی القادح که الفی و یحیی  
کفی سگ سبزه بر داشت با علی هم و داشته بوی داد و آنحضرت بر و کفایا شیب گفت که شاهان اوجو















بترسند و

الله بكنه خلابه اخی اخلای فاستغفر والد غیرهم بطاعتش کند از برای  
 کما هان خود یعنی شجیل کند و غیره وَمَنْ يُغْفِرِ الذَّنْبَ يُوبِ الْإِلَاحَ وَكَفَى  
 میزند کما هان را که خدای یعنی از محمد بد و غیره میزند نو کند و او را ندی بر کجا و  
 بکلمه بجا برد و جز من را که در دوا دهد کما و بیامرز و وَمَنْ يَصْرُواْ او را نکند و ناست بد اصرار  
 است که کسی که می کند طاعتش نکند و تو به بخاطر نیارد و کما و کما و باقی می ماند چون استغفار  
 کند و کما و صغیر و کبیر و پیش و چون اصرار نکند و کسی که کما اصرار کند حق تعالی صیحات او را  
 قبول میکند پس این آیه در اصرار بسیار بد که بر چیزی از آنها که خدای و دقا هر و باطل و فراق هر  
 کرده عَلَى مَا عَمِلُواْ بر چیزی که کرده اند یعنی بر نانا و شکافتن قبرها و کفن و در وی و حال آنکه  
هَمْ يُعْلَمُونَ ایشان میدانند و نیز یعنی اگر ایست که مومنان هر که و باقی می کنند  
 چیزی را از غیر صراط حق تعالی و در قرآن شرط کرده است و دایمی که کما کرده اند و ترک کردن ایشان  
 بخیر و بر طاعتش کند و بار بگزینان نکند وَأُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٍ مِّن  
رَّبِّهِمْ آنجا جزای ایشان آمرزش است از صاحب آن و پسند و بغت و در ذوق و صدق ایشان  
وَجَنَاتٍ بخیری مِّنْ تَحْتِهَا و بهشتهای که در آن می شود از زیر آسمانها یعنی از زیر قوسها  
 و سنگها آن بهشتهای الْأَخْضَارِ خَالِدِينَ فِيهَا و نعم أَجْرَ الْعَامِلِينَ  
 نه همارا که میباشد در آن بهشتهای همیشه و خوب و ثواب عمل کنند که است آنجا گفته شد پس این  
 و آیه را نشد و به پیغمبر و در آن آیه را استخوان و در عصب و به هر چه با صفا به نوزاد و چون  
 رفت و او در تفریح و دعا بود و حال بر سر میگرد و در زندگان و او در میان گرفته و در میان بر او  
 او صفت کشید از برای که میگرد و با آنحضرت نزدیک رفیق دستهای او را از گردن و وی کشود  
 و در آن روز و گناید گفت که ای رسول من و به او که در آن روز و کرده خدای را نشد و در عصب و بهشت  
 که چنین نماز که کند کما هان را وَأَيُّهَا آنرا بر آن جوان خواند و او را بهشت بشارت داد و چون  
 این آیه را از شد ایس يَا كُوْهٍ و در کدر سگ است رفیق فریادی که و شبها طهارت طلبید و حیوت  
 حاضر شد گفت من آیم آنرا از شد کلام بکجا و آن میکند و غرضی گفت من چنین و چنان  
 میکنم گفت کار تو نیست و بگری مثل آن سخنی بگر گفت و قبول نکرد و آنکه و دو سوار خاسر گفت من  
 چاره آن میکنم با این طریقی و عده میدهم و از من و از من و در آن آنکه کما کند چون کما کند و

[illegible]



وکاران در غلب باشند این که در احداث این بعد از آنکه مسلمانان که بختند و اکثر آن  
شکست بر کاران افتاده مسلمانان که بخت باز گشتند این آیه نازل شده میفرماید که **أَمْ يَحْسِبُونَ**  
**أَنَّهُمْ حَسْبُكُمْ جُنُودُ اللَّهِ وَرُسُلُهُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ** که داخل میشود  
بهشت یعنی داخل غور امید شد **وَلَا تَعْلَمُ اللَّهُ** و ندانسته باشد خدای تعالی یعنی بداند  
خدای حق تعالی پیش از آن میدانست که چگونه میگردد و که میبرد پس دانستن بمعنی دیدن است  
چون آنکه غلب ایشان میکنند و حال ایشان در عالم خود **أَلَا تَرَوْنَ جَاهِدُكُمْ** آیا آنرا که شما  
کردید یعنی جنگ و مبارزه **وَمِنْكُمْ** و بکنار شما **وَتَعْلَمُ** از شما میدانند خدای تعالی این سخن  
کنند که از او تمام قدرت اخذ و آنها که پیش ازین آیه و بعد از آن نازل شده درین سوره در کیم  
و از غلوت من اهله مثل اول این آیه در سوره بقره مذکور شد و بنا برین آیه در مدینه  
جنگ اخذ آیه و در رشتان امر هم نازل شده و سبب نزل این دو آیه آن بود که چنانچه تمام  
اخذ و آنها که پیش ازین آیه و بعد از این نازل گشته در آیه و از غلوت من اهله درین سوره  
گفته شد جنگ بدر یکسال پیش از جنگ احد بود چون حق تعالی از منزلت شهیدان بدر بشت  
بنویسان خبر در غیبت بشهرت کرده و عاقلانند که خدا را جنگی نصیب کند که در آن شهید شود  
و حق تعالی جنگ احد را نصیب کرده و هر که بختند **أَلَا تَرَوْنَ** که گفته شد چون جنگ احد هر دو  
دشمن در دم سرعت میرفتند و از روی ملاقات دشمن میکردند و از روی پی و سر کشی میکشیدند  
که اگر دشمن بریم و گردان بخشویم تا گفته شودیم یا فوج کنیم و چون جنگ شد مسلمانان همه  
که بختند و با یکدیگر مدینه میگفت که بخت گشته شد و طعم و ابوجانم در خدمت آنحضرت ماندند  
و چون حق تعالی بر پیغمبر و فوج داد و مشرکان که بختند و آنحضرت هدیه شده و بخت رفت جنگ  
جدا و پیغمبر و فوج و فرار بکناره و طلبه و توبه کردند و حق تعالی در شان ایشان آنرا اول نازل  
فرموده و سر زدن ایشان بخی و سر کشی کرده بودند و بود چنانچه میفرماید **وَقَدْ كُنْتُمْ**  
**تَمُوتُونَ الْمَوْتِ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُلْقِيَ الْفَوْقَ** که بخت کردید از آن که بود پیش از آن  
میگردیدید که با پیش از آن که سلا قات کنید با آن یعنی با هر که **فَقَدْ رَأَيْتُمْ** که بخت  
کردید و شما آنرا یعنی مرگ و حال آنکه **أَنَّهُ تَصْطَفُونَ** شما که میگردیدید معاینه  
مرگ و دشمن را دیدید پس بعد از آنکه کشید و از مرگ نالیدید و حال آنکه شما بخدای عهد کرده

بود که بختید و چنانچه بعضی از شما گفتند که بخت گشته شد **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ**  
**قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ** و نیست محمد مگر پیغمبری که تحقیق کرد گشته شد پیش  
از پیغمبران و هیچ پیغمبری از پیش ازین نرفت تا کسی بجای خود در میان است نگذاشت که چنانچه  
او هدایت میکرد مردم را هدایت کند و سیرت او عمل نماید و خلق را بلحق بخدای بر  
میلکان و وجوب لغت و استکانت **أَفَانِشَاءُ آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا لِلَّهِ عِزِّهِ** او قتل گشته  
شود پیغمبر مردم و طعم گشته شد و ظاهر شد ازین عبارت که مردم غیر گفته شدن است  
میان اینها فرقات **أَفَقُلْتُمْ عَلَىٰ عَقَائِكُمْ** و میگردیدید شما را باینها خود یعنی از  
پیر و دید و مرد و کافر و پیغمبر و چیزی که نمیدانید میگویند که بخت بخت حق تعالی در  
سوره آنرا از شما چنانچه از شما حق تعالی گفته خواهد شد بیان میفرماید که روح و فرشتگان  
در شب قدر فرو و آمد و امر خدا بر پیغمبر و میفرماید که در آن روز که سوره انفال گفته شد از نصیبان  
الذین ظلموا لکم خاصه میفرماید که چون میبرد اهل خلافت میگویند که بخت قد بر پیغمبر رفت چنانچه  
آنکه اگر بخت گشته است قایل که در آن امر خدای شده خواهند بود و هر که با قایل باشد و با بخت  
آن امر را صلح میباید که نزد او بیانند پس ما هم قایل میباشیم ازین بود گفته کرد و آن آیه فرموده که  
بایشان رسیده و بر زبان مرتد شده برگشتند و امر حق تعالی چنین نیت که کسی از بندگاران  
خواه پیغمبر خواه امام خواه و رعیت باشند و بخت را بخواهند حق را خود و بقیاس را بخواهند و چنین  
بعد از وفات محمد نیز چنانچه پیش از وفات او چنین بود پس اگر از شما و برای قرآن اهل مقرر  
فرمود و بعد از این عاقلان ایشان از استغنی ساخت از آنکه بخواهند حق را خود و بقیاس را  
خدا را بخواهند و آن اهل قرآن که میگویند و مردم از ایشان برگشتند و در جهت اهل و بخت  
بگویند و پیغمبر و جراح و سالم و کلامی از حدیث و معاذ بن جبل از منی میگوید که گفتند با  
با یکدیگر میگردیدید و در میان خود صحبت فرمودند که اگر بخت میبرد یا گفته شود امر خلافت از آن  
اهل بیت او از آنکه اند و چون پیغمبر و بخت فرمود هر مردم مرتد شدند و لاسه کس مقدار  
اسود و بود و رفتاری و سلمان فارسی و عمار نیز مرتد شدند و چیزی بخاطر او رسید بعد از آن  
جمع پیغمبر از آنکه وقت مؤمن شدند و در آنوقت مردم بخت با یکدیگر کردند و نازل شد  
برند و حدیثی از پیغمبر و وضع کردید که اگر بخت گشته شد خدای پیغمبری و خلافت را از برای اهل







گفته شده ایشان و چون عبارت قبل معبر باشد معنی آیه چنین خواهد بود که گفتند  
بالا که پیغمبر جماعتی بسیاری و کشته شدند پیغمبر ایشان حال آنکه با آن پیغمبر جماعتی بسیار  
بودند پس است نشدند از برای پیغمبر ایشان از در راه خدا ای که کشته شدند ایشان  
و کشته شدند پیغمبر ایشان وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وضعیف شدند و  
ذوبتی نکردند و دشمن وَأَنَّهُ يَحِبُّ الضَّالِّينَ و خدای دوست میدارد ضالان را  
وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا رَبَّنَا دِينُ اللَّهِ وَبِعْدِ اللَّهِ كَفَرْنَا مگر آنکه گفتند  
ای صاحب آفریننده و نعمت و رزق و هدایت ما استغفر لنا ذنوبنا و ابرارنا  
در آخرت ما را از برای پاکها مان ما و ابرار ما را در امر بعضی دیگر که ما بعضی در خطاها  
و تبت اقدامنا و انصرنا على القوم الكافرين ثبات ابراهیم و یار  
و یاری ما را بر قوم کافران فَأَنبَهُمُ اللَّهُ تَوَابُ الدِّينِ وَحَنُّ ثَوَابِ  
الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ پس داد ایشان از خدای عز و جل ثواب دنیا و ثواب آخرت  
و خدای دوست میدارد شکر کاران را و آید در شان عبدالله این آیه که در جنگ احد پیغمبر  
پس از آمد و بعد از آن باز کشته شد و خود را از جنگ ترسانیده نازل شد چنانچه در قصه احد  
درین سور در آیه اول و غرور من اهلک تفصیل گفته شد پس میباید یا ایها الذین  
آمَنُوا اِنْ تَطِيعُوا الدِّينَ كَفَرُوا ای ایها الذین ایمان آورده اند اگر اطاعت کنید  
آنان را که کفر ورزیدند یعنی عبدالله بن ابی مرزوقه وَكَمْ عَلَى الْعَفَاكُم مِّمَّنْ  
شمار ابرایشانها شما بعضی از پیغمبر وید و مرید و کافر میشوید فَتَنَقَّلُوا حَاصِرِينَ  
پس میگردیدند یا سگاران بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ و هو الله خدا می باشد شما و بعضی  
خدای خیر ایشان حَاصِرِينَ بهترین یاری کنندگان است این دو آیه در شان فرید و یاب  
حینکه احد آید و در در شان عبدالله بن جبر و در ضیق او نازل شد چنانچه در قصه احد  
درین سور در آیه اول و غرور من اهلک تفصیل گفته شد و میباید که مستغرق فی قلب  
الذین کفر فی الله باشد که سید را بهار و ده طای آنکه کفر ورزیدند یعنی در شان عبدالله بن  
علاء وَأَمَّا اللَّهُ مَا لَكُمْ بِنَبِيِّ رَسُولِ اللَّهِ شَرٌّ لِّكُمْ و الله بخلای چیز را که در  
نیاز و در دست خدای سبحان شر را که در سلطان استغلی یعنی حق و ما و کم

النار و فرود آمد نگاه ایشان آنوقت بعضی آتش و ریح و بِسْمِ مَنَئِي الظَّالِمِينَ  
و بدیده و آمد نگاه ظالم کنندگان است وَلَقَدْ صَدَّقَ اللَّهُ وَعْدَهُ و بعضی  
گواهی کرد برای شما خدای و عدل خود را که نصرت و هدایت را بر فرشتگان نازل کرد  
آنکه وَكَيْفَ تَدْعُونَ لِمَا بَاءَدْنَ أَوْ يَبْغِضُونَ و بعضی از آن خدای حتی إِذَا قُضِيَتْ أَلْفُ  
فِي الْأَكْثَرِ آنکه که سستی و کاهلی کردید شما و نزاع کردید شما در امر بعضی دیگر که  
مَنْ يَبْغِضُ مَا لَكُمْ مَا يَحْبُونَ و عصیان کردید شما و فریاد کردید شما و فریاد  
و کار بعد از آن که عمر خدای شما آنچه دوست میداشتید و از خدای بخداستید یعنی شهادت  
شدن را مِنْ بَيْنِ الدِّينِ یعنی از شما کسی بود که راه و مسکن و مبارک و آن را  
عبدالله بن جبر بود که کجای خود را گذاشته بغیبت کردند و رفتند وَمِنْكُمْ مَنْ يَرِيدُ  
الْآخِرَةَ و بعضی از شما کسی بود که راه و مسکن و آن را عبدالله بن جبر و آن را  
او بود که کجای خود حرکت نکردند تا شهادت شدند فَمَنْ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ  
بعد از آن که از برای شما از ایشان تافتند که خدای شما را این عبارت آیه و بکلیت  
بر آنکه فعلی بدید و جبر و تقوی نیست بلکه امری میان هر دو است یعنی استطاعت است که  
بدید و مالک آن ساخته از برای متابعت او و اجتناب از گناهان پس بدید و مالک آن استطاعت  
نه با خدای و نه با خدای بلکه بخدای که غرض آن شد و مالک آن استطاعت کرده پس اگر آن بدید و مالک  
آن باشند آن از عطای خدا خواهد بود و اگر مالک آن نباشند آن از برای خدا یعنی امتحان و آزمون  
خواهد بود پس خول بعضی کردند از عصیت نیست الا بصمت و محافظت خدای و خوف  
طاعت نیست الا باری و عون خدای نبودند پس خدای که تافت از جهت آنکه خدای بخول است  
کایش از ایشان را بدید وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ لِقَاءَ اللَّهِ و بعضی از شما که گفتند که وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ لِقَاءَ اللَّهِ  
عَلَىٰ الْوُجُوهِ از شما و خدا صاحب تفضیل است بر مؤمنان این دو آیه در قصه احد  
احدا را شد چنانچه قصه احد درین سور در آیه اول و غرور من اهلک تفصیل گفته شد پس  
حق تعالی آنکه که شکران محراب پیغمبر کرده و میباید که إِنْ تَصْعَدُ فَنَزَلَ  
سوار میشدند بدید و مسکن و جنت نامیدند وَلَا تُلُون عَلَىٰ أَحَدٍ و روی باز  
پس میگردید کسی را مستغنی از پیغمبر نیستید وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ



بعضی بگوید شمار او در میان آخرتکم دیگر حالت شما و سبکت کم نموده من رسول خدا  
نموده ام و گفته شد ام کجا سیر پیدا از خدا و رسول او فانا بکم نعمتا پس خبر داد خدا  
نما را یعنی که بختن بود یعنی یعنی متصل یعنی که از کسین و در آمدن و بر سر شاد بختن خالد بن  
ولید بود لکن لا خیر لنا علی ما فاکم نسب الیکم ناند و هکین نشوید و خبری  
که فوت شده است نما را از غارت کردن مال دشمن چنانچه اندوه کین شدند اصحاب عبدالله  
جبهه و از جایی که جبهه غارت پیرون رفتند و لا ما اصا بکم و نه چیزی که رسید است  
بشما از کشته شدن برادران مؤمن و الله خیر عما تعلمون و خدای که است  
تا آنچه میکند و چون مشرکان که بختند و بغیرم باز کشته میزد و اخل شد که بختگان و محاسبه  
آمدن علی بن ابی طالب و سیر و در پی حق تعالی خواست که بغیرم بشناسانند که از ایشان  
راست کوه دروغ گو کست خواب بریشان غالب مباحثه آنکه دروغ گو بود و فراموشی و اشتباه  
گرفت و بر زمین می افتاد و در عقل ایشان رفته سخن ایشان فهمیده نمیشد چنانچه میفرمود  
که نفراتزل بعد از ان معروا و آرد خدای علیکم من بعد الغم اهنت بعباسا  
بر شما بعد از غم آسایشی خدای می در آن حالت بغضی کرده و سیر و خواب طافتم منکم  
طافتم را از شما ای مؤمنان که از فراموشی استند گرفت و چون عقل ایشان رفته سخن ایشان  
فهمیده نمی شد طافتم قد فهمتم انفسهم طافتم که تحقیق که هم دانده اند و از خبری  
ایشان از انفسها ای ایشان یعنی خود را به هم انداخته اند و بخت بودند و گفتون بانه  
غير الحق ظن الجاهلية کان میکردند بخدای عز و جل کان ملت جاهلیت که پیش  
از بغیرم بوده و اگر بید ظن خیر بخدای داشته باشند خدای و را با قش غیر رساند و بیان ظن  
خوب مطمئن می باشد و وجه نصای حق تعالی او میرسد و بند مؤمن هر ظنی که بخدا  
داشته باشد حق تعالی او در آن مقام باشد که خبر باشد و اگر شر باشد شر و هر که خدای  
سجانه مؤمن خیر دنیا و آخرت میدهد و حق تعالی آن مؤمن خدای و امید و آری و خوبی  
ظن خدای است که امید نداشته باشد بخیر از خدای و نرسد که از کلاه خود و بگوید  
هل لنا من الامر شئ که آیا برای ما هست از امر و کارها و خبر ما من شئ  
چیزی یعنی خبری فل بگویند که ان الامر كله لله يخفون في انفسهم

لا يبدون لك يقولون لو كان لنا من الامر شئ تحقیق  
که هر هر آن خدا را است باین میگوید ندر در نقشهای خود و آنچه ظاهر نمیکند و ندر برای تو میفکنند  
که اگر بود از برای ما از امر چیزی و در دین و دینهای خود میبوییم چنانچه عبدالله بن ابی صراح  
دیده بود و ما قتلنا هاهنا گفته می شدیم ما اینجا یعنی در آنجا قتل بگویم که  
لو كنتم في بيوتكم لبرنا اگر میبودید شما در خانه های خود ظاهر میشدند  
یعنی بیرون می رفتند الذين كتب عليهم القتال الا مضاجعهم  
آنکه نوشته شده است بر ایشان کشته شدن بسوی خوابگاههای خود یعنی تا اینجا که کشته  
میشدند و نفع نمیکرد در خانه بودن و چون امام رضا ع ب است کرد و در خانه خود خوابید بود  
ما من الرشد من و اور فیه هذا و انار هر آید بوی خور باند و آنحضرت رحلت فرموده  
آخرین سخن او این بود که قتل بگویم تا مضاجعهم و لیستی الله ما فی صدق کلمه  
و لیخصم فی قلوبکم و تا امتحان کند خطای آنچه در ریه های شماست و تا بگوید  
و تمیز کند آنچه در دلهای شماست و حق تعالی و اجابت میفرماید بر این جناب او آن نیست  
بلکه جمیع است از خدای امتحان کند ریه های بندگان است و بکشد و تمیز کند آنچه  
در دلهای ایشان است والله علی کل علم یدات الصدق و مراد از این  
بصاحب ریه ها یعنی آنچه در ریه های ایشان است و چون بیدار شدند گفتند که کافر شده  
پس خبر داد حق تعالی بصاحب خوابگاه بغیر خود آنچه در دلهای خود بود و خبر داد باو که کلام بگوید  
مؤمن و کدام یک صاف و در و قلم بیدار بیدار از ناخاف درین سور آیه ما کان لله لیل القدر  
را تا آخر این آیه نیز در قصه بخدا شد و نشان رفتن عبدالله بن جبریل را از شد و چنانچه  
در قصه احد درین سور و آیه و از غارت من اهلک تفصیل گفته شد پس میباید که  
ان الذين تولوا منكم يومئذ النبی الجمعان تحقیق که آنکه از شما  
کردند از شما روزی که ملاقات کردند و جماعت یعنی لشکر اسلام و کفر در احد و در  
روایتی و از شد که در شب نوزدهم ماه رمضان اتفاق جمعیان میشود یعنی حق تعالی جمع  
میکند و از آن شب آنچرا داده گذار مقدم و مؤخر داشتن امور را داده و قصه او در آن شب است  
روز قیامت و در شب است و یکم امضاء هر امری جدا و جدا و در آنها واقع میشود و در شب است



اضحا میکند آنچه را که اراده کند خدای آفرینا و آن واجب باشد و مختلفه بداند و آن واقع نمی شود  
و آن شب قدر است چنانچه بعضی در جای خود و قصه شب قدر در سوره قدر انشاء الله  
غالی گفته خواهد شد اِنَّ امْرَاةً سَأَلَتْ هَکَیْمًا عَنْ اَمْرِهَا و آنکه از ایشان حکو بعضی فرمودند  
ایشان را مکر الشیطان شیطان تا آنکه مشغول غیبت گرفتار شده از جهان بازماندند  
بعضها کسبوا السبب بعضی را آنچه کسب کرده بودند یعنی سبب کناهان و ایشان رفقاء  
عبدالله بن جبر بودند که پیغمبر ایشان را آورد و در آن کاشانه بود که از بیجا حرکت میکند و اکثر  
ایشان بطبع غیبت مال کفار را از آنجا پیرون رفتن بغارت مشغول شدند و از آنجا بود که  
بن عثمان و عثمان بن سعد و لقد عفا الله عنهم ان الله عفون رحیم  
و تحقیق که عفو کرد خدای ایشان تحقیق که خدای آمرزگار است حلم دارند این سرآیند  
در قصه جنگ احد و دشمنان عبدالله بن ابی سحاح را بفرمان دادند چنانچه در وقت احد درین  
دائر و اعداوت من اهله که تفصیل گفته شد پس میفرماید که یا ایها الذین امنوا  
لا تكونوا کاذبین کفرنا ای آنکه ایمان آورده اند پس باشد مثل آنکه کفر در  
یعنی عبدالله بن ابی سحاح را که بجا آمدند رفتند و قالوا لا حیواتکم اذا ضربوا  
في الارض گفتند از بلی برادران خود هرگاه زدند قدم در زمین یعنی سرگردان  
گناهان آخرتی را بودند و آنرا کنندگان یعنی جنگه بکار کنندگان در راه خدای لو کانوا  
عندنا ما ماتوا و ما قتلوا فقلوا لیجعل الله ذلك حسرة فی قلوبکم  
والله یحیی و یمیت و الله بما تعملون بصیر اگر میبودند نزد ما  
غیر از آنکه میبودند تا بگویند خدای عز و جل در مقام ایشان و خدای عز و جل میگوید  
میبردند و خدای عز و جل میباید پناست این که در شان علی با ائمه و آنانکه در وستی ایشان  
کشته شده و مرده باشند تا بشود میفرماید که ولین قتلکم فی سبیل الله و اگر کشته  
شوید بخدا در راه خدای یعنی در راه وستی علی با ائمه او قتلکم یا یمید شما پس کسی که در راه علی  
و ائمه کشته شود یا میبرد در راه خدای کشته شده و مرده باشد طعنه من الله  
و من خیر خیر میما جمعون اگر از شما خدای رحمتی بفرستد از آنچه جمع میکنند  
ولین منکم او قتلکم لای الله خیر منکم و اگر بفرستد شما را کشته شود شما بسوی

خدای عز و جل و میگوید و ازین آیه معلوم میشود که مکر غیر کشته شدن و میان اینها فرق است  
و ازین آیه است که در دنیا میبرد و در زمان ظهور شما جلا کرده اند و شده میفرماید که فیما  
رجعتم من الله لنت پس رجعتی از خدای عز و جل شده و نایمید هم و لو کنت  
قضا علیکم القتل اگر برای ایشان و اگر میبودی بودی بخلق جمعا که از طایفه اهل بعضی قنات  
دل میداشتی لا انقضوا من حولک متفرق میشدند از اطراف تو یعنی میکشیدند  
و باقی میماندند آنکه در آن کاشانه بود که از بیجا حرکت میکند که فاعف عنهم و استغفر  
هم و من اولهم و درین آیه میفرماید که و طلب امر من کن از برای ایشان  
و مشورت کند با ایشان در امر یعنی در کارها فاذا عرفت فوکل علی الله ان  
الله یحب المتوکلین پس هرگاه من توکل بر خدای تحقیق که خدای عز و جل است  
میداند توکل کند که ان ینصرکم الله اگر باری کند شما را خدای عز و جل و باری کردن خدای عز و جل است  
که چون من خواهم که اهل کناهی شود خدای میان او و کناه و خدای باشد او را که کند  
فلا غالب لکم و ان تجدکم پس نیست غلبه کینه شمار و اگر توکل بر خدای عز و جل  
و خدای عز و جل است که چون من بخواهم که از کناه و خدای عز و جل و خدای باشد میان ایشان  
تا آنکه آن کناه را ببرد فمن ذا الذی ینصرکم من بعدی پس کیست آنجا  
کسی که باری کند شما را بعد از من که باری کردن خدای یا بعد از خدای یعنی چون از خدای عز و جل شنید  
و علی الله فلیتوکل المؤمنون و خدا را باری کند توکل کنند ایمان آورندگان  
و معنی این عبارت درین سوره مذکور شد این آیه که در جنگه تا آنکه شد و قصه بدر و سوره انفال  
است و این آیه درین سوره با آیهای جنگه اخذ فرشته شده پس این جنگه و فریبی است که از  
کشته و سبب زلازل این که آن بود که قطیفه سرخ در میان غنیمتهای بدر بود و کم شد بعضی از غنیمت  
گفتند که کان هست که پیغمبر آنرا برداشته باشد پس من میخواست آنحضرت آمده گفت کفای  
قطیفه را زد و دید اینچنان که کسب نمیشود آنحضرت فرمود تا آنجا را که زد قطیفه را بر سر و  
آوردند و حق تعالی آنرا ظاهر و بفرموده از حیثیات بری و این آیه را از لسان حضرت و قصه بدر و فریب  
درین سوره در آورده و گفت که الله عز و جل مذکور شد پس میفرماید که و ما کان لنبی ان  
یقل و نیست پیغمبری که بجهان ببرد از مال غنیمت و حق تعالی است گفته و خدای عز و جل میفرماید که

عنه



دروما لغت نکرده وَمَنْ يَجْعَلْ بَابَ عَمَّا عَزَلَ بَوَّامُ الْغِيَمَةِ وکنند  
بردار از مال غنیمت بدند و در قیامت آن چیز را در میان آتش و سرخ بیندازند و بگویند  
که احاطه کنوا از آتش هر روز آن فَنَزَّ تَوْنِي كُلَّ نَفْسٍ بعد از آن داده میشود و بگویند  
هر نفسی که هرگز ناکسبت و هم لَا يَكْفُلُونَ آنچه بگفته است و ایشان ظلم  
کرده و بنشینند بر رویه در میان آن مردم و مکران حق تعالی علی و آن مردم نازل شد و میفرماید  
اِنَّ اَنْتُمْ رَضَوْنَ اَنْتُمْ اَبَدِي هر کسی که میگوید بگوید با حق تعالی بودن خدا را و ایشان آن  
صدا که مَنْ يَلَا يَسْخَطُ من الله مثل کسی است که تحمل بشود و بعضی از خدای و بعضی  
خدا را نیست که حق تعالی از برای خود دوستان از برای و صفای ایشان از برای خود و غضب  
ایشان از غضب خود ساختن و محط و صفای چنانچه بر روی و در محط و صفای چنانچه در وایت  
چهارتا در خلق حالتند که در محط ایشان میشوند و چنانچه آنکه ایشان میان نمی و از برای و بگویند  
از جز آنکه ایشان از برای محالی میکردند و چیزی از خدای سبحان داخل نمیشد و بگویند  
حق تعالی را رضا از مؤمنان و غضب بر شیطان و کافران با هم و ایم میباشند و این هر دو  
کتاب جمیع نوازند و بدین که در محط و روی و نوازند اجتماع و ضد لازم میآید و مُؤْمِنٌ  
حَقِّقٌ و بَيْتُ الْمَصْبُورِ و فرمود آمد نگاه او جهنم است و بدیهای شدن و در حق است  
جهنم و ایشان آنرا ندانند که حق تعالی و امر صبر کنند و محط غضب از خدای شدند و هم  
ایشان حق تعالی در كَرْجَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ در جهنم اند و خدای از برای ایشان عملها  
ایشان را و بدین و میسازد و بگوید که هر دو در جهنم اند و میان آسمان تا زمین باشد  
و این آیه در لایق میکنند و آنکه میان درجات و منازل دارد پس بسبب این ایمان مؤمنان را  
در با حق و در جهنم در نزد خدای باشد و بگوید که وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بیبا  
با آنچه میکنند این آیه در شان آنکه هر روز نازل شد و میفرماید که لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى  
الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ تحقیق که منت نهاد است  
خدای بر ایمان آورندگان آسمان که بر آنکه در میان ایشان پیغمبری از نفسهای ایشان بجای  
از ایشان که سَلَفَ أَعْلَمَهُمْ أَبَاتٍ میخوانند و ایشان اینها را در بعضی خدای و در  
يُرَكِّبُهُمْ و يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ مَنْ يُبْدِلْ لِي صِلَانِ وَأَنْ كَانُوا

و بگوید که اندک از برای آنکه در این کتاب و حکمت و تحقیق که بودند پیش از آن و بگوید که  
ظاهر این آیه در مدینه بعد از یک شش من پیغمبر ص که از آنکه نازل شد و سبب نزل آن  
بود که مسلمانان در جنگ بدر و جنگ بدر که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
و حکم در باب هفتاد و سی و یک بود که ایشان را بقتل رسانیدند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
بجای آنکه بگویند تا بعد از بعضی سال ایشان را بقتل رسانیدند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
فدیه را بپایان فرمود و این شرط که سال آنکه از مؤمنان بهین عدد شهید شدند و حضرت  
با ایشان گفته گفتند که در این سال در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
ایشان از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
شدند و چون پیغمبر ص باز گشتند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
نمودند و رفع داده بودی حق تعالی این آیه را نازل فرموده چنانچه تفصیل در قصه احد در  
سوره در آیه و از غدت من اهلك گفتند پس میفرماید که أَوَلَمْ أَصْلَحْكُمْ خَصِيْبَةً  
چنانکه رسیدند شما را مصیبتی که آن کشته شدند هفتاد و یک مسلمانان بود و جنگ احد قَدْ  
أَصَبْتُمْ متکلم با تحقیق که رسید بر اینها و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
از گفتن هفتاد و یک و سیر کردن هفتاد و یک از آنکه قَالَتْ لِي هَذَا كَفَيْتُمْ أَمْ كُنْتُمْ  
بود این که رسید قُلْ كَلَّا لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ هَؤُلَاءِ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ آن از نزد نفسهای شما بود  
یعنی بسبب مصیبتی شما رسید شما را پیغمبر ص میفرماید که وَكَمْ جَاءَكُمْ مِنْ خَدَائِعِكُمْ و بگویند  
اختلاف در گرفتن کردید إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تحقیق که خدای بر چیزی  
قدرت دارد و این آیه در شان مسجد نوافل نازل شده که با هفتاد و یک از آنکه در آنجا  
و بجا برین عبد الله منع است که کرده گفتند که بگذارم کارم و از جنگ و بجای رفت و آمد  
که جنگ و بجای رفت و میفرماید که وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى  
الْجَمْعَانِ و آنچه رسید شما را روزی که ملاقات کردند و بجای رفت یعنی لشکر اسلام و کفر  
در احد چنانچه قصه احد تفصیل درین سوره در آیه و از غدت من اهلك گفتند و قیامت  
الله و لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ خدا را و تا بداند خدا را و نیز کند الْمُؤْمِنِينَ أَمْ كُنْتُمْ  
وَلَعَلَّكُمْ تا بداند خدا را و نیز کند الْمُؤْمِنِينَ أَمْ كُنْتُمْ وَلَعَلَّكُمْ تا بداند خدا را و نیز کند

عس



























تجسس که تو خلاف عینک می نما مان و مکان و عدد و آثار اوله در شان طوع و مخیر از سبب و صفا  
مؤمن علی بود و سلمان و عمار و آخر آنچه چهارم در شان یاری کنندگان علوم نازل شده و سبب  
نزد آیه اول آن بود که در فضیله عمار که در سوره نوره مذکور است پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود  
کرده اند بر گشتن من تو را و جامه خوار من عیوب گفت که بدو رساندم فدای تو باد امر خدای و تو  
خدا را می شنوم و اطاعت میکنم و در جای آنحضرت خوابید و آنحضرت مرا خود رفت چون صبح شد  
قریش که شب با من می داشتند آنجا را گرفته بسیار زدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را بجا بود که زدی  
و فرستاد که سر شتر گزین کن یکی از برای من و یکی از برای ابوبکر و یکی از برای علی و تو خنجران مرا برداشته بیا  
تا بمن روی آید و خنجران پیغمبر صلی الله علیه و آله را سوار کرد و خود پیاده شد و بیا از برای پیغمبر و دو زن نهان  
میشد تا خدمت آنحضرت رسید و باهای و بنا کردی خونین شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و دو مرد که میداد و کعبه  
در شان تو نازل شد و است یا علی در شان تو نازل شد است فاستجاب لهم و تا آخر آنچه خواند پس  
میفرماید که فاستجاب لهم استجاب یعنی قبول کرد که هم ایشان را یعنی طاعت ایشان را  
صالحه از بیند و نعمت و رزق دهد ایشان را بلکه گفته که آتی لا اضع علیکم  
منکم من ذکر بحضرت که من ضایع میکنم عمل کنند از شما آن روی یعنی علی و آقا  
تبعکم من یعنی از شما آن یعنی دیگر بدو یا من چگونه که آن انشاء الله تعالی نازل شود  
نسا که خنجران هر شد و میفرماید که فالدین هاجر و اولی الامر جوار است که حضرت  
کنیدند و بیرون کرده شد یعنی ایشان را بیرون کردند من دیا مرهم از برای زخم و ایشان  
علی و آن حضرت و صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله را بود که اخراج شد و سلمان و عمار و دیگران ایشان ازین صفت  
چنانچه میفرماید که و او دو او اذیت کرده شدند یعنی از ایشان رسانیدند فی سبیل  
و قالوا و قتلوا الا کم من عدله من و چند که بیکار کردند و کشته شدند و باطل میکنم  
و بر طرف بسیار از عتق سبب است و لا دخل لهم جنات جری من جنات  
از ایشان که اهلان ایشان را داخل میکنند ایشان را بهشتی که در آن میشود آنرا بر زمین یعنی  
از زیر درختها و مسکنهای آن بهشت را کنهها را کنوا اینها را و ایت ایشان را یعنی میدان  
آنها را و با شده و ثواب هم است من عند الله و الله عند حسن الثواب  
خدای و خدای نزد او است خوبی ثواب یعنی ثواب خوب لا یغفر ذنوب فی نهضند خدای

عند نقاب الذین کفروا فی السلاطه که در بین آنها که کفر و در زیر و اندر در شهادت  
مشاع نشانی یعنی آنکه شایع قلیل است و ما و هم جهنم و یکس الهام  
آنکه بعد از آن فرمود آمد که ایشان جهنم است و در یکجا و احوال است جهنم که برای خود  
ساخته اند که بعد از آن خواندند و لکن الذین اتقوا الله لکن انما تکرهون که بگویند انما تکرهون که بگویند  
الصلوات علیهم و نعمت و رزق و من بعد خود هم جنات جری من جنات از برای  
ایشان بهشتی است که در آن می شود از برای آنها یعنی از زیر درختهای و مسکنهای آن بهشتها را  
خالد بن ولید میفرماید که بسیار شنیده ام بهشتها را که در میان کعبه و منبر و قیامگاه  
آن بهشتها من عند الله و ما عند الله خیر الا ان از برای خدای و آنحضرت و خدای  
همه است از برای یکتا که آن و یکتا که آن یاد میکنند که آن علی و ابوبکر و برین عبارت هرگز از برای  
مؤمنان بهشتی از نیکبستان است که در شان جماعتی از پیغمبر و ترسانان ایشان که داخل اسلام شدند  
و از ایشان بود و بخاشی یادشاه و جنت و باران او پس میفرماید که و ان من اهل الکتاب  
لمن یؤمن بالله و ما ائزک الیک و ما ائزل الیهم خاشعون لله لا  
تشریفون یا ایات الله تمت قلبی لا یخفی بر اهل کتاب یکت که ایمان  
موی خدای بخیر فرموده شده است بسوی شما و آنچه و آورده شده است بسوی ایشان  
در حالتی که در مسکنها انداخته اند بخیرین بایه های خدای بایه های آنرا یعنی آنرا فرشته بدو و عیسی  
که در میان دنیا که اگر چنان بسیار باشد آنرا که تمامی دنیا نگار نیست اولی الامر  
آنچه هم عند ربهم انما انما است از برای ایشان است ثواب ایشان در نزد صاحب قافله اند  
و نعمت و رزق و صدق ایشان ان الله یرفع الحساب تحقیق که خدای از هر حساب  
چنانچه در بفرماید که در شان آنرا چه و در انتظار نماز بعد از نماز نشاند و در میان  
میفرماید که یا ایها الذین امنوا اصبروا و انما انما ایمان آورده اند صبر کنید پس  
از راه باران آن پیغمبر و بر زمین خود و بر صیدها و بر اده و اجبات و بر کنایان و صابران  
و صابران و بر زمین خود و بر صیدها و بر اده و اجبات و بر کنایان و صابران  
و بر صیدها و بر اجبات و بر زمین خود و بر صیدها و بر اده و اجبات و بر کنایان و صابران  
و بر صیدها و بر اجبات و بر زمین خود و بر صیدها و بر اده و اجبات و بر کنایان و صابران

نهاد







آدم میباید شد و او را چه تزلزل کرد و چه با شد پس حق حرکت کرد و آدم از حرکت و سید شد اما کما  
حق اندک از او و هر چه چون آدمی نظر کرد خلق خوبی و بد که بصورت شبیه او افتاد است و او  
حق گفت از این زبان وی جواب داد گفت کسی گفت خلقم که حلالی مرا از بدید بدیشان که می بینم آدم  
که بود کار بجست این خلق خوب که نزدیکی بدید او را انجشید الله تعالی فرمود که این کفر من حق  
دوست داری که با تو موافق تو تابع امر تو باشی و حق گوید گفت آری و بر بعضی شکر میگفت و تا ازین  
با شمع الله تعالی فرمود که او را ازین خواستگاری کن که کفر من است و سر او را آن هست کردن تو باشد حق  
سبحان آدم منوت کاشت و پیش از آن معرفت به هر چه بودی تعلیم کرده بود آدم گفت که خواستگاری  
میکنم او را از تو چنانچه چیت و این امر حق تعالی فرمود که چنانچه من آت که هلهای چه مرا بوی میاموز  
گفت برود کار بهشت که چنان که از تو تعالی فرمود و او را بر فرمود آدم در بخود بگریه گفت  
که بسوی من یا حق گفت که تو بسوی من میارز تعالی بادم فرمود که برخواستن نزد وی رود و اگر چنین  
نمی شد همیشه زنان نزد مردان رفته و از برای خود خلق سجاری میکردند باری تعالی خود میانه  
دادن کسی که شکر میگوید که بادهام داد و وزین که بر پیغمبر و فاطمه علیهما السلام داد و چون الله تعالی  
آدم را ازین وزن او را از استخوان پائین پهلوی چپا و خلق کرد ایشان را از هر دو ریه شمای  
داد و شش ساعت در بهشت بودند که شیطان در پیاده بعد از فرود رفتن آفتاب ایشان را از بهشت  
برون کردند و شب در بهشت نمائند و با او کسی که طاعت نمائند کرد و در دنیا آدم بود و این قصه در  
اول دفتر تفصیل گفته شد و **بیت هفتم** او را کلام کرده است از ایشان یعنی از آدم و حوا  
**رجال کثیر و نساء نمره** های بسیار و زنانی چون که بقدر خلق نمی باشد مگر از چپا  
و هر چند زن و آتش بدین و بوشش و بنا شربت از برای هم رسیدن مثل با احتیاج در هر یک ازین  
چهار نام و نهی که میکنند و نهی کنند از اجابت خطای عینا شد مگر بجز و الله هم بعد از این حق تعالی  
درین آیات و جبره نام را بیان میفرماید و این قصه چنانست که چون آدم و حوا غم از بهشت بر و آمدند  
و ملنگ گشت چنانچه در اوایل سوره بقره گفته شد حق از آدم آستین شد و طفلی در شکم از جنین  
تجسس کرده و رسید و بادم خبر داد گفت مرده باد که از کتف در شکم نشسته غلط است ازین که خدای  
ازان خلقی که ما را با آن میازماید بر طاعت یعنی شیطان نزد حق رفته گفت که چنانچه از این حق او را  
از آستین خود خبر داد و بلبل گفت که اگر نیت میکنی که او را عبد الخوارت یعنی بدو شیطان نام کنی بر خدای

وزن و میماند و لا بعد از نشو و نشون میبرد و حوا سخن او را یاد گفت آدم جواب داد که از شیطان بپوش  
این سخن ممکن نیست پس بری را پس بعد از شش روز آن بیرون شد و بعد از آنکه قبی از آستین شد  
و چون آستین گشت و آنگاه که کران بار شد ابله پس نه خوارفت گفت که چگونه ابله حوا را بوی گفت شیطا  
گفت که اگر نیت میکنی که او را عبد الخوارت نام کنی و حوا را در و بر و قرار میدی پس در شیطا  
میزانی و زند میماند و لا مثل یکی از اینها را با آن طفلی خواهی داشت از آن سخن چیزی بر خدای  
او خلیل گفت که نیت کردم که او را عبد الخوارت نام کنم و تو را در و بر و قرار میدی که آدم را بحال  
خود مگردان و این چنین نیت کند حق از آنچه گفت شد و بادم خبر داد در دل آدم نیز از آن سخن  
چیزی بخلیل و حق گفت که اگر چنین نیت کنی تو هم او را عبد الخوارت یعنی شیطانی را در و بر و قرار میدی  
بنور و یکی میگویم آدم گفت که سبب مصیبت اقل تو بودی و با شیطان در پی خواهد داد پس وی  
تو و قبول کردم که شیطان را در و بر و قرار میدی و او را عبد الخوارت نام کنم چنان طفل را با نام او را  
عبد الخوارت کردند و گویند که آن فرزند قاسیل باشد و چون کترین فرزند آن آدم بود و چنانچه  
و در آیه سوره مائده که در آتلی علیهم السلام آید که گفته خواهد شد هم صریح و هر یک که آدم را در وقت قاسیل  
قاسیل را گفت سوی ایشان و در و بر و قرار میدی و حق با افسد شکم را باید و در شکم  
پسری و دختری توام بود و اول او که آدم قاسیل و هاسیل بود و اول قاسیل و بعد از هاسیل و هاسیل  
که از هر دو توام متولد شد بود و چون قاسیل بالغ شد حق تعالی دختری جنی ظاهر نمود و بادم  
فرمود که او را زنی بنام هاسیل ده که نامش از او و نیز از جنی و قانع شد و چون هاسیل بالغ شد  
حق تعالی جنی ظاهر ساخت و بادم فرمود که او را زنی بنام هاسیل ده که نامش از او و نیز از جنی و قانع شد و چون هاسیل بالغ شد  
و صی که قاسیل حسد و بر دین چون بامر آدم عزیزی کرد و از آن آمد قبول قریانی هاسیل  
کرده از آن حق و قربان قاسیل را قبول نکند چنانچه در آیه مکرر سوره مائده انشاء الله تعالی  
تفصیل گفته خواهد شد قاسیل هاسیل را که بتعلیم ابله بر هاسیل در میان دو سنگ گذاشته  
او را کشت و بعد از کلاخ او را دفن کرد و او را کسی بود که کشته شد اما خویش او را و خویشی نیست که  
بر من مین و نیت حوا را و خویشی که بر من مین و نیت حوا را و کجا بعضی شد و آنوقت که هاسیل کشته  
شد که آن را در مزم و دستان چهار کس و دو خاله قاسیل و هاسیل بودند که با ایشان توام متولد شد  
بود و چون قاسیل هاسیل را بقتل رسانید و زنی را که آدم گفت و زنی را که از آن قاسیل گفت



مکرم ایشان او کرده بودی که من بجای قربان کرده بیدار چون تا بجا رفتند هابیل را  
کشته را قایل ملعون شده آدم را منی که هابیل انجا کشته شده بود گفت کرد و چهل شب  
روز بکوبت و قایل را بر کوه کعبه تا آدم زنده بود و کوه میبود و قدرت نداشت که با هم  
کنند و چون قایل خبر را شنید سخت و کمان کرد که هابیل آن آتش را بر سینه و قربانی او را قبول  
کرده گفت که من عبادت آن آتش که هابیل را بر سینه نمیکند لیکن آتش را بر سینه از برای آن آتش قایل  
میکند پس آتش کرد هابیل را و اولاد او بسیار شدند و شیطان از برای اولاد قایل بعد از خود  
که خلیفه قایل را و او بود بت برستی اختراع کرد و اولاد او نوح را در و کلمه گفت ایمان بیاورند  
و اولادش همدان بنی که آدم را هبت نام کرد و حق تعالی نام آدم و حوا فرستاد که او را و حوا  
بود و بری زاید و آدم را هبت نام کرد و حق تعالی نام آدم و حوا فرستاد که او را و حوا  
قایل هابیل را کشت آدم چندین جوع کرد که دیگر قدرت بویا شربت حق نداشت و با قصد  
سال او را فرزندش بعد از آن دعا کرده از خدای فرزندش طلبید حق تعالی بوی حوا فرستاد  
که قرقر و ندی و عطا میکند کجای هابیل و خلیفه و و عالم دوی زمین باشد پس حوا را باری  
زاید و در روز هفتم آدم هم نام او را شیت گذاشت پس حق تعالی حوا فرستاد که او را و حوا  
نام او را هبت الله کن پس نام او را ابو محمد هبت الله نهاد یعنی بخشد خدای و این اسم بر او است و  
دکنایا که گمانی نام او شیت مذکور شده آدم او را بسیار دوست داشت بعد از آن یافت و تولد  
شد چون هر دو بالغ شدند حق تعالی حوا را بنی که در آن نسل کردید میشود هم رسد روز بخشد  
از حوا حوا را بنی که شیت نام او را فرزند بود فرستاد و نام او فرمود که او را بنی شیت دهد و فرزند  
آن روز حوا را دیگر بعد از عصر از بهشت که اسم او منزه بود فرستاده امر کرد که او را بنی بنا فتنه حد  
پس شیت از آن حوا را و حوا را نام و چهار فرزند داشت را یک دختر شد و چون حوا بالغ  
شد آدم هم او را هبت الله نامید و او را اولاد بهم رسید و نسل آدم منقرض و هبت الله نام هابیل  
فوت شد و چون حوا بزرگ شیت و آن دختر بالغ شد و حق تعالی نام او فرمود که دختر را فتنه نام آن  
شیت دهد آدم چنان کرد و پیغمبران از نسل ایشان بهم رسید و آدم را و حوا را و حوا را و حوا را  
برای هر کس بی فرستاد که بمجموع زنان ایران آدم چهار حوا را و حوا را و حوا را و حوا را  
رسید و آدم حوا را بکر بوج آورد و از حوا دختری چهارم او گرفت و از او چهار دختر شد و آدم هم را

دختری شد که نام او عناق و او را بیت انگشت بود و هر انگشتی دو ناخن داشت و چون نشستی  
یکه بر زمین را گرفت و آن دختر بی کرد و او را کس که بی کرد او بود پس حق تعالی حوا را  
قبول کرد که بر سر کشته و کس که بی کرد او را فرستاده بر و مسلط ساخت تا او را کشتند و چنانچه  
کشته شد آدم را با قصد شکم فرزند می تمام و در شکم بی بی و دختری متولد شد لیکن ایشان را سوی  
انسان که گفته شد زن و فرزند و اب نداشت و تا چهار حوا را بعد از آنکه نوادها بهم رسانید و آنها  
رفتند و هر آن ایشان چهارم و دختر حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را  
و بعد از آن که حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را  
حق تعالی را که در دنیا چهارم و دختر حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را  
فرزند نام و نسل از ایشان بسیار شد و چنانچه در روی او را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را  
و هابیل بی مردم نیستند اما انجا گفته شد که قایل از فرزندان بود که بت جبر سینه اولاد او  
همگی در زمان نوح در طوفان غرق شدند و چهار ایشان ایمان بنوح هم بیاوردند و از غرق سوزان  
شیت که ایمان با او آرد و دیگر نجات یافت پس کسی از نسل قایل ماند و معنی آن روایت است  
که مردم بعد از آن طوفان نوح همگی با او کشتند که از حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را  
آنچه گفته شد که حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را  
بعد از آدمی شد با شیت نام او شیت مذکور شده آدم او را بسیار دوست داشت بعد از آن یافت و تولد  
و جمال و خلق خوش و پیغمبری از حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را  
از حوا است و حوا را که نسل چنانچه مردم میگویند از برادران و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را  
و خواهر آنها را بنظر ایشان بوی که کشتند آرد و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را  
آن مردی و حوا را بعد از آن قطع میبردند پس آدمی این فضل و علم بگویند یا بیغی حوا را و حوا را و حوا را  
که بر نسل که میگویند نسل حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را  
هم دختر حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را  
نوادها بر سر سینه چندان اقی ماند و چهارم و وصیت بر شیت کرد و او را و حوا را و حوا را و حوا را  
در زمین اما انجا گفته شد که حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را  
وصیت کنند و با نهم شیت بود و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را و حوا را















**مِنْهُ وَفَوْقَ الْاَلَمِ فَارُفُوهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا** از آن و بگوید ایشانرا بخوبی و مثل آخرین آیه  
 پنجم این سوره گفت و **الْخَشْيَ الْذِينَ كَانُوا مِنْ خَلْقِهِ ذَرَارَةً** و باید که ترسند  
 آنرا که اگر بکنند از عیب خود و زبیر یعنی بسلی ضعیف **خَافُوا اَهْلَهُمْ** که ضعیفان باشند  
 میترسند برایشان یعنی باید که ترسند از آنکه مثل آنچه بنمایان کردند برای خود بخود بکنند و بند  
 پس کسی که مالی بقی را بظلم بخور حق تعالی مسلط کند کسی که ظلم کند بر بابر اولاد یا بر اولاد اولاد او  
 پس حق تعالی درین آیه میفرماید که بر بنمایان ظلم میکند که مثل آنچه بنمایان کرده اید با اولاد شما  
 میسرید بر هر که کسی بقی را بظلم کند و از حلال داد حق تعالی با اولاد و بقی اواز برای فساد و ظلم  
 میکند ولیکن اولاد او را حفظ میکند و ایشانرا بر بد بنمایان و میگذارد و کسی که صلح باشد  
 و اولاد او را بصلاحت بد بنمایان حفظ میکند بدلیل آیه سوره که **وَالسَّالِفِينَ** و از آنکه اولاد  
 بدین فی الذمیر تا آنکه بنمایان حق تعالی در حق و درون مالی بقی بظلم و عدو در حق و داده محسوب  
 دنیا و هم عقیبت و ببال آن در هر دو جهان با و میرسد اما در دنیا بنابرین آیه و ببال آن بعد  
 در دنیا جز بنده آن و میرسد بر حرام بودن مالی بقی سبب جهنم و عالم بودن اولاد است  
 آنکه میرسد ایشانرا آنچه بقی رسید از جهنم محسوب می شود که خدای درین آیه و عدو داده و اما در آخرت  
 و ببال آن در دنیا جهان با و میرسد که آن عذاب است بنابر آیه بعد ازین **فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَبْذُورُوا**  
**فَوَاسِدَ الْبُلْبُلِ** پس باید که بپرهیزند از خدای و باید که بگویند بخوبی درست و عدل این آیه در آن  
 دو شان آمده است و بنمایان که **اِنَّ الدِّينَ بِالْاَمَانَةِ** و اما در آخرت  
 تحقیق که آنرا بپرهیزند از الهی بنمایان را بظلم و بر او افسوس است که ظلم با ایشان کرده و فی حق  
 ایشان را بر نداده هر چه چیزی از مال ایشان بخور و شکم بر آتش و ساکن سعیر شود **اِنَّهَا نَالُكُ**  
**فِي بَطْنِ نَمِرٍ** تا آنکه بپرهیزند و شکمهای خود آتش چه تا آنکه بپرهیزند مالی بقی نش  
 در شکم و شعله و در برین زبان آتش از خون بیرون می آید و بان حالت عصب بخورید که اصل بخور  
 بنمایانند که او مالی بقی بخورده و بپرهیزد در معراج خون و نکات مالی بقی را دید که آتش بر زمین ایشان  
 افتاد و از ایشان بیرون می آید و آنجا عفت و در روز قیامت با و من بر آتش از تیر بخورند  
 پس مالی بقی را بخورید بظلم که بد کرده باشید بد بخوب یعنی بضمیم آیه و من کان فقیرا فلیکلم  
 بالمعروف و بپرهیزد در آیه دوم و ششم این سوره گفت و کم بسیار مالی بقی هر که کسی بخور و بپرهیزد

نالدون خورد و کلمات و حکم و بر آتش خواهد شد و کمترین چیزی از آن که آدمی با سنجید آتش  
 بپزند بیکار هم یاد و در هر است و خورون آن بظلم از کثافتان کبره است که خدای برین آیه  
 و عدو آتش داده و درین خلا فی میان شیعه نیست و توفیر آن نیست که از اصل صاحب آن بپرهیزد  
 و کسی که بقی را حیال خود کند تا آنکه بالغ و بیتی او بر طرف شود یا از احتیاج بغير نارغ کرد و و حوچا  
 بهشت بر و صاحب از چنانچه بخورند مالی بقی درون و صاحب ساخته و کسی مالی از بنمایان در دست  
 او نباشد و محتاج شد از آن فقیر خود و عیال خود کند و نیست بپرهیزد و داشته باشد و از اصل  
 دین آیه نیست اما سزاوار است که میانه روی کرد و اسراف نکند و از آن مال بخور و مگر بعضی را  
 و اگر فقید از آن نباشد که باز بپرهیزد ایشانرا و در قیامت از آنان خواهد بود که شکم ایشان  
 بر آتش میشود و کسی که مال مردمی را بدو او باشد بپرهیزد یا بقرض آن مرد بپرهیزد و آن مالی بنمایان او بپرهیزد  
 نماید و در روز قیامت و بنمایان او بدو صد آنکس بپرهیزد از اهل این آیه نیست هر که عیال او کردن  
 آن مال از دست او باشد و اهل این آیه آنند که مالی را بخورند و از او کردن آن نذرند و کسی مالی  
 از بنمایان نزد او باشد و ایشانرا بدو تعزیت شوند و وارث یا وکیل و از ایشان را اولاد  
 کند که بعضی از آن مال را بیکد و بعضی را واکند از قابل و فقیر و کسرا آنکس برقی الذمیر میشود و علت هر  
 کردن خدای بخور و در مالی بقی بظلم است که هر کسی را بخور و اعانت بر کشن بقی کرده باشد  
 جهنم آنکه بقی بنمایانیت و با و من خود قیامت می نماید داشت و کسی را که قیامت با و من و کفایت  
 مقامات او مثل بپرهیزد و با و من بپرهیزد مالی او را کس بخور و کوی او را کشته و بپرهیزد فاقه ایلخته است با  
 آنکه حق تعالی و محسوب برین داده و چنانچه در آیه اول و دوم گفته شد بر حرام بودن آن بقی  
 بقی و سلامتی اولاد است اما آنکه بپرهیزد ایشانرا آنچه بقی رسید و بپرهیزد بقی بپرهیزد بپرهیزد  
 خود کرده میان ایشان نزاع و دشمنی بهم رسد و با هم بپرهیزد و بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد  
 هر که بپرهیزد و بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد  
 حق تعالی آیه سوره بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد بپرهیزد  
**سَعِيرَةٍ** و زود باشد که ساکن شوند و بپرهیزد آن وادی خطیبت در جهنم و در کشتن  
 از رکات هفتگانه و درین جهان آیه و مدینه نازل شده و آیه اول و دوم را که فایده ایشان  
 و دو آیه اول سوره کرده اند آیه سوم و چهارم که حکایت از حضرت القسره از آل القری و آیه دوم و سوره کرده



آیه بفرماید که ای بنی یثرب منکم و بیده و ن از واجه وصیه لاز و احکم جنانچه هر که در جای خود  
گفته شد چه که پیغمبر از منکه بدین جهت فرمود جنانچه از مناجات انصار را با یکدیگر بدو کرد و میرا  
بر برادران دینی بنحویشان واقعی مقرر نمود جنانچه در آیه سوره انفال است که ای بنی امینوا  
حاجرا و قاتلها چون اسلام یافت آیه سوره احزاب که ای بنی النبی ای ای المؤمنین من انفسهم تا  
کفر از انفسه کرده میراث بخوبیشان واقعی مقرر شد و در خبر ما فی ذی قریه شد و از دخترها  
مانده بدو را و حرای او را متصرف گشته زن وی بخدمت پیغمبر و فرقه عرض کرد پس این آیه را نازل  
شده آنحضرت خبر را از من و دختران گرفته بدختران داد و حق تعالی او را پیغمبر هم گشته و سوره  
اعراف گفت که خدا لعنوا امم البعوث تا آنکه در سوره قلم که آنکه علی خلق عظیم بعد از ان امور وین را  
بویان گذاشت و بر هیچ پیغمبری امور وین را نگذاشته بود پس در سوره حشر فرمود که اما انکم لکن  
تخذوه و ما انکم عن فانی و درین سوره گفت که من طبع الرسول فقل طاع الله وین آیه  
میراث خریشان صلی علیهم بیان فرموده جنانکه ذکر نکرد و آنحضرت شش یکبار برای جد مقرر کرد و حق  
تعالی از آنجمله فرمود و با یکدیگر عداوت کردند که پیغمبر از برای جد چیزی مقرر فرموده مردم  
پردی ایشان و زن که امر خدا و امر رسول کردند پس میفرماید که یوحی الیک الله فی هیئت  
میکنند نماز اجدای و باب میراث اولاد که لک کر مثل حظ الانثیین  
فرمان شما از برای مثل نصیب ما یعنی هر که مردی بمیرد و از و پسران و دختران بمانند آن  
برای پسر مثل نصیب و دختر است و این حکم در شان پیغمبر و سایر مردم عام است و فاطمه نزد  
ابا بکر دفعه میراث پیغمبر یعنی آنکه یکا که غضب کرده بود طلب جواب شنید که پیغمبر میراثی  
باشند آنکه گفت که آیا اجدای که میراثی و کتاب خدا را بدو و نسبت میدی که میراث ما بدو پس  
الله و لک کر مثل حظ الانثیین پس مقرر کردند اینست خدا وین آیه از برای زن یک حصه  
و از برای مرد دو حصه آنکه زنان مرکب ضعیفند از مردان پس این آیه را و این حکم است  
بر آنکه قابل بقیاسند و علت آنکه حق تعالی برای پسر و برادر حصه دختر میراث مقرر ساخته  
است که حکما از استحقاق پهلوی چنانکه آدم آفریده شد و اگر از پهلوی راست و پیوسته دختر و پسر برابر  
میراث میدادند و گوی که زن مثل گاو که پسر میباید و نیز چنانکه گویان و در بعضی از بعضی کاتب  
نقلی میفرمود پیغمبر فرمودم هم بعد از آنکه جید و دوازده و از حق خود و شش و پنج را داد و حق

همه روانه جید کرد از خود خود و دو دانه بآدم داد جنانچه در آیههای آخر که در قلنا یا آدم اسکن  
انت و زوجک الجنة گفته شد و دیگر آنکه زنان و عقل و دین ناقصند چه نصف عمر و سبب حیض  
نماز نمیکند و ندو لعن و کفران نعمت بسیار میکنند چه باشد که زن ده سال با مردی باشد که از او  
نیکی و نعمت بدو باشد بکرون کدست شکسته یا نزع کند یا شوهر میکند که من هرگز از حق  
خبری ندیدم و زن بدید ترا زهرم بداست و مرد صالح خوب بهتر از زن صالحه خوبتر و هرگز  
حق تعالی زن را با مرد مساوی نداشت مگر فاطمه را که با علی هم برابر داشت و او بهتر از مردان  
عالم بود و حق سبحانه در کواهی فاطمه را مثل محمد علی هم داشت و دیگر آنکه حق تعالی فضل  
داده است بیکدیگر چه مرد از مردان و نیز زنان عیال برادران میباشند و پریشان جهاد و نفقه  
عیال و عاقله کسی بود و غیر آن بیت و این جمله بر مردانست و نیز زن هر که شوهر کند چیزی  
میکرد و چون زن کند چیزی میدهد و دیگر آنکه مرد میدهد و دیگر آنکه مرد میدهد  
هر نمازی حق تعالی در رکعت مقرر فرمود و پیغمبر بر نماز در رکعت و در رکعت فرموده در سفر کتبه  
فرمود مگر نماز شام و صبح که چیزی نماز شام میکرد و مؤذنه و ولادت فاطمه هم بوی رسیدن  
شکر حق میگفت باین آفرید و چون مؤذنه و ولادت اما حسن هم شنید و رکعت نافله و چون  
مؤذنه و ولادت اما حسین هم شنید و رکعت دیگر نافله و کوازی مرد و در برادران باشد  
و نماز مغرب را با نافله در سفر حضرت عیال خود گذاشت که در سفر کتبه نشد و کسی غلامی را  
کند هر یک عضو او عضو ای از او آتش و زخم آنا و شود و چون کتبی آزاد کند هر دو عضو  
یک عضو ای از آتش و زخم آزاد کرد و چه آنکه زن نصف است فان کن پسر کرده  
باشند زن ندان فانثی فوقی اثنتین زنانی بالا تر از دو یعنی چند دختر باشند  
و پسر باشد فانثی ثلثا ما نزلت پسران را بایشانست و ثلث آنچنانکه از میت انفال  
یعنی هر که مردی بمیرد و از دو دختر و پسر و مادری بمانند از برای و دختر و ثلث از برای  
پدر و مادر و دوسرین است جنانچه الحال گفته خواهد شد فان کان کاتب و کاتبه باشد دختر  
واحدة فکتاب النصف که پسران برای اوقات نصف و اهل بیت پسر کوچک و  
دختر از برای میراث پدر چیزی نمیدادند و میراث یکسوی میدادند که چنانکه بکار آمد چون  
این آیه و آیه آخرین سوره و میراث از انچه خواهد شد ما گفتند که بخدمت پیغمبر رویم و این سخن



















و دختران را در و دختران خواهر و مادران شما مادران که شیر داده اند شما را یعنی مادران رضاعی  
و احق انکم من الرضا و خواهران شما از رضاع یعنی زنانی که شما شیر بخورده اند  
و خواهران رضاعی شما اند قائم مقام نسبا و مادران زنان شما مادران حرام و دختر  
او حلال است اگر دختر او دین او کردن وی بود مگر با او طلاق داده باشد و دخول مباشرت واقع  
نشود باشد چه آنکه حقیقتا این کلمه را بهم فرموده و قبل از این نکرده پس کسی که دختر را زن کند و  
پیش از این مباشرت طلاق دهد یا آن دختر را بر او برگرداند یا بشدین اجبت که بهم  
کند از آن جهت که خدا میهم گذاشته است و ما یبکم اللاتی فی حجورکم من  
نسبا انکم اللاتی دخلتم و دختران زنان شما آنچنان دختران که در کنارهای مادران  
از زنان شما آنچنان زنان که دخول کرده اند شما یعنی مباشرت کرده این پس فان لکم فی  
دخلکم من فلا جناح علیکم با ایشان پس اگر دخول کرده باشید شما با ایشان  
پس نیست چیزی و شما و مرد و دختر از زنانند که مباشرت بان زنان واقع شده باشد آنکه  
تلفا عقد کرده باشند چه آنکه حقیقتا عقیده باین شرط ساخته خطه آن دختران و در کنارها  
باشند و خواه باشد که حرامند و شما اختلافی اعتقاد خارجیان که میگویند که اگر زن کسی بخد  
داشت باشد و آنکس زنیت آن دختر نکرده باشد و آن دختر و کناره آنکس باشد بر حلال است  
چون آنکه حق تعالی فرموده که اللاتی فی حجورکم پس کسی که زن کند و طلاق دهد پیش از مباشرت  
دختران او و وی حلال است و باکی نیست در زن کردن او و زن از او و بدین حکم یکسانند  
پس کسی که کنیزی داشته باشد که او مباشرت کرده باشد و آنرا بفروشد بر وی و آن مرد و او از او و زن  
کند و از و دختری بهم رسد آن دختر صاحب حلال و بدست و حلال و حلالها یعنی  
زنان است انما انکم الذین من اصلاکم و این شما آنچنان پس بران گزارش است  
شما اند و بران دختر یا زن حکم داخل اند پس زنان اما حسن و امام حسین ع حرامند  
بر پیغمبر پس این آیه بلیست که اگر ایشان ع بران صلبی آنچنان یعنی از پشت او بند  
حرام کرده شد و شما آن تحمعون و این الاخنین جمع کنند میان و خواهر  
یک عقد الا ما قد سلف مگر آنچه تحقیق که پیشتر گذشت است و علت حرام شدن آن حفظ  
اسلام است و در سایر دیها حلال بوده و معروف به میان حیا و احوال و خواهران بود و چه کرده

هر دو را زن داشت و بعد از آن حقیقتا حرام کرده این آیه را زنش او و او خواهرش باشد باشد علی  
فرموده که یک آیه را حلال کرده یعنی آیه که درین سوره گذشت که در آن ختم ان لا تعدوا فواحد او  
ما ملکات باکم و یک آیه را حرام کرده یعنی این آیه درین حلال میکنم حرام میکنم آنرا از من خود و اول  
بیت من میکنم آنرا از من خود و جز ندانم حلال را از آن نهی میکنم و جهت آن این معنی را بر وی مردم بیابا  
نفرمود که میترسید که لعنت او نکنند اگر این ترس نباشد ترس بیاید داشت هر که کتاب بخواند و حق  
و با وجود آن معنی میان آن چنانچه مردم کرده از جهت آنکه خود و جز ندانم خود را از آن نهی کرده است  
و حلال است جمع کردن میان و خواهر که باشد باشد یا یکی مباشرت کرده باشد و بن مباشرت  
آن دیگر با اینکه مباشرت آن دیگر از غیر فرج کند اما در فرج خارج نیست و این مثل آنست که در  
آیه تفرم و لا تفرم و حق بطریق گذشت حرمت مباشرت با خارجین و فرج تا آنکه بان  
شروع و جاریست مباشرت او از غیر فرج بشرطی که اینجا گفته شد ان الله کان عفوا  
و چنانچه تحقیق جدی هست آمر نکادی میمکنند این آیه شامل پیغمبر و اوست هستند پس  
مرد باید سوره احرار که لا یحل لکم النساء بعد از آن بندان پس من ازواج آن زنانند که  
درین آیه حرام شدند و حلال بود بر او که تبدیل کند زنان خود را مثل سایر مردم چنانچه در آیه  
از ترس بندان از وی سوره گفته شده اگر چه چنین بود پس خدای حلال کرده بگوید بمرد  
آنچه را که حرام است حلال نبوده و چه آنکه بمرد تبدیل زنان چند آنکه کسی هندی جایز است و آن آنکه  
که درین آیه حرام شدند از خود و هر چند با آنرا و باین نزد وند حرامند مثلا مادر و مادر و  
مادر و دختر و دختر و دختر مگر آنچه از انچه استثنای کرده ایم حرام کرده شده اند المحرمات  
محرمات یعنی شوهران من النساء الا ما ملکات انما انکم از زنان مگر  
آنچه صاحب معرفت شده باشد و شما ایست شما یعنی بدست خود او را کتب کرده و بهر شی  
باشد یعنی بدست شما و مرد آنست که مردی که کنیز خود را بفروشد و داده باشد و او را داده مباشرت  
با او کند جایز است که بفروشد و باینکه که کنیز مباشرت نکند و کنیز را از و تحفظ نماید تا  
یکه و با خارجین خود بعد از آن با او مباشرت کند و بعد از آن باز نکند از و تحفظ نماید تا  
فروم باز پس هدی کاح انما کنیز خود را بفروشد و داده باشد او را جایز نیست که کنیز  
را از او بگیرد و اگر کنیز فرزند خود را بفروشد یا بشد و اگر خواهر کنیز را از او حلال



میکنند و اگر خواهند زود میگردانند و کفایت الله کتاب خداست یعنی خدای بفرستد این حکم را و بخت خداست و بگویند علیکم السلام و احلکم ما قبله و الاکرمه و حلال کرده شده است از برای شما آنچه پیش از این است که در دو آیه سابق تا اینجا گفته شده آن مَدْعُوْا اِلَیَّ بگویند یعنی بفرستند یا موالکم مُحْصِنِیْنَ غَیْرِ مُسَاحِجِیْنَ بناهای خود حلال نکنید محسن غیر منافقین را تا کشیده نماند یعنی بنی بخواهند که محسن باشند و منافقان را کنار بگذارند اینجا تا اگر آید و باب متعذر بازگشته و پیغمبر در یکی از احکامها آورده که باز نماند و این مدخست و نسخ کرده است آیه سور مغارج را و آیه بن هر چه حافظون اعمال را و احرام و ما ملکات یا هم که میگفت قبول مومن الطاق که از صفا با نام جعفر است و آیه و ای چندین ناز که گفته که فاستمعوا له یسری الی الجبل مستقی فاقومن فی بطنه من الله و لا جناح علیکم تا آخر و این قول است بن عباس است و هر قدر که گفته الاحرام مستحبی آورده و نیز بیان فرموده فَمَا اسْتَمَعْتُمْ مِنْ بَعْضِهِمْ بگویند شما بعضی طلب خود را می کنید شما و مراد متعذر کردن است و بیان بگویند مِنْهُمْ ایشان بعضی از آن نام است نام آورده شده فَاَلَوْ هُمْ اَنْجُوْهُنَّ اَخْبَرْتُمْ بگویند هید بایشان از اینها بعضی میهای ایشان را و در میان آن زن و متعذر است که بی زن مهر و بی متعذر است فَاصْبِرْ و لا جناح علیکم فَمَا اسْتَمَعْتُمْ حلال آنکه واجب و نیست هر چه می شنوید آنچه را می شنید بفرموده مِنْ بَعْضِهِمْ از بعضی از ایشان بعد از آنکه واجب است که بعد از مدت ناز کند متعذر بپای نیست که زیاد کند هر دو مدت و چون مدت تمام شده باشد و میاید که مرگ بگوید که طایفه ای میگویند از برای آن مدت دیگر وزن را ضعیف و این طایفه از برای دیگر جایز نیست تا آنکه عدل او تمام شود و اگر داده کرده که پیش از تمام شدن مدتی که در آن یافته مدت را زیاد کند تا اگر نیست رضای هر دو مدت و وقت و اگر خواهند هر دو که مدت را زیاد کنند و مراد از آنست که پیش از روزی که مدت تمام میشود پیش از تمام شدن زیاد کنند مدت و اگر خواهند هر دو پس اگر آنرا از آن که شده و نکرده بگویند و میگوید که میزنند و بعد احتیاج نیست و آنچه رضای شود هر دو آن بان بعد از آنکه حلال است و پیش از آنکه حلال نیست مگر رضای زن و بجز این که هر دو زن دهد و زن بان چنین رضای شود پس باین آنچه حق تعالی متعذر نان را و در آن حلال کرده و دست پیغمبر بان جلوی شده و خدای بعد از آنکه حلال از مرده و حرام نموده و ناروزه

قیامت حلال است و مسلمانان در میان پیغمبر هم متعذر کردند و در میان با بگو و چنان ارسال از دنیا عمر بن میگردانند و آنکه روزی عمر بن عمار خود را در دست طفل و در کنار او دید که زبان او شیر میخورد و عصبان شده طفل را بدو داشت و میخورد و دست بر میزد و فرمود تا ناز کردند و مرگ خاص شدن پس گفت که گیت از شما که دوست دارم که زنان خود را ببینند که مثل این طفلان شده باشند و ایشان را شوهر نباشد بعضی از قوم گفتند که ما دوست نمیداریم این معنی آنکه گفت که شما میدانید که خود را من غرض از شوهر ندارم و من زن را و در دست این طفل او را و کنار او دیده و پس بگوید که این را اینجا داری و چنان گفت که متعذر شد پس بیان کرد که این متعذر حلال بود از برای مسلمانان در زمان پیغمبر هم رای بر آن قرار گرفت که اگر احرام کنیم هر کس را که تا ناز بر میاید و او زن کسی از قوم و متکبر کن او نشود و کسی مرده نکند سخن او را نکند کسی که آبا بعد از پیغمبر پیغمبری یا کثانی بعد از کتاب خدای میگوید مطلقا ناز که بخدا و رسول و کتاب و پیغمبری قبول نداریم بلکه شکر کنیم و از او رضی دارند و اگر عریان کار میگردانند یا میگردانند کسی میگردانند شقی یا زن شقی چرا که مسلمانان متعذر و ناماستغنی بودند پس چون مرگ می خواهد که زنی نامتعذر کند زن را هفتاد شرط است که کسی که خلاف یکی از آنها کند ظلم بنفس خود کرده باشد از اینها نیست کردن زنا کار وزن مشهور و فساد زن و دیوانه و نامتعذر کند و با اولاده زنا کند اگر زن قبول زنا که حرمت متعذر کردن او بگوید که از زن پس بگوید که مشغول بشود هر چهل یا عدد هستی یا فارغی اینها پس اگر مشغول بیک اینها باشد و حلال نیست متعذر کردن او و اگر از آنها فارغ باشد بای بگوید که متعذر نفس خود را پس برکتش خدای و سنت پیغمبر اوصم بکلیح زن با جمل معلوم و مرده معلوم و مدت با کساعت از روزی یا دور و زمانهای با سالی یا کمتر یا بیشتر به هر طریق که رضای شوند و خواهند و مرده یا زن هیچ رضای نتواند از طایفه آنکه شری یا بنده غلبه یا بخرانی یا بیشتر از آن از رعیت و مسخر یا متاعی هر چه زن رضای شود و از او دهند و اگر زن مرده را بر بخت و پیمان حلال است چنانچه زن از مهر خود و شوهری بختشد بعد از آن بگوید که باین شرط که تو از من و من از تو میراث نبرم و نطفه از من باشد آنرا هر چای از خود بخواهم کنار دم و چهل و روز یک حیض عده داری و بر و ای عده چهل و پنج و روز و روبات دیگر و حیض است پس اگر زن گفت که حیض من مرتبه دوم این سخن را گفته عقد نکاح با تمام کند و کسی که شرط کرده باشد متعذر نطفه خود را هر چای او که خواهد کرد اگر حرام او











داده است باین سوره بقره که ازین نیا کلون التوبه تا آخره <sup>محل</sup> معنی ان اینست که تا آنکه  
سوره بقره روز قیامت برنجین زدن مثل کسی که شیطان با او سر کرده محبط ساخته باشد و  
یکبار داخل درستان شدن بعد از بیرون آمدن از آنجا است و ان با شکر کی است و دیگر  
افزاین زبانان محسن کردن است و این هم از بزرگترین کبریا است و خدای باری و عدل  
داده است بقره سوره بقره که ازین بریون المحسنات تا آخر آیه دوم و از ان و ازین  
بریون المحسنات تا آخره حاصل معنی آیه اول اینست که تا آنکه ازین زمان افزاین زانمیکنند  
ملعونند در دنیا و آخرت و ایشانرا عذاب عظیم است در آن روز که در ما بها و دستها و پاها را برایشان  
گواهی میدهند باینچه کرده اند و اینها گواهی میدهند مگر تا آن که عذاب ایشان حیات و حاصل  
دو ملائکه آنرا که افزاین زبان محسن زان میکنند و چهار کوه نگاشته باشند هشتاد و نه  
بریشان زده هرگز گواهی ایشانرا قبول نمیکند و ایشانرا فاشانند و حق تعالی در چند آیه  
فاسق را عزمی و منافق و دستار المیسر کند و این کبر و بزرگشان المیسر نماید و از کشته  
چراست و برینها تا سزا بیا طاعه علی السلام کنند و دیگر که حق از حد است و این هم از بزرگترین  
کناها کبر است و خدای باری و عدل آنرا داده و آیه سوره انفال که در سوره بقره  
در بر تا آخره حاصل معنی ان اینست که کسی که در درختی که دیگران مکر را می جنگند کردن یا  
خود را بلبشگری رساندن بغضب خدای گرفتار شده جای و جهنم خواهد بود و این کبر و هم  
در شان ال محمد صلی الله علیه و آله است و باینجه خود را بختیاری خود بعت با علم کرده بعد از ان  
از او کویختند و با او جنگ و پیکار و او را کشتند و دیگر منکر شدن آنچه خدای فرستاده  
است و این هم از بزرگترین کناها کبر است و هم در شان ال محمد صلی الله علیه و آله است و باینجه  
ایشان را خوارشان کردند و درین کسب از نفعی جنت و دیگر از کار حق ال محمد علیه السلام است و دیگر  
مسئق شراب خوردن است و ان هم از بزرگترین کناها کبر است و چه آنکه خدای از ان کجی کرده  
چنانچه از عبادت بتهائی کرده است و شراب را لعل میکند و چون از آن روز و روزی و کشتن و برون  
و شرک و فعلهای شراب بر هر کس که میبکشد چنانچه درخت ان بر هر رختی میبکشد و دیگر  
نمودن از جهت خدای است و دیگر تاس از زحمتی و خدای و ان کبر است و بعد از شرک و خدای  
و عدل آنرا باری داده است باین سوره بقره که تا ان کبریا من روح الله الا القوم الکافرون

یعنی با بوی خوش شود از این خدا سزاواران و دیگر این از مکر خدای بودن است و ان کبر است بعد از  
بیا من راح خدای و خدای سبحان و عدل آنرا باری داده است باین سوره بقره که تا ان کبریا من مکر  
الا القوم الکافرون یعنی این میشود از مکر خدای که باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
باین و عدل آنرا باری داده است باین سوره بقره که تا ان کبریا من مکر خدای که باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
معنی ان اینست که کسی که تا آنکه بیکتا ملاقات کرده باشد عذاب و روز قیامت و جنت و عقی  
و همیشه در روز قیامت باشد بخدای باین سوره بقره که تا ان کبریا من مکر خدای که باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
زن نمیکند مگر تا ان کبریا من مکر خدای که باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
خرامت ان بر مومنان پس خدای مردن تا ان کبریا من مکر خدای که باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
و خدای باری و عدل آنرا باری داده است باین سوره بقره که تا ان کبریا من مکر خدای که باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
اینست که تا ان کبریا من مکر خدای که باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
بر این خدای و عدل آنرا باری داده است باین سوره بقره که تا ان کبریا من مکر خدای که باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
فعلی الا و لا یخلق فی الاخره یعنی تا آنکه بجزیره خدای و قسمهای خود بهائی انکه  
آنجا غنیمت نصیبی برای ایشان و آخرت و کسی که نصیبی نباشد و آخرت بجزیره خدای  
بهشت میشود و دیگر شکست عهد است و باری خدای و عدل آنرا باری داده است باین سوره بقره که تا ان کبریا من مکر خدای که باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
در روزی و مال غنیمت است و خدای باری و عدل آنرا باری داده است باین سوره بقره که تا ان کبریا من مکر خدای که باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
غل بقره بقره یعنی کسی که بیهوشان بر او از مال غنیمت میباید بجزیره خدای باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
و دیگر زانست و خدای باری و عدل آنرا باری داده است باین سوره بقره که تا ان کبریا من مکر خدای که باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
الذین الخ و حاصل معنی ان اینست که تا ان کبریا من مکر خدای که باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
و اینها ایشانرا بعد از ان روزی که آنها را و ازین جهنم که کرده بان داغ کنند و هواها را  
و بهشتی و ایشانرا و بیکریا این است که همه خود کج کرده بودید حالا بچشید عذاب آنچه را که  
کجی ساختن بودید و دیگر ترک غلامت بعدی علی و ان از جمله کذرات چه در آنکه ترک کنند ترک  
غلامت و این بزرگتر است ازین دیگر هم مالیم بظلم و ان از کناها کبر است و چه  
آنکه بجزیره خود بوده و کسی که از کناها کبر است از خدای و باریان کافران و دیگر زانست و خدای  
است که خدای و باریان کافران و دیگر زانست و خدای و باریان کافران و دیگر زانست و خدای







از روزی حلالی که جبهه او واجب ساخته بود که کسی روزی تمام حساب باز نکند و غیر این حلال و حرام  
که گفته شد حق تعالی را زیاده بسیار هست که آنرا میان مردم و فرشته نگردد است پس درین ابر میفرماید  
که از آن زیاده از خدای بخورید و آن زیاده را حق سبحانه و تعالی بکند از طلوع صبح تا برآمدن آفتاب  
و ذکر خدای در آن وقت نماز است و در طلوع خورشید و در زمین اِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ  
عَلِيْمًا تحقیق که خدای هست هر چیزی را تا آن اید و در شان الله علیه السلام نماز و بقول علی بن  
ابیمیم منسوب شد میفرماید که وَلِكُلِّ رَايِلِي حَرْبِي یعنی هر روزی که جنگ است مَوَالِي که داند  
مناصحتان یعنی آنان که بیستاد و بیست و یک روز در خانه خود میمانند پس برادر صاحبان خردی اند در  
میراثها از صاحبان نعمت و در اوقاف و بنابر قول علی بن ابیمیم مراد بندگان ازاد شده اند چه آنکه ایشان  
در جاهلیت متعلق بر پدری بودند و در حق میفرمودند و عرب میراث میدادند بر بندگان که ایشان را ازاد کرده  
بودند و آنان که بامیت هم قسم شده بودند و در حق چنانچه بعد ازین میفرماید که وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ  
اِيْمَانِكُمْ مِّثْلُ نَفْسٍ اَوْ اَكْثَرُ يُؤْنِ و وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اِيْمَانِكُمْ  
از آنچه که گذشتند اندک پدر و مادر و حق ایشان و آنان که بستر است قسما و شمارا بر علیه السلام ازین  
که ایشان بستر است قسما و شمارا بر علیه السلام ازین که بستر است قسما و شمارا بر علیه السلام ازین  
الحال گفته شد و بنابر قول امیر ائمه مجتهدین ازین که نزدیک شده فَاِنْ تَوَضَّعْتُمْ بَعْضُهُمْ  
بِرِءْضِ بَعْضٍ اِيْشَانِ یعنی بعضی بهتر ایشان از آن الله کان علی کل شیء  
متشکک است تحقیق که خدای هست هر چیزی را که اهل الزحاج قوامون علی  
مردان قیام و از آنکه اندک امور بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ  
زنان بسبب آنچه زیاده داده است خدای بعضی از شما را بر بعضی بر فضل و زیاده میزداند  
زنان مثل فضل آسمان بر زمین و فضل آب بر زمین است و چنانچه زمین را بر زمین زیاده است  
بهر آن که زیاده آنرا و اگر در آن نبیندند از آنرا خدای میفرماید و علت این زیاده آنست که خدای  
او را از کل و حق از آنرا و باقی مانده آن کل او میداند و آن کسی که بر وی زیاده کرده او را طاعت نکند  
بود و خدای او را از بهشت بیاید و زیاده او را از خدای او را از بهشت بیاید و زیاده او را از خدای او را از بهشت  
چند آنکه زیاده حیض می بیند و از کثافت آن عیالوت می بیند و آنکه در مرد از حیض می باشد  
و بِمَا اَنْفَقُوا و بسبب آنچه میدهند مردان بر زنان مِنْ اَمْوَالِهِمْ از مالهای خود می دهند

کرده است خدای مرد آن کو نفع دهد بر زنان پس زن عیال مرد می باشد که محتاج شود و مرد است  
که او را عیال خود سازد و نفع دهد بر زن بخت کرده را عیال خود کند و با و منفرها می کند که گفته  
مرد و خدا که بر محتاج شو و از این جهت است که زن نصف مرد میراث میدهد وَالصَّالِحَاتُ  
قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ پس زنان صالحه اطاعت و خشوع کنند که آن نگاه  
دارند که آن عیال یعنی نگاه میدارند و رعایت شوهر آنچه نگاه دارند بر ایشان واجب است  
از مال و سر و تن و غیر آن بِمَا حَفِظَ اللَّهُ لَكُمْ تا آنچه نگاه داشت است خدای یعنی ب حفظ  
خدای فِي الدَّانِیِّ و آنان یعنی زنان که محتاجون بر رسیدن و از نشو و  
از نشو و نشان و نشو و نشان کردن از محتاجی شوهر را کند و در آنوقت خلعت واقع میشود  
و می باید که شوهر آنقدر که تواند از زن که بیفتد خلعت واقع سازد چنانچه بتفصیل در آیه سور بقره  
که در المطلقان نیز بجهت با نفس می کشند پس هرگاه زن نشو و کشد یا بد که شوهر را بگوید  
که از حق من بر من و بجامه خواب درای چنانچه میفرماید که فَعَصَوْهُنَّ بر بند و صدایشان  
پس اگر اطاعت کرد خوب و الا دشنام دهد او را چنانچه میفرماید که وَالْحُجْرُ فِي هُنَّ اِي  
الْمُصْطَلَحِ جمع دوری کنند ایشان و دخول نکند آنها یعنی دشنام دهد بعد ازین اگر اطاعت  
کرد و بجامه خواب و آمد خوب و الا در منزل او چنانچه میفرماید که وَالْحُجْرُ فِي هُنَّ  
بر بند ایشان را تا بایست که تحت نه فَاِنْ اَطَعْتُمْ پس اگر اطاعت کنند شما را یعنی اگر از  
شعور بر گشت و اطاعت نمود و او دست و کردن کرد فَلَا تَتَّبِعُوا اَعْلَاهُمْ پس بسبب آنکه  
بطل می کند بر ایشان راهی یعنی بخلیفه دست داشتن بر ایشان میکنند که بد و دشنام و زدن  
بر او اطاعت کردن و در محفل او است و بر او دست داشتن و کسی که زنی کند و با او و اهل او شرط  
کند که اگر مردی زنی کند و از دوری نماید یا کینه می برساند از آن زن مطلقه باشد و عیال  
بأن شرطیت چرا که شرط طهارت ایشان شرط است اگر خواهد بشرط خود و فایز کند و اگر  
خود اهدان زن را نگاه میدارد و بر سر او زن میکند و کینه می برساند و از دوری میکند  
بدلیل این آیه و آیه که درین سور مذکور است که فَاِنْ اَطَعْتُمْ پس از آنکه از آن الله  
کان علی کل تحقیق که خدای هست هر چیزی را که بکسر از بزرگ و اِنْ حَفِظْتُمْ  
شیفای و اگر رسید شما از شقاق و شقاق است که مرد بارت و زن با مرد و نفق می کنند



**بینهم میان هر دو یعنی میان زن و شوهر قانعیت** پس بر آنکه زن یعنی هر مستدای  
 حاکمان شرع وای مرد وزن **حکما** حکمی یعنی کسی که حکم و اصلاح کند میان هر دو **میان اهل**  
 ازا اهل و بعضی میان زن و شوهر از خویشان مرد و **حکما** **من اهلها** و حکما از اهلان  
 زن پس هر چه از آن دو کس حکم کند جایز و رواست و میسر نماید که **این برین** اگر از او کنند آن دو کس  
**اصلا** **حاکم** **فوق** **اصلاح** یعنی توفیق میدهد یعنی توافقت میدهد **الله** **بینهم** **حاکم**  
 میان ایشان یعنی میان آن دو کس اگر از جانب حاکم شرع روند حاکم میان بگوید که میان  
 زن و شوهر حکم کند اگر از ایشان هر دو را بگوید و خواهد که میان ایشان حاکم باشد  
 جدا کند و اگر از جانب زن و شوهر باشند باید که طلب مراد از ایشان و شرط ایشان  
 کند که اگر خواهم شما را با هم جمع میکنیم و اگر خواهم از هم جدا میکنیم پس اگر زن و شوهر راضی نشدند  
 و جدا کردن را با اختیار آن دو کس نداشتند آن دو کس اگر ایشان بر آن قرار گرفت که جمع کنند  
 میان ایشان جمع میکنند و آن جایز و رواست و اگر از ایشان قرار گرفت که آنها را از هم  
 جدا کنند جدا میکنند و آن جایز و رواست اما باید که چون جدا کنند از انجمن یا اگر شدن  
 در آن باقی شوهر را او مباشرت نکند باشد پس اگر یکی از آن دو کس بگوید جدا کردم ایشان را از  
 هم و آن دیگر بگوید جدا نکردم جدایی واقع نمی شود بلکه باید که هر دو با هم اتفاق کنند  
 بر جدا کردن ایشان و چون اتفاقی کرده جدا کردند جایز و رواست و جدایی واقع نمی شود  
 شد و هرگاه که آن دو کس را دلایند حکم زن نزد زن رفت میگوید که آنچه در دل داری پس  
 بگوئ که من میخواهم قطع کنم چیز را که نزدت یعنی زن شوهری و مال و نفقه را که داری پس اگر  
 زن نشد من کرده باشد میگوید که آنچه شوهر را مال من میخواهد بدد و میان ما جدایی نمائند  
 و اگر نشدند نداشتند باشد میگوید که ترا قسم می دهم جدایی که ما را از هم جدا کنی اما چون از  
 نفقه خود ناچاریم و در خواهی که آن را بداد و حکم مرد نیز در خلوت نزد مرد رفت همان طریق  
 که گفته شد و میگوید پس اگر از آن بداد شد حق احدی نیست که آنچه زن از مال من خواهد بدد  
 بگوید میان ما جدایی آنگاه که مرد با او خلعتی نیست و اگر از آن بداد شد خواهد گفت که ترا  
 جدایی که ما را از هم جدا کنی که او را بدد پس از هم کس و دست میدارم و از آن مال من آنچه خواهم از  
 کس پس از آن دو کس با هم ملاقات نموده هر یک از ایشان آنچه شنیده است با دیگری میگوید و هر یک

از ایشان از دیگر عهد و میان خدای میگوید که تو صدیق حق من کن من صدیق حق تو کنم  
 و این وقتی است که خدا صدیق حق من گفت و صدیقان ایشان پس چون چنین کردند و هر یک  
 از ایشان که شنیده بودند با دیگری گفتند داشتند که نشود گفتن کتبت پس اگر زن باشد  
 مرد و او میگوید که ای من خدای تو نشود گفتن و عاصی بشوهر خودی نفقه و اگر از او نبرد  
 واجبیت و میسر و که او همیشه با تو باشد تا آنکه با مر خدای باز کردنی و اگر مرد نشود  
 کرده باشد هر دو با میگوید که ای من خدای تو صدیقان امر خدای میکنی و با حلال یعنی  
 با زن خود بدی برش واجبیت که نفقه او را بدی و بخواند او داخل نشوی و نظر بروی او  
 نکنی تا آنکه با مر خدای و کتاب خدای از کردی و در وقتی که حاکم شرع آن دو کس را میفرستد  
 و ایشان آنچه گفتند میگوید بعد از آنکه آن دو کس حکم جدایی کردند اگر مرد راضی بود  
 نزد حاکم شرع با حکم دو کس نشود وزن راضی باشد نفقه زن را بر مرد واجبیت از او رواست  
 منع میکنند که زن از زن نزد و چون شوهر بر آن حالت نمیشود زن از او میراث میبرد  
 و اگر زن میراث او میراث نمیدارد و اگر مرد راضی بود جدایی را حاکم شرع با حکم آن دو کس شود وزن  
 راضی نشود بدستور مرد که نفقه او بر شوهر واجبیت و اگر شوهر میراث زن میراث نمیدارد و اگر  
 زن میراث شوهر میراث نمیدارد تا آنکه جدایی را حاکم شرع یا آن دو کس راضی شود و معنی توفیق  
 داون خدای بر بند است هرگاه بندگان آنچه خدای بآن امر کرده است از طاعتها اهل و موافق  
 امر خدای واقع شده خواهد بود و آن بند را میگوید که توفیق یافته و چون بند خواهد گفت  
 که خدای میان او و کناه جایز شده و از آن کندی که کرد و او توفیق خدای خواهد بود و  
 چون خدای او را از کلاه و خال نشود تا آنکه از کناه را بکند خدای آن بند را توفیق خواهد  
 بود و این از حقیقت است بر خوار بر کار علی صفا وقت کرد که آنحضرت در بن خدای و در حاکم  
 حکم تعیین کرد چون خدای درین اید در شریعت میفرمود و در آن خلق خود حکم فرمود و در  
 هم سعیدین معاذ را در بنی قریظه حکم ساخت و او را از ایشان حکم و خدا او را معاذان کرد و  
 جز این حکمین نکرد و حکم بقرآن کنند و از قرآن بخوانند و شرط کرد که آنچه از احکام  
 ایشان مخالف قرآن باشد مرد و نباشد و وقتی که خوار بر آنحضرت گفتند که تو بخود حکم  
 تعیین نمودی کسی را که حکم بر تو کند زن بود که من مخلوقی را حکم ساختم و حکم نکردم مگر کتاب







مثل حرمت مادر خود واجب است و کسی ایمان بخدا و روز قیامت آورد و باشد از آن همسایه بگریز  
و مؤمن کسی است که این را اشتراک باشد همسایه را از ظلم خود و ایمان ندارد اگر همسایه را از ظلم خود  
این نداشته باشد و از آن چیزها که پیش از او می کشند همسایه بدست که اگر خوب به بیند پند  
کند و اگر بد بیند فاش کند و هر یاری سنگین است و چیزی سنگین تر از همسایه بد نیست و ایمان  
بخدا می آید و است آنکه شب را بیری برون آرد و همسایه را در کسرت باشد و چون بگریز  
بعد از آن که شدن بوسف علی است این یا همین بگریز که کرم چنانچه در سوره یوسف خواهد  
آمد گفت که خداوند را با رحم بر من بکنی حق تعالی می فرماید که اگر پسران تو را می آید با شما کنید  
میکنم تا ایضا از جوهر نام اما یاداری آن که سفید که گشتی در میان کردی صغیری و فلان و فلان  
در پهلوی تو درون بودند و ایشان از آن ندادی بعد از آن منادی یعقوب ز خانه او هر صبح  
تا یک فرسخ راه می برد و هر که شام میجوهر میزد یعقوب اید و حد همسایه یکی چنانچه است از آن  
پیش و پس و راست و چپ از هر طرف و الصاحب الجنب صاحب پهلوی و یقین صاحب  
رفیق در سفر و یار در کار و یار رفیق خود در وقت و صاحب رنج و کد و اگر نماند چیزی را و  
دهد به هر دو آن نصیحت های لقمان که به پسر خود داده است اینست که ای پسر من بامردم بغیر طریقه  
ایشان منبش و چیزی که زیاده بر طاقت ایشان باشد بر ایشان نمارس که چون غیر از کنی  
همیشه هشتاد و نوبت و دوری میکنند و وقت نهاده می پوش و بی برادر میانی و چون تنها  
ماندنی خواهر میشود خود را بر امور برادران صبر ده و با همه کس خلق خود را خوب کن ای پسر من در با  
صد کس و صاحب کن و با یک کس دشمنی مکن و با ظالم راه مرو و با دوستی مکن و با فاسق برادر کن  
تو مت نده مضاجعت مکن ای پسر من هرگاه با جمعی سفر کنی یا ایشان مشوره بسیار کن و در کارها  
خود و ایشان و بر روی ایشان تبسم بسیار کن و صاحب کبر و باش در باب توشه خود و در ایام ایشان  
و چون در طلبند و هر کس جواب مدد و چون یاری خواهند یاری کن و غلبه بر ایشان کن بسیار  
سکوت و بیکی بخش و سخاوت کردن با پسر و داری را بچار و اواب و توشه و چون تو را بخواهی  
خط بکنند کوه شوار برای ایشان و چون با تو مشوره کنند و مضای خود جهل کن و در کار  
مکوی و نبات و روز و تفکر کن و بخیر و بخشین و بخواب و بخورد و نماز بکند و در وقت فکر را  
بکار برادران مشوره آنکه بوی چه کسی که نصیحت برادر مؤمن را که مشورت نموده باشد بخاک کند

خطی که از روی چشم و امانت را از بر طریقی سازد و چون در فغان راه و در تنه بیزای ایشان  
بر و چون کاری کنند با ایشان آنکار کن و چون حدیقه و قرضی دهند تو هم ایشان بد و از کس  
ببازار تو بر کس که اشت سحر بشود و چون تو را چیزی بدی بیا بند و از تو چیزی بطلبت بخواهی و  
سکوت و چون راه که کند فراموش آید و چون شکر در آرد کند یا نیستد و با هم مشوره کنند و اهلها  
خود موافق با هم مگرد و معصیت خدای نما و شد مضایح لقمان و از نما می خواری یافت قدر  
انست که چون از هم جدا شوند که شایعیت کند و اگر هر رفیق از اهل نما باشد و خود نماز نیست  
که چون بنابر شود سر و روز نه چنانچه او با نیستد و این السبیل و در تدریه یعنی هرگاه که  
و مسافر آن که طلبیاری میکند از شما و و ما ملککم ای ملک که تو را بخواه چنانچه بفرستد  
باشد و ستمهای است شما یعنی بدست خود را و اگر کس کرده و هم رسانیده باشد یعنی بدست خود  
ان الله لا یحب من کان کفراً یعنی حق تعالی دوست نمیدارد کسی که کفر کرده  
باشد بخدا یعنی بظلمت و بغیر راه رود فخو من الخیر کننده و انش و در خجای بخدا  
فخر است الذین یحکمون و یا یأمرون الناس بالخیل و یحکمون  
ما انهم الله من فضله و اعتدال للكافرین آنکه بخیل میکنند و در میان  
خیل و پنهان میکنند آنچه داده است ایشان را خدای از فضل خود و مهیا کرده ایم ما را بر کافران  
بس حق تعالی بخیل که صفات مذکوره داشته باشد کافر گفته عذرا یا به هیت اعلا  
خواه کنند و مثل اولیای اید و ال عمران و مثل اخوان درین سوره گذشت و این دو آیه در کتاب  
منافقان نازل شده میزاید الذین ینفقون اموالهم و انما الناس  
ولا یوفون بالله و لا بالیوم الآخر و آنکه میدهند اما حقای خود را از یکی  
رای مردم و ایمان نمی آید بخدای و در آخر یعنی قیامت و مثل این در و بجای سوره بقره  
گذشت و من یکن الشیطان له رفیق و کسی بوده باشد شیطان او را رفیق یعنی  
نزدیک و فساخرینا بر بدعتی است شیطان و ما که او جیت بن یعنی چه بیند  
علیهم لولا اموال الله و النعم الاخر بر ایشان اگر ایمان علی و در بخدای و در  
آخر یعنی قیامت و انفقوا او میدادند و طاعت خدای مما امرهم الله  
و کان الله بهم علیما از آنچه فرموده بود ایشان را خدای و مت خدای ایشان



و اما ای ایمن منقطع معطوفت با یه و اعد و الله و لا تشکوا به غیبا کردن  
سوره گذشت و میفرماید ان الله لا یظلم من فی الامر و ان تک حسنه  
تحتیق که خدای ظلم نمیکند بسبب کثرت ذنبا و اگر بده باشد حسنه یعنی نیکی  
یوفی من لکنه اجر عظیم و چون آنرا میدهد از خود ثواب  
عظیم فکیف الا ابر چگونه باشد هرگاه و مراد روز قیامت است حیث من کل امه  
شهر و یاریم از هر شهری که ای پیغمبران و اصحاب در امتهای پیشین و از امم هم در زمانت  
و حیث انکم و یاریم تا آنکه محمد علی هو لا یرتجعا عتوا همان یعنی پیغمبران  
و اصحاب و امم هم شهر که ای پیغمبران و اصحاب و امم هم تسالم هر یک  
بر مردم که خواهد بود و پیغمبر بر ایشان که خواهد بود که در دنیا چه کردند و آنچه  
دفعه کرد و کذا جعلت که امه و سطا گفت شد بر امم علیهم السلام صاحبان صراط و صاحبان امر  
و ایشان در اعراض استاده بهشت نمرد و مگر کسی که ایشان را بشناسند و ایشان را بشناسند  
و بدو بخیزد و مگر کسی که مکر ایشان باشد و ایشان مکر او باشند و شناسند چه آنکه ایشان عرفا  
خداوند خدای سبحان خلق را در وقتی که عهد و پیمان از خلق میکرد با ایشان شناسانیده  
پس ایشان را همان دوستان خود بد و پیغمبر هم که او ایشان است و از برای ایشان عهد و پیمانها  
گرفته است از خلق که اطاعت ایشان کنند و از ایشان عهد و پیمانها که فرقه اطاعت و کفر چنانچه  
در این سوره انعام که و الله ربنا ما کنا مشرکین گفته خواهد شد و رازی و زبیدی است بخانه هر  
سال است و در این سوره خدای سبحان خلایق را در چند جا جمع میکند و یکجا متفرق میشوند و با هم  
میکویند و بعضی از برای بعضی طلب امرزش میکنند و ایشان را ناسند که در دنیا خلعت کرده اند  
از پیغمبران و تابعان ایشان و آنرا که یاری کرده اند و دنیا بنیکو و تقوی و بعضی لغز میکنند  
بر بعضی و ایشان اهل عصیت و بعضی میان کشکان بر ظلم و عد و تند و دنیا کار یکدیگر ترا  
میکند بعد از آن در جای دیگر جمعیت میکنند و سخن میگویند و گریه میکنند بعد از آن در جای  
دیگر جمعیت کرده این سخن میگویند که پروردگار و الله که ما مشرک بودیم و اقل بگوهای خودی  
کنند بر حق تعالی مهره همان ایشان گذاشته و ستمها و با و بوسه های ایشان را کوبیده اند  
آنها که ای می دهند هر گاه که کرده اند و بعد از آن در جای دیگر جمع می شوند و گویا کشته بعضی

بعضی میگویند که ندانند دنیا یا ای و بعضی و عد و ت کرده باشند و بعد از آن در جای دیگر جمعیت  
کرده و اینجا اولیا و برگزینان خدای گویا کشته مرده سخن میگویند مگر کسی که خدای او را حجت  
دهد پس پیغمبران و اصحاب و امم هم بخاستن هر یک میسر شدند که او را برکات باشد که بداند  
میگویند که در قیامت میسر شدند و ایشان انکار میکنند چنانچه در سوره اعراف میفرماید که  
قل ان الله انزل من رسله البیاض و الاسود و میگویند که یا پیغمبری یا مدعیان چه در حق  
ما بدید میفرمایند که ما با شما من و پیغمبر و کاتب بر نگاه پیغمبران محرم که ای می طلبند و آنحضرت را  
میدهند که پیغمبران راست میگویند و نگویید مکران هرگز نمیکند و به راستی میگویند چنانچه  
در سوره مائده میفرماید که قد جاءکم بشیر و نذیر و الله علی کل شیء قدیر خلاصه معنی آنکه  
بشای پیغمبر آمد و خدای پیغمبر جبر قیامت یعنی قیامت وارد بر آنکه اعضای شما که ای دهند  
بادای رسالت پیغمبران بشای این امیر را ازین جهت میفرمایند پس آن استقامت نمیکند که در پیش  
آنحضرت کنند از ترس آنکه با اربابان ایشان بست شود و اعضای ایشان که ای دهند و آنحضرت  
که ای میدهد اهل برینا فغان و کافران است خود که الحاد و عدا و ورزیدند و عهد او را شکستند  
و سگت و از تغییر دادند و اهل بیت و سرکش کردند و میزدند و درین امور بست پیشین  
از آنها که بر پیغمبران ظلم و خیانت کردند و جمع نمودند پس میگویند چنانچه در سوره مؤمنین  
میفرماید که ربنا غلبت علینا شقوتنا و کفایتنا فی ما فی الدنیا و بعد از آن در جای دیگر جمع میشوند و  
همچو هم در آنجا است و آنرا مقام محمود میگویند و آنحضرت را آنجا نشانی خدا و فرشتگان و پیغمبران  
و مؤمنان کرده اهل آسمانها و زمین حلا حضرت میکنند و بعد از آن در جای دیگر جمعیت  
نموده و اینجا بایکدیگر خصوصیت و دعوی می کنند و حق خالی جزا میدهد بعضی را برای بعضی  
این جمله پیش از احکام است و چون شروع در حصار شود هر کس بعمل خود گرفتار باشد تو می  
آورد یعنی و غیبت و در دست میدهد یعنی ازین که شنید الذین کفروا و عصوا  
آنها که کفر و ورزیدند و عصیان کرده اند پیغمبر یعنی حق علیهم را غصب کرده اند لو اکرعنی  
کاش تسوی بهم الاخر را بر کرده میشد با ایشان زمین یعنی زمین ایشان را از زمین  
در آن روز که اشیای میگردند و دنیا بر غصب کردن حق علیهم و بهمان نمیکند و آنجا پیغمبر هم حق  
او گفت چنانچه میفرماید که ولا تظنوا ان الله حدیثا و بهمان نمیکند و خداوند از خدای خبری























در آتش و زخ باشد و عذاب درون آن کشد با جمیع آنکه بر وی او در کشتن آنحضرت کردند و هر چند  
پوستهای ایشان بر بر حق تعالی تبدیل نمیکند ایشان پوستها را از عذاب درون آن چاشنی  
و کساعت عذاب ایشان است نمیشود و می آید انداختن بر چشم و جای ظلم کنندگان بخیر و طوط  
فاطمه و حسن و حسین ع و دعوی کنندگان منزلت ایشان در پایش در کات و در خ است  
هر چند زاده هر چون در فتن از دوزخ میکنند ایشان را بر سبک و اندید و زخ و هر چند بر دوزخ  
ایشان تبدیل می آید بغیر از پوستها و مالک و زخ و در کات و زخ و کات و زخ و کات و زخ و کات  
میباشد و اهل آن در کات میکنند که با مالک و زخ و کات و زخ و کات و زخ و کات و زخ و کات  
مسین اترق و صدیق یعنی ای که از پوستهای ایشان روان شد باشد ایشان دهد و هر که از وی  
خوشت آن کشد گوشت و پهای ایشان در آن طرف از غایت کرمی و یافتند و کسکی نان و کرم  
افتد هفتاد سال آنجا اما آنکه هر چند پوستها و سوز تبدیل شود پوستی عزیزان در آخر زمان  
خوشت می آید که خدای ایشان را بجهنم میبرد و هر چه ببرد پوستهای ایشان تبدیل نمیکند ایشان  
پوستهای غیر از آنها ناچاشنی که بر دوزخ عذاب ان الله کان عذرا حکیم مختصی  
که خدای هست عزیزی محکم که رسد که بکند خدای مومنان را اگر از او بکشد و دوستی از جهنم  
کرده اند و میفرمود که والذین آمنوا و عملوا الصالحات سند لهم  
جنت تجری من تحتها اما آنکه ایمان آورده اند و کرده اند کارهای نیک و بزرگند  
که داخل گنجایشان از بهشتهای که روان میشود از زیر آنها یعنی از زیر درختها و مسکنهای آن  
بهشتها الانهار خالدة فیها ابد لهم فیها ازواج مطهرة  
نه چنانکه میباشند همیشه در آن بهشتها همیشه از زیر ایشان است در آن بهشتها از آن نازک  
از حیض و قمار و حدیث برهن کردن و تکبر و مغارت و بدکرداری با شوهر و عیبجویی و خش  
کوبی و غیر از آن هر که بگوید و ندخله فظلا ظلت له و اهلکم فیها از آن  
بنا بر آنکه همیشه آن سایه باشد بر خدای خطاب با همه آن ال میگوید مخصوص ایشان در پستل  
عمود کرده میزند که ان الله تاملهم که خدای او را بکند شمار او را و طبع ایشان  
بر شما آن لقد و الامان ات الی اهلها که او آید ایمانها را بسوی اهل آنجا یعنی  
صلحان ایمانها یعنی خدای او را بکند که او آید ایمانها را بسوی اهل آنجا یعنی

سوره احزاب که آنرا رضا الامانة مذکور است و در هر چه در نزد اوست از وصیت و اما  
و کتابها و علم و براق جنگ و غیره و وصیت کند با ما می که بعد از وصیت جدا ما را شناخته بشود  
بسر چهره یکی آنکه او میباید از هر کس که ما را میشناسد از خود و یکی آنکه براق جنگ و غیره نزد وی  
میباشد و یکی آنکه وصیت نزد او میباشد و دلیل این ابرو براق جنگ و غیره در میان آن  
مجموعه بمنزله تابوت است که در میان بنی اسرائیل بود و پادشاهی با کسی میباشد که آن  
براق جنگ نزد او باشد چنانچه در میان بنی اسرائیل بود و پادشاهی با کسی بود که تابوت است که  
نزد او بود چنانچه در میان بنی اسرائیل بود و پادشاهی با کسی بود که تابوت است که  
را داشت که آنچیزها را از آنجا بعد از زخ و دور کند و بغير او دهد و امر کرده است خدای  
اعنه علیه السلام را که محکم کنند در میان مردم بعد از چنانچه الحاکم گفته خواهد شد پس  
این خطابت با عمار الی آخر ع و پس غامض است بهر خلق بدلیل و اذ حکمت بین الناس  
که الحاکم گفته میشود و چنانچه خطابت بکامان شده پس امر کرده است خدای هر امرای ایشان  
که او آید ایمانها را با ما می که بعد از وصیت کند با ما و بعد از آن این ابرو براق  
است در میان ایمانها پس بنابرین این خطابت متکلی می آید و مالی که نزد او داشته  
باشد با ما می که بعد از آن ایمانها را با ما می که بعد از وصیت کند با ما و بعد از آن این ابرو براق  
نموده که بر شما ما و کلمات ما را آید که اگر کشند بدین خشبیری که با آن بدین می کشند  
بین ایمانها بسیار از ارباب و او میباید و بنا برین ابرو براق است که یکی از این بسیار از سخن که از ابرو براق  
رساند و از کوهی باید که از ابرو براق و آید که در میان اهل آنها با ابرو براق است که یکی از این بسیار از سخن که از ابرو براق  
بنامیده و کبر باشند و ملائکه از حلال باید است چنانکه نمیشاوند تا حضرت صالح را  
ظهور کرد که آنکه مال را و حلال و حرام میکند و میان اهل ایمان و در آن سوره بقره کفان  
امن بعینکم بعضا بقضیل کشند بعد از بن حوعل میفرماید که ان الله حکمکم و امرکم  
حکم کند یعنی ظاهر و باطن ان الله حکمکم و امرکم بعد از میان مردم که حکم کند  
بعد از آنکه دست شماست بر این عبارت نیز خطاب با همه است که ایشان حاکمان و خدا  
خطاب بکامان کرده و مراد هر مردم نیست چه هر کس در میان مردم حاکم نمیشاوند و حق  
نعم عدالت را واجب است از برای اسرع اذن رعیت و دوزی و طفل نزد امیر المؤمنین







کند چرا که حسن و حسن عیون است که گفت که چنانچه بخدا ای آنها در شان تو فرستاد در شان ما نیز  
فرستاد و چنانچه با طاعت تو امر کرد و با طاعت ما نیز امر کرد و پیغمبر و چنانچه با طاعت تو امر کرد  
و پیغمبر و چنانچه در شان تو تبلیغ فرمود در شان ما نیز فرمود و چنانچه در شان تو امر کرد و پیغمبر و چنانچه  
انما نیز با طاعت تو امر کرد و پیغمبر و چنانچه در شان تو امر کرد و پیغمبر و چنانچه در شان تو امر کرد و پیغمبر  
نیز و فایده اینست که این کار که یکی از آن نخلان خود را در حقیقت کند و در امانت خدا  
کفایت داد و حق کند و بعد از او اما مریض الغایبین امر سازد و حق بود اما متوجه به این است که حق است  
و احزاب که اولوا الامر را معین بودی بعضی و معینین تا آخر اید و معنی این است که ای اهل بیت که ای  
آنانکه ایمان آورده اند پس جمیع کوه خدای تو سازند و نادور قیامت درین کلمه امر کرد و همه  
ایشان نادور قیامت با طاعت تو امر کرد و گفت که طاعت کنید خدا را و پیغمبر و خدا را و خدا را و خدا را  
از شما یعنی صاحبان فقه و علم را پس امر را بوالا امر درین ایالات و محله ها و امر را بوالا امر درین  
پیغمبر و اولادش علی و فاطمه و اطاعت پیغمبر و خصوص ولایت و دلیل باین امر سور که درین  
طبع الرسول خدا طاعت الله و طاعت علی و طاعت پیغمبر است پیغمبر خدا ای سید عالم و ای اهل بیت  
طاعت طاعت الله هم را و ای شما را بخود و پیغمبر خود و درین طاعت ایشان را با طاعت خود و  
طاعت پیغمبر خود متصل ساخت پس کسی که ترک طاعت ایشان کرد او را بی لایحه بکنند طاعت خدا  
و پیغمبر و بکنند با طاعت پیغمبر را و ترک نشد پیغمبر او را و خدا او را و همه امر را بوالا امر  
خدا ای ایشان را بکتاب و حکمت و درین ساخت و مراد خدا ایشان بر ند چنانچه در کتب و پیغمبر  
این است که مذکور شد و مکه عظیم کردن این کتب شدان همین طاعت است و امری که خدا او را  
نادور قیامت ثابت و باقی میباشد پس بنا برین امر که خدا درین امر کرده گفت که طاعت کنید  
خدا را و رسول او را و در هر مانی نامی از این طاعت و واجب باشد می باید نادور قیامت  
و مراد بوالا امر درین امر را آن لشکر ها است چنانچه در پیغمبر است و اگر کسی گوید که مراد  
سر از اوست این سور می ماند که انما اولیکم الله و تحت می باید نمود و اگر گوید که آن در شان  
خود ایشان مسلمانان نازل شده و باین قسم ایها الذی نشود با او با اهل بیت می باید کرد و کسی دانست  
او را خدای است باید که بداند که او را خدا و غضب میباشد و چنانچه غضب معلوم نباشد و کسی  
یا پیغمبر و کسی و می باید که بداند که طلب پیغمبران کند چون ایشان را با فتنه بکنند که ایشان را بکنند

طاعت

و اطاعت ایشان و ولایت و چون پیغمبر طاعت فرمود قرآن بنمایند و تحت می تواند بود و اهل  
هر مانی با طاعت میکنند تا آنکه از امر می دهند و هر کس هم قرآن نمیدانند پس با قرآن بنمایند  
که هر که از او اند و بنظر پیغمبر اینها باشد و هیچکس چنان نیست مگر آنکه ان الله و حق تعالی  
که بری اعضا و جوارح او را می دهد و بدین که است و حق تعالی که اعضا و جوارح و حق تعالی که اعضا و جوارح  
از برای آنها حاصل میکند چگونه عالمی و امام و تحت می باید که از چنانچه در این سور امر را بوالا امر  
کردند الحق تعالی با طاعت ایشان و ای اهل بیت که است بر امت طاعت صاحبان امر خود را بکنند  
با امر دین خدای از چنانچه با طاعت پیغمبر را ایشان واجب است و بعد از آن بیان  
کرد است منزلت ایشان را که از اهل عالم شایسته تر اند چنانچه درین سور میفرماید که  
لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ سِرَّهُ وَالْغَيْبَ لَنَخْتَفِمُنْهُ بِأَعْيُنِنَا قَدْ خَلَّيْنَا بَيْنَهُ وَالْغَيْبَ لَنَخْتَفِمُنْهُ بِأَعْيُنِنَا قَدْ خَلَّيْنَا بَيْنَهُ وَالْغَيْبَ  
قرآن عاجز از فهمیدن آنکه ایشان را بخود و در عالم چنانچه در و ایلان عملان گذشت و ایشان  
بعلو و خدای شوق امر خود قیامت خدای ایشان را صادران گفته و طاعت ایشان را در همه  
ند که ان و چنانچه چنانچه در این سور میفرماید که ان الله و حق تعالی که اعضا و جوارح  
دوست ایشان را خدای و حق تعالی که در این سور میفرماید که ان الله و حق تعالی که اعضا و جوارح  
میفرماید و من تو را الله و رسول تو را الله و حق تعالی که در این سور میفرماید که ان الله و حق تعالی که اعضا و جوارح  
انما و لیکن الله و رسول و ان الله و حق تعالی که در این سور میفرماید که ان الله و حق تعالی که اعضا و جوارح  
نخواهد بود که امر او کنند و امر و حق تعالی که در این سور میفرماید که ان الله و حق تعالی که اعضا و جوارح  
تا اقدار ایشان کنند تا اوقات که تخصیص باین شرف می یافته اند و حق تعالی که در این سور میفرماید که ان الله و حق تعالی که اعضا و جوارح  
او را امر کرده که ایشان را معصوم و پاکند و امر معصیت نمیکند پس طاعت مخصوص ایشان  
و دروغ میگوید کسی که اعتقاد او از برای پادشاهی این باشد که طاعت او طاعت خدا و معصیت  
او معصیت خداست و طاعت می باید که بداند که در معصیت خدای و کسی که با او باشد و او را طاعت  
نیست و حق تعالی او را امر را بجای پیغمبران قرار داده و فرق اینست که ایشان مثل پیغمبران  
چیز را حلال و حرام نمیکند پس باید اهل بیتی طلب نمود و او را امر آنست که خدای و حق تعالی  
نور در شان ایشان میفرماید که فی موت اذن الله ان ترفع و طاعت واجب بود و طاعت  
و پیغمبر او را امر بود و حلال امری که در و بود و از جنس پیغمبر را بر شما بر مردم و نفس بر گوید







منهم و معنی در بخدای بخت که حکم کنند کتاب خدای بخت و معنی در رسول بخت که احکام کنند  
بخت یعنی بخت پیغمبر هر چه بر است حکم کتاب خدای کنند اعم از او از ایشان و هر که  
حکم بخت رسول کنند هم ایشان اعم از او از ایشان ان کثرتم تؤمنون بالله  
والبیوت الاخری ایمان آورده ایم بخدای و روز آخر یعنی روز قیامت ذلک ان ربه  
ودجیع کردن بخدای رسول اولی الامر خیر منکم یعنی شما و الحسن و ناوید و بهر  
ثواب و یعنی بهتر است از آنکه خود تاویل کنید و در ایشان تکبیر این دو آیه را زده است و  
در این عوام که با جمودی بر سر باغی دعوی داشت در هر کفایت که با حق صحتی که این شبهه جو و سیاه  
حکم کند پیغمبر گفت حکم بخدای صحتی بر این دو آیه تکرار شد و این دو در شان دشمنان  
مؤمنان نیست پیغمبر باید که انما امری بختی یعنی بختی که ایشان ایمان آورده اند بختی که خداست  
بسیوی که محمد و ما انزل الیک من قبلک و این خود دوام و است بخت تو  
این عبارت در اوایل بقره که تؤمنون ان یحکموا اراده میکند که حکم کند  
یعنی در میان خود بر برائی الظالمات و بیوی طاعتی که قد امروا ان یکفوا  
بسیوی تحقیق که امر کرده شده اند که هر روز در دنیا و بعضی طاعت بر هر کس میان او و برادر  
مؤمنی نزاع باشد در حق این فرض یا میراث یا عیزان یا و را بدیوان حاکمان عادل و دیوان  
مؤمنی بخوانند تا او حکم کند برای او انگار از آنان باشد که دیوان نزد طاعت برده باشند  
کسی که دیوان نزد آنها بود در حق یا باطلی دیوان نزد طاعت برده باشد و آنچه آنها حکم کنند  
او و بیکر محل گرفته باشند و اگر چه حق باشد تا بختی که حکم طاعت گرفته و خدای فرموده  
که بطاعت کفر و در نزد هر مؤمنی که مؤمنی در دعوی نزد قاضی یا شاه جای برده و حکم کند  
بجز حکم خدای و غیر حکم کتاب و قاضی یا شاه باشد بر این که در زمان غیبت امام اجماعی  
از مؤمنان که در این حدیث اهل بیت معصومه باشند و حلالی و حرامی و حکمهای ایشان را دانند  
حکم بانی ایشان را یعنی شوند تا او حکم کند بحضرت امام جعفر و از قاضی و حکام مؤمنان ساخته و  
او حکم کند حکم از آنکه قبول نکنند خفت حکم خدای و را بختی رسانیده باشند و کسی که اهل  
بیت معصومه خدای کرده و در حدیثی باشد پس اگر و کفر نزاع کنند هر کدام یکی از انان

دعوی شوند که هر دو انا با هم حکم کنند و آنها خلاف کنند و حکم و در روایت حدیث حکم حکم  
و قیاس و روایت کثر و صلح بین ایشان باشد و اگر درین امور مثل یکدیگر باشند هر کدام  
حدیث او مؤمنان اتفاق داشته باشند عمل بحدیث او و ترک حدیث نادر و غیره و در یکی  
باید کرد و اگر هر حدیث مشهور میان مؤمنان باشد این عمل و مردم نفع رواست که باشند  
هر حدیثی که موافق قرآن و حدیث پیغمبر باشد بان عباد ترک آن و دیگر که مخالف قرآن و حدیث پیغمبر  
باشد باید نمود و اگر هر حدیث موافق قرآن و حدیث پیغمبر باشد هر کدام که مخالف مذمت ایشان  
باشد عمل بان و ترک آن و دیگر که موافق مذمت ایشان باشد باید کرد و اگر هر دو درین باب مثل  
هم باشند هر یک که قاضیان و حکمان که سبیل راغبتر باشند ترک آن عمل بان و دیگر باید کرد و  
اگر هر دو درین باب مثل یکدیگر باشند نوقت کنند تا با ما هم برسند و درین جواب در این  
کودکان کلاما که بینک بالباطل سخن بقبضیل گفته شد و یرید الشیطان ان  
یضاهم ضلالا بعد از او آمده می کند شیطان که گمراه کند ایشان را که هر دو  
اذا نزل الیک من قبلک و ما انزل الیک من قبلک و ما انزل الیک من قبلک  
که گفته شود ایشان را که باید بیوی که فرموده او آمده است خدای و بیوی پیغمبر و بیوی خداست  
المسافقین یصدون عن قصد و کاسافقار که معنی میکند از غرضی  
و مراد این است که هر کس دشمنان را بختی ازان هفت ابرو دشمنان پیغمبر و علی هم و دشمنان ابا بکر و عمر  
دشمنان علی و از منافقان که خلافت را بجای خود نفع و ادب نازل شده و ابرهیم و  
جبریل و خطابت خدای علی و از رستم و یحیی و یونس و ابراهیم و ایل و بعد از تنزیل و است  
و سزاوارتر از هر کس پس پیغمبر باید که فکیف اذا احصا بهم محصیه پس چگونه بشود  
هر که برسد ایشان را بصیبتی و ان بصیبت فرورفتن منافقان است از زمین و در روز قیامت  
بیش حوض کثره و رو قتی که ایشان به پیغمبر سخن گفتند از نا الا احصا نا و تو فیما بینا  
الحاکمین خدای است ما یحیی بک و قد کنت ایدینهم مقدم داشته است و تنهای  
ایشان یعنی پیش ازین کرده اند ثم یحیی فی بعد از آن بیاورد یعنی تو بخلفیون  
یا الله ان کرد نا الا احصا نا حال آنکه هم با او می کنند بخدای که داده نکرده بود بها  
مکر احصائی و سیکونی و تو فیما بینا و تو فیما بینا و تو فیما بینا و تو فیما بینا



در خدمت پیغمبر قیام خواهند کرد و کار تغییر دادن خلافت از جای خود را نداده و جز یکی و موافق  
دادن نداشتند اولی که گفت اطاعت علی را بکنید ما را بنوعی که الله ما فی قلوبهم  
اما اندک بعد از حدیثی که در راههای ایشان بود از شیعیان علی علیه السلام در میان افکار عرض  
عظمی که بر سر ایشان که بیشتر ازین کار شقاوت بر ایشان رفته و عذاب بسیار ازین  
بر ایشان مقرر گشته و عظیم و قتل هم در آن افسوسهم فولایا بلیغنا و بنده ایشان  
و بگوئی ایشان را در نفسهای خودشان سخن بلیغ یعنی بر ما یعنی جنت بر ایشان تمام کرد و اولی که کار  
ایشان را در روز قیامت بخواند که بیشتر ایشان و بکنند در راههای ایشان پنهان است و انانیت  
ما از سکنات من رسول الا کطاع باذن و تقریر شده این مابعدی مکرر برای  
آنکه اطاعت کرده شود باذن یعنی بامر الله و لولا انهم اذ ظلموا افسسهم خدایا اگر  
تجسس که ایشان آنکه کلام کرده اند بنفهای خود یعنی بخود جفا قیام می کنند و بعضی نیز  
تولی می نمایند علی بن ابی طالب و حق تعالی خطاب به علی کرده و بر او ای جا و از با علی را رل  
شده و توبه را نیز فرمود فما شغلهم و الله بطلان هر شیئی که در انداختن خود را آنچه کرده بودند  
و استغفرهم الرسول و طلب آمرزش می کرد از برای ایشان پیغمبر یعنی محمد و علی  
لوحملوا الله فوات ای یافتن خدا را فراموش کردند یعنی قبول نکرده اند رجحان  
هم کنند بنی کاران فلا یرتک بر چه صاحب حق نبیند و نعمت و رزق و هدیه و توکل  
یوفونون حتی یحکموا ایمان نمی آورند تا آنکه حکم کنند برای محمد و علی بن ابی طالب و بگوئی  
خو تعالی خطاب به علی کرده فینما یحکم و آنچه اختلاف شده است میان ایشان یعنی  
در آنچه با هم عهد کرده اند و میان خود که خلافت برای علی و عصبه حق تو کنند و اگر عهد نکرده باشند  
امریاست بنی هاشم نگذارند فولایا یحکموا فی انفسهم حرجا ما قضیت  
بعد از آنکه میان بنده در نفسهای خود است که حق را آنچه حکم کرده و بر ایشان ای می نمایند و از آنکه  
و دوستی علی و از امر امام و از آنچه حکم کرده و بر ایشان از قتل و عفو و از آنچه حکم کرده و برای  
علی بن ابی طالب و حق تعالی خطاب به علی کرده یا حکم کرده است محمد و آل او و شیعیان او  
ستیم کنند یعنی اطاعت کنند خدا را و اما با بعضی علی علیه السلام را و او را هر امری و تسلیم رضی بودن  
و قضا عت کردن بقضای خداست پس اگر قوی عبادت خدا بکنند ایمان بخدا و آل او را

بگوئی و اندک نماز و روزه و زکوة و حج بجای آورند و تسلیم خدای بکنند یا کاری بکنند یا پیغمبر  
کرده بگویند که اگر بخلاف آن چنین و چنین میگرد بهتر بود یا این یعنی با و در خود یا بنده یا بگویند  
که چنین چنین میجان کرد مشرک خواهند پس تسلیم باید کرد و آن نمی باشد مادام که رسایان  
معنی در این باشد و اگر چه روزی و نماز بجای آید پس کسی که دشنام بعلی هم دهد اگر چه نماز کند و روزه  
گیرد ایمان نیابرد و باشد آنکه در ثبات باشد و ناچار اند در امر هدایت یافتن و هدایت  
و دوستی است و هر کس که ایمان بر او باشد مستحق نجات نیست پس ایمان و قسم است  
ایمان بدله ایمان بزبان مثل ایمان منافقان در زمان پیغمبر که از ترس شمشیر و زبان  
ایمان آورده بودند بدل و ایمان بدل تسلیم خداست و کس که امور را با کمالان تسلیم کند بدان  
امر او نیکوتر نبود و چنانچه بلین از حدیث اوم و اکثر آنها از اطاعت پیغمبران و در زیرین و حق  
خدا یعنی ایشان نکرده حق تعالی هدایت کند از ایشان کردن ایات خود و فرستادن  
رسولان قطع کرده و زمین را از عالمی که تعلیم راه نجات کند خالی نگذاشته و از برای علم علی  
فرزاده و باید این سور که اطاعوا الله و اطاعوا الرسول و اولی الامر منکم اطاعت ایشان از اول  
سلطه و هر کسی علی را اطاعت می کند بر دست ایشان کند و مرود است و مقبول نیست و کنند  
ان در مقام کفایت اگر چه صفت ایمان شامل او باشد و هر کس از اهل قبله و اقرار به شهادتین  
کند مؤمن نباشد چه منافقان باشند که لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله میگویند و عهد  
پیغمبر را که بعلی کرده بود و در دل آواره و فساد میگردند و کینه اخبرت هم محکم کرده و در  
کایشان از امکان نباشد بکنند بدلیل این اید و عزیزان آنکه پیغمبر باید که تسلیم است  
اطاعت کردی و لولا انکم و اگر تحقیق که ما میبوشیم یعنی واجب میگردیم علیهم  
ان اقبلوا انفسکم بر ایشان که بکشید نفسهای خود را یعنی خود را و تسلیم طاعت  
انما کنید و ایخرجوا من ديارکم یا بیرون روید از دیار خود از برای رضای امام  
ما فعلوه الا قلیل منهم و لولا انهم نمیکردند تا آنکه اندک از ایشان و اگر تحقیق  
که ایشان یعنی اهل طلاق فعلوه اما نوبی خطون میر فی علی و تحریف یافته لکان  
خیر امیو و خبری بهتر هم و انکم و اندک از ایشان و تحریف و ثبات کردن  
در معنی امر را بحدیثی فی انفسهم چنانچه قضیت کمال آنکه شد و لا لا یتبهاهم من







جاده است و این نباشد از حقوق خدای بکنایه میگویند و نمیدانند که خداوند از رحمت خدای و توفیق  
کنند از کناهان خود که توبه کاوش کسی است که گناه نداشته باشد با وجود استغفار بکنایه از این  
نکند که در بعضی صورت مثل کسی باشد که استغفار کند خدای و اینها و پیغمبران او و بندگان بوی  
رسید نباشد و در عینکند و آنچه بوی رسیدی نیست بوی نمیرسد و طلب کند عیب خدا را  
برضای بند و دنیا را در آخرت بکنایه بوی فانی و لغت باقیست و عمل کند برادران  
مؤمن با آنچه قدرت بدادند آن داشته باشد و نهان او مثل اشکار و بی باشد نه آنکه اشکار  
او خوب و نه آنکه ضعیف باشد و اگر چنان کند از منافقان باشد و دروغ گوید و با غلبه  
اختلاط کند و چون حق شود از رده نشود و خود و اهل و فرزندان و همسایگان را  
ادب آموزد آفتی که توانایی بران داشته باشد و عمل کند با آنچه اند و با خلق خدای جز  
بحق کار نکند و سهل و آسان نباشد بزرگ و در دو جبار و صاحب غنا نباشد و بسیار سنج  
و تهلل و یاد سرگرم قیامت و هشت و دروغ و قیامت قرآن و عمل با آنچه در است کند و سگی  
کرامت کردن بوسه از اغنیست شمر و نظر کند که هر چه وجود و اندر آن کار هیچیک از مؤمنان  
نکند و از کار خوب ملائیند و بر کسی بار و سنگین نشود و ست بر کسی نکند و وقتی که بختی یک  
رساند و دنیا از دوی زندان باشد از خدای بهشت بوی عمل کند این بوی چهل حدیث و هر که  
قیام بران نماید و آنرا از پیغمبر بیاورد که بهشت در رحمت خدای و فضل و دوستی و مراد  
باشد از خدای عز و جل بعد از نبیین و صدیقین و شهدا و صالحین و کسی که در نماز و نجب  
سوره تلاطم هذا البلاد میخواند نباشد و در قیامت از رفیقان نبیین و شهدا و صالحین  
باشد و کسی که در زینت و سیم ماه رمضان را در نماز و صله با نبیین و صدیقین و کسی  
که زیارت امام رضا کند و از ثواب صد هزار شهید صد هزار صدیق باشد و در جهنم  
بلند بهشت رفیق است و بعضی از نبیان و صدیقین و شهدا در این سوره حمد که  
او لک هم الصلوات و الشهادت گفته حق اوست که الله تعالی و بر دانی صدیقان  
نزد حبیبی که مؤمن الی میراث و خیر که مؤمن الی فرعون است و علم که از ان فرود  
فاضل است و بر دانی هر دو مؤمن صدیق است و مؤمن باید که راست گوید یا خدای و بر صدیقی  
نوبت پس بجز این دوست دارد و این مؤمنان و سالکان را که امی بخشور میشود و بکنایه دوست

میداد و اگر کارهای خوب نتوانند کرد و عمل را دوست دارند پس میفرماید که ذلک الفضل  
من الله و کفی بالله علیما آن زیادتی از خلقت و کفایت خدای فانی یا آنکه  
الذین آمنوا انما ناکه ایمان او و انداختی تعالی منافقان را مؤمن گفت بسبب اقرار با  
ایشان و ایشان مؤمن نبودند و نیستند خلفا احذرکم بکنایه از بعضی را بکنایه  
آنچه بان حد میکنند یعنی با آنچه جنگ خود را با آن فرقی بکنایه از بعضی را بکنایه از بعضی را بکنایه  
او انفرقوا جميعا متفرق بکنایه از بعضی را بکنایه از بعضی را بکنایه از بعضی را بکنایه از بعضی را بکنایه  
که از شما گشت کطوف میفرماید یعنی خلیفه علی از دین و دین مردم را بخود تاجیه میکند و فرشت  
فان اصلکم مصیبة فالکین اگر برسد شما را مصیبتی میگوید آنکه کفر فذلکم  
الله علی انکم اگر معصیت تحقیق که گفت و از خدای بران اشکار که نبوده را ایشان  
یعنی با پیغمبر و صحابه او و اگر اهل ایمان و زمین و مشرق و مغرب این سخن گویند مشرک و فحش  
و از ایمان بیرون میروند و لیکن حق تعالی ایشان را مؤمن گفت بسبب اقرار ایشان با ایمان  
بر چهار قسم و یکی از آنها اقرار بر امانت شهدوا و لیکن اصلکم فضل من  
الله لیسئلون کان لم تکن بینکم و بکنایه از بعضی را بکنایه از بعضی را بکنایه از بعضی را بکنایه از بعضی را بکنایه  
میگوید که گویا نبود میان شما ایمان و یعنی پیغمبر مولا که با این معنی گفت معهم  
فاقوتهم فویر اعظمی و دوستی که شکی من بودم با ایشان بر پیغمبر و زنی یا فتم پیروزی  
عظیم یعنی جنگ میکرد در راه خدای قلینا تل سبیل الله الذین بر این جنگ  
و بکار کنند در راه خدای انانکه یا انانکه فیقرن الحبه الذین ابلا حرم  
میفرماید در جنگی دنیا را با آخرت و مثل این عبارت در سوره بقره گذشت و من یقاتل فی  
سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان و بکنایه از بعضی را بکنایه از بعضی را بکنایه از بعضی را بکنایه از بعضی را بکنایه  
شمارا که جنگ و بکار میکنند در راه خدای و ضعیف و کسان از مردان و زنان و کودکان در  
مکه و مدینه و بکار میکنند جنگ و بکار میکنند ایشان را خلاص شوند و مراد از مستضعفین  
من الرجال و النساء و الولدان و اینجا از پیغمبر اند و بعضی بکنایه از بعضی را بکنایه از بعضی را بکنایه از بعضی را بکنایه از بعضی را بکنایه  
که الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان خواهد آمد الذین انانکه یعنی بعضی  
شدگان که خمره شد لیسئلون ربنا میگویند که ای صاحب آفریننده و بخشنده و مهربان

ت



و هذه ما اخرجنا من هذه القرية بدون ربا اذ من به يعني مكة الطائف  
اهايا كل طم كنده اندامان وقتن بغيرون وقتن بغيرون انك و هجرت بدينه كرون الخضر  
چنان بود كه خيبر بيشل هجرت بغيرون تكال و نوات يافت و ابو طالبيز يكسال بعد از وفات  
شد و بغيرون ايشان از سكناي مكة گفتند كه ما دوست كه از قرش طالعز كشته بچيزيل  
از جمعي شكوه كره بر حق تعالى فرمود كه بدون دعا زين دهه كه طم كنده اندان و بدين هجرت كن  
كه ترا مرود و مكة ياري كنند بيت و با مشركان بني جنكه بپول خضر متوجه شدند و حق  
تعالى بوي وحى فرستاد كه بر حرم و جلعلى از قرش ارايه كشتن تو در اندلس مرخداي على مر حرم  
خود خواي ايند و او را حرمه انجا ام بعضى امون كجوى كسان قيام ميتوانت نمود و مكة كذاست  
و با بكره بخود برده اشتر برون دفته بغدادى رفت چنانچه ان قصه در ايه سورة قمره كذاست  
الذين كفروا اتواي انيس اذ هلك في الغار كنه خولاهم شد انك الله تعالى و برون رفتن خضر  
روز پنجشنبه اقل ماه ربيع الاول سال سيزدهم بعثت بود و دوازده شب از ماه مذكور گذشته بود  
ظهر بدين رسيد و در قباله و آمد و انجا اقامت فرموده انتظار على هم بگشيد و در خانه و عرو  
بن عوف فرود آمد و بپول باكر گفت بيا بدين بروم كه قوم را مقدمه تو شاد شود و الله و لي انجا  
با انتظار على اقامت مكن كه كان نذر و او تا يك ماه و يك روزه بپول خضر فرمود كه خاشا كه من شتاب  
كنم و بشي ان امدن على بدين بعد از ايك روزه بپول خضر بگشيد و ان اقل امد  
و في بود كه ان و سول الله صدمه دياره على ظاهر شد و ان خضر را كذاشته خود بدين رفت و خضر  
زياده از ده روز و عوف بن عوف مانده عزم و باران او ميگفت كه كز دما اقامت بدين مالى ناز  
برلى تو خانه و مسجدى بنا كنم فرمود كه انجا اقامت ميكنم و انتظار امدن على ميكنم و با او رفت  
كه با من بطيخ شوق و نا و بنا بدين و دجاي وطن ميگردد و بر حرم بيامد و ان خضر در خانه عوف بن  
عوف بود و بپول خضر امدن نگاه بغيرون از قبا انجا بپول خضر عالم رفت و على با او رفت  
جمعه و قتل على افتاب بود پس حرمه ان قتل مسجدى خط كشيده و قبله اكره قرار داد و با ايشا  
نماز جمعه برده رفت و در خطب كذاست و ان خضر مشاوره و انكداشته برفت تا بجاى الحان و مسجد  
بغيرون است و انجا نماز بريت ميگذاشت و او را نوزد و ان خضر فرود آمد و بپول خضر  
دو دين بارهاى خضر را بر داشته بخانه خود برد و بغيرون على عم انجا فرود آمدن تا انكه مسجدى بنا

كرد و خانه هاى خضر و خانه على ساخته شدند ايشان هم بخانه هاى خود رفتند  
و بعد از يكسال از هجرت بغيرون ظاهر شد كه سال بود على و او و ان خضر بعد از يكسال  
در ندى جز فاطمه متولد شد و على و وقت سعوت شدند بغيرون ده سال بود و در  
سيزدهم بعثت چنانچه كنه شد هجرت واقع شد و يكسال بعد از هجرت زفاف شدند بپول  
در انوقت بيت و چهار ساله بود و انهم نيز مثل بغيرون منتقلان بمان كردن دين بوده  
تا خدائى اذن هجرت دهد ايشان را و ان ايشان انكه اين اذن ميابد صاحب كلا مطايعت است  
كه در مكة ظهور ميكنند و انجا برون آمدن دين را بشي ظاهر بپول خضر و بپول خضر  
خدايى عوت ميكنند و انجا بپول خضر ايشان را بشي در وقت عود بعثت چنانچه  
بغيرون بشي نهاده را بشي و وقايع هجرت بغيرون در ايه سورة قمره كذاست و الله  
انشاء الله تعالى گفته خواهد شد **و ارجع اليا من لدنك نصيرا** و بكون  
از لى مالاز و ديوارى كند **الذين امنوا** انكلايمان او هم انكلايمان  
از حجاب بغيرون **فما تلون في سبيل الله** فالذين كفروا و ارجع  
و بكار ميكنند در راه خدايى و انكه كز و در دينه انكلايمان مشركان قرش **فما تلون**  
**في سبيل الطاغوت** چنانچه بكار ميكنند در راه خدايى طاعت بعثت  
برلى بها و معني ان در سورة بقره كذاست **فما تلوا اولئك الشيطان**  
ان كيد الشيطان كان ضعيفا پس چنانچه بكار ميكنند با دوستان شيطان  
تجنيق كجيد الشيطان مت ضعيف بن اير و دشان حسن و حسين و صاحب كلا هم  
و بشي از شده و اول ايه و مكة بيشل هجرت نازل و در دينه تقوايه مشيخ كشته بپول خضر  
كه **الذين امنوا** فبما تلون في سبيل الله بسوى انكلايمان كنه شد  
ايشان را و مكة **كفوا ايد بكم** با او در دينه و ستمهاى خود را حق تعالى بغيرون را رفت  
در حرمه معوث ساخت و انجا را كذاست و رحمت او ان بود كه فرمود را در اول بغيرون خود ان  
عادت حق شان فعل فرمود **فانكلايمان** و در لى ايشان مستحكم شد و شريف در سبيله  
ايشان جاي گرفت پس چون حق تعالى بغيرون را بر بغيرون فرستاد و اول بغيرون سويى فرستاد  
كه در راه دين دعوت كند و غيران نكند و ايه سورة احزاب را كه با ايه الشورى انكلايمان

كان















حکم کند حکم خدای که در آن اختلاف باشد و مخالفت بفرموده باشد پس آنکه اختلاف و علم  
بغیر نمیکند در آن اختلاف و در اول این امر آن گذشت در آن اختلاف و علم بفرموده است که تبلیغ  
رسالت کرد و در حالت فرمود و بعد از وی خلیفه او است و خلیفه نمیکند بفرموده کسی که حکم او حکم  
کند و اگر شخصیت کسی بجهت علم خود خلیفه نمیکند و ضایع کرده میشود از آن که در وقت پدر آن  
بودند بعد از وی بدینامی آمدند کسی گویند که قرار بخت خلافت بجهت آنکه از آن سخن نیکوید  
که امر و نهی کند لیکن در آن اعلی است که امر و نهی میکند و نیز گاه امری از برای اهل زمین ظاهر نمیشود  
که درست بفرموده حکمی که در آن اختلاف نمیشود در قرآن نیست و خدای چون دانست باینکه  
آن فتنه واقع می شود ازین ابدا و که آن فتنه در زمین ظاهر شود و آن فتنه را در حکم او رکنند  
و اهل آن فتنه را فرج دهند و بنا شد پس در حکم خدای اختلاف نمیشود و حکم بدو جز نیست  
بلکه آن یک چیز میباشد و خدای از آن ابدا و که در حکم او اختلاف میان اهل علم و تقوی کوفی  
باشد پس کسی حکم میکند بجزیری که در آن اختلاف نیست حکم کرده آنکه حکم طاعت حکم کرده  
باشد و حکم با ما مرص در هر حال در شب قدر نماز و روزه و حجاب و غیره و سوره قدر انشاء الله تعالی گفته  
خواهد شد پس آنکه خلافت یکدیگر را چنان میکنند که از آن نهی کرده و ایشان عیسان می کنند  
یا بدین نافرستاده و از ایشان در آن زمان یاد بچسبند با ایشان هر یک از حکامید که باید که ایشان  
گویند و خدای را حق شود با خدای بدین تمام فرستاده و پیغمبر نصیر و تبلیغ کرده و حق تعالی  
در سوره انفار فرموده که ما فرطنا فی الکتاب من شیء و در سوره نحل فرموده که و تر لنا اهلک  
الکتاب تبیا نالک شیء و درین امر فرموده که و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فی اختلاف فا  
کنوا و بیان این معنی کرده که قرآن بعضی تصدیق بعضی میکند و در آن اختلاف نیست این امر  
نازل شده است در شان محمد علیه و آله و سلم و در شان ایشان و میفرماید که **وَ اِذَا جَاءَ اَمْرٌ**  
**اَمْرٌ مِنَ الْاَمْنِ وَ الْخَوْفِ اِذَا عَوَّاهُ** و هرگاه بیا بدشامری از این  
بودن یا ترسیدن فاش می کنند آنرا یعنی آن امر را منتشر و علانیه میکنند و خبر میدهند آنرا بگو  
پس حق تعالی درین امر سرزنش میکند جماعتی فاش کردن و کسی فاش کند حدیث ائمه علیهم السلام  
و چیزی از امور ایشان را مثل کسی باشد که ایشان را حدیث بگوید و خطا و کسی فاش کند حدیث ائمه  
علیهم السلام و چیزی از امور ایشان را مثل کسی باشد که ایشان را حدیث بگوید و خطا و کسی فاش کند حدیث ائمه

کتابخانه را بدینا می دهد و در هلاکت ایشان پیش از فاش کردن باشد و سعی فاش کردن ایشان در  
هلاکت ایشان پیش از دشمن ایشان باشد و کسی فاش کند حدیث و امور ایشان را بفرموده کسی باشد  
که آنکارا حق ایشان و امر ایشان کند و خدای ایشان را از وی سلط کند و او را در دنیا خوار گردانند  
و نود و نه چیزهای او در آخرت بر او ایوان عمل او را تاویلی گردانند تا او را آن تاویلی در آخرت برود  
و کسی صحیح روزیش از همه کار سرایشانرا فاش کند و حق تعالی سلط کند بر او و مضرت اهل و تنگی  
زدان و کسی بپنهان کند امور ایشانرا فاش سازد و حق تعالی او را در دنیا عزیز گردانند و از او عمل  
او را نوری کند و پیش چشمهای او در آخرت تا آن نور او را بهشت برود پس امور ایشانرا بپنهان  
باید داشت و فاش نباید کرد و نباید گفت مگر با حلقه فاش کردن آنست که بغیر شیعه گویند  
آنرا اگر شیعیان گویند یا کتبیت و فاش کنند سر تکلیف و گویند آن نزد اهل کفر است  
و حق تعالی از برای بدین دود و ملت مقرر ساخته بکلی و ملت داده و یکی دولت ابلیس پس چون خدای  
خواهد که عبادت او انکار کنند آن دولت داده باشد و چون خواهد که عبادت او بپنهان کنند  
آن دولت ابلیس باشد و فاش کنند چیزی بکسی که خواهد که بپنهان باشد از بدین بیرون  
و در زمان تقی که کسی بپنهان کند بدین را خدا او را عزیز کند و کسی فاش کند بدین را خدای  
او را خوار گردانند و حق تعالی بیت کشتن پیغمبران و دایره بفرم که قتلون النبیین بغیر الحق  
بقومی داده است که آنها ایشانرا بدین سخن نکشته و شمشیر خود نزوده اند لیکن سخنان ایشانرا  
شنیده فاش کرده اند و سرایشانرا انکار ساخته اند پس پیغمبران حجت آن کشته شده اند و در  
روز قیامت مثل حجت چیزی بدین دهند و گویند که این حصه است از خون فلاک علی  
او گویند که بدین کار من هرگز خدای را بختیم حق تعالی گویند که چنین چیزی از فلاک کشید  
و از آخر بدین یکی دادی و آن خبر نقل شد تا بطلان جبار رسید و او را کشت و این حصه است  
از خون او در دایره بدین با الحسنة النبیه و البیضاء و الحسنة و لا التیة مراد بجهنم  
تقیه مراد بجهنم فاش کردن است **وَلَوْ رُدُّوْا فَاَوْفَرُ وَاَوْفَرُ** و اگر برگردانند از این یعنی رجوع کنند آنرا  
**اِلَى الرَّسُولِ وَ اِلَى اَوَّلٰی الْاَمْرِ مِنْهُمْ** بسوی پیغمبر بسوی صالحان امر ایشان  
یعنی علم و ائمه و میان امر و مثل این عبادت و بدین سوره گذشت **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ**  
**تَسْتَبْطِنُوْنَ مِنْهُمْ** سیدانند آنرا آنکه چون می آیند از ایشان بعضی آنکه سیدانند



آنرا از ایشان یا آنکه بر وی از ایشان کرده و طلب ندان میکنند آنرا یعنی علم را از آنکه چون  
پیغمبر معصوم شد حق تعالی بوی فرمود که فضیلت معصوم را اظهار کن آنحضرت گفت که با کمال  
عریان قوی چنانکه از کتب ظاهر کنیم فضیلت اهل بیت خود را بمن ابرار نمی آید پس حق تعالی  
ایر سوره زخرف را که در آن مجید و مبین است آنحضرت سخن چند در باره معصوم او فرمود پس  
نفاق بهای مردم افتاده ایر سوره حج که در آن علم آنگاه بصدق صدر که ایر سوره انعام که  
فایده آنکه بگوید که خداوند را در آنکه و همیشه حق را بآب فضیلت معلوم میکند تا آنکه از دعا  
بایر سوره فوج که در آن حضرت فاطمه زهرا را بوی داد و آنحضرت مدام سخن از حق  
و نیات قرآن فضیلت اهل بیت خود را بر هر مافا میکرد مثل ایر سوره احزاب که تا بر آید و آیه  
سوره انفال که در آن حق تعالی آنحضرت و بعد از آن ایر سوره نساء که در آن حق تعالی  
نار از شد بر دوسو حق فرمود که لا استکمل علی جبر و بعد از آن ایر سوره قمر که در آن  
المؤمنه سئلت فرمود آمد و ایر سوره غفل و آنجا تا نازل شد که فاستوا اهل الذکر و ایر الطه  
الله و الطه و الزکوة و اول الامر منکم فان شاکتم فی شئی فزیروا الی الله و الزکوة که در آن  
سوره مذکور شد و این ایران را که در آن ایر حق تعالی بفرمود که معصوم را در هر مورد  
صلحان امر یعنی آنکه در ایر الطه و الله و اول الامر منکم و ایر باطاعت و بر ایشان کرده و در حق که  
پیغمبر ان حق تعالی بارگشته بود ایر سوره مائده که در آن اول الامر منکم و ایر انکه بعد از آن  
ایر جمع حق که لا استکمل علی جبر و بعد از آن ایر مذکور که خمس در سوره انفال فرمود آمد  
پس حق تعالی بایر که در آن سوره که در آن بطع الرسول فقد طاع الله و در ایر الطه و الله  
مذکور و این ایر و اجبت احسان طاعت پیغمبر و حجتهای حق و ایمان آوردن بخدا  
و ایشان و اطاعت صلحان امر را بعد از آن بیان منزلت صلحان امر خود را که از اهل علم  
بقدر کتاب خدا باین ایر فرمود که هر کس که در حق تعالی حاضرند غیر ایشان جهت آنکه  
ایشان امینند بر او و اهل قرآن و از سخنان در علمند و هیچ چیز از کلام حق را در حق تعالی  
نیست و غیر ایشان هم خلافی در آن چیزند و از آن جهت حق تعالی قرآن را بجهت او فرمود تا هر کس  
ایشان رسند و اطاعت کنند که ایشان قرآن را بر این ارد و امر خدا باین بیان میفرماید که  
بآنچه احتیاج دارد از قرآن از ایشان و آنکه بر این از حق و بدلیل این ایر قدرت نیست که

مرد و صلحان امر را باشند از آن جهت که کسی نخواهد بود که قرآن را بدینا شده و هر زمانه خواهد  
بود پس امر را که خواهند رسانید پس حق تعالی صلحان امر را از حق خود ساخت تا غیر  
خواص ایشان اقتدا کنند بر هزار که ملا و شکران برای حق نیاید کرد و امور را از ایشان طلب  
باید نمود و احادیث ایشان نیز صعب و دشوار است پس بنا برین معنی ایر فرمود و اجبت کرد  
وقت حقیر در قرآن و اطاعت و آنچه بدان حاصل شد و ندانند آنچه بدان احتیاج است  
باشند از امور حق خود را کنند و اعمال و استنباط کنند خود یعنی ال پیغمبر و ایشانند که از  
قرآن استنباط علم میکنند و خلاصه را میدهند و حق تعالی در بخلق خطای چنانچه  
در ایر سوره جمعه میفرماید که و امرهم شری بینهم و حاصل معنی آن اینست که مشوره می  
کنند از امر و آنچه بدان احتیاج دارند از امور حق خود را باین راه و هدایت یافتن  
و هدایت دلالت و دوستی ال پیغمبر است و هر کس که اسم ایشان برده باشد حق تعالی بخت  
پس ایشان و دو قسم است ایمان بدو و ایمان بران مثل ایمان منافقان در زمان پیغمبر که از  
شش بر او زبان ایمان آورده بودند و بعد از ایمان بدو تسلیم خدایت و کسی که امر را تسلیم  
کنند از امر و بکتب و نبوت و حقیقتی که بعد از او و اکثر آنها از اطاعت پیغمبران و از  
و توحید حق تعالی یعنی ایشان نکرد و حق تعالی عذر بند کار از ایشان آیات خود و عذر شایسته  
قطع کرده و زمین را از عالمی که تعلیم احسان کند خالی نگذاشته و برای علم اهل در داده و  
بایر این سوره که الطه و الله و اول الامر منکم و این ایر بر بندگان اطاعت  
ایشان را و اجبت احسان و هر کس که علی عملهای پیغمبر است ایشان کنند مرد و است و مقبول  
نیست و گفت که آن در مقام کبر است و اگر چه حضرت بیان شامل اوباش و مثل علی و امیر و  
است مثل موسی و خضر است که با وسلاقات و طلبه یافتن معنی چنانکه حضرت ایشان در سوره  
که فم فی الید حق تعالی بفرمود که ای اصطفی که علی الناس بر لایق و بکلامی تا آنجا که کتبنا  
لفی لا لایح من کل شی تا آخر ایر سوره اعراف و نیز عالم علی بود که در لوحهای خود بر جبهه  
نویشتند پس موسی کان کرده بود که هیچ چیز را که در پیغمبر حق بان محتاج میشد و هیچ  
علم در لوحها نوشته شده است چنانچه کان کرده بودند آنحضرت که دعوی میکردند که علم  
و فقها اند و در آفتاب جمیع قدر و علم خود را درین از آنحضرت بان محتاجند و صفی یافت















**مسئله** الی اهل تسلیم کرده شده سوی اهل ان مؤمن کشته شده و سوی اولیا  
او و خونینها که در قتل از جمله پنج ستم است که بعد از آن مردمان جاهلیت قرار داده و بعد  
شتر و غیره کرده و حق تعالی از احد اسلام جاری ساخته بر خونینها و مرد مسلمان حدیث است  
بر اهل ادب و بر کسی که جانی باشد که در اینجا شتر می باشد و می باید که سال آن شتران در قتل خطا  
بر نیکنه باشد کسی شتر حصه باشد یعنی ماده که سال چهارم داخل شده باشد و بخت شتر  
بیت بدون باشد یعنی ماده که سال تمام کرده و در سال سیم داخل شده باشد و بیت شتر بیت  
مخاض باشد یعنی ماده که استمن و بیت شتر این بدون باشد یعنی نری که در سال تمام کرده  
و در سال سیم داخل شده باشد و بر این بیت و پنج شتر بیت بدون و بیت و پنج شتر بیت  
مخاض و بیت و پنج شتر حق و بیت و پنج شتر جلد باشد و جلد یعنی ماده که سال پنجم داخل  
شده باشد و در قتل شتر خونینها غلیظه میشود سال شتر و باید که جلد شتر خلد باشد یعنی  
استمن باشد اما باید که در میان شتر سالگی نه سالگی باشد و سی شتر حق و سی شتر بیت بدون  
باشد و بر این سی شتر حق و سی شتر حق و سی و چهار شتر بیت باشد و نسیه یعنی ماده که شش  
ساله باشد و باید که هکلی غلفه یعنی استمن باشد و قیمت هر شتر یازده نفر و صد و ده است کرده  
هزار و ده باشد و آن بر کسی است که در جانی باشد که در آنجا و درم میباشد و بر اهل غمرات و  
بر اهل قیمت هر شتر و صد و بیت در هر است و احتفال دارد که این روایت در باب دین قتل عهد  
باشد چو پیش از این بنویس است چنانچه در نایه بعد از این گفته خواهد شد و در نایه راست قیمت  
هر نیادی ده و ده بر هزاره شغال طلا میشود و این نیز بر اهل شهرها و بر کسی است که در جانی باشد  
که در آنجا از سر خر می باشد یا نه که سفند است که هزاره کو سفند نباشد و این وقتی است که شتر نسیه  
و بر این نیز بر هر شتر و بیت که سفند است و احتفال دارد که این روایت در باب دین قتل عهد  
باشد چنانچه در حال گفته شد یا دو کاواست که در بیت کا و ماده باشد که کو سفند و کا و نسیه بر اهل  
ده ناست و کسی که نسیه را بکشد می باید که قیمت اول ده ناست و هزار و ده باید که قیمت اول نسیه  
و کسی که کسی در ماههای حرام بکشد دین غلیظه می شود و کسی که کسی در حرم بکشد باید که  
یک دین و سر یک دین و دین قتل خطا را در سال بعد دهد و قتل غیر از اینها در اینجا  
دنا بر بعد از این آیه گفته خواهد شد که الله تعالی و چون صاحب الامر ظهور کند هرگز

مؤمنان که مؤمنی را کشته باشد دین با اهل ان کشته شده میدهد الله ان صدقوا  
مگر آنکه تصدیق کنند یعنی عین کشته خونینها را اهل کشته شده بر کشته شده فان کان  
بر کسی بوده باشد کشته شده من حق معدو از غیر کسی که کشته شده باشد لکم ثمارا  
یعنی از اهل شر باشد و حال آنکه هو مؤمن فخر بر کشته مؤمنه  
او مؤمن باشد پس از او کردن سید مؤمنی است که نایه ان میان او و خدای و خونینها  
واجبیت یعنی اگر مردی از مؤمنان در میان کافران حرمی توطن باشد و کشته شود  
خونینها نایه و بر کشته شدن است که نسیه مؤمنی از او کشته شود و اگر پیغمبر فرموده که کسی کشته  
کافران حرمی بکشد از ایمان بریت پس برین عبارت آیه اگر مسلمانان در میان مشرکین  
باشد و مسلمانان او را بکشند و بعد از آن اما در معلوم شود انما مرید از او می کنند  
ان کان من قوم بینکم و بینهم میتا و اگر بوده باشد از قومی که بین  
شما و میان ایشان عهد و پیمانی باشد و کشته شده مؤمن باشد یعنی اگر مؤمن در میان  
کافران حرمی ساکن باشد و میان ان کافران و پیغمبر اما عهد و مدتی قرار یافته  
باشد بعد از ان ان مؤمن ایشان کشته شود بر کشته خونینها است چنانچه پیغمبر می فرماید  
فکیر برین است یعنی خونینها است مسئله الی اهل تسلیم کرده شده سوی  
اهل ان مؤمن کشته شده و با اولیا او و فخر بر کشته مؤمنه و از او کردن سید  
مؤمنی است که نایه ان میان او و خدای من لم یجد بر کسی می باید ند و هر جا  
که در قتل این عبارت باشد اول را اختیار می باید کرد فصیلم شهرین میتا عبارت  
برین و نسیه داشتن و دنا به بی در پی برین عبارت روزه و دنا به بی در پی واجب و نسیه  
خطا از بر کسی که نسیه نباید که از او کند و این روزه از جمله ده قسم روزه واجب از جمله چهل  
قسم روزه و روزه دنا به بی در پی از قومی که پیمان است که در نایه بفرم که و با اولیا ان اهل  
کشته شده و دین واجب بودن و دنا به بی در پی در کفاره بر کسی که نسیه از او نتواند که در حج و نماز  
و غیر اینها است که نماز و حج و واجبات و یکبار اوست از کارهای بنیاد و امور نماز و  
علاقه و دنا به بی در پی نسیه و سر نایه است که در روز که خلی بر مرده واجب کرده یکبار است  
پس چنانچه اگر از او کفاره دو حیدان کرده است چنانچه نایه و غلظت و علت بی در پی می بود



ان است که بر او ایوان اسات باشد تا اگر کسی بکشد که اگر مشرقی میبود اسات بود  
پس در وقت کفاره قتل از روزها بیست که از هم جدا نمیتوان کرد پس کفاره قتل و قسم قطعا  
اگر و نه را در ماه اول بخورند یا چاه شوند از سر می باید گرفت اگر ماه اول را با چیزی از ماه دوم  
بگیرند و بعد از آن غنمی دود دهد بخورند و تفرقه وقت بگیرند و این بی دریغ باشد  
و در اول سورج بخورند و کفاره طهارت و زده دوماه بی دریغ کنند خواه شد از نساء  
الله تعالی پس کسی که ببرد را بخت بکشد و بخت که ببرد از او کند چنانچه پیش ازین الحال گفته  
شد و اگر نتواند دوماه بی دریغ ببرد و اگر نتواند شصت مسکین را طعام دهد و کسی که  
در ماههای محل مخطا کسی بکشد بده از او بکشد و دوماه بی دریغ از ماههای حرام و دوماه  
بگیرد و عید و ایام شرعی که فاسد می شود بخورند و اگر در حرام کسی بکشد دوماه بی دریغ و در  
مسکین از ماههای حرام و بده از او بکشد و شصت مسکین را طعام دهد و چون عیدها  
و ایام شرعی شود و روز و پنجشنبه چنان حتی است که بزرگتر شود و در روز دوماه بی دریغ  
قتل دهد نیز میباید چنانچه در ایام بعد ازین ایر گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی **توبه کبر**  
**ممن الله** توبه است از خدای و در روز شعبان و رمضان و در بی توبه است از خدای  
توبه است از خدای از قتل و قتل و کفاره نیز و کسی که مؤمنی را بکشد توبه او قبول نمیشود  
چنانچه در ایام بعد ازین ایر گفته خواهد شد **و کان الله علیما حکیم** است  
خدای انای حکم که در دست کار و در فعل این ایر در شان کشته مؤمن در میان ایشان  
میباشد که **و من قتل مؤمنا قتل مؤمنا** و کسی که بکشد مؤمنی را بعد و بعد از آنست که  
فصل چیزی از این یا سنگ یا خنجر یا اجزای خوب یا عصا کند که بزند از او قصد زدن  
یا اجزای خنجر کند نان و برین و انگشیر و نیز بعد از آنست که کسی چیزی را بکشد مثل آن کشتن  
باشد و نیز بعد از آنست که بر لاق و عصا و گندگی بزند و با لقمه و دوزخ و کند و زک و دوزخ و  
نکند اگر او را بکشد و عوی و خدای سبحان در این ایر فرموده است که مؤمنی را از این بی  
او بکشد پس کسی میان او و مردی چیزی واقع شود و او را بکشد بده از او بکشد ان شاء الله تعالی  
درین ایر فرموده باشد پس کسی که مؤمنی را بعد از این یا نان او بکشد توبه او قبول نمیشود  
مگر آنکه کشته کا فر باشد که چون مسلمان شود کشته قتل از او خدای بر طرف سازد چنانچه

آنکه شرک بزرگتر از قتل است پس هرگاه توبه او در شرک قبول شود در غیر شرک قبول خواهد  
بود و کسی که بغیری یا باوصی بغیری را بکشد توبه او قبول نشود و در غیر شرک قبول خواهد بود  
و کسی که بغیری یا باوصی بغیری را بکشد توبه او قبول نشود و چنانکه کسی در عوض بغیر و قتل  
نبود چه همگی مثل ایشان بیست تا و عوض ایشان قصاص واقع شود پس کشته ایشان  
توفیق توبه نیابد و نیز کشته مؤمن بهیچ توبه نیابد پس کسی که مؤمنی را بکشد و داند  
که مؤمن است از برای غرضی یا بسبب چیزی از او توبه یا توبه او است که او را در عوض و بکشد  
و دین در قتل او نباشد بلکه قصاص میباید کرد و خواسته کشته از او خواه بزند باشد  
یا ولی کشته شدن میباید که راضی شود پس کسی که مؤمنی را از برای بن و بیکار یا برای چیزی از او  
دینا بکشد پس اگر کسی را بکشد باید که کشته نزد اولیای کشته شده دود و نیز و ایشان  
از کشته باینکه کشته را کشته و ایشان را در کشته خود نمکین ده ماه پس اگر او را بکشد و کشته  
خوبها یا ایشان دهد و قصاص بر طرف نمیشود مگر اینکه اولیای کشته شده راضی شوند که  
خوبها یا بیشتر از آن یا کمتر بکشد پس اگر بآن در میان خود راضی شد یا جزایست و الا قصاص  
میکند و اگر بیت راضی شود خوبها صد شتر بزرگ است و اگر شتر نباشد بعضی هر شتری  
بیت که سفند از نساء یا دوزخ هزار و دهم یا هزار و بیست و اگر مالی نداشته باشد که خوبها دهد  
از مسلمانان کدلی گذراند آنکه خوبها را اصل کشته شده دهد و بعد از آنست که کفاره دهد  
واجبت بده از او بکشد و دوماه بی دریغ ببرد و شصت مسکین را طعام دهد  
برای توبه بخند و عوی و توبه و قضیه میکند پس اینده است که خدای توبه او را قبول کند  
و از امام جعفر ع روایت کرد که کسی که مؤمنی را بکشد توبه او است که در کشتن خود اهل  
او را نمکین دهد و اگر توبه او را بکشد خوبها دهد و اگر توبه او را بکشد که دفعه دیگر او کشته  
از این ایشان بخورند و اگر توبه او را بکشد از این ایشان بخورند و اگر توبه او را بکشد که دفعه دیگر او کشته  
گذاشته انتظار رفتههای نماز کشد و در وقتها آنها را بخانه ایشان اندازد و از امام زین العابدین  
ع روایت کرد که هر مردی که در کشته و عقلی می شود شش ماه بود گفت که من بر توانم پس بدی توان  
مرحمت خدای بیشتر میفرماید تا از آنچه کرده انگار فرمود که خوبها بده گفت که ادم و قبول نکرد و در وقت  
که آنرا در کشته گذاشت انتظار رفتههای نماز کشیده و در آن وقتها بخانه ایشان بیندازد و کسی که



مؤمنی را بعد بکشد و قیمت را نگیرد و بکشد و بنده آزاد میکند و وفای در پی دوز میگیرد  
و شصت سکن را طعام میدهد و ثوبه میکند و کسی بدو بخورد بعد بکشد بنده آزاد میکند و  
وفای در پی دوز میگیرد و شصت سکن را طعام میدهد و بعد از آن ثوبه میکند و بکشد  
عدله و یک سال میدهد و چون گفته شد خطای زن و دیگران را بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
چون سخت شود و آن دیگر سکن بر سر دی زن و سر او را بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
و قضا میاید کرد و اگر بر بالی و زنی را بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
میکشند و اولیای بر بالی با صدها درهم میدهند و اگر بر بالی میکشند و زن چهار که خونها  
با و لای میبوسید و اگر خواهند زن را میکشند و بر چهار که ت با و لای زن میدهند  
و اگر خواهند زن را میکشند و نصف آنرا بر نصف زن میدهند و اگر زن و بنده مردی  
بکشند او لای بکشد و خواهد هر دو را میکشند بر کیفیت غلام بکشد از پنجاه و ده  
با شد باده آنرا با حطام میدهند یا صاحب غلام فدی میدهد یعنی بخور او و ده صده  
و غلام را خود نگاه میدارد و اگر غلام کمتر از پنجاه و ده باشد اولیای بکشته شده غلام را بکشد  
و اگر بماند مردی را بکشد خونهای او بر سر و کشته است و اگر کوری مردی را بعد بکشد خونها از  
مال خود میدهد و اگر مال نداشته باشد اما میدهد و حق مسلمانی را بطل میکند و کسی مؤمنی را  
بعد بکشد حق تعالی هر کجا خواهد از او بکشد و کشته شود و از آن بریسیان فجر او  
بر جزا و اگر خدا جزا دهد او را جهنم خالدا فیها جهنم است همیشه خواهد بود  
در آن یعنی در جهنم بر کسی که را بخورد و بعد بکشد و جهنم خواهد بود و ق حنظل الله  
عنه و لعنه و حنظل بکشد خدای بر و لعن میکند او را و حق تعالی لعن میکند مؤمنی را که  
آنکه در جای دیگر از آن میفرماید که لعن الله لعن الکافرین و اعز لهم سعیرا یعنی خدای  
کوه است کا و از او مهیا کرده است برای ایشان و در آخر و اعز لهم سعیرا  
و مهیا میکند برای او عدلی عظیم و کسی با چیزی مخالفت کند غضب میکند خدای بر و لعن  
میکند او را مهیا میکند برای او جهنم این را در شان اسماعیل را در دود منیر نازا شده و  
نزد آن اینست که چون که بچشم انبیا خیره برانگشت اما بر باسیاهی بعضی از آنها میبود  
در ناحیه فک بر سر شاه و ایشان را اسلام دعوت کرده و اس هیکل فدکی که یهودی از آن می

بود چون یافت که لشکر آنحضرت فرمود که مردی را که ادای کلمهای شهادت کرده کشتی گفت یا  
رسول الله برای آنکه کشته نشود و کلمه گفت فرمود که تو مرده از آن او بر نداشته و آنچه بر زبان گفته  
قبول کرده و نزار آنچه در او بوده خبر داشته پس اما مدتی با ذکر کرد و دیگر جایی که کلمهای شهادت  
گوید نکند و از جنگها که علم بعد از پیغمبر که مختلف منوع و حق تعالی درین قسمه این را بکشد  
و مرده و بر آن جنین نازل شده که الحق لیکن السلام یعنی لا و تو چنین یافته پس میفرماید که یا ایها  
الذین آمنوا اذا صرتم ائمانا ای ایمان آورده اند که مریدند در فی سبیل  
الله فقتلوا ولا تقولوا لمن القى اليكم در راه خدای بطلب بیان و ثبات  
امر کنید و مکتوب کسی که بینه اند بسوی شما یعنی بکشد السلام و سستی و بنابر معنی آن  
یعنی لا خواهد بود و آن قرأت اهل بیت هم و نام و این عام و جزوات و در انصورت که  
لا یا ایها الله یعنی سلام خواهد بود کنت مؤمنا فقتلوا یعنی بکشد بیان و ثبات  
که طلب کنید متابع یعنی مال الحیوة الدنیا و بعد الله مغان کفره لذلك  
کنت من قبل فمن الله عليكم فقتلوا فان الله كان بما  
تعملون خبیرا و آنکه کافی بنابر این در خدای غنیههای بسیار است همچنان بود  
شما چنین زمین نیست نه ادعای بر شما بطلب بیان و ثبات امر کنید تحقیق که خدای است  
تا بچشم بکشد آگاه این دو که نازل شده اند و فضیلت جهاد کنندگان بر آنانکه از جهاد امتضا  
میشوند و میفرماید که لا تستوی القاعدون و آن را بر غنیههای شایسته که از جهاد  
و بکار در راه خدای من المؤمنین غیر اولی الامر و ثبات و ثبات و ثبات و ثبات  
ضرر باشد یعنی کوفتهای زمین داشته باشند که روشن و در آن جهاد و حرج نیست حناخه  
بر کمر حرجی نیست و در سوره فتح میفرماید که لن یس علی الاعلى حرج و لن یس علی  
و جهاد کنندگان یعنی جنگه بکار کنندگان فی سبیل الله یا مؤاهیه و انفسهم  
علی الفتا عدل من با الهای خود و فتنهای خود را بر نشینند که از جهاد و بکار در جهاد  
و کلا وعد الله الحسنى و فضل الله المجاهدین در جهاد و هر را وعد  
داده است خدای خودی و زیادتی داده است خدای جهاد کنندگان یعنی جنگه بکار کنندگان  
علی الفتا عدل من بر نشینند که از جهاد بکار اجر عظیم ثواب عظیم

هیدون



در جانات منبر و جنانا و بعضی از خدای و مغفرت و رحمت و کان الله  
عفو و رحمتها و امری و رحمتی و هست خدای امری و کاری رحمت کند و این دو کلمات  
میکنند را نگارند و در جانات و منابر و جارات پس نسبت به یا دنی ایمان می سازد و یا دنی و جارات  
و نزد خدای باشد و یکدیگر این سر بر نازل شده است و نشان آنکه از علم عزت کردید و در حد  
انجیرت بحکم رفتند بر میز تا بیکه انت الذین توفهم الملائکه ظالمی  
الغنیهم تحقیق که آنکه می بیند ایشان را در شکان حال آنکه ظالم کنندگان نفس خود نگارند  
نیز از کزیدن از علم و مثل این عبارت الذین توفهم الملائکه لطیف و این توفهم را سلسا  
و این و توفهم از توفهم و مثل این عبارت الذین توفهم الملائکه و این توفهم را سلسا  
می بیند و در جانات و جارات و یکدیگر از آن می بیند که الله تبارک و تعالی لا اله الا الله  
می بیند و در جانات و جارات و یکدیگر از آن می بیند که الله تبارک و تعالی لا اله الا الله  
و گاه در یک ساعت و در هر یک از این می بیند که خدای تبارک و تعالی لا اله الا الله  
اینست که خدای سبحان از جهت ملک الموت و دستیار از فرشتگان مقرر و مود که نفس را و اح  
و او می بیند که امیریت که تا بعد از خود را بخدمت می رسد و می بیند که نفس را و اح  
الموت بسیار است و این مقام کجایی آن عمار قالوا میگویند از فرشتگان در وقت  
مردن ایشان که قیوم و رحمتی از بعد وین گنیم قالوا کنا مستضعفین  
فی الاکره بودید شما میگویند که بودیم مستضعف شدگان در زمین یعنی غایبان  
بودیم و بعد از آنکه خدایت و معنی مستضعف الحال گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی قالوا  
میگویند از فرشتگان که اگر تکرر از فضل الله و اسعته منها جز و فیما ایامی  
زمین خدای و سعادت دارند پس محاببت که رحمت کریمند در آن یعنی در آن زمین یعنی در آن  
خدای و کتاب و واضح روشن و وسیع بود بسیار است که در آن نظر کنید و ارشاد کنید و از آن  
عدلیت یا بعد از اهل حق قالوا لک ما و انهم جهنم و ساوت مصیر  
انجیرت در دامن نگاه ایشان جهنم است و بجای شدن در قیامت جهنم کسی که مردی و زند  
بجای یکدیگر می رسد خدای تعالی بهشت را بر حرم کند و از اهل این ابر باشد و همیشه و خط  
و غضب خدای باشد تا می رسد و کسی که ناطق کند حق تعالی می بیند از برای جهنم و بجای شدن

و در قیامت و در جهنم بعد از این حق تعالی شنید و بیرون میکند ضعیف شدگان از مردان  
و زنان و کودکان این عالم نمی تواند از جهنم کسی که انماست مشرک را ندانند که مستضعفان ایشان  
کوی کنند و کسی که اندر مردان و زنان مثل عقل کودکان داشته عقل و قلم حکیم از و برخاسته  
باشد و انانیت که می بیند لا یستطیعون که استطاعت و توانایی نداشته باشند  
و نباید حیل و حیل را که دفع کنند تا آن حیل از خود که لا یهتدوا و قد  
نیاید تا آن حیل سبیل را ایمان و معنی یکبار عبارت است که توانایی نداشته  
باشند حیل را که تا که از خود داخل شوند و کفر بعد از اهل بیت ع تا ناصبی شوند  
هدایت نیابند راهی را بسوی ایمان باز و ایمان را تا ایمان از خود و اخراج ایمان شوند  
و معنی یکبار است که توانایی نداشته باشند حیل ناصبیان تا ناصبی شوند و هدایت نیابند  
راه اهل حق تا در آن داخل شوند و معنی یکبار است که توانایی نداشته باشند حیل را که کفر  
و شرک و عدوت اهل بیت را خوب نتوانند کرد و نیابند راهی با اینکه مؤمنان عارف باشند پس  
ایشان نیستند و در چیزی از کفر و ایمان و توانایی ندارند که ایمان آرند و توانایی ندارند که  
کافر شوند و عدوت اهل بیت ندارند و ایشان را هم غیبت است و مؤمن نیستند و کافر نیستند  
و ایشان را اهل و سخی الی جهنم آمده و سخی و دین لیکن دوستی در کجاست و میراث و امیرش  
که میان ایشان و شیعیان این سبب باشد و ایشان چند چیز نیستند مختلف از آن اهل  
ستور و کمترین که بگویند نماز کن نکرد و نعل انداخته و کوی کوی و مرد بسیار و طفل کوچک  
و کسی که از اهل قبله ناصبی هم نباشد و در حدیث آمده که مستضعفای زنان و فرزندان شما  
و حکم مستضعفان است که از قرآن سوره خوب ندانند و خدای خلق را از زمین و سوره را از بیت  
کسی که قرآن را خوب ندانند و مستضعفان است که کسی را از اهل مرد و را می بیند و میداند و  
کسی که قوی کرد و در جهنم بود و می باشد در جهنم و فرود شد و او را هیچ نری غلط توان  
انداخت و از امام جعفر ع روایت شده که مستضعف کم است و از مستضعفان است و  
بل آنکه مردم می بینند و می بیند و گاه از آنکه شش قسم اند که بیستم ناله می کرد و ایمان و کفر و  
صلوات یعنی کمالی و شش قسم مؤمنانند که خدای ایشان و عدوت بهشت داده و اهل جهنم  
و گاه از آنکه خدای ایشان و عدوت و درج داده و اهل جهنم و خدای اهل این ابر سوره توبه



که از خون اعتز فواید بزم خلط اعلیٰ صلاحتا و اخریتنا و اهل این امر عیون قویانند و  
اخرین مرجع الامر الله اثنان بعد از هم و اثنان یثوب علیهم و احیاء جعفری که در اینها  
و کناههای ایشان برابر است اگر خدای ایشان را بدو رخ بر دین کناهان ایشان باشد  
و اگر بهشت بر رحمت آتی باشد و مستضعفین اند که درین امر مذکور است آن معنیها  
که گفته شد با مستضعفین من الرجال و النساء و الاولاد که پیش ازین درین سورح است  
مراد از اینجه هم اند و در حدیث مؤلفه القلوب را نیز شمرده و چنانچه گفتیم مستضعفین  
مؤمن نیستند و کافر نیستند چه اگر مؤمن بود به بهشت میرفتند و حساب چنانچه  
مؤمنان میرفتند و اگر کافر بودی بدوزخ میرفتند و حساب چنانچه کافران میرفتند لیکن  
در قیامت حساب برایشان و بر اینها بر اعراف و مؤلفه القلوب و منفرة القلوب و آنکه  
عمل خوب و بد بر اینم انجمنند و مستضعفین ایشان است و ارا را آتی ای و جعفری اند  
که ثوابها و کناههای ایشان برابر است و کوتاه بلند دوزخ یکبارند و عذاب یکبارند و تمام  
و فرج از آخر و یکبار میدارند و عید اند که در هر هم بر خند و انجمن است که داشته  
بر علیهای کفر است چنانچه اند ایشان چنانکه میفرمایند که قَالَ وَلَيْسَ هَؤُلَاءِ  
اللَّهُ أَنْ يَغْفِرَ عَنْهُمْ بل چنانچه اعتقاد است که خدای عفو کند ایشان چنانکه  
ایشان بفرمایند عمل میکردند و اگر چه از اینجه هم را که اصل بودند نیست اخذند و خدایان  
در باره ایشان مثبت هر که یکی از ایشان بدو رخ بود و بیگناه او باشد و اگر خدای او  
در گذرد بهشت خدای باشد پس اگر عفو کند ایشان بر رحمت آتی باشد و اگر عفو نکند  
ایشان را بصلوات و کراهی باشد از آنچه خدای ایشان شناسانند یعنی از آنچه پس از  
خدای خواهد بهشت چرخ ایشان را بهشت برد و اگر چه اهل کناه خودشان بدو رخ بود و  
ظلم نکرده باشد بر ائمه هدی که میشود مکران صبیان و مکران و معاندان و اما کسی که چندی  
خدای او اقرار بخیر و اسلام چنانکه رزده و از ملت بیرون رفته و ظلم را بر ائمه تقویت نکرد  
و عدالت ایشان را برپا نداشته و شک در خلافت داشته و اهل خلافت و اهلان آن دولایت  
و دوستی ائمه هم را داشت و خسته و عدالت ایشان را برپا نداشته و مسلمان مستضعف باشد  
که امید رحمت خدای او برای او و بیم کناهان بروست پس مستضعفین چون میرند در کوه

باشد و آنان بیرون روند و اگر کراهی خود کرده باشند از انجمنی نبند بهشتی کحل  
عزوجل در مغرب از اینجه هم یثوب ایشان و رضا الله و ذی قیامت و چون قیامت شود حق تعالی  
حساب ثوابها و کناههای ایشان کند آنگاه بهشت دهند یا بدوزخ پس حاصل این جماعت  
موقوف بر محاسن است و اینجماعت اهل بهشت میشوند بکارهای خوب و دوری از حرامها و  
بغیر اینها و بیکو کاران غیروند و خدای هر کس را مقنن چنان نکند که ایشان با مستضعفین  
در زمینهای بهشت باشند و مقننان بسبب کناهان غیر طاعتی مستضعفان روند و وَكَانَ  
اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا و هست خدای عفو کننده امر کار و وَمِنْ بَيْنِهَا جَزَاءُ  
سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدُ فِي الْأَرْضِ مِمَّا كَثُرَ وَسِعَةً و کسی که میرند در  
خدای بی پایان در زمین و شکاه و گریه و پناه و سستی یعنی بی پایان چنانچه  
کتابنامه وَمِنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِهَا جَزَاءُ اللَّهِ فِي رَسُولِهِ و کسی که  
رو از خانه خود میرند که خدای بسوی خدای و سبغ او یعنی هر که بیرون رود کسی را  
نَمَّ يَكُنْ مِنَ الْمَوْتِ بعد از آن در یابد او را که پیش از آنکه ما رسید فَقَدْ رَفَعَ  
بِرَّ عَفْوًا که واقع می شود یعنی ثابت میشود لِشَرِّهِ إِلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا  
رَحِيمًا و در حدیثی هست خدای امر کار چنانکه چون امام را در نیاز است  
که بخت ناما مثل ما می چنانچه است و اهل شهرها را می باشد و آنان که دورند و اجبت برایشان  
که هر که خبر رسد عفو دوی سافت بنا بر این سورح توبه که قلوب از هر من کل فرقه منهم  
طافه کوچ کرده بشهرها و دند اگر جمیع رفتند بعضی از ایشان دور که پیش از رسیدن بخدایت  
و علی ما روایت نمودند بعضی از آنان که با ایشان را روا کرده اند یا بعضی از آنان که استقامت رسیدن و  
خبر صبر اند و در جای بسیار دورند و کسی نمیتواند در ستاد قوت در رسیدن اهل این امر باشند  
که در بخرج من بینه تا اخر و همچنین کسی که بجهاد بیرون رود و در راه میرد و ثواب و بخدای  
ناباست این سرگرد در جنگ حدیثی از ایشان چون که بفرموده بار داد مکر تجدید بیرون رفت  
صبر برش رسید خالد بن ولید از مشرکان و دند تا اخر این قصه چنانچه الحال گفته خواهد شد و  
برای و در جنگ انت و در جنگ فاطمات از قاع انداختن و در ای حق تعالی در خواب بر سبغ هم فرقی  
که بجهاد الحرام داخل شدن آنحضرت با صاحبان بر من اسد و حیوانی بدی الحلیفه رسید خالد بن ولید را



درست است که اگر کسی قصد نماز کند و در وقت سوره بر سر نماز نماند که هر جا  
 در کتب آنحضرت باشد و او در کعبه و رکعت و نماز و در جای وقت نماز ظهر شد ملاقات  
 گفته آنحضرت با مردم نماز که در خالدین و لید گفت که اگر در وقتی که ایشان در نماز بودند برایشان  
 حمله می کردیم ظفر می زدیم چنانکه ایشان نماز خود را قطع نمیکند لیکن حالا وقت نماز و بکرات  
 که آنرا از غریب خود و دست می آرند میشوند و چون داخل نماز شدند حمله کرده بر سر ایشان  
 میریزیم بر چهره شایم این اظهار در باب نماز خوف نازل فرمود پس آنحضرت صحنه آنرا در دو  
 فرقه کرده با ایشان نماز خوف که در آنجا گفتی خواهد شد و از بیم رخصت بعد از  
 عزیمت است بر حق تعالی میفرماید **وَأَذِصْرَبْهُمْ** و هرگاه بزرگواران **فِي الْأَرْضِ**  
 زمین یعنی سفر کنید **فَكَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ أَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ** پس  
 بخت بر شما چیزی که کوتاهی کنید از نماز این آیه مقرر کردن نماز در سفر واجب است مثل واجب  
 بودن تمام نماز و حضرت اگر کسی گوید که حق تعالی درین آیه فرموده که بخت چیزی شما و امر فرموده که  
 چنین کنید پس چگونه قصر نماز را در سفر و مثل تمام کردن نماز در حضر واجب کرده باشد و بخوا  
 گویم که خوف در باب عفا و مروه نیز در سورۃ بقره بهین عبارت گفته میفرماید که در حج بیت  
 ایاض و فلاح جناح علیه ان بطولین بهما و حاصل معنی آن چنان گذشته است که کسی که حج خانه کعبه  
 یا عمر کند پس بخت چیزی بر او که طواف کند بصفا و مروه و طواف صفا و مروه واجب است چنانکه حق  
 سبحانه و تعالی در قرآن ذکر کرده و پیغمبر آنرا بجای آورد و همچنین کوتاهی کردن نماز را در سفر و پیغمبر  
 بجای آورد و خدای عز و جل در قرآن ذکر فرموده پس کسی که نماز را در سفر چنانکه رکعت که اگر  
 این آیه و معنی آنرا شنید باشد عاده میکند نماز را و الاطلا و پیغمبر جاعلی و کرد و وقتی که  
 آنحضرت در روز یثرب از آن روز میگردید عاصی نام زنش و آنحضرت هم برین خست که بگوید راه  
 بدیده ارد و برید است که بخت و چنانکه میل یعنی هشت فرسخ باشد سفر کرده نماز را قصر کرده و روزه  
 حرام و آن سنت شد و هر نمازها در سفر و رکعت است آنرا و شما که در رکعت است و قصر و آن  
 بخت و پیغمبر آنرا در سفر و حضر حال خود گذارسته و هر نمازی که قصر و آن بخت و رافله آن نیز قصر  
 بخت و آن نماز جمع و شاد است و نافله خفتن او نماز شب نیز در سفر ترک میشود و قصر نمیکند جمع  
 کنندگان خارج از جانب سلطان که جمیع مردم کردن لطیف تر و می نمایند و سوره ای که برای تجارت

میگرد و از باران و باران را عاصی میگرد و در ملک خود میگرد و در آنجا که از بی غلت  
 را و راه میگرد و کسی که از برای ایوان و صفت شکا و میگرد و در حال که راه میزند و چون این آیه  
 نازل شد پیغمبر را خبر رسید که در چه مقدار است وقت قصر باید کرد گفت که دو یک برید  
 گفت که بر یک برید مقدار است گفت که میان شایه عینا شایه عبر و اینها دو که هستند در مدینه که  
 چون افتاب بر زمین تابید عینا شایه و عبر بلند میشود برین امتیاز آنرا ذکر کرده و از ده  
 میل گذارند که چهار فرسخ باشد و علت کوتاهی کردن نماز در سفر است که اول نماز ده  
 رکعت واجب شد و هفت رکعت پیغمبر را از افزوده پس حق تعالی بر بندگان آن زیاده  
 را در سفر نایب و مشغول بودن آدمی بکار خود تخفیف داده تا بعد از کتب مغایر خود  
 که تا کنون است باز نماید و این رحمت و عطوفت از خدای مطلق مکرمان شام که چون اصل  
 کوتاه شد دیگر کوتاه کرده شد و علت اینکه در چهار فرسخ قصر باید کرد اینست که در رفتن چنان  
 فرسخ و باز گشتن از برای فافله و مردم و چاروای باز و بگرفته راه می شود و آنرا و از ای  
 تمام روزه مشغول می باشد و علت اینکه در یک روزه راه قصر باید کرد اینست که اگر در یک روزه  
 راه واجب نبود در هر سال راه بین واجب نیست چه روزی بعد از آن و زنی مثل آن روز است  
 هرگاه در آن روز واجب باشد در مثل آن نیز واجب نمی شود و چون که فرق میان دو فصل است  
 و علت اینکه فافله روزی و طرف میشود و نافله شب است که هر نمازی که قصر در آن بخت و رافله  
 آن نیز بخت و علت اینکه وجوب آنکه فافله نماز خفتن بر طرف بخت نماز خفتن قصر میشود  
 اینست که نافله آن که در رکعت است از جمله بخواه و گفت نمازهای شبانه روزی بخت و آن  
 شتی زیاده بر آن بخواه و رکعت است بر حق تعالی بر کسی که در جای ساکن باشد پنج نماز و بر  
 مسافر دو رکعت و بر کسی که از شیخ فرسد یک رکعت و درین آیه و احبنا ختمه ختم میباید که  
**إِنْ خِفْتُمْ أَنْ تَفْشَلُوا مِنَ الْفَرَسِ كَفَرُوا أَنْ الْكَافِرِينَ كَانُوا**  
**لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا** اگر نرسید شما که گفته شوند شما را آنکه گفته و درین آیه  
 تحقیق که کافران هستند شما را دشمنی ظاهر کنند و دشمنی و این قصر و در آن بخت  
 که آدمی دو رکعت یا یک رکعت میکند چنانچه میباید که **وَإِذَا كُنْتُمْ فِي سَفَرٍ** و هرگاه بوده باشی میباید  
**فِيهِمْ** و میان ایشان و وقت نماز شود در حالت نیت **فَأَمَّا أَنْ تَقُومُوا**



بهر یاری از عزاداران ایشان نماز را برپا میدارند اما ملتک خود را طاعت نکند فَلْتَقُمْ  
ظَاهِرَهُ مِنْكُمْ مَعَكُمْ هر یک که بایستد طاعت از ایشان یا بعضی در بعضی جهت نماز  
وَلْيَأْخُذْ وَالْأَسْحَنُ قَدْ أَسْجَدَ وَأَقْبَلْتُ و اما بیکدیگر در اینها  
چنگ خود را بر هر کس بخواهد بکشد برآید نبوده باشند اما آنکه نماز نکند مِنْ وَرَاءِ  
از عقب نماز را بر پشت برود یا بصورت اما هر کس بر او میگوید و نماز او را نیز نگیرد  
لحز میگوید و اولی و سوره میخواند و ایشان ساکت می شوند و او رکوع میکند و ایشان رکوع  
میکند و او سجده میکند و ایشان سجده میکنند و بعد از آن سر را نشانی از سجده اما هر  
مغیر از ایشان نیز با و میخیزند و اما هر کس می ایستد و هر یک از شما موافق بر او سجده بکند  
و بکس سجده میکنند بعد از آن بیکدیگر سلام داده بیرون میروند و نیز آن طایفه دیگر فرست  
بجای ایشان در برابر پشت می ایستند و آن طایفه دیگر آمد و سجده می ایستند و اگر نماز  
شمار باشد اما با طاعت اول بکند نماز بکند چنانچه گفته شد بعد از آن برکت دوم بر  
مغیر از ایشان نیز میخیزند پس ما موافق دور کعبه بیکدیگر با خود جهت سجده میکنند و  
نشاند میگویند و سلام میدهند بعضی از آنها باز کشته بجای طاعت دیگر می ایستند و آنها  
آمد و در عقب نماز می ایستند و اما ایشان دور کعبه میکنند و بر او می ایستد طاعت شده که اما  
با طاعت اول دور کعبه میکند بعد از آن بدست ایشان اشاره میکنند که برخیزند و هر یک از شما  
برضا منته بکعبه می کنند بعد از آن سلام میدهند و بجای طاعت دیگر می ایستند و آن طایفه  
و دیگر نماز چنانچه میفرمایند که وَلْيَأْخُذْ ظَاهِرَهُ آخِرِي لَهُ تَصَلُّوْا فَلْيَصَلُّوْا  
مَعَكُمْ و اما خد و حذر هم و باید که بایستد طاعت دیگر که نماز نگذارند اند  
پس باید که نماز بگذارند و با تو باید که بر کعبه خود را بعضی احتیاط کنند و بر او چنگ بزنند  
چنانچه میفرمایند وَلْيَأْخُذْ ظَاهِرَهُ آخِرِي لَهُ تَصَلُّوْا فَلْيَصَلُّوْا و بر او چنگ بزنند و بیکدیگر نماز نگذارند  
می ایستد و نگیرد و او را خلاص می شوند و بر او بایستد که بر او میگوید و ایشان  
نیز نگیرد و او را اولی و سوره میخواند و ایشان ساکت می شوند و او رکوع میکند  
و ایشان رکوع میکند و او سجده میکند و ایشان سجده میکنند بعد از آن ما می نشینند و ایشان  
برخواستند بکعبه و بیکدیگر سلام دادند و بر او می ایستد و اما هر کس میگوید و سلام میدهد

بعد از آن هر یک از شما موافق از برای خود بکعبه و بیکدیگر که بعضی بعضی سلام میدهند و اگر  
نماز شمار باشد با طاعت اول بکند چنانچه گفته شد و با طاعت دوم و رکعت با طاعت  
که بکعبه با خود و سوره میخواند و ایشان ساکت می شوند و او رکوع میکند و ایشان رکوع  
میکند و او سجده میکند و ایشان سجده میکنند و بعد از آن سر را نشانی از سجده اما هر  
مغیر از ایشان نیز با و میخیزند و اما هر کس می ایستد و هر یک از شما موافق بر او سجده بکند  
و بکس سجده میکنند بعد از آن بیکدیگر سلام داده بیرون میروند و نیز آن طایفه دیگر فرست  
بجای ایشان در برابر پشت می ایستند و آن طایفه دیگر آمد و سجده می ایستند و اگر نماز  
شمار باشد اما با طاعت اول بکند نماز بکند چنانچه گفته شد بعد از آن برکت دوم بر  
مغیر از ایشان نیز میخیزند پس ما موافق دور کعبه بیکدیگر با خود جهت سجده میکنند و  
نشاند میگویند و سلام میدهند بعضی از آنها باز کشته بجای طاعت دیگر می ایستند و آنها  
آمد و در عقب نماز می ایستند و اما ایشان دور کعبه میکنند و بر او می ایستد طاعت شده که اما  
با طاعت اول دور کعبه میکند بعد از آن بدست ایشان اشاره میکنند که برخیزند و هر یک از شما  
برضا منته بکعبه می کنند بعد از آن سلام میدهند و بجای طاعت دیگر می ایستند و آن طایفه  
و دیگر نماز چنانچه میفرمایند که وَلْيَأْخُذْ ظَاهِرَهُ آخِرِي لَهُ تَصَلُّوْا فَلْيَصَلُّوْا  
مَعَكُمْ و اما خد و حذر هم و باید که بایستد طاعت دیگر که نماز نگذارند اند  
پس باید که نماز بگذارند و با تو باید که بر کعبه خود را بعضی احتیاط کنند و بر او چنگ بزنند  
چنانچه میفرمایند وَلْيَأْخُذْ ظَاهِرَهُ آخِرِي لَهُ تَصَلُّوْا فَلْيَصَلُّوْا و بر او چنگ بزنند و بیکدیگر نماز نگذارند  
می ایستد و نگیرد و او را خلاص می شوند و بر او بایستد که بر او میگوید و ایشان  
نیز نگیرد و او را اولی و سوره میخواند و ایشان ساکت می شوند و او رکوع میکند  
و ایشان رکوع میکند و او سجده میکند و ایشان سجده میکنند بعد از آن ما می نشینند و ایشان  
برخواستند بکعبه و بیکدیگر سلام دادند و بر او می ایستد و اما هر کس میگوید و سلام میدهد

وَلْيَأْخُذْ ظَاهِرَهُ آخِرِي لَهُ تَصَلُّوْا فَلْيَصَلُّوْا  
مَعَكُمْ و اما خد و حذر هم و باید که بایستد طاعت دیگر که نماز نگذارند اند  
پس باید که نماز بگذارند و با تو باید که بر کعبه خود را بعضی احتیاط کنند و بر او چنگ بزنند  
چنانچه میفرمایند وَلْيَأْخُذْ ظَاهِرَهُ آخِرِي لَهُ تَصَلُّوْا فَلْيَصَلُّوْا و بر او چنگ بزنند و بیکدیگر نماز نگذارند  
می ایستد و نگیرد و او را خلاص می شوند و بر او بایستد که بر او میگوید و ایشان  
نیز نگیرد و او را اولی و سوره میخواند و ایشان ساکت می شوند و او رکوع میکند  
و ایشان رکوع میکند و او سجده میکند و ایشان سجده میکنند بعد از آن ما می نشینند و ایشان  
برخواستند بکعبه و بیکدیگر سلام دادند و بر او می ایستد و اما هر کس میگوید و سلام میدهد



و ثبت حجتی بر شما اگر بوده باشد شما از پیادان یا مومنه باشید شما پیادان که کذا را بدیدید  
حکایت خود را بیکدیگر بدوید و تحقیق که خدای تعالی که است برای کاران غدا خواهد کرد  
فَاذْكُرُوا الصَّلَاةَ الَّتِي كُنْتُمْ تُعْذِرُونَ و توبه داشته باشید فَاذْكُرُوا الصَّلَاةَ  
الَّتِي كُنْتُمْ تُعْذِرُونَ و توبه داشته باشید فَاذْكُرُوا الصَّلَاةَ  
و بر پهلوی های حق خوابیدن یعنی صبح استاده و طبل نشستن و کس قدرت بران نداشته باشد  
بر پهلوی خوابیدن و اشاره نماز سگدار و این امر بر حضرت بعد از نماز است چنانچه در مثل این  
ایرو را خدای تعالی گفت فَاذْكُرُوا الصَّلَاةَ الَّتِي كُنْتُمْ تُعْذِرُونَ  
گانت علی المؤمنین کما بایر مکه و از مکه بدینا من رسته اید نماز را تحقیق  
که نماز است بر مؤمنان کتابی معنی و لغوی فَاذْكُرُوا الصَّلَاةَ واجب کرده شده ثابت و مراحق بنالی  
ازین عبارت آن نیست که نماز را وقتی است که کسی که قرآن وقت کند نماز و کند نماز با وقت نیت  
شد ثابت که اگر آن وقت کند نماز و بعد از آن نماز را بگذارد نماز او ادا شده خواهد  
بود و مثل وقت سجده و نماز معنای نیست که اگر وقت شود نیت شده باشد چنانچه سنیان  
میگویند بگذارد از تعالی ازین عبارت واجب بودن نماز است بر مؤمنان و غیر این نیست  
اگرچنان باشد که سنیان میگویند و باید که نماز در وقتی باشد که قبول شود مگر در وقت هر  
ایمینه و صیبتی باشد و کار مردم تنگ شود و کار مردم ضایع شود و کار حضرت سلیمان م ضایع  
باشد چرا و نماز را با خبر انداخت تا افتاب بر او رفت و نماز را در دقیقه نیت خود گذارد چنانکه  
اگر پیش از فرو رفتن افتاب نماز گذارد باشد نماز را در وقت کرده و خود ادا بود و وقت  
صبح نمازی در روز از عصر نیست و بعد از عصر چنان نماز نگذارد بلکه ظهر و عصر را با هم و شام و صبح  
را با هم کنار نماز و پیش و پس میگوید و مردم را علیهم در چند صغیر نماز را از نیت کردند  
و نماز نگذاردند مگر بگفتی الله اکبر و لا اله الا الله چنانچه الحال گفته شد پس هرگاه که نماز بخاطر ای  
رسد بجای از درگاه نماز وقتی دارد و حق تعالی و معنی فرار داده و پیش و پس میگوید هرگز جمع  
که بگویند دارد و در نماز صاحبین نیست که اگر آنکه تفصیل اندک تا خیر کن حضرتی است باشد  
نماز که نماز را ضایع کند و چنانکه ضایع کردی می باشد که آن ضایع کردن است پس هر نماز که  
کند ادا کرده و هرگاه که آن نماز را بگذارد نماز او صحیح بود و چون یقین باشد که در وقت

نماز را در وقت نماز که آن نماز را بگذارد نماز او صحیح است و اگر شل کند بعد از آنکه وقت نماز  
پایان یافته و فاصله و میان و آمده باشد نماز برای شل نماز واجب نیست تا آنکه یقین  
کند پس اگر یقین کرد و بوسه کرد آن نماز را بگذارد و هر حال که باشد این آیه و چنانکه حذر از  
شد و چنانکه سوره الاحقاف بوج پس از این تفاوت ترقی است که نماز را گشته و سبب نزول  
این آیه آن بود که چنانچه در ال عمران در تفسیر آیه و از خودت من اهلک گفته شد چنانچه در  
در جنگ احدهم غنیمت و پیغمبر و زخم و کشته شدن با زکشت و می رسید که حالا ازین فرشت و  
غیر بجز این کسی صراط قیامت و باقی مردم وقت کنند پس چنانکه مشغول علاج ترقی  
خود شده این آیه را نازل شده و زخم چنان با از او جل حق که اشتباه و رخصت آن حضرت را  
شدند و این آیه منقطع معطوف و عطف است بآیه الاحقاف که آن میسکم قبح فتنه من القوم  
درج شده پس بدین آیه که فَاذْكُرُوا الصَّلَاةَ الَّتِي كُنْتُمْ تُعْذِرُونَ و توبه داشته باشید  
فَاذْكُرُوا الصَّلَاةَ الَّتِي كُنْتُمْ تُعْذِرُونَ و توبه داشته باشید فَاذْكُرُوا الصَّلَاةَ  
الَّتِي كُنْتُمْ تُعْذِرُونَ و توبه داشته باشید فَاذْكُرُوا الصَّلَاةَ  
در نماز پیش از نماز و امید ازین شما از خدای عز و جل فَاذْكُرُوا الصَّلَاةَ  
الَّتِي كُنْتُمْ تُعْذِرُونَ و توبه داشته باشید فَاذْكُرُوا الصَّلَاةَ  
و هر فعل این نماز را در نماز نشانه بنوعان و بنی برقی نماز گشته و آیه اول در شان پیغمبر  
اعظم و آیه چهارم در شان ابابکر و عمر و عثمان و ابوعبید جراح و در آیه آنکه قرآن تغییر  
و تبدیل داده و در بیان امور مزین بر گرفته چنانچه تمام منافقان که کما را تغییر داده بکنایه ادا  
کردند و بعضی حق تعالی را از آنکه پیغمبران و ادر قرآن از برای پیایان و دلیل و شکی است که آن  
در فعل خدای بیک فعل تغییر دهند که قرآن است و اندر نماز را تغییر بکنایه بود که نام تبدیل بکنایه  
بیان فرمایند و این آیه را از آنکه پیغمبران از پیش خود نوشته اند یا که کنند چنانچه بعضی لغت قوت سخت  
اهل کفر و منافقان این مثل و بطلان این علم ظاهر که موافق و مخالفان ایمان او را و آیه میشد  
و اهل باطل همیشه بیشتر از اهل حق بوده و هستند و صبر بریشان عمو واجب و تقیه مانع بود و  
آیه آخر و همان پیغمبر حادث شده و حق تعالی حکم تفصیل در آن نفرشاده و نیز پیغمبر







دهند است از هلاکت و خدای بآن واجب کرده است و خود رحمت را از برای نیکان صالحان این  
ایه و آیه سوره انعام که کتب علی فضل الله و در زمین دوامان بود از خدای بگوهر نفع شده  
و آن معجزه بود و دیگری باقی است بر این که بآن چنانکه در زندان است غفار راست چنانکه تعالی  
در سوره انفال میفرماید که و ما کان الله ليعذبهم و انت هم ما کان الله معذبهم و هم يتغفرون  
و چیزی نیست در دنیا سزا برای و کسی که کثرت گناهان کرده باشد تا آنجا که بگوید که ای خداوند که کثرت گناهان  
خبر سرعت کند و کسی که توبه کند از توبه بخیر و معیشت و کسی که استغفار کند از مغفرت بخیر و هر  
متکبر و بدلیل این آیه و اوایلین سوره که انما التو تعالی الله للذن بن بعاون التو سبحان الله  
تو توبون من ذنب فادک علیک الله علیهم و کان الله علیها حلیم و من یکسب اثما  
فانما یکسبه علی نفسه بیکسی که یکسب گناهی برین نیست جز آنکه یکسب کند  
بر نفس خود یعنی بر نفس خود و کان الله علیها حکیم و هست خدای و انما یکسب  
و در سزا که در هر فعل و جمعی از خود ایشان نزد یک بشیر یا هم گفتند که نزد سبب هر قدر را باطل است  
خسود یعنی بشیر حق گویم و علی خوار هم که او بری است چون حق تعالی نایست بخشود من التو  
و آیه بعد از آن را نازل فرمود ایشان نزد بشیر آمده گفتند که ای بشیر استغفار و توبه از گناهان  
گفت قسم با کسی که قسم با واد میگویم که آن مال را غنیمت کنید و نذرین بر این آیه نازل شد که و من  
یکسب خطیئة او انما یفر به و کسی که یکسب خطیاتی یا گناهی بعد از آن  
ببندازد یعنی نیست دهد بر توبه بآن میزان را یعنی کسی که از آن بری باشد یعنی بشیر  
فقد اخطأ ههنا تا بسبب تحقیق که بر داشت است ههنا و ههنا است که کسی بری نیست  
یعنی گوید که رو بیا شد چنانچه درین سوره مذکور است و انما صبیحنا و کما هم ظاهرا و باطنا  
بشیر فرشته بگردشت و حق تعالی در شان جمیع عبادت معجزه رفت و نذرین بشیر فرشته  
این آیه را نازل ساخت که و لو لا فضل الله علیک و رحمته لطمت خطیئتهم  
منهم ان یصلوک و ما یصلون الا انفسهم و اگر فضل خدای بود بر  
تو و رحمت و قصد میکردند طاعت از ایشان که کمال کنند ترا و کمال میکنند بر نفسهای خود را  
یعنی خود را و ما یضرونک من شی و انزل الله علیک الکتاب و  
الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما

و در غیر اینها نازل از چیزی و فرموده است خدای بر تو کتاب و حکمت را و اموزان این  
ترا چیزی که در آن زمان که بودی نداشتی و هست فضل خدای بر تو عظیم حق تعالی بر غیر این  
و اما ما نهم توفیق داده و عطا کرده است از علم و حکمت بخود خود آنچه بغير ایشان نداد  
بر علم ایشان زیاد بر علم اهل زمان ایشان است چنانچه درین آیه که و انزل الله تالخر حق تعالی  
بر معجز خود و هم فرموده و در شان افاضل ساخت و خدای سبحان و در شان بشیر که بگردشت  
بعد ازین درین سوره آیه و من یثاق قول الرسول انما نزلناک باحت حنیف کنت خواد شد که  
**خبر من کثیر من جوی** و در سبب این خبری در سبب این خبری در سبب این خبری  
و گفتگوهای مردم و بنا برین آیه خبری در سبب این خبری در سبب این خبری  
**الا من امر یصدقه** مگر کسی که امر کند صدقه یعنی مالی بلیغ است از تو که  
خواهد از این خبر واجب ساخت است از تو که مال او معزوف و فایده بختی و اولی  
**بین الناس و من یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله** و من یفعل  
تو نشه آخر عظیم یا اصلاهی بیان مردم و کسی که بگردد از برای طاعت خدای  
بیر و در آنکه بدینهم و را طایع عظیم روزی سعیدین نفس همدی علی را در کنار و جاری  
دید گفت یا امیرالمومنین این وقت چه چون آمدن و بود که چون نیامد املا برای آنکه یاری کنم  
مطلوبی را یا بجز عین حیرت زده برم در آن اشارت فی المدهل انجا کند شده و منبذ اند که بخار و و  
تا آنکه بخیرت لشکرت رسید گفت که یا امیرالمومنین شوهر برین ظلم و تعدی میکند و دشمن  
یاد کرده است که بر این زمان نزد وی باجناب فرزند افکنده آنکه سر برداشت و میگفت که نه  
و الله تا آنکه حق مظلوم گرفته شود و برسد که خانه تو کجاست گفت فلا جناح با و یرفت تا جناح  
او رسید بدین گفت که بر این خانه منست لشکرت سلام کرد و جوابی بیرون آمد فرمود که از خدای  
بهر چیز کردن خود را فرستاده گفت ترا چکار رفتم خدای که برای سخن تقوا و راسخ و نام و آنحضرت  
هر چه که بر وقت است درم و شش درم و زنت بگرفت و کسی که حکم دزد بر ملازم می آمدن بشیر  
میز و جوان نادانست بشیر کند و بد فرمود که ترا میبهر و ف خوبی و نایب میگویم که در معرفت  
میکنی تو بر میکنی خوب و الا نایب میگویم مردم از هر چه بگوید کرده خبر امیرالمومنین بشیر رسید  
تا آنکه رسید پس بخوان خود را بدست آنحضرت انداخته گفت یا امیرالمومنین از من عفو کن پس







و با رب الخود و فرزندان مثل او میگوید گفتند بفرمود که ان از اربابان چیزهاست که خفایا  
برای شما بان حسناست میگوید و بان کنایه آن محو میکند و لا یجد له من دون  
الله ولیا و لا نصیرا و بعد از این در این خود عزیز از خودی دوستی و داری کند  
و من یعمل من الصالحات من ذکر او انی و کفی بکذبا کاذبا  
میگوید و می یازد و حال آنکه هو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة  
ولا یظلمون نفسا او مؤمن باشد پس اینهاست داخل میشوند بهشت و ظلمت  
نمیباشد نفی یعنی بدو فقط که در میان است استخوان خردا می باشد بر یارین ای کسی که  
دشمنان حق را یعنی امامت عمر را بکشد از این خواهد کارهای جبرک را و قبول میشود و  
من احسن دینا من اسلم و کتب بهتر درین از کسی که اسلام آورد و مطیع و  
کند و جبهه درین خود را یعنی خود را یا خدا خود را و هو محسن از برای خدای  
و او میگوید که باشد و مثل این آیه تا اینجا در بفرم گفت وانتم مکه ابراهیم و بعد  
باشد و مثل ابراهیم را و در بفرم میان مکتب ابراهیم گفت حنیفا حال آنکه مسلمان باشد و با او  
مکتب او میان این عبارت نیز در بفرم گفت واخذ الله ابراهیم خلیلا و کفره  
خدای ابراهیم را خلیل و خلیل اگر چه معنی دوست است اما در اینجا و معنی دیگر آنکه از خطه نفع  
خا باشد یعنی خلیفای جابر هم را از خلق برید و فی نیا از خدای محتاج بود و وفق که  
او را باقی می ماند خدای از تحقیق جلد حق جان به بختل مر کرد و در باب بند مرا  
جبریل را و هوا برسد رسید که حاجتی در آنجا بود بگوی که خدای را باری و فرست  
در جواب گفت که بنو حاجتی ندارم و خدای را بصلت و از غیر او طلب نکنم و بخیر و حاجتی ندارم  
پس حق تعالی او را خلیل خود خواند یعنی او را محتاج و از غیر او برید است و معنی دیگر آنکه از خطه  
بکسر خا باشد یعنی در میان در آمد و جابر هم در میان معینه های خدای را آمد و وقت  
بر اسرار الهی بود و غیر او برات و اوقات بود پس معنی خلیل خدای بودن و آن باشد که بختل  
و با موره ادا بود و نسبت خلیل بودن او خدای که میگوید که ابراهیم خلیل خدای چه افت  
که خدای او را بر کردین است از سایر بر خلق و بخود نسبت داد و چنانچه خانه از خانه را بر کردید و  
خانه من گفت چنانچه در بفرم گفت که خطه را حق الطافین و روحی از روحها بر کردید و روح

و با کون فرمود که هر که از این فرستاده و فرستاده را نام که تا خلق در بدن است و فرستاده  
میگفت زبانه فرمود که کتا هان را می فرستد و با کتا هان فرستاد گفت و ابراهیم را بصلت آنکه  
الیه گفت یارب اگر بر من تفصل کنی یعنی زیادتی بر ادم نخواهم داشت فرمود که هر که او را بک  
فرستاده و فرستاده گفت یارب زیادتی فرمود که تو و فرستاده ندان تو و فرستاده باریان  
مسکن گیرید گفت زیادتی فرمود که ایشا ترا و عدد و هر بار از و اندازی و بان و عدد و هر بار  
و چون این آیه در آل عمران نازل شد که و الذین اذا فعلوا فاحشرا وظلموا انفسهم ذکر و الله  
فاستغفر الذین هم بالیسر بالای کفره فرمود که در مکتب دفتر فرمودی کرد و شیطا بفشا لطیفه  
چون حاضر شدند گفت این آیه نازل شد که کلام یکبارده آن میگوید عفری گفت من چنین  
و چنان میگویم گفت کار تو سخت و دیگری مثل آن متغی بگر گفت و قبول نکرد آنکه و سوس  
خناس گفت من چاره آن میگویم باطل بر تو که بوعده میدهم و با تو می نازم مردم را تا آنکه کتا  
کند چون کتا که در بطلان بر تو نازل شد آن میگویم گفت کار تو باور ما این آیه نازل  
قیامت عمل کرد اولئک ما و هم جعتم و لا یجدون عنها نصیرا  
فرمود آمد کتا ایشان جعتم است و غیاب اید از آن یعنی از جعتم محض کتا که با  
کتابی والذین امنوا و عملوا الصالحات سند جهم جنات  
عجری من تحتها و آنا آنکه ایمان آورده اند و کرده اند کارهای نیکوز و دایم شده اند  
بهم ایشا ترا بهشت های کرد و ان میشود از آن بر آید یعنی از زبرد و ختمها و مسکنهای آن  
بهشتها الذین را خالدين فیها اندا و ابراهیم را کتا می باشند همیشه در آن بهشتها  
همیشه و این آیه در بفرم و عزیزان و درین سوره مکرر گفت وعدا الله حقا و من  
احد فی من الله فیلا و عدو کرده است از خدای و عدو حقا آن و کتب است  
کفر از خدای و سخن لیس با ما نیکم و لا اما فی اهل الکتاب بیتا از برای  
شما و از آنز و اهل کتاب یعنی نبی است و شما و از آنز و اهل کتاب از آنز و کرده اند که با فعل خود  
غلاب نمیشد من یعمل سوءا یجزره که میگوید و جبر اوده میشود بان اسمعیل  
به در مخرج انما جعفر هم گفت چه میگوید در باب کتا هان را ما و کتا هان را عیضا حضرت  
این آیه را تا اینجا خوانده چون این آیه نازل شد چنانچه گفت و چه از معنی است پیغمبر که در بارها



من گفت چنانچه در سور حرم سکوی که و لغت هیزم روح فتحو الی ساجدین و چون در شکر  
بهر که در جبرئیل هم همان ابرهم شدند و کوساله گفته و بخت نزد ایشان او را گفت و بخت  
تا بهای این کوساله را بگوئی گفت بهای آن اینست که چون بخوید بدسم الله گوید و چون فارغ شود  
الطهره گوید بر چه چیز شکران گفت که سر او را است بخدای که ابرهم را خلیل خود گوید  
چنانچه این قصه در جای خود گفته میشود و زهد ابرهم در دنیا چنان بود که پوشش و جامه بر تن  
و خورش و جود از آنچه خدای برده فرموده بود و زهد و بیزاری بر حق خدای و کتاب حکم خود  
تنای او کرده و فرمود که و انما الله ابرهم خلیل او حق تعالی ابرهم و وحی برش داد که یکی از بندگان  
خود را خلیل خود میکنم که اگر از من در خواست کند که مرگ از من بخواهم میکنم و بخاطر ابرهم  
رسید که آن خلیل خدای او باشد پس گفت که رب اونی کیف یخفی لونی یعنی یارب بنای من که  
چگونه من را ندان میکنی هر که ترا حق تعالی فرمود که او را نه من یعنی ایا ایمان نیاورد و ابرهم  
گفت که بای و لکن لیطعن قلبی یعنی بلی ایمان آورده ام ولیکن بخواهم تا از امر خود در من و خلیل  
بودن من چنانچه این قصه در سور بقره گذشت و چون حق تعالی ابرهم علیه السلام را خلیل گزید  
ملک الموت برده داد و وی بپوش جان سفیدی که در جامه سفیدی پوشیده و از سر او آب  
و در دهن میچکید اما ابرهم چون از بیرون داخل خانه شد او را دید که از خانه او بیرون میرود  
و ابرهم از کمال غیبت که داشت چون از خانه بیرون میرفت در راه به کلید پاد خود میرود  
چون باز میگشت باز میگردد در آن وقت چوبه او را دیدست او را گرفته گفت که ای بندگان خدای  
کسی بخورای این خانه که داخل کرد گفت رب این خانه مرا داخل کرد ابرهم گفت که رب این خانه مرا  
ترت با این خانه از من تو گزینی گفت من ملک الموت ابرهم فرسید بر رسید که قبض بر من آمده  
گفت که ولیکن خدای بزرگ را خلیل خود گرفته من آمده ام و او را با است و هم گفت آن کیست نامش  
که خدمت وی کنم تا آنکه که میرد گفت آنکس تو را بر ابرهم بخانه رفته بناده خبر داد که خدای مرا  
خلیل خود گرفت و بر این جبرئیل بود که این فرموده داد و تکررت خدای ابرهم را خلیل مکن و بگو  
محمدم و اقرار بعلی بعد از وی و حق تعالی حجت آن ابرهم را خلیل گرفت که جز خدای حق تعالی  
سؤال و طلب نکرد و هیچکس را چیزی طلب نکرد که او نکوید و در کند نیز حجت آنکه محمد و زین  
بسیار میگردد و صلوات بر محمد و اهل بیت بسیار میرفتاد و طهارت بر محمد و صد و نماند که در

و در خواب بودند میگردد و بعد از آنکه نزد دوستی که در معرزه داشت رفت که از و چیزی بخورد  
فرمود که ادا در منزل نماند با رکت چون بخانه نزد یک شد و او خوش نیامد که از این را خالی  
بخانه از این فرمود آمد و چون حجت خود را از آن بجهت شکین ساره بر کرد و چون داخل خانه  
شد و حجت را از او گرفته از سر ساره از این را ساره گذاشته و داخل خانه نشد و خوابید و در این  
شروع در نماز کرد ساره آمد و حجت را کشید و بر این بهترین آورد و بدو را خبر کرد و نان بخت و  
خوشش بیک روز ابرهم او را و ابرهم گفت که از نماز فارغ شو و بخور گفت این نان از کجا بود گفت  
از او ای که در خردین بود و از خلیل مصری خود آورده بودی ابرهم گفت ای خلیل من است و حجت  
اینست که ابرهم سر ساری اسبان کرد گفت که گویم بدهم که تو خلیل من بخت خلت بوی خطا شد  
پس ابرهم شک خلیل کرده از آن ساره را خود و او را که بود که یک از حجت او را در شد پس چون کسی  
سفر را یک از حجت بدید که اگر سگی باشد حجت اصل خانه خود دارد و چون از آن تعالی خواست که قبض  
روح ابرهم کند ملک الموت را فرستاد ابرهم گفت که هرگز دیدم که خلیل خلیل خود را بر اندازد  
گفته گفت آبی میشد که از خلیل تو گفت حجت خانه خود که برو و یکی که هرگز دیدم که حجت  
از ملاقات حجت خود بداید تحقیق که حجت دوست میدارد ملاقات حجت خود را **و الله**  
**ما فی السموات و ما فی الارض و کان الله بکل شیء محیطا**  
و خدا بر است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا خدای بهر چیزی احاطه کند و با کمال  
و دانند قادر است بهر چیزی و قدر میکنی و دانند قادر است و دانند با کمال  
احاطه کرده است بهر حال چه درین صورت لازم آید که حجت باشد و مثل سایر اجسام او را حجتها  
کرده باشد نصف او را این امر نازل شده است بپس از این و آن خفتم الا فسطوا فی الیامانی فکوا  
مطابق با کلام انشاء مشق قنات و باع کرد و اوایل این سوره گذشت بر نصف الیه در او آخر سور  
و نصف در او سوره واقع شده است ثابت و در حجتا خلاف بر عی است که نازل گشته و سبب نزول  
این دان است که در هر حال بعد از شهادت کردن کنند و خبر برقی را که خود او را بر عی بکند باشد و  
خود رعیت بوی میگردند که زن کنند و مال او را بجهت طمع و در آن بوی پیدا دهند که دیگری او را بخواند  
و منع شوهر کردن او کرده و انتظار روی میکشند که میراث او را بر نهند پس بر سر رسیدند  
و حق تعالی دان نمی کرده و نصف این آیه تا آنکه من و بعد از آن فاکو اما خطاب کلم تا آخر آن







والتاوه شيئا من ذلك عدل ودينه بيان زمان در موت و محبت يعني هم زمان خود را بپرو  
دوست دارد بچه محبت و اورينت كچنين كند و ايه كورين سوره كذبت كذا فان خفتك لا  
تعدلو افواحدة بايعتني است كرس كرسيد شما كه عدل نورزيد و در نقد بركت كنند  
و لوق حرمتم و اگر حريم ندهد باشد شما بايعتني كه هر را بدارد و دست ندارد و فلا  
تخليوا بربيل كيند از دن كل المتيل من بيل يعني بيل نام قند ووها  
بيل بداريد و او را يعني ان دن را كالمعلقه مثل معلق يعني بز بكنند ميرفتن باشد  
ان دن و بكار و كذا و ديوان مانده كثر شهره است باشد و نه طلاق گرفته چوه باشد  
بر و صورت كصلح واقع نشود و نه واضع كند و ديوان زمان فرار بيايد و ديوان دن  
طلاق ميابد كفت و غراين دوانيت و ان تخلصوا و استقوا فان الله كان  
عفو رحيم و اگر صلح كنند و بر صبريد بر بختين كه خدای هست از كار  
رحم كنند و ان يتفرقا و اگر جدا شوند دن و شهره را بكنند بغير الله يعني  
مي كود اند خدای يعني احتياج مي كند اند خدای كلامه بكنند بكن من سعة و كان  
الله واسع حكيم از وسعت خود و هست خدای وسعت دارند و حكيم كذا قدرت  
كار در هر فعل و بابرين اليك كسي كه بخدا صبر باشد كرون رطلاق دهد حال و خوب  
و غني شود چنانچه اگر عزيمت باشد و كذا شود و حال و خوب و غني كود بابران سوره  
نور كه و انكوا الامم منكم تا اخر و الله ما في السموات وما في الارض  
و لقد وصينا الذين آمنوا ان يكتبوا الكتاب من قبلنا و ان كرم  
ان اتقوا الله و ان تكفروا فان الله ما في السموات و ما في  
الارض و كان الله غنيا و خدای است بخير و اسمها و آنچه در زمين است  
و تحقيق كوصيت كروايم ما انرا كه آمده است بایشان كتاب بشن شما و انرا كه  
بر صبريد اند خدای و اگر كرو و در بابرين تحقيق كه خدای است آنچه در اسمها و آنچه در زمين است  
و هست خدای يعني و احتياج مي كند استوه شد بابرين ابر بر هر كدام و هست  
خداست بابران و بانهاي بشن ايشان و دفع ميرساند خدای كسي كه اطاعت او كند و صبر  
ميرساند كسي كه معصيت و كند و الله ما في السموات و ما في الارض و كفي

يا الله و كذا و خدای است آنچه و اسمها آنچه در زمين است و كافت خدای و كفي  
ان شيئا منكم ان كروا هم صبر و يعني فاستيكند شما را ايها الناس و ان  
اي مرده و اي از بعضي خلق مي كند يا اخرون و كان الله على ذلك قدير  
و بكار از دست خدای بابران قدرت دارند و ان كان بريد ثواب الدنيا فعند  
الله ثواب الدنيا و الاخرة و كان الله سميعا نصيرا كسي  
بوده باشد چنين كارد و كند ثواب دنيا و بابران خداست ثواب دنيا و اخريت و هست خدای  
شنوي بپنا اخراين ابر و دشان غضب كنند كان اما ما تا آخر هم نازل و چنين نازل كند  
كردن تلو الامم و تعزوا عتبا امر تم بفرمان الله بپنا اخراين خيرا و آنچه در بيل بيل  
يا ايها الذين آمنوا كونوا قوا مابين بالهتطوا و انكرايمان او و الله  
باشد بافت كند كان بعدل يعني قائما بالهتطوا و انكرايمان كذبت شهداء الله و  
لوق على انفسكم و انما انزل خدای و اگر چه بپنايها و شما يعني خبر رساننده و انكرايمان  
و الاخرين بابرين و ما و در و خويشان باشد و حق تعالى امر كودات مردم را كذا مت  
كنند كان باشند بعدل و اگر چه خبر و خويشان بابرين و ما و در و خويشان ايشان داشته باشد  
و مؤمن بابر مؤمن هفت خوف كذا هم و ستر و واجبات كذا حق كود و اگر چه خبر و خود  
بابرين و ما و در و خويشان او داشته باشد و ان بابرين بپنا ايشان از حق بيل كند و مردم حق بابرين  
در و خويشان بابرين در حال مهر و علامت و نشان كذاشته ميشود به لهاي ايشان بر بپنايها  
در ميان ايشان شاه و خبر و قامت كند كان بعدل ان يكن عتبا اگر بوده باشد  
غني يعني احتياج او قفت ترا فان الله اولي بل يعني بابر خدای و انكرايمان او و الله  
بها فلا تتعوا الامم ان تغفلوا و ان نلوا او تعرضوا بابرين  
بروي بكنند و انكرايمان كذا هم و انكرايمان كذا هم و انكرايمان كذا هم و انكرايمان كذا هم  
بپنا بابرين باشد و انكرايمان كذا هم و انكرايمان كذا هم و انكرايمان كذا هم و انكرايمان كذا هم  
يعني ابر كذا هم و انكرايمان كذا هم و انكرايمان كذا هم و انكرايمان كذا هم و انكرايمان كذا هم  
بر تحقيق خدای هست يا بپنايها كذا هم و انكرايمان كذا هم و انكرايمان كذا هم و انكرايمان كذا هم  
شد بابرين كذا هم يا ايها الذين آمنوا كونوا قوا مابين او و الله بابرين و انكرايمان كذا هم

بين



امان ایمان اید یعنی تصدیق کنید بکلام الله ایمان در قرآن بر چهار قسم است اول ایمان  
و تصدیق بدین وادانایید بروج ایمان که در وقت معصیت از ادوی مضارقت غیوه بعد از توبه  
بان میگردد پس درین ایمان حق تعالی ایشان را مؤمن نامیده و سبب اخراج ایشان از میان و فرموده که با  
ایشان الذين امنوا بعد از آن فرموده که امنوا بالله یعنی تصدیق کنید بدلیل ایمان بحقیقت  
بدلائل و تصدیق چند شرط دارد که آن شروطها را به سوره بقره که پس از آن تورات و جوهر حکم قبل  
المشرق و المغرب گفتن البس من امن بالله تا آخرند که درین سوره ایمان قیام  
نماید با مؤمن تصدیق کنند با الله و کلام او می باشد و بعد از آن داخل  
معصیتها میشود پس ایمان او یعنی نمی بخشد تا آنکه توبه از آن گناهان و ایمان خود را خالص کند  
یا الله ورسوله والکتاب الذی نزل علی رسولک الکتاب الذی  
انزل من قبل و من یکنز بالله و ملک و کینه و سید و الیوم  
الآخر بخندای پیغمبر و کتاب ایشان که نازل گردیده است بر پیغمبر و کتاب ایشان  
که نازل گردیده است پیش ازین و کسی که کفر در عهدای و فرشتگان او و کتابهای او و پیغمبر او  
و روز آخر یعنی روز قیامت فقد ضل صلالا بعدا بر تحقیق که گمراه شده است  
گمراه شد و در این آیه نیز نازل شده است در شان الانبیا که بر پیغمبر با قرار زبان تصدیق  
و ازین بعد از آن کفر و زندقه که در عهدای و فرشتگان خود نوشتند که امرایان و راهزنان اهل  
بیت پیغمبر نکند و چون آیه ولایت یعنی شما ولیکم الله در سوره مائده در شان علی علیه السلام  
شد و پیغمبر از برای علی علیه السلام عهد و پیمان از ایشان گرفت از برای بدو و تصدیق و دل کردند  
و چون پیغمبر حلت فرمود کفر و زندقه و بر او ایجاب شد است در شان ابابکر و عمر و عثمان  
که ایمان آوردند بر پیغمبر و از اول پیغمبری و چون تصدیق ولایت دوستی علی علیه السلام را بر ایشان عرض کرده  
گفتند من کت و لا فعلی و لا فعلی هر کس من مولایم علی مولای او است کفر و زندقه و بعد از آن  
ایمان آوردند بلیکه بیعت با علی علیه السلام کردند و بوی با هر خدا و رسول قایل شدند و بعد از آن چون  
پیغمبر حلت فرمود کفر و زندقه و از برای بیعت نکردند و بعد از آن زیاد کردند کفر با اینکه مؤمنانند و  
گرفتند کبر و زندقه بیعت کنندگان آنحضرت پس در اجتماعت چیزی از ایمان باقی نماند و نیز نازل  
شد است این آیه و در شان سر فرزند کور و معویه و عبدالرحمن و حنظله و غیره که هفت نفر بودند و پیغمبر

چون که علی و عثمان را با سر از اهل بیتند و جماعت مزبور که در مدینه بودند گفتند که این کفر است  
فرستاده و در میان کفر و کفر خوب بود که دیگر میفرستاد و از کفر سزاوارتر است اما از آن  
ایمانی که او را ایمان بیزان هفت نفر و علی و عثمان و ایشا را از ابوسفیان و عبداللّه بن  
عاص و اهل کربلا و اهل کنگاه علی گفت که خدای ما را بخت و روانه شد و چون ایشان  
و اهل کربلا و خدیجه و علی و پیغمبر را بخت و ایمان کرد و مدینه گفته بودند و جواب علی علیه السلام خبر داده  
ایمانی قال لهم الناس ان الله قد جمعواکم باذ و فضل عظیم را و سوره الاعراف نازل فرمود  
و این کفر را و ایشان بود و کفر و دوران بود که پیغمبر فرمود که از عقیدین در مدینه و در مدینه  
که ازین خدای مثل عیسی باشد هر یک از ایشان را زود کرد که آنکه از مردم ایشان باشد ناکاه  
علیه السلام بپوشان آمد پیغمبر گفت که آنکه کفر است بخت و ایمان عصبیت که از خدمت  
آنحضرت برود و رفت گفتند که چون یاقی مانند جبرائیل علیه السلام میفرستد و الله که بازگشتن به پیشترستی  
فهرست مالان آنچنین میشنوم از پیغمبر و در شان پیغمبر و حق تعالی آیه سوره بقره که در شان  
پیغمبر و اهل بیت نازل فرمود و این کفر و زندقه و بعد از آن زیاد کردند کفر را و در وقت که آیه سوره  
عنقر کثرت الذين امنوا و عملوا الصالحات و لکن اوجهم جبر الیه زمان شد پیغمبر فرمود که خبر  
برید یعنی بهترین خلق گشتی مردم گفتند که او بهتر از آدم و نوح و ابراهیم و پیغمبر است حق تعالی آیه  
سوره الاعراف نازل فرمود که ان الله اصطفى ادم و نوحا و ابراخیم و عیسیا و رجای خود  
مذکور شد گفتند پس بهتر از شما نیزه تعالی آیه سوره اعراف که فل ما ایتنا الناس الذین رسول  
الله الذین هم یحییون انزلنا من السماء و فرمود که لیکن علی بهتر است از شما و ذریه او بهتر است از ذریه  
شما و اعداؤ او بهتر است از اعداؤ شما پس عصبیت که از خدمت آنحضرت خواسته زیاد را پیغمبر  
گفتند بودند گفتن که باید که کشتن ما بکفر است از شما و از شما پیغمبر در شان پیغمبر خود بگو  
و نیز آیه نازل شد است در شان عبداللّه بن ابی سرح که عثمان و ابراهیم را کوه فرستاد و فر  
نیز نازل شد است در شان کسی که شارب را حرم داد و فرمود که کسی که نازل حرم داد و کفر و کفر  
حق اند و نه در این آیه است و کسی که سکر بزدل شدن که با شد بر پیغمبر با کفر ان الذين  
امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا  
که آنکه ایمان آوردند بعد از آن زیاد کردند کفر را و در سوره الاعراف نازل شد و آنکه از پیش







تا از شدت کربان جگر حد فشانده نموده زلفت که هرگاه پیغمبر ظاهر باشد گویند که ای نبی و یا نبی  
 و هرگاه کنار ظفر باشد گویند یا علی بگفته بودیم بر شما که امانت شما کردیم و امانت پیغمبر کردیم  
 و میدارید که الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ آنکه انظار میکنند و وقوع امری را يَكْفُرُ فان کان  
لَكُمْ مِنَ اللَّهِ قَوْلٌ آنکه انظار میکنند مَعَكُمْ شما را يَكْفُرُ فان کان  
 که ای نبی و یا نبی يَكْفُرُ فان کان لَكُمْ مِنَ اللَّهِ قَوْلٌ آنکه انظار میکنند  
 که از این اشیاء یعنی هر که از جنس و بکار قَالَ آنکه انظار میکنند وَمَنْ و  
الْمُؤْمِنِينَ گویند که یا علی بگفته بودیم بر شما و منع نکرده بودیم شما را از امری میان یعنی یا علی  
 بر شما کرده بودیم و قدرت بر کشتن شما داشتیم لیکن مؤمنان از قتل شما منع کردند فَاللَّهُ و  
يَكْفُرُ فان کان لَكُمْ مِنَ اللَّهِ قَوْلٌ آنکه انظار میکنند يَكْفُرُ فان کان  
 سبیل که بر خدای حکم میکنند میان شما و قیامت و هرگز نمیکند خدای از برای کارفرمان  
 بر مؤمنان را هر چه بخواهد و اهل کوفه را نیز از اجتناب از سختی را این اعتقاد بود و ندانند  
 اما حدیثی که گفته شد و در خطبه بن اسحاق شایسته و گفته شده و آنحضرت با آنان رفت  
 چنانچه بعضی واقف شد و دروغ میکنند که از شدت کتب پیغمبر که آنحضرت خبر داد که حسین  
 هم کشته خواهد شد و او بهتر از بعضی علم و اما حسن هم نیز کشته میشود و همگی از عجز و  
 شهادت حاصل است و خدای از کفار و غیره میداند که پیغمبر را بفرستد با وجود آن خدای  
 ایشان را بر پیغمبر راهی از هر که بخواهد از این دو آیه تا از ایشان است در شان محمد و پیغمبر و در شان  
 منافقان پس چنانکه إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ و تحقیق که منافقان  
 میکنند با خدای آنکه بعلی میارند آنچه خدای ایشان فرموده آنکه از غیر خدایان را ده میکنند پس ایشان  
 اهل یا باشند که کافران و منافقان و از این اظهاریان میکنند و پنهان میدارند که در کتب  
 و معنی آنکه در کتب و کتب وَهُوَ و بفرستد خدای خَدَّاهُمْ خدایان ایشان یعنی  
 عذاب جزای خدای ایشان میدارد و خدای عز و جل خدای میکنند و آنان اولیاد از آنچنان  
 میکنند و با و نیست میدهند وَأَقَامُوا و هرگاه که بر پیغمبر منافقان با پیغمبر إِلَى  
الصَّلَاةِ قَامُوا که الی اموی نماز بر پیغمبر در حال آنکه کرانند بر یکسانت و کفری  
 بنماز ایشان از شیوه های فغاقت و بدین چون صبح بخیزد و از غایت و نشانی که توجیه او

شوند تا چون او روی خدای از حق عالی رحمت خود را منوچه او سازد و کلمات خود را بر او  
 بارش پس اگر فانی بخندد و بر وجهی لغت است نماید و ادای نماز بعنوانی که واجب شده است  
 کند حق سبحان در شکرت که از آن بیعت و خلافت هر چند که در این نماز و فاکر و شعا  
 نیز و فاکند بر وی اگر فانی از نماز و فانی گوید این نماز من و فاکر و حال آنکه بن حلیم کریم  
 و اگر تو میگردی و او را قبول میکند و اگر تو میگردی من میشد و رضا و رحمت خود را بر تو  
 او میبخاشم و اگر از آن خدای ز و پیغمبر هر کس است و کفری کند و هر چه بیعت که چنانچه و بیعت است  
 از حق و بهاء جلالت فضائل پذیرد و در بیعت شریک کند که صاحبین قضاها نقضی کار است  
 و نیز کسی که بعد از نماز صلوات بر محمد و آل فرستد در آن قضاها نقضی یا کند که کسی که کلمات و کفری  
 در صلوات محمد و آل را بگوید کرده و کسی که کلمات در وضوء نماز و بر دایره ای از حضرت و حضرتی  
 در وضوء کسی که در صلوات نماز کلمات در دایره ای از حضرت و حضرتی در وضوء وَأَقَامُوا  
 را میکنند آن منافقان الْمُنَافِقِينَ با مردم و حیوان می نمایند که می شنند وَلَا يَدْرُونَ  
اللَّهُ آنکه انظار میکنند وَلَا يَدْرُونَ آنکه انظار میکنند وَلَا يَدْرُونَ آنکه انظار میکنند  
 و منافقان وَلَا يَدْرُونَ آنکه انظار میکنند وَلَا يَدْرُونَ آنکه انظار میکنند  
 میکنند خدای را که يَكْفُرُ فان کان لَكُمْ مِنَ اللَّهِ قَوْلٌ آنکه انظار میکنند  
 شناسد و ولی خود را شناسد و ولی علم بود در زمان خود و بعد از او و زمانها پس حق  
 و در هر زمان عالمی که خدای او حق مردم تمام میکند ایشان اوصیاء و صاحبان طاعت  
 که در هر طاعت ایشانند و بیعت نموده و مکرر ایشان را و از بیعت و بیعت ایشان را  
 با آنان میشناسد و بدین نحو که مکرر ایشان را و از بیعت و بیعت ایشان را و از بیعت و بیعت ایشان را  
 ایشان را بدین نحو که مکرر ایشان را و از بیعت و بیعت ایشان را و از بیعت و بیعت ایشان را  
 نشان میدهد که ایشان شناسد که آن خدای که در وقت کفرش میثاق و عهد در روز است  
 هر که از خدای ایشان شناسد و ایشان را که همانند به و شان خود و پیغمبر که او است بر شما  
 عهد خدای میثاق و عهد جدید ایشان از مردم گرفته و پیغمبر نیز عهد و پیمان از مردم گرفته ایشان  
 گرفته است بَيْنَ ذَلِكَ در میان آن بعضی که از ایشان لَا نه منسوب إِلَى و کلام  
 پس با جماعت اند یعنی میمان یعنی مؤمن نیستند و مَنْ بفضیل الله فلن یجد























سبحان من انزلها انما في خير اجابت يعني انكفر وان تكفر وانما اوامر  
كفر ودرین بولات و دوستی و انرا چنان نازک گفته که دان کفر و بولات علی قاتل  
وغیرت یافته فان الله ما في السموات والارض وكان الله عليما  
حكيم بر تحقیق که خدا بر است آنچه در آسمانها و زمین است و هست خدا بی انانی حکم  
کار و درست کار در هر فعل و مثلان کفر و انرا آخر مکر و درین سور متفرق گشت اول  
میگویم که شما بایان سر کرده اند که خدای ایشان را در قرآن یاد کرده بعضی میگویند که خدا یعنی  
چنانچه در آیه سور مذکور است که لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح ابن مريم تحقیق که کفر  
و در زمین آنرا که گفتند که خدای مسیح پسر مریم است و بعضی میگویند که خدای صراط اقلی و  
عیسی و مریم چنانچه در سور مذکور بعد از آیه مریم و میفرماید که لقد كفر الذين قالوا ان  
الله ثالث ثلاثة و ما من الا اله واحد یعنی تحقیق که کفر و در زمین آنرا که گفتند که خدای سیم  
صراط و بخت خدای مکر خدای یکین است و در آیه بعد از آن میفرماید که ما المسيح ابن مريم الا  
رسول قد خلت من قبله الرسل و انصد بقره کانا یا کلا ان الطغاة یعنی بخت مسیح پسر مریم  
یعنی تحقیق که گفتند پیش از او و پیغمبران و ما در او صدیقی نیست و در سور  
مابعد میفرماید که واذ قال الله يا عيسى بن مريم ائتني بخذوة في امي اليمين من دون  
الله یعنی و آنگاه که گفت خدای که ای عیسی پسر مریم آیا می توانی مرا از حق مریم که بگریز و ما در او خدا  
عزیز خدای و بعضی میگویند که عیسی پسر خدای چنانچه در آیه سور قمر است که وقالت اليهود صلبنا  
الله و قالوا لصار الى المسيح ابن الله یعنی گفتند یهودان که عزیر پسر خداست و گفتند شما بایان که  
مسیح پسر خداست و اما آنچه بعضی میگویند که خدا سه قسم است یعنی ذات باری تعالی و  
یعنی علم او و روح القدس یعنی حیات او خدای آنرا در قرآن یاد کرده و لیکن از ایشان شنید  
و در کلامهای ایشان و دیدیم و در قصه مباحله و ایت شده که پیغمبر و در باره عیسی سید و طایف  
عالمان بخوان گفت که او پسر و رسول و کلام خداست که گفت آن کلام خدای پسر  
و روح است از خدای یکی ایشان گفت که نه بگوید او پسر خدای دوم و خدای و دیگری گفت که  
او سیم سه خدایست بدین روح القدس و در قرآن که بر تو و دامن آنرا شنیدیم که میگویند  
که مريم و کردیم و آفریدیم و اگر کسی بود میبخت که آفریدیم و کردیم و کردیم و کردیم

در سورة العنبر ان نازل شد و درین آیه اول حق تعالی مرید کرده و درین آیه بایان کرده  
میفرماید که يا اهل الكتاب ای اهل کتاب یعنی شما بایان لا تقولوا في  
دينكم در دین خود که تجدل في عيسى بن مريم یا مکرک یا حق تعالی قایل نشود  
و ایستاد که حق تعالی در شان ایشان در سور فاحه میفرماید که ولا الضالين چنانچه  
گشت و همچنین هر کس که در باب علی قاتل کفر و انرا از امر مریم باندگی و در کفر نماند  
و دعوی خدای ایشان کند چنانچه شما بایان در باب عیسی خلقت کرد و انرا چنانچه معصوم علیهم  
و صالین باشد و علی قاتل در اسم ایشان نیز باشد مثل پزاری عیسی از شما بایان و نبی  
ازین اعتقاد که خدای صراط در آیه سور مذکور که الاحلال که در مریم تفصیل گفته خواهد  
ان شاء الله تعالی ولا تقولوا على الله الا الحق و میگویند که خدای مکر حق  
چون خدای مکر که بهر عضوی از اعضا چیزی فرض کرده است امر کرده است بگفتن سخن  
حق و واجب کرده است بر زبان که میگویند ولا انرا اعتقاد و اقرار و انکار دارد و نبی کرده  
از گفتن سخن باطل انما المسيح عيسى بن مريم رسول الله و كلمته است  
جز آنکه مسیح عیسی پسر مریم پسر خدا و کلامه اوست یعنی کلامه خدایست که القمنا انداخت  
آنرا یعنی آن کلامه خدای الى مريم عیسی مریم و آنچه درین عبارت است در آیه سور  
العنبر که واذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يختار بك بكلمته منه اسم المسيح عيسى بن مريم تا آنجا  
که در سور الانبیاء سواشیل گشت و مرقح منه و و حجت از و یعنی روح خدایست که آن  
روح خدای آفریده است و شما بایان میگویند که عیسی روح خدایست و از و بیرون آمد و  
در و باز میگوید و در خدایان و انرا است که من و یا مختلف باشد و مختلف و مختلف  
نیستند مگر آنچه جز و جز و باشد چه هر چه باشد و مریم و کی و بسیاری مخلوق  
که لا تفتیکند بر خالق که انما افریده باشد فامینوا با الله و رسوله بایان ایشان  
خدای و پیغمبران او و مثل این عبارت در ان العنبر گشت ولا تقولوا ثلثة و میگویند  
سه یعنی میگویند که خدا سه است و این قولی آنست که قابله خدای خدای و عیسی و مریم و اند  
آنست که ایشان تعلیم کرد و میفرماید که انتم و انهم و انهم و انهم بر شوی بدین بر خدای که  
خبر از خبرت یعنی خبر است لکم ای الله که واحد از برای شماست جل آنکه







باشد و مراد اینجا خواهر پدرباوری و خواهر پدربری است و در این اواخر این سوره کوان کان  
رجل بودت کلا او امره و لاخ اوخت فکلی واحدینما الله سر مراد و خواهر مادر است  
چنانچه در جای خود گفته شد قلها بر برای او است بخواند بر خواهر نصف مائت  
نصف آنچه مائت است از مال بر هرگاه مردی فوت شود و یکخواهر داشته باشد نصف میراث  
بهر چه آن یکخواهر چنانچه خنجر اگر میبود میکرد و نصف باقی را در میکنند با و یعنی هر چه او  
بسیار هم و خوشی بنزدکی کثرت را و در فی ذلک تراز و باشد و اگر یکخواهر یک مراد داشته باشد  
بر هر چه چنانچه کثرت خالی میفرماید که وهو و او یعنی آن مراد کبر دواست بر نهها  
میراث میرد از و یعنی از خواهر کل مال خواهر را بهر چه آن ان لکن لها اگر نبوده باشد  
او را یعنی خواهر و لک فان کانت از پدری بر نبوده باشد خواهر بر پدرباوری  
و پدری انتمین فاما الثلثان مما ترک دو بر برای باشد و ثلث  
از آنچه گذاشته است میراث از مال بهر چه آن و ثلث باقی را در میکنند با اینان بسبب هم و خوشی و  
ان کاتوا الخوة رجلا و نسبا و اگر نبوده باشند او را فی مردان و زنان یعنی  
خواهران فلان کر مثل حظ الانثیین بر برای مثل نصیب و داده است  
و هیچ آنچه گفته شد در و قیاست که میراث از پدر و مادر و برادران و خواهران  
پدرباوری و پدری را نصیب یاد و کم میشود و همچنین اولاد ایشان را نیز زیاد و کم میشود پس اگر زن  
شمار فوت شود و شوهری و دو خواهر یا چند مراد و پدرباوری و دو خواهر یا دو برادر یا یکخواهر یا یک  
برادر و پدری داشته باشد نصف که سر حصه باشد از شوهر و سر یککه و حصه باشد از دو خواهر یا دو  
برادر یا یکخواهر یا یک پدرباوری است چنانچه در تفسیر آنکه که الحال شاره کرده گفته شد و اگر دو  
خواهر و شوهری داشته باشد نصف از دو خواهر و نصف از شوهر باشد و اگر مادر و شوهری و  
برادران پدرباوری و برادران پدری داشته باشد برادران پدرباوری و پدری با وجود مادر و پدری  
میراث بر چنانچه الحال در معنی کلا گفته شد و اصل چنانچه است بر کوچک و دختر را از میراث پدر چنانچه  
میراث پدر و میراث کسی میدهد آنکه چنانچه یکا و کند چون این آیه و آیه ای و ایلم این سوره در میراث  
ناز شده و هم گفته که میراث بهر چه دویم و این حقن بگویم شاید که آنرا در یا تغییر دهد  
در قهر عرصه که نکره یا رسول الله بختر نصف میراث پدر و برادر و بر کوچک را میراث میدهد و

ایشان سوره بخشوند و غنیمت جمع وادشمن جنگ میکنند آنحضرت فرمود که من با این مأمور شده  
چنانچه در آیه و المستضعفین من الاولاد و این سوره گفته شد و احکام میراث تفصیل و آیه ای  
این سوره که بر هر کسی که فی اولاد کم لکن کر مثل حظ الانثیین گفته شد بیین الله لکن  
بیان میکند خدای عز و جل را که حق را چه بخواند آن نصیب و الله یکل شی علیکم  
که کره شوید و خدای بهر چه دانات و هو الله  
حالا انتم انکم  
بهر چه در ده جائز برای علی عهد و عهد و چنان خلافت گرفت و بعد از آن آیه در شان  
علیه و در شان ولی و فی شان ناز شد و این دو آیه حکمات قرآن و تاویل آنها در تزیین آنهاست  
و اینها را تا و یکی که در اینجا احتیاج به تفسیر آنهاست و آخر آیه دوم منسخ شده و میفرماید که یا ایها  
الذین امنوا اوقوا با لعنوا ای آنکه ایمان آورده اند و فاکند هم را و بستانند  
بر شما یعنی بهر چه ها که از شما گرفته شد است از برای علی چنانچه الحال گفته شد و فاکند بهر چه ها  
احلکم لکم بهیم چنانچه کرده شده است از برای شما حیوان یعنی چه در حکم الانعام یا  
با یا ان هر که موی بیرون آورده باشد بر آن و برادر و دیت و با برین عبارت غیر لغات  
و قطع امر بر بختن بهر چه که در میگرد و در و قی که آن بهر را ضایع کنند تا و فی بیت چنانچه  
در ضایع کردن ماموران توانست و میل و خرس و میمون از بهر انعام که بخورند بخت و آنحال  
توان خورد و مراد از بهر درین آیه فی و از انعام و ثمن است الا ما یبلی علیکم بخت  
خواند و میشود بر شما که حرامت محرر محلی الصيد و انتم حرر محلا غیر  
محلا کنند که آن شکار باشد و حال آنکه شما میبایان باشید یعنی در حالت احرام چنانچه تفصیل  
درین سوره در آیه لاقتلوا الصيد و انتم حرر گفته خواهد شد و انما الله تعالی ان الله حکم  
ما یبلیکم تحقیق که خدای حکم میکند آنچه را که میکند و آن خوبت و اورات امر و نیت  
میباشد از آنکه بگویند که چنانچه مال را در میان و ایضا از مال او کرده و نیزه لیلان و دیار آن و مصیفات  
که بگویند مال این سخنان بلکه اگر بگویند خدای عز و جل فرمود که کار و با او در حکم و فی نه که  
و بوی فکر و در ده کان باشد و در حال و ایضا آن باشد که من یا شاهم که بت و بلند و  
مال را در بین و خور و صحیح و یا رسکم و شما بید کنید و نیت شما را حق تسلیم و انقیاد حکم برین  
اگر تسلیم کنید بدکان مؤمن باشید و اگر ناکند برین فکر و در ده کان و بعضیهای من آن حال که























یا انکار یا فراموشی یا فراموشی بخود بند و حساب و بر خاست و حق تعالی بر پیغمبر  
خطا فرموده گفت که من فضیلت دادم قدس بر عرب و تمام کردم بر ایشان نعمت خود را و فرستاد  
مبوی ایشان پیغمبر خود را ایشان نعمت را بکنند و بگویند و خود را بجهنم فرستادند و در  
روایتها آمده که تمام نعمت در دنیا نفع و امنیت و صحبت بدست و در آخرت خلاصی از دوزخ و نجات  
شدن بهشت است و بنده که داخل بهشت نشود نعمت بر تمام بخت و روزها و شبها بر طرف  
نیشود تا آنکه برای دارد خدای تعالی که هر چه خود و پیغمبر خود اختیار کرده است صلاحی را در دنیا  
و دینی که خداوند عز و جل از برای بندگان خود اختیار کرده است که قایل باشد با اینکه خداوند یکت  
و چیزی مثل او نیست و بدون است از خدا بطلان و حدیثی یعنی عطل و باطل و شبیه چیزی نیست  
و حجم و صورت و عرض و بصر نیست بلکه جسم گشته و صوری و صورت کننده و نورها و آفریننده  
عرضها و جوهرها و ب و مالک و خالق و کننده و حادث کننده هر چیزی است و اینکه هیچ چیز  
و رسول و خاتم پیغمبر است و بعد از او قیامت پیغمبری نیست و اینکه پیغمبر بند و رسول و خاتم  
پیغمبر است و بعد از او قیامت پیغمبری نیست و اینکه شریعت او خاتم شریعتهاست و شریعتی بعد  
شریعت او نایست و نیست و اینکه امام و خلیفه و ولی امر بعد از او امیر المؤمنین علی بن ابیطالب  
و بعد از او امام حسن و بعد از او امام حسین و بعد از او علی بن حسین و بعد از او محمد بن علی و بعد  
جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و بعد  
علی بن محمد و بعد از او حسن بن علی و بعد از او خلفه او که شخص بد نیست و در حلال نیست و اگر او نام  
و تا آنکه خروج نماید و برگردد زمین را از قسط و عدل چنانچه از جور و ظلم بر است و اینکه ولی و  
دوستان ایشان ولی و دوست خدا و دشمن ایشان دشمن خدا و اطاعت ایشان اطاعت خدا و مخالفت ایشان مخالفت خداست  
ایشان معصیت خداست و اینکه بعد از پیغمبر و رسول و نبوت و دوزخ و صراط و میزان  
حق و آنکه قیامت می آید و شکنند و نیست و اینکه احیای بعد از ولایت و دوستی و محبت  
و زکوة و دوزخ و جهنم و امر و عهده و نهی و نکر است و این کلمات از آنکه رذالت بر کسی  
قابل است باجهت او حق تعالی تکلیف کرده است بنده که از اجتهاد و جهه آنکه برای ایشان دلایل  
و امده نصبت بخت بر ایشان ثابت کرده پس بحال است که ایشان را بعد از فرستادن پیغمبران  
بفصل حلال و حرام بجزی که قدرت و طاقت نداشته باشند و مضطرب اند و ایشان را مصل

مکلف است

نکند است و هرگاه عاجز شوند بخواهند پیغمبران را تهمینه کنند و چنانچه در اول گفته شد احادیث  
قطع کلام بکلمات مذکور معطف میکنند و باز میگردانند خدای تعالی را بر معنی اول و تخریم  
اول و میفرماید که این آیه بر خفت است از برای معصوم که بیه و خون و گوشت خود را بخورد پس  
میفرماید که فَإِنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ بر کسی مضطر باشد در گرسنگی یعنی در سختی  
باشد و گرسنگی او برسد عَلَيْهِمْ مَتَاعٌ ایضا فَإِنْ اللَّهُ عَفْوٌ ذَرِيعٌ رحیم  
حال آنکه عزیمت نماید باشد بکفاری بر تحقیق که خدای آمرزگاری رحم کند است یعنی پس  
حلال است از برای او گوشت خوردن مرده و وقتی که شش و صبح چیزی نخورده باشد و سبزی  
باشد که بخورد و میسر نخورد هرگاه با او مضطر شود کسی در سفر ناخوار باشد و هیچ کس  
کودری در فایده ای ندارد و مثل این او را حلال است و در سفر بفرمان گذشت که آیه از حکام است  
و تا قبل آن در تزیین و بیت بر دان احتیاج نیست بقیسری زیاد از آن و بل آن بر میفرماید  
يَسْأَلُكَ رَبِّي عَنْ هَؤُلَاءِ پس سزاوارست که مَاذَا احْلَلُ لَكَ الْطَبِيبَاتُ بجز حلال  
کرده شده است از برای ایشان بگو حلال کرده شده است از برای شما حلال یعنی حلال کرده است  
خدای از برای مردم چیزهای خوب را پس خدای تعالی می آید که مرده از آن چیزها را بکشد و  
عَلَيْكُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مکلفین و آنچه میفرماید ای شما از حیوانات نکاری حال آنکه  
المؤمنان را نکند باشد و این عبارت آنکه بعضی گمان اشتقاق شد چنان شتر و بهر تعلیم  
میگردانند معنی را قاضی چنان و در قفس خود گفته و الجمل چون حق تعالی این عبارت فرموده  
این عبارت در شان سگ و مرغان و سگ است و نیست حیوانی که مکلف باشد مگر سگ و این  
از حیوان است اما از مکلفین که حق تعالی فرموده نیست و آن میفرماید سگ نیست و باز و جرح  
در قرآن مذکور نیست پس ظاهر عبارت آنکه میتوان خورد سگ و حیوانی را جز سگ تعلیم گرفته  
و نه سگ را سگ تعلیم نگرفته را و نه سگ را پس تعلیم گرفته و باز و جرح و عقاب و مرغان و دیگر  
و آنچه مثل اینها باشد مگر آنکه در جرح آنرا میباید کسی که سگ را میباید از آن دوریافت باید که فرج  
کند و بجز و اگر نداند و میباید بخورد و بهرین فرج آنست که حیوان را ندانند و باید که بچینا  
و سگ غیر نازی چون تعلیم کرد و میباید از آن دوریافت و خوردن سگ را سگ سزاوارست که بکشد  
آنچه باشد و اینست که پیغمبر هم این یکسان آن کرده لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ میباید که شما







میکرد و ایشان زن میدادند تا آنکه آیه سوره بقره که لا تشکوا للمشركين نازل شد و نهی کرد  
حق تعالی از آنکه مسلمانان زن کنند و شرک را وزن دهد و شرک بعد از آن اول آن آیه باین عبارت  
ازین آیه منیع کرد پس آیه بقره عزیمت و این آیه بخت و در عزیمت و جایز شد باین آیه مسلمانان  
زن کردن مینمود و تصرف بعد از آنکه خدای نهی کرده بود و نیز آیه بقره بحال خود باقی ماند و  
منسوخ نشد و بعد از آن این عبادت ازین آیه منسوخ شده است باین سوره منصرف کرد و  
منسکوا بعصم الکوافه و بازم حکم اول آیه بقره بحال خود باقی ماند اِذَا اَنْتَمُوهُنَّ  
اُجُورَهُنَّ هرگاه بر عید ایشان مزد های بعضی مهرهای ایشان مُحْصَنَاتٍ  
غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ و لا مُخْتَلِیَاتٍ حال آنکه محصن غیر ناگفته  
باشند و ذکر آن آیه شریف و دوستانی و مثل این عبارت در آیه سوره نساء که المحصنات من  
النساء و آیه بعد از آن گذشت وَمَنْ یُکْفِرْ بِالْاِیْمَانِ و کسی که کفر ورزد با ایمان و آنچه  
ایمان آورد و بعد از آن اطاعت و شرکان کند و عمل نکند با آنچه خدای بآن امر کرده است و بعضی  
بآن نشود و ترک کند علی که بآن اقرار کرده تا آنکه هر طایفه را که از او از اعتقاد است بآنکه  
ترک نماز کند بی کوفت و علق و بی شغل و مستی یعنی خوابی و بی چیزی که آدمی را از اسلام  
بیرون ببرد آنست که آدمی چنانچه خود را بی شغل و حق بگزیند و بماند باینکه گفته شد  
تفسیر طاهرین آیه است اما تفسیر باطل قرآن علم بر کسی که کفر ورزد بولایت و دوستی و  
تحقیق که باطل میشود عمل و چنانچه میفرمایند که فَقَدْ حِطَّ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي  
الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ بر تحقیق که باطل میشود عمل و او در آخرت از غیب  
یا فکرافت این آیه محک است و متشابهت تاویل آن در تزییل و بیت یعنی همان طریقت  
که نازل شده و احتیاج بنا و بل و رسیدن معنی ندارد و منسوخ نشد و چنین نازل شد که  
من المرافق و مخیرین لافه و نیز بقرات اهل بیت عصر از حکم بکفر اسلام است و نه بر صلاهی  
میفرمایند يَا اَهْلَ الْاٰیَةِ الذِّیْنَ اٰمَنُوا اِلٰهَ اٰهَمْتُمْ اَنْ تَاْتُوا اِیْمَانًا آورده اند هرگاه چنین  
ان خواب اِلَى اَهْمَلُوْهُ بسوی نماز بر خواب و صورت باطل بکند هرگاه بر کوشش غلبه  
کند چنانچه عمل نشود و واجب است وضو از خواب و از بول و غایط و با آنکه آدمی چنانچه  
وضو نیست در نزد واجبیت وضو پیش افضل چنانکه حق تعالی میفرماید یَا اَهْلَ الْاٰیَةِ

جنبه فاطمه را چنانچه الحال کمتر خواهد شد فَاَصْلُوا وُجُوهَهُمْ پس بشوید و بپوشید  
خود را بر کسی که وضو کند سنت است بشستن وضو که بدست راست آب را بدست چپ بریزد  
و این دعا بخواند که بِسْمِ اللّٰهِ وَبِقُدْرَةِ اللّٰهِ الذِّیْ جَعَلَ الْمَاءَ طَهُوْرًا و بجهل جنبه و بعد از آن  
عزیمت خود را بشوید و این دعا بخواند که اَللّٰهُمَّ حَقِّقْ فِرَاجَیْ وَاعْقِدْ اَسْرَعی و حق تعالی علی  
النار و بعد از آن آیه هَنْ کَیْرَ وِیْرَیْرَ و این دعا بخواند که اَللّٰهُمَّ لَقِّنِیْ حَقِّیْ یَوْمَ الْقَاکِ و طلق  
لسانی بد که ذکر و شکر و بعد از آن آیه بَعْنِیْ کند این دعا بخواند که اَللّٰهُمَّ لَا تَخْشَعْنِیْ  
رِیْحَ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْ لِّیْ رِیْحَیْ و ریحها و در هوا و طبعها و واجب است که چنانچه حق تعالی درین  
آیه میفرماید بعد از آنکه قبح آیه در پیش روی خود گذاشته باشد دست راست را که پاک  
باشد و چنانستی که سبایت کند در صورت و نه باشد بدون افعال سنتی مذکور باین ذکر و برده  
مشت بکند و بر روی خود ریخته تا بدو بشوید و باین طریق که آب را بر پیشانی خود گذارد بگوید  
که بِسْمِ اللّٰهِ وَبِطَهْرَتِهِ و در آیه بعد از آن دست بر روی پیشانی بکشد و بگوید  
بعد از آن در روز از هر طرف دست بجا نهد تا کل ذرات مالم بدو باشد و این دعا که سنت  
است بخواند که اَللّٰهُمَّ یَقِضْ لِّیْ یَوْمَیْ و لا تنو و جوی یوم یقیض فی الوجوه  
پس باین عبادت که درین آیه است کل روی باید که شسته شود و چیزی نماند از آن که نماند  
و حدیثی که درین شب آن امر فرموده و روایت کاظم زاده و کم شود و اگر کسی زیاده کند  
اجز نداشته باشد و اگر کرد کند که احکام باشد آنست که دست را که نکست بزرگ و آنکست میان آنرا انداخت  
فرد کرد و از اقل بر شست و موی را آخر موی که ذوق است و سوا آنکه گفته شد از روی نیست و چنان  
زلف و درون کوش از روی نیست و شسته میشود و خلاف عینا را که میگویند که درون کوش داخل  
روست و هر چه را که موی فرو گرفته آب بشوید و ساینده لازم نیست لیکن آب بر آن جاری نیست  
و نکست آب از روی و بجز آب هرگاه ماله در ساینده آن کند چه خدای عز و جل بکست  
و بگوید دست بدارد و دو مشت بپزد و بر سر او بپاشد لیکن باید که دست نماند نه  
بکشد واقع شود و اَللّٰهُمَّ اَلْاَمْرَ اَفِیْ و دستهای خود را تا مر فضا و بخوبی بپاشد  
پس واجب است که دست چپ را با فرود برد دست بکشد و بر روی دست ریزد و در دیگر دست طرح  
شود که بدست راست آب برکشد و بکشد دست چپ ریزد و بعد از آن آنرا بر روی دست ریزد و پیش



حال باز در از مرقه ناکت دست بشوید با بنظر حق کتاب را بر مرقه دست گذاشته دست را  
بر باز و فرود آید تا آب را طریقی بکنشان جاری شود و اطلع باز و در ناکت دست بمالد  
و این دعا که سنت است بخواند که اللهم اعطنی کتابی یمنیخ الخلاء الجنان یجادی و یخلصنی  
حسابا یسیرا و ینایک سر بالا از آنگشتان تا مرقه دست را آن مکران برای نصیر و بعد از آن  
دست راست را با بزر و دره و مفتی بر یکم و بازوی چپ ریز و چنانچه در شستن بازوی راست گفته  
شد بعمل آید و این دعا که سنت است بخواند که اللهم لا تعطنی کتابی یساری و لا تعطیها مغلوله  
عنی و اعوذ بک یارب من مقطعات النیران و کسی که اشتراک شستن با فوی چپ کند و بعد از آن  
بازوی راست را بشوید باید که اعاده کند و بازوی دست را بشوید و حق تعالی واجب کرده است هرگاه  
که تیار روی بازوها کنند و واجب کرده است بر مردان که ابتدا به پشت بازو کنند و بنا برین  
عبادت که چون متصل ساختن است خدای ستم را تا مرقه بازوی امر کرده است شستن کل  
دستها تا مرقهها بر رویانیت کج بر از دستها تا مرقهها ناسته گذارد و یک دست آب از کف  
هر بازو بجزیت هر که و مبالغه در رسانیدن آن کند چنانچه در شستن روی گفته شده و دست  
بهر یک برسد و باز است و لیکن بهر بازوی باید که بکشد دست سالیلهها واقع شود و استخوان  
بر و سیم و از حکم الی الکعبین و دست بمالد برهای خود و باهای خود  
تا دو کعبه از حکم بکسر لایم و عطف است بر و سیم چنانچه در آن گفته شد و این قرات اصل است بر حکم  
است و از قرات این کثیر و ابرو و حن و بکر و قرات او از غاصم نیز بدین طریق خواند اند و بیفت  
لام بیت که عطف و جو هم باشد چنانچه قرات بعضی از قرات و بر فتح لام نیز بیت که این  
تقدیر باشد که در حکم معنوی چنانچه بعضی از قاریان خوانند اند بر این اجبت که بطریق  
درد دست راست است بدون آنکه دست بر آن نهد و بازو بر یکم و سیم کند پیش بر آن که در کعبه  
و موی دارد و بعد چای سر نکند یک مرتبه و در مرتبه نیز چنان است چنانچه در شستن و دو گفته شد  
و این دعا که سنت است بخواند که اللهم غشقی بر حیدک و بر کاتک و عموک و سیم کند پشت کوشه را  
خلاف سینه از کایشان میگویند که پشت کوشه از اهل سرت و زنان صبح سر را کشود و سیم  
میکنند و برای و چنانچه بازو از یک موی پشانی بر می نمایند بعد بر آنکشت و سر را بکشد  
و جایز است صبح سر را با بالا و سر با پس و بعد از آن بناقی بطریق که در دست است باشد کج

و شستن غری که در این دنیا هم یعنی جبهه شستن آمد و هر دو را در فن کرد و من هدایت بان بنا فتم  
بوم قی و اوی سوره که بر نهان کتم بدی یعنی جدا اخی فاصبح من الثانیین  
بر آدم را پس کرد باز و شستن نهان کتاها را که نهانی می دارد شستن و دست بخلا و شرع  
بنا برین آخر آیه بمقابل از کشت نزد آدم و رفتن آدم هایل را با وی ندیده برسد که هایل کجاست  
و در نهان کتاها را شستن فایا گفت مکرر شستن او کرده بودی در قریب کتاها و گفتند آدم گفت با من کجا  
که قربان کردید و با آنچه کرده بودید را آفتا و چون بقرب کتاها رسیدند بر آدم ظاهر شد که کشتن  
و او را کشتن است پس آدم آن زمین را که قبول خون هایل کرده بود لعنت کرد و از آنجست زمین خون  
خرد نمیدارد و آدم خود که قایل را لعنت کند و از آنان که قایل آمد که لعنت بر حق همچنانکه بر او  
خود را کشتن پس آدم باز کشت چهل ششانه روز هایل کربت و چند شعر در پیش او گفت و او اول  
کسی بود که شعر گفت و شیطان نیز و جواب داد و چند شعر گفت و خویشی داشت که سوار شد و بنابر  
حایل می رفت و او اول کسی بود که بر خورشید و در راه و اجم می گفت و آن عبارت است که آن خورشید  
می رود و چون تکلیف عمل از رفتن باز می آید و از آنجست خورشید شد و او کسی است سوار شد و بر  
و بر کد داشت و معذام و بار و دست سید داشت چنانکه میراند و چون از رفتن باز می آید آدم می  
گفت که ای معذبان و از آنجست نام است میگویند که خود را هر یکم پس و خضری می ناید و دختر یکم آخر  
پس یکم از او دختر یکم اول را بدین یکم آخر می آید و باقی دختر و باها و بل دختر می شود شدی  
خوار هر توام قایل صابر حسن بود آدم او را هایل و خواهر توام هایل را بر قایل داد و بعد از آن خود  
بر برادر و حرام شد پس قایل غضبناک شد و آدم گفت که خواهر من حسن مرا برادر و خواهر بدی و او را  
پس بدی آدم گفت که قربان کنی دانه هر که که قبول شد خوار صابر حسن را با او میدهند پس قربان  
کرد و در قربان هایل قبول شد و از قایل قبول نشد بر هایل گفت که نه میگویم چنانچه در آنجا مذکور شد  
و حیا نمیکند که چنین لری را با آدم بیخود است و بدین فرمود که میدارم که آدم  
دختر حق را بر هر خود داده و نه به نام بر نام میدادم و ازین آدم تخلف نموزید و معاذ الله چنان  
باشد که ایشان میگویند که خواهران را بر برادران میداده باشند چنانچه بعضی بیایند و خواهران حال  
بفضل ایشان بصورتی که نشانند آید و اجبت می شوند و بعد از آن شلخندالت می رود و خود را  
دندان قطع کرده میزند پس آنجا این فتن و علم بکوزد و این یعنی نصی شود و این بخت کبر است که



میگویند که نگاه داشته شد و جز آن آدم است و میان چگونگی قتل در اوایل سوره بقره و اذیسی  
نشان گرفته شد و چون قایل و عاقل آتش بکوه کعبه ریخته آید و جبهه بود و از پیر کریم بود و قدرت  
نداشت که نگاه بدارد و چون قریب او میفرستند و دید که آتش قریب عاقل را قبول کرد و با لبین و  
گفت که عاقل آتش را عبادت میکند و گمان کرد که با لبین راست میگوید و علم بجای عز و جل نداشت  
گفت که من آن آتش را که عاقل عبادت کرد و عبادت میکند و آتش دیگر را عبادت و از برای وی قریب  
میکند تا قریب مرا قبول کند پس آتش عاقل را ساخت و قریب کرد و گفت که این آتش را عبادت میکنم تا  
آنکه قریب مرا قبول کند و افلا و از وی پیر قریب آتش برستی بردند و چون عاقل گفت شد و  
حق را از وی آتش بود و دیگری آورده آدم او را بهر آتش نام کرد و حق تعالی میآید و فرستاد که وصیت  
و اسم اعظم را با و ده و آدم بر مصیبت عاقل چنان کرد که قدرت ربنا شرت خواند و باطله مال  
او را ازین نداشت و بعد از آن چنان عاقل و شکوه و درخواست کرد که در نزدی بوی حد و چون خدا  
چنان آورد دید بوی می فرستاد که قایل دشمن خدای برادر خود را گشت و من ترا نزدی عطا میکنم  
که بجای عاقل و خلیفه و وارث علم تو و عالم و خدا شایسته و درین بعد از تو باشد پس خواهر بر  
زادند و در روز هفتم آدم عاقل را شایسته گذاشت پس حق تعالی می فرستاد که و عبادت ازین بر توان  
او را بهر آتش کن پس نام او را بر بخت عیسی الله نهاد یعنی عیسی الله چه آنگاه خدای او را بوی بخشید  
بود و این اسم عربی است و در کتابها عیسی نام او شایسته مذکور شده آدم او را بسیار دوست داشت  
و چون شایسته بالغ شد حق تعالی از برای او خواهر فرستاد و با و هم فرمود که او را زنی شایسته هدیه آدم نیز عیسی  
کرد و آن خواهر را حضرت زینب نام داد و او را حیره گذاشت و چون حیره بالغ شد او را بهر آتش بر عاقل  
داد و او را اولاد بهم رسید پس آدم منتظر شد و دید مردم شایسته نه قایل و نه عاقل چنانچه در اوایل  
سوره بقره و سوره شمس گفته شد پس بهر آتش بر عاقل فرستاد و چون پیغمبری آدم بر فرستاد  
روز کار جویش به کمال رسید و اجلش نزدیک شد حق تعالی بوی می فرستاد که فلان روز می برانم  
و بهر آتش که بهترین فرزندان است وصیت کن و وصیت آنچه تو تعلیم کرده ام از آنها و اسم اعظم و  
علم پیغمبری را در صندوقی که در علم تو است و ایمان و اسم بزرگ و میراث علم و آثار پیغمبری را بوی  
سپارد که من آنها را از فرزندان تو را و ز قریب است قطع میکنم و دوست میدارم که من انعامی که علم مرا داد  
و تحکم من حکم کند و حجت من باشد بر خلق من خالی کرد و در زمین را بی علم کرد و درین و طاعت من ما و

داشته

داشته شود و سبطان فرزندان توان از آن نوح باشد می گویند و امر فرمود که وصیت خود را  
بنهان بهیمنه الله کند و از آن جهت پنهان کرد و وصیت و باب امر و رسم شایسته بود که آدم بهیمنه الله  
وصیت و وصیت را پنهان کرد و جمیع فرزندان منت وصیت کنیم و خدای او را از برای من و تمام  
برکن در است بعد از من بر سخن او را بشنویید و اطاعت فرمایید که در حق مخلیقه منت  
هستی کنند که می شنویم و امر او را اطاعت میکنیم و مخالفت و عنود و زیم آنگاه فرمود که صدق  
بناختن و علم خود و نامها و وصیت را در آن گذاشته بوی داد و بوی گفت که چون پیغمبر را احصل  
ده و گفت کن و نماز بر من گذارد و پیغمبر چون چهار روز از فوت من گذرد و جمیع استخوانها  
مرا از قبر بیرون آورده درین صندوق گذاشت و خود را با غفلت آن کرده دیگری را بدین امین  
مساز و چون ترا فوت در رسید بدین فرزندان نوح و وصیت کن چنانچه من بنموده وصیت  
کردم و صندوق را بوی سپار و وصیت کن که او نیز مثل این وصیت کند و هر وصیتی وصیت  
خود را درین صندوق گذارد و بیکدیگر وصیت کنند و در سر هر سال با این وصیت دارستند و  
آمر و عبدایان باشد پس هر یک که پیغمبری نوح را در پدید با او بکشتی می فرستاد این صندوق  
را با آنکه در آن بکشتی او برین ذکر می فرمود که بشارت ظهور او داد و گفت که خدا را پیغمبری  
خواهد بود که بکشتی اسم او نوح باشد و او مردم را بخدای دعوت کند و مردم نکذیب او کنند  
خدای ایشان را بطوفان هلاک کند هر که از شما که او را در پدید بیاورد بوی آورده پیغمبری و نصیحت  
او کند که هر کس بکشتی او داخل شود از طوفان نجات یابد و هر کس که از کشتی وی بخلفه فرزد  
عزق شود و تعوی بهیمنه الله و شایسته فرزندان حله که بدین قایل ملعون و از فرزندان او  
که دیدید که با برادر شما چنان کرد و با ایشان پیوند و اختلاط میکند و شما را کای کوه باشد و از آنها  
عزق جوید و ایشان را در این کوه که در این بعد از آن آدم هم چنان فرستاد که در آن بنای حلت  
میگرد پس شایسته را طلبید که گفت که خدای من فرمود که تو را وصی و خادان آنچه من سپرده بودم کن  
و این کتاب وصیت است که در زیر پوست و در آن اسم و اسم بزرگ خداست چون من پیغمبر و آن را  
بر گیر و در هر یک که می نامی و فاسد آید با آن نظر میکنی و سال بکوه و مثل این روز بدان بیکدیگر  
جمیع آنچه را آن احتیاج داری از امور من و دنیا تو در آن در جنت و آدم هم آن صحیفه را از دست  
هرام آورده و بعد از آن گفت که ای فرزندان خود را همان سیوه از سیوه ای بهیمنه الله بگو حدیث با



روجر بریل هرگز از فرشتگان از کوفتی از من سلام برسان و بگوئی که پدرم عمار است و از شما موهبا  
بهشت هدیه میخواهد شیش تا پنجاه رفته جبرئیل را با قیامی ای ملکه که هفتاد هزار بود ندرد  
و بدجبرئیل بوی سلام کرده گفت کزای شیش بگما میری شیش گفت که توحیت که جواب داد که  
بجبرئیل موح لایم شیش بگما کزای جبرئیل گفت که بدو توحیت کرد و من آمدم که برگرد  
نمان گفتم باز کرد جبرئیل با فرشتگان باز گشته ملائکه حضرت ربابت تحبیر آدم را از بهشت آورد  
بودند چون رسیدند آدم رحلت کرده بود اول کاری که شیش کرد آن معیض را از زیر سر او برداشته  
بر شکم خود بست و بتعلیم جبرئیل و با اتفاق او و بر عمل داد و گفتن و حنوط کرد و چون وقت نماز  
کردن رسید گفت بشیر باش و نماز کزای جبرئیل گفت که خدای ما را امر کرده که پدر ترا بخند  
کنیم ما را تقدیم به پیشگاه خدا و داد او و اینست توحیت باش و بتعلیم نماز بوی کرده شش هم پیش و  
جبرئیل بیت و پنج تکبیر بر برداشته الحالی پنج تکبیر بر برداشته الحالی پنج تکبیر بر برداشته  
میشود بعد از آن فرشتگان بر او را گفند دفن کرده اند چون آدم رحلت فرمود المیخ قاسیل  
شمانت و شادی کرده با هم جمع شدند و سازها فرار داده و نواختند و همه سازها که مرد و زنان  
نغمه میبردند از آنست و چون هفتاد از من آدم فارغ شد و جبرئیل و فرشتگان با هم نشستند  
قاسیل از کوفه فرو آمد و شیش را ملاقات کرد و گفت که میدانم که پدر تو وصیت کرده و عملی کردی  
او بود شود داده و تو را با آن مخصوص شده و مرا و من از تو مرگت و بان سزاوارش بودم لیکن چون  
پسر را گفتم بودم بر من غضب کرده و تلبات بر گزید و آن علمی است که هابیل برادرش تان و دعا  
کرد و قربان او قبول شد و من او را بجهت آن کشم که قربان او قبول شد و از من نشدند قربان آن  
نماند که خبر بر بر زندان من کنند و گویند که ما فرزند آن کسیم که قربان او قبول شد و طاعت  
و شاد و زندان آن کسید که قربان او و مرگ شده و رسیدم که او اینجا را گرفته اری صاحب شود  
بجدا سو کند که از آنچه در زنده است از علمی که از پدر میراث یافته و توحیت مخصوص داشته و آنچه بتو عهد  
کرده اگر چیزی بگوئی تا بل بر من تکبر و تفاخر کنی چنانچه بر لبت هابیل را گفتم ترا بمن میگویم  
و از خجسته شرم نیز نکشند و بدین آید که شیعیان خود را برست حق بهلاکت نیندازند  
که دشمنان دست برشان یافته و بداند که آنها شوند بعد از آنکه در تقییر مبادات و اکابر آنها آیند  
بر هبه الله و اتفاقا و آنچه نزد ایشان بود مخفی داشتند تا دولت قاسیل منتفی شود و هبه الله

سواد جبرئیل

باقی زندان پنهان مخفی میگفت و از خجسته و عجب نمید و میان حق و تقییر و بود جبرئیل  
تاسی و انتقام بر آدم بود پس هبه الله از فرزند قاسیل المیخ عزت جست و در میان او و پدر  
و عاقبت عداوت و وصیت پدر قیام نموده و در بیت بر اظهار دین پدر بنا بر وعده قتل که قاسیل  
داده بود نداشت پس تقییر و قیام کردن و در راه سیرت خود ساختن مردم را هر روز کمر میزد  
شد تا آنکه در روی زمین کس را ایشان نماند مگر انگیان که بجزیره که وصی را بجا بود و هب  
میگرد و در راه و طعن شد و بدین حق تعالی را ملایم کرد و نشان او را دست یعنی آنچه خواهد کرد  
و تقییر و قایل و هدایت بر این فرستاد و شیش و نوح هم چنانچه در آیه و حق کرکان القاسیل  
و احوال گشت پس چون وفات هبه الله در رسید بر جبرئیل و قیام وصیت کرده صد و قیام  
تا آنچه در آن بود و استخفافهای آدم هم و وصیت آدم را بوی سپرد و او را بملائیل و او را بر جبرئیل  
پدر او را بر جبرئیل اخراج کرد و در لبت وصیت کرده و چون اجل او در رسید حق تعالی وصی فرستاد  
که نزد ایشان میبرد و در آنجا بقدر حق نوسنم و جبرئیل و قاسیل وصیت کن او بیل بوی  
در بر جبرئیل نوح و وصیت کرد و صد و قیام را با آنچه در آن بود نوح سپرد و این او را و صد و هر را که کرد  
وصیت را باز کرده میگفتند که پدر بشارت بنی حاده تا آنکه خدای نوح هم را از آنجست و میان  
آدم و نوح ده پدر بود بدی که بجز بر خنجه زد که شد و ده نفر آدم و هابیل و هبه الله بر هابیل  
و قیام و هابیل را بر و اخراج و نوح قاسیل و نوح هم را و صد و قیام نوح بود تا آنکه بخود  
گشتی بود و چون او را وفات رسید نام وصیت کرده سپرد اما قاسیل و میان فرزند نوح  
بود تا آنکه حق تعالی او را در دنیا بکرب کشتار کرد و او در خواب آفتاب برآمد و هبه الله و عقیب  
صد و بار بر هبه الله باختلاف و او آنها و بر و ای در طریقه خفا عاود بر هبه الله در میان احقا  
و جای قاسیل است بکلی و بستم دست بر گردن بستم و بلا سویشید و دو فرشته ده کس بر و کشت  
که هر کس میبردند اهل آبادی که بخت است و دیگری بجا او تعیین میکنند و هر که آن ده  
نفر که بنشینند بخور و فی و شایبند ایشان جز شیر کو سفندان ایشان نیست چون آفتاب طلوع  
میگردد وی او را بر قیام آفتاب میلند و هر چند آفتاب میگرد و او را نیز میگرد و آفتاب است  
و دو در گردن ایشان و در نیت و آب گرم بر سر او میریزند و آتش و دو را میزدند و در  
و سر او را برستان و وی او را بجا بخت شال میگرد و آتش و بر سر او میریزند و میباشند و او نیز















که چنین کنند و درین دستور باشد تا یکسال تمام شود که چون او کار را و کنند پیش از سال بقیه میکند  
تجاری و اگر او را و کند که زمین مشرکان رود و او را بکشند و کور و زند و اگر زمین مشرکان داخل  
شود با اهل آن زمین جنگ و بکشد و طعم دوم را از کوفه بمصر اخراج فرمود و اگر داخل  
شود و سکا آن حال گفته شد بیل به چنان حکم درین است که در چنان ده بعل می آید و دزد و دزدان  
کسی داخل شود بقتل اهل و سلا و اگر فراتر می رود بقتل و درین یکسال تمام جعفر فرموده  
که او را بکش که اگر بر چیزی باشد بر من است ذلک لهم خزی فی الدنیا و  
لهم فی الآخرة عذاب عظیم که از برای ایشان مدافعت است در دنیا و از برای ایشان  
در آخرت عذاب عظیم بعد از آن حق تعالی استنفا کرده میفرماید که الا الذین تابوا  
من قبل ان یقتلوا و کانوا یکتفونهم که اندکی پیش از آنکه قتل یافتند یعنی دین  
باید علیهم و ایشان یعنی پیش از آنکه امام ایشان را بکشد و درین کوفه که نهد و پای  
نمیبرد چنانچه الحال گذشت فاعلموا ان الله عفو رحیم که بدانند که عفو  
که خدای آمرزگار است و رحم کند است این آیه در شان وصیت و امامت علی نازل شده میفرماید  
که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله واتبعوا الیه الوسیله ای کسانی که  
ایمان آورده اند پیروان خدای و طلب کنید بسوی او وسیله یعنی نزدیکی جوید بسوی خدا  
با امام و وسیله که عطا کرده است خدای از آنجه و در وصیت و خالی نگذاشته است او را از وسیله  
او بسوی او و بسوی خدای و پیغمبر فرموده که هرگاه از خدای برای من سؤال کنید پس سؤال کنید  
از او وسیله درجه یعنی منبر آنحضرت است در بهشت چیرسکن آنحضرت بهشت عدالت و درجا  
با وی و از ده وصی می باشد و برای آن قیامت که آنرا قیامت عنوان میکنند و برای آن قیامت رضوان  
منزل است که آنرا وسیله میگویند و در بهشت بسیار منزه است و آن منبر آنحضرت است و در  
بهشت دو وسیله است از هر دو که تاعزیر کشید یکی سفید و آن از منبر و اهل بیت و اصل است  
هر از زینت است که از هر دو تا آن دیگر افتد و است که بسوی یکماه بدود و بکشد آن کوه  
یکی بر جلد و یکی باقیوت و یکی طلا و یکی نقره است و آنرا روز قیامت از بهشت می آید و میان دو  
پیغمبر نصب میکنند و آن دو میان آنها مثل است و میان سواران پس باز روز پیغمبر ملک  
چادری از خود درو و تاج پادشاهی و کلیل کت بر سر و طعم پیش خیر و در دست و علم آنحضرت

که آنرا لای میگویند و هر دو از فرشتگان و پیغمبران میکنند و آنها را ایشان میباشند تا  
آنکه آنحضرت برای آن دجبر بر می آید و علی از آنحضرت تا آنکه آنحضرت بدو چه لایین و علی  
علیکم بلکه چه از او پایش و میرسد و آنروز پیغمبری و صدیقی و شهادتی می آید که گوید که حق  
ایست و بدو چه میگویند اینها نزد خدای انگاه خدا از جانب حق عز و جل می رسد که این حبیب من محمد  
و این و من علی است خوشحال آنکه او را یعنی علی را دست دارد و پای بآنگاه او دشمن باشد  
بر و دروغ نهد بر هر که آنجناب را دوست میداشت از آن سخن راحت یابد و وی و سفید  
دل او شود که دو هر که با او عدوت داشته و با او جنگ کرده یا کفار حق او کرده و روی بسوی او شود  
و او با طای و بلزده را وقت و در فرشته بخدمت آنحضرت آیند یکی رضوان خازن بهشت بر  
وی و وی خوش آمد سلام کند و آنحضرت جواب گوید آنگاه گوید که من رضوانم و اینها کلیدها  
بهشت است که رتبه آنرا بسوی تو داده اینها را بگیر ای احمد آنحضرت گوید که از رتبه خود قبول  
آن کردم شکر خدا را که مرا بآن تفصیل داده اینها را بر او و علی را به طالب بدین رضوان بان  
گفته فرشته بگو مالک خازن و در فرسخ بروی بدو و دست شکر آمد سلام کند و آنحضرت جواب گوید  
آنگاه گوید که من مالک و اینها کلیدهای و درخت است که رتبه آنرا بسوی تو داده اینها را  
بگیر ای احمد آنحضرت گوید که از رتبه خود قبول آن کردم شکر خدا را که مرا بآن تفصیل داده اینها  
بر او و علی را به طالب بدین رضوان بان گرفته علی را که باز گفته علی را کلیدهای بهشت و در فرسخ می آید تا بکنار جهنم  
گوید که ای علی از من بگذر که خود تو بانه مرا خاموش کرد آنجناب گوید که فرار بکنای جهنم این که  
دشمن من است بکنای از آن که دلی و دوست من است و اگر او بر اطمینان جهنم آنروز علی را بدین فرست  
از اطاعت غلام صاحب خود را و از جمع خلافت را بآنجناب فرماید و اگر هر دو در فرسخ بر طرف  
راست کنند و اگر هر دو در فرسخ کشت و دوست کنند و دوست باشند چنانچه در سوره  
قی در آیه القیافه جهنم کل کفار هستند انشاء الله تعالی گفته خواهد شد و جاهدوا ایها  
کیند یعنی جنگ و بکشد فی سبیل الله در راه او بلی آنکه شما بخت  
با پدید آید در شان و شهادت علی نازل شده و آیه کیم و در دین را از کشته چیه آنکه حدود بعد از  
هجرت و در دین نازل شده و این چه آیه مسکن است که می آید که ای الذین کفروا  
لو ان لهم ما فی الارض جمیعاً و مثله معه لیفقدوا به







میکنند وَاللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بر او خدای عز و جاست یعنی قدری از بران حکمتی حکیم یعنی حکما را  
و درست کاره و رفیع فکر مِنْ نَابٍ مِنْ بَعْدِ ظِلِّهِ بر کسی که توبه کند بعد از ظلم  
خود یعنی دزدی وَأَصْلَحَ و اصلاح نماید کار خود که بعمل بد یعنی بدی فاسد کرده بود  
فَإِنَّ اللَّهَ يُتُوبُ عَلَيْهِ پس تحقیق بخدای توبه میکند و یعنی قبول توبه او میکند  
بره یعنی قبول توبه او میکند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِرَحْمَتِهِ تحقیق که خدای آفرینگار را  
درم کند أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْلَمُ  
مَنْ يَنْتَهِیٰ وَيُعْظِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ای مبنیان  
که تحقیق که خدای اولست یا و شاهی آنها و زمین عذاب میکند کسی که میخواهد و نیز و قسری  
که میخواهد خدای بر هر چیزی قدرت دارد و است و اکثر عبارت است و او اکثر و رسوای است  
گذشته این سوره که بران آمده است در مدینه و تاویل آنها پیش از تفریل آنهاست و از امور  
است که در میان بیخبرم حادث شده و حق تعالی در آن ایوای یکی مشروح فرستاده و در آن ایوای  
خبر دهد علم آنحضرت بود و میدانست که پیش از آن در آن ایوای چه خبر و چه خبر و چه خبر  
گفتن خواهد شد و سبب نزول آن آیه آن بود که در مدینه بود قبل از یهود بودند از منسل هر دو  
یکی نظیر یکی فریضه و نظیر در عده و ملا و حل و بشتر و بهتر بودند از فریضه و نظیر هر دو یکی  
فریضه و نظیر هر دو یکی و فریضه و نظیر هر دو یکی بود و هرگاه در میان فریضه و نظیر هر دو  
واقع شدی نظیر راضی نبودند که و بعضی گفت خود از فریضه کشند و را بکشند و میکشند که ما بکشند  
و عیش و نفی و عز و تفریم میرویان ایشان بخشان بیا و بکشند و نیز یک بود که گفته شوند  
تا آنکه اتفاق کردند که در میان خود عهدنامه بنویسند و عهدنامه نوشته و اینجا فید و شریک کردند  
که هر مردی از نظیر مردی از فریضه بکشند و بی و راسیهای مالد و بریخی یا شتر و از کون کردی  
او بطرف برین آن ایوای یا شتر باشد و مالد کرده و میان فیل و مالدی کنند و نصف خود را بدهد  
و هر کس از فریضه کسی از نظیر بکشند و بیهای تمام داده کنند و از این بکشند پس چون بیخبر شدند  
هجرت فرمود و مدینه سر فیل از یهود و از واد و هر دو بودند بی فریضه و بی نظیر و بی تیغ و چون  
قبل از آن خلیفهای بی فریضه و قبل از آن خراج که خلیفهای بی نظیر بودند اسلام در آمدند و یهود  
ضعیف شدند یهودان نزد آنحضرت آمدند گفتند که ای محمد بنو اگر ما تو صلح کنیم باخبر میرویم

آنحضرت

آنحضرت قبول فرمود و صلح نامه نوشت با آن شرح که با ایشان صلح کرد و ایشان را مدین خود برقرار داشت  
که خود رجاء و یار و او مشعر ایشان نشود و ایشان را از نفس ایشان ضامن کرد و این که با آنحضرت  
به هیچ وجه من الوجوه و با هیچ یک از صحابه او منکر نکند و هر مردی از فریضه مردی از نظیر را بکشد نظیر را بکشد  
فرمان داد که کشند و راضی و یا فیل که کشیم و خود را بین بفرستد ایشان را بگوید که کشد که این حکم  
خدای و در توبه بخت و حکمت است که شما بدعت و بپارای غلبه کرده اید و شما را بر ما یعنی خود را بگذاشتن  
کشند بخت اگر باین طریقی است خوب و الا میان ما و شما صلح حکم کند و بپارای با قنای نزد دی و  
بین بی نظیر که خلیفهای عهد است و این یا عهد است که ایوای که کشند و شافان بود بود که کشد و و و و و  
گفتند که قید آن که در میان ما قسم قرار دادی شده و مالدی و مالدی را که از قید خبر چند یار بکشند  
شما بر وجهی که در مقام اذیت شما باشد شما را باری می کشیم و بی نظیر از شری که ما هم کرده ایم اما میکشند  
و ما را حکم خود را بکشید و ما باین راضی شایم از هر دو خواه که شری که در میان ما شده و در  
بار قتل و قتل حکم بکشند و عهدنامه گفت که کسی از خود نزد من فرستد که سخن من و سخن  
مخبر بگو و بگوید که ما از برای شما آنچه خواهد بکشیم و هر که و بد نظیر که بود و قرار خود  
راضی آن شوی و الا حکم از راضی شود ایشان کسی نزد او فرستاده او را آن یهودی بخندش آن  
حضرت رفت گفت که ای رسول الله فریضه و نظیر هر دو و عادت و بجهت است و در میان خود عهدنامه  
نوشته و عهد بکشد که در میان راضی شده و در میان خود بان اتفاق کرده اند و حال که توبه میرویان  
اراده دارند که آن عهد را بکشند و راضی حکم نوشته و نزد خود خواهند آمد عهدنامه و شرط ایشان را  
مکن که بی نظیر صاحب قوت و لشکرند و سیریم که انقضای واقع شود یعنی و لست با ایشان بر کرده  
آنحضرت از سخن او عکسین شده جواب بگفت و بمنزل خود رفت پس جبر علیه نازل گشته این آیه نازل  
او در آیه اول و شان ولایت و دوستی آنهم و محبت ایشان نازل شد و چه آنکه حق تعالی در  
لحان سیر میاید که راضی علیه که هر خواص حق باطنی که کامل کرده است خدای و شمای آنها را  
و باطن هر دو را و نعمت ظاهری و باطنی است و آنکه از جانب حق تعالی آورده از شناخت و بیکای خدای  
نعمت باطنی ولایت و دوستی اهل بیت و عهد مودت ایشان است پس قوی اعتقاد کرد و در عظمی هری  
باطنی را قوی اعتقاد کرد و در عظمی ظاهری و قوی اعتقاد کرد و در عظمی ظاهری را و نعمت باطنی اعتقاد  
کرد و پس حق تعالی این آیه را نازل ساخت و پیغمبر از نزول آن خوشحال شد که خدای عز و جل ایشان



ایشان را قبول نمیکند الا اعتقاد ولایت و دوستی اهل بیت و محبت ایشان پس میفرماید یا ایها  
الرسل لا تجزئکم الا ان تبشروا بنی السبعون فی الکفر و غیر اینها  
نشان دهنده آنست که سبب داند و گویا این عبارت در ال عمران گفته شده من الذین قالوا انما  
نقتل بعید الله امتنا یا فواهمهم و لم یؤمنوا قلو بهم ایمان آورده ایم  
بدینها پس خود ایمان بنا و در است و گویا ایشان و بنابرین که قبول میکنند خدای تعالی ایمان میبخشد  
و آنچه از جهات آن معرفت و توحید خدای مکر بعد ولایت و دوستی آل محمد و محبت ایشان چنان  
الحاکم گفته شد و مراد با ایمان هدایت یافتن ولایت اهل بیت علمت و هر کس که اقرار بتوحید خدای  
کود باشد مؤمن نیست و الا هر چه و ابلوس مؤمن خواهد بود چنانچه در آیه سوره طه که انی اعطیت  
لمن تاب و امن فیضی گفته خواهد شد انشاء الله تعالی و چون حق تعالی و لایحه فرستاده است  
بر اعضای آدمیان آیه و لایحه آخر است بر دل کام جسد با دشا و عضوها و عقل و فهم است و بار و  
رای و علم میشود از اقرار و معرفت اهل بیت و سرانجامت و من الذین هادوا  
و اتانا که یهود شد یعنی یهودان سماعون للکذب بسیار شونیکانند از دل بی روع  
یعنی سخن ترا میشنوند که در روع بر نوبه بنیدید سماعون لقوم اخرین که یانک  
بسیار شونیکانند از برای می گویند که بنامند اندیز و تو یعنی آن مرد یهودی که با خدا الله سجده نمیکرد  
آمد که جوانی را که حضرت بعد الله میگوید بشود فان یخوف من ان یخوف من ان یخوف من ان یخوف  
یعنی و در سبب بعد الله و فی نظیر الکل من بعد من ان یخوف من ان یخوف من ان یخوف  
حاجای خود و مثل این عبارت کرد در بعضی و نشاء این سوره که گفت یقولون میگویند یعنی  
عبد الله که سنی نظم گفت که اگر حکم نکند و چهار از برای شما با نظری که میفرماید شول میکند چنانچه الحال  
گفته شد ان اوینکم هذا اگر آمده شود شما آن یعنی فان یخوف من ان یخوف من ان یخوف  
یعنی بگویند ان لم یؤمنوا فاحذر و اگر آمده شود شما آن یعنی فان یخوف من ان یخوف من ان یخوف  
از قبول کردن و من یز الله فیتنه و کسی را ده میکند خدای تعالی و را یعنی و را نصیب  
اندازد فلن تملك پس هر که صالح نشوی و میگوید که من الله شیا از برای او  
از خدای چیزی را در دست آن فتنه اولیک الذین لم یز الله ان یظفر قلوبهم  
آنها را نماند که داده نکرده است خدای که پاک کند و گویا ایشان را و بنابرین عبارت که میفرماید

خدای بجهان بر بندگی خیری را ده کند و غلطه سفیدی بدل او را نازد و گوشهای دل او را بکشد  
و روشنتر با و کل و یسار و کا و کلا که کند و در آن بعضی که فصل بر کشید و یهودی که کشید و غیر آن  
مرا که دفع شمشیر کند که درین آیه میشنود گفتند هم فی الذین اخری و لم فی  
الاخره عذاب عظیم از برای ایشان است و در میان منی و از برای ایشان است و آخرت عذاب  
عظیم و مثل این آخر آیه و در بعضی گفتند سماعون للکذب اکالون للخیث  
بسیار شونیکانند حرام را و خوردن عفت کسی است که قضاء حاجت بر کند مؤمن کند و بعد از آن  
قبول هدیه او را بد فایان خاؤن که در کربا بنیدند و نوبی همان یهودان فاحکم بینهم  
او اعرض عنهم پس هر کس که بیان ایشان یا اعرض کن از ایشان بر حق تعالی احتیاج  
میفرماید و او را که خواهد بیان ایشان حکم کند اگر خواهد از ایشان اعرض کن و سیر ما یبک  
وان یعرض عنهم فلن نصر و ان شیا وان حکمت فاحکم بینهم  
یا فیسطان الله بحب المسیطین و اگر اعرض کنی از ایشان پس هر که حاضر  
میباشد اندر تو حری و اگر حکم کنی بین حکم کن بیان ایشان بعد از تحقیق که خدای و ست بیدار  
عدل کنندگان را و کیف یحکمونک چگونه حکم میکند و اندنهای میبرد و حکم ترا میبخشد  
و حال انکه عندهم التوراة و فیها ان الذین انقضوا انقضوا و در بعضی در توره  
حکم الله ان یقولون من بعد ذلک و ما اولیک بالمؤمنین  
حکم خدایست بعد از آن اعرض کنند بعد از آن و نیستند قضا عت ایمان آورده کان این  
و در ایشان امر عا ناز شده و دلیل است بر اینکه امام می باید که عالم باشد به جمیع انچه امت با آن احکام  
در کتاب حلال و حرام و کتاب بخل و انعام و خاص و محکم و تشابه و تابع و مشوخ و دقایق علم آن  
و عربانه و بل آن چرخ تعالی در شان جماعتی که از او داده است ایشان را و حکومت و دایان اهل  
حکومت که دایه سیر نماید که انا انزلنا التوراة فیها تحقیق کلمات و آوایم  
قریر بر کورین یعنی در قریر هدی و نور و شیاف و فی یعنی علم روشن شود  
را الحکم بما البیون الذین اسلموا الذین هادوا و یحکم میکند  
تا بنابر آن آنگنان سیران که اسلام آورده اند از برای آنکه یهود شده اند حکم میکنند  
الربانین را بنیان و مراد از هم اند که میراث برده اند علم سیران از برای ایشان غیر میفرماید







زندان می کرده خوابش را ندارد و آفتاب را بگریه بود کرد و و انزلنا اليك و فرود آوردیم  
سوی تو ای محمد الكتاب کتاب را یعنی قرآن را بالحق بصدق فاما بين يدي  
من الكتاب از کتاب احصا احصا الی الله صدیق کنندات آنچه را که پیش از وی بوده از کتاب حق تا پیش  
خدای و مهمنا عليه و حال آنکه کواحت بران یعنی بر آنچه پیش از وی بوده یعنی بر  
کتابها و خدای فاحكم بينهم بما انزل الله بر حکم بکن میان ایشان تا آنچه فرود  
آورده است خدای بود برین عبارت يهدى الله و کبریا به غیر خدای قسم نمیتوان داد و ولا  
يتبع اهواءهم و پیروی نکن خواهشهای ایشان را آنچه یعنی که پیروی غوغا کنند  
خاواك من الحق امد است غیال حق و مثل این عبارت در تفسیر گذشت لكل از برای هر یکی  
از ایشان جعلنا منكم گردانیدیم از شما ای پیغمبران شريعة و فمنها از بعضی  
راهی بدین شرع و منهاج راه و سنت است بر حق غالی پیغمبر از بقوم خود و خداوند بلکه کواهی  
دهند که خدای بغیر از خدای نیست و اقرار کنند با پیغمبر از خدای کرده و هر پیغمبری امر کرده  
که بکنند و اوصی شقی پس از راه و سنتی که موسی را بکار کرده آن بود که در زنده بود برای قوم او قیام  
ساختن بر هر کسی که بقیام آورد و بیکه و از ترس خدای جلالت انداختن عاقلان را که خدای را در آن و زجر  
دادن و روزی کرده بود و معنی آن بود که بپشت میبرد و کسی که خفت بحق آن روز میرسانید  
و جلالت میداشت که عملهای بد که بر آن بکند خدای عز و جل آنرا بدو میبخشد و چون مایه  
و آن روز جلالت داشت پس گردند خورند خدای بر ایشان غضب کرد و بی آنکه خدای شک  
اعتدوا منکم فی التبت گفتند شد بعد از آن عیسی را بر پیغمبری فرستاد که گواهی میداد که خدای  
بغیر از خدای نیست و اقرار کنند با پیغمبر از خدای آمده و از برای ایشان شرع و منهاجی  
مقرر ساخته و عالم روز نشین و تعظیم آن و هیچ را و منهاجی را که موسی را آورده بود  
بر طرف کرد پس بر کسی که بر روی راه عیسی مینگرد خدای او را بدو میبخشد بعد از آن که خدا  
به پیغمبری فرستاد و ده سال در کعبه بود و در آن ده سال هر کسی که گواهی میداد که خدای پیغمبر خدای  
است و پیغمبر حق نیست و محمد پیغمبر است و میر و او را بپشت میبرد و چون خدای پیغمبر محمد را خواست  
و او که از کعبه برود و عهدین را و بنای اسلام را بر پیغمبر گذاشت که گواهی بدهد که خدای پیغمبر خدای  
نیست و محمد بنده و پیغمبر اوست و نماز و زکوة و حج و روزه را بر هر مردمان و بین حدود و قسرت بر هر مردمان

بوی فرستاد و خبر داد که اهلان کبیره را که واجب سلطنت است آتش دوزخ کسی که آنها را بعل  
آتش و لو شاء الله لجعلكم امته واحدة و اگر بخواست خدای میکرد  
شما را جماعتی که با منی یکدیگر ولكن لیسوكم فميا اشکم و لیکن  
میان ما و شما را در آنچه داده است بشما از شرعهای مختلف و این عبارت آیه دلالت بر آنکه افعا  
نبند پیغمبر و تقویض نیست بلکه امری میان هر دو است یعنی استطاعت است که خدای بدهد را  
ما که آن سلطنت از برای شما بعد از او و اجتناب از کناهان برینند ما که آن استطاعت را خدا  
و نه خود خدای بلکه خدای غیر از آن نبند ما که آن استطاعت کرده پس هر کس که نبند ما که آن باشد که  
از عطا خدای خواهد بود و اگر ما که آن باشد آن از برای خدای یعنی امتحان و از مومن خواهد بود  
پس چون یعنی گردیدن از معصیت بخت ایا معصیت و محافظت خدای و قوت بر طاعت است  
اگر آید و مومن خدای پس گویم که هر کس که ایشان درین حق را بپسند بود که ما که استطاعت و  
عون خدای بنویسد و بر بودن ایشان درین حق از جهت آنکه خدای بخواند که ایشان را زیاده  
فاستقموا الخيرات بر شریستی کنید بخیرها و این عبارت در تفسیر گذشت  
الی الله مرجعکم بعثنا فینکم ما کتمتم سوی خدا باز  
گردید که شما جمیع بر چیزید هدایت بخیر که در آن زمان که بود بدینسان و آن چیز تختلفون  
تختلفون بیکدیگر و مثل این آخر آیه در این گذشت وان احکم ننبهم ما انزل الله و  
اینکه حکم بکن میان ایشان تا آنچه فرود آورده است خدای و این عبارت آیه نیز یهودی  
و نصاری و کبریا به غیر خدای قسم نمیتوان داد و ولا يتبع اهواءهم واحد هم  
ان یفتواک عن بعض ما انزل الله التيک فان تولوا فاعلم  
انما یزید الله ان یضربکم و پیروی نکن خواهشهای ایشان را و خدا بکن از ایشان  
گفته شود فلان بعضی آنچه فرود آورده است خدای بسوی من پس اگر اعتراض کنند پس بدان گفت  
چرا آنکه الله بیکند خدای که بر بدایت از حقونها بعضی تؤمنهم وان کثیر من  
الناس لیسفون یعنی کناهان ایشان و تخلفی که بسیار از آن مردم فاسقاند  
این آیه در شان جماعتی که از ایشان درین ثابت از ایشان و از اهل این آیه است پس بدینانکه الحکم  
الجاهلیة یتبعون تا بر حکم جاهلیت را بطلبند و زید بر ثابت در بر حکم که حکم جا



وَمِنْ أَحْسَنِ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا الْقَوْمَ يُؤْقِنُونَ **و** وکلت بعض از  
 خدای حکم را بر یقونی که شک نمی آرند و حکم بر دو قسم است حکم خدای و حکم جاهلیت پس یکی حکم  
 خدای را خطا کند چنانکه جاهلیت حکم کرده باشد پس آن حسیان و حکم کنندگان چه را قسم اندازند  
 در دوزخ باشند و یکی حکم خود کنند و دانند و مردی که حکم و قضا بگوید کند و نداند و مردی  
 که حکم و قضا بگوید کند نداند یکی در بهشت باشد و آن مرد و باشد که قضا و حکم بگوید کند و داند  
 چنانچه تفصیل در آیه بعرض کرد و لا تا کما و اما لکم بینکم الباطل گفته شد یا ایها الذین  
آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا لِلْهَوَىٰ وَالنَّهْوَ ذُرِّیًّا وَلَیْسَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِآلِیَّهِ  
بَعْضٌ مِّنْ نَّبُوَّتِهِمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُمْ أَنِ اللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ  
الظَّالِمِیْنَ ای ای کسانی که آورده اند که یکدیگر را پیروی و فریب را ازاد و ستان بعضی ایشان در دنیا  
 بعضی اند و کسی دوست دارد ایشان را از غما بر تحقیق که از ایشان است تحقیق که خدای میگرد  
 نمیکند و مردم ظاهر را بر آید و رابر لایق نمیشناسد و از ایشان میگرد و قریب پس میبینی و بعد  
الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم ای ای کسانی که در دوزخهای ایشان  
 مرضی است سرعت دارند در ایشان یعنی در دوستی ایشان یَقُولُونَ خَشِیْنَا أَنْ تُضَلَّی  
دَا اِیْرَکَ میگویند که میترسیم که برسد ما را انقلابی و دولت بکنار بر کرد و این سخن عذله  
 بود که بهر چه گفت که حکم حق نظم را ممکن که میترسیم که انقلاب واقع شود فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ  
یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ و او امر من عیده پس آید هست که خدای یبار و فتح یا امری از زخو  
 بر حق تعالی اذن داد و در حالک و آیت بعد از دیدن هفت روز فَیَضْخَوْا عَلٰی مَا  
أَسْرَوْا فِی أَنْفُسِهِمْ نَادِمِیْنَ پس گردند و آنچه فرموده کرده اند و نفس خود را بشمارند  
 این آیه در شان جمعی نازل شده و حکم بر عین و کثیر التوا و ابوالمقدام و سالم تمام را در شان و از اهل  
 این آیه اند ایشان بسیاری از مردم را که اندر میگرد و میگردند که وَقَدْ یَقُولُونَ الذین  
آمَنُوا هَؤُلَاءِ الذین اُتُوا بِالْحَقِّ ای ای شما که با اینجه است آتاند که هم را کرده اند خدای مقلخترین قسم  
 و میگویند که ای کسانی که آورده اند که با اینجه است آتاند که هم را کرده اند خدای مقلخترین قسم  
 خود که تحقیق که ایشان با شما اند و جماعت مذکور نیز این قسم را کرده و این سخن میگفتند  
 پس میگردند که حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَاَصْبَحُوا خَاسِرِیْنَ باطل شده است عملها

ایشان پس گردیدند را چنانکه این آیه نازل شده است در شان علم و احسان و در شان حیا  
 الامر و احسان را که جنگه بکار و در راه خدای میکنند از سر زنی ملاوت کنندند و غیرتند و  
 خطا است احباب پیغمبر که غضب کردند بحق آل محمد یعنی امامت را و از دین خدای بکشتند  
 رحلت آنحضرت و مثل آخرا این آیه که در سوره حدیث است سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ یَقُولُ  
إِنَّ أَوْلَىٰ النَّاسِ بِآلِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُمْ ای ای کسانی که بر کرده و بر کرده و بر کرده  
مَنْ حُكْمَ عَنْ و نیز در شان از دین خود و ایشان آتاند که غضب کردند بحق آل محمد یعنی امامت  
 را و از دین خدای بکشتند بعد از رحلت آنحضرت و این عبارت در بعضی کتب است سَمِعْتُ  
نَبِیَّ اللَّهِ یَقُولُ ای ای پیغمبر من و با شد که پیار و خدای پیغمبر را که دوست دارد ایشان را  
 خدای وَجِبُونَهُ و دوست دارد و او را یعنی خدای ایشان یعنی علم و احسان و پس  
 علم ایشان را طاعت حق بود چنانکه خدای را وقت که او را دوست میداشت میداشت که چنان  
 خواهد که رجه نداشتن خدای حالت و کسی قابل بان باشد که اول است و خدای در طاعت  
 دوست میدارد و جهت معصیت و این جواب سخن ناصبیان است که میگویند که علم را خدای  
 و او خدای را دوست میداشت و در جنگ نیز و آن بعد از آنکه آن دو حکم تعیین شد که فرشت  
 و بعضی صانع احلام و احسان و که حق تعالی در شان ایشان میگرداند که أُولَئِكَ عَلٰی  
الْمُؤْمِنِیْنَ خفیه اند و مؤمنان یعنی خود را از برای مؤمنان أَحْسَنُ و غیر  
 یعنی قدرت و علوه دارند که اند عَلٰی الْكَافِرِیْنَ مجاهدون را و این جهاد  
 میکنند یعنی جنگه بکار میکنند فِی سَبِيلِ اللَّهِ و لا یجنا فون لومنه لا یومنه  
 در راه خدای و غیرتند از سر زنی ملاوت کنند پس احلام خود و اسباب او را که  
 از شرطها و لوازم امامت است خدای حفظ کرده و شمشیر پیغمبر که از انجیل است نزد او است  
 ذخیره او پس باید که مردم پیروی است زود که امامت روشن است تا کمال آسمان و زمین جمیع  
 کنند و نگار امامت را از جای خود که خدای فراده بگردانند نتوانند و اگر هم در میان  
 و یکد سلطان نمایند که خدای میگرد و احسان را و با برین آیه و آیه سوره انفار که آن یکدیگر بها هولا  
 فذلک کلماتها فوها ایسوا ایها الکافرون و آنحضرت در راه خدای میگرد و سر زنی ملاوت کنند پس  
 باید که مؤمنان در راه خدای از سر زنی ملاوت کنند و فرستند که خدای بخواهد که قاتل حفظ







و در کوی بود که کانی از وی طلبی که آنجناب آنکشت از آنکشت خود بر وی آورده بوی داد و او آن  
 ناز داشت و بر و ابی پیغمبر هم روزی همان پیشین میکراره کانی در مسجد چیزی از مردم طلبید  
 و هیچکس چیزی بوی نداد آن کرا دست بسوی آسمان بر داشت گفت که بار آگاه در مسجد پیغمبر چیزی  
 طلبیدم و هیچکس نداد و علی در کوی بود و اشاره با آنکشت که چنانست رات کرد که آنکشتی رات  
 آن در پیش پیش رفت آنکشتی را آنکشت مبارکی و بیرون آورد و پیغمبر هم میدید چون آنحضرت آن  
 فارغ شد بر روی آسمان کرد و گفت که بار آگاه برادر و همسایه من در خوابت که بار پیغمبر را کشت و کلام  
 آسمان کن و بتو که از زبان من بگشاید که سخن سالیانه من و وزیر را اصل من بمن ده و بر آدم هر  
 محکم کن بوی یاری مرا و مرا بمن در کلام من شریک کن و آگای که با من مضمونست از شما است و  
 در سوخته طخواهد آمد که قانی است الشرح لی صدی تا آنجا که و انهر که فی امری بعد از آن گفت  
 پس قرآن ناطقی بوی رسانده گفتی که از او باشد که باز وی را محکم کنم بر اوردت و بکر و از آن  
 شما تسلط چنانچه در سوخته قصص گفته خواهد شد که سخت گفتند که با یکدیگر متجمل الحاکم  
 انکار گفت که بار آگاه من پیغمبر کن و پیغمبر توام بر پیغمبر من کشتاد و کار مرا آسان کن و وزیر  
 از اهل من بمن ده برادر من علی را محکم کن بوی از وی مرا بر آنحضرت سخن تمام نکرده بود که بر بن  
 آید آغا و نیکم الله فرخه و آورده و بر ابی علی هم در نماز نافله در کوی بود که کانی بایستاده طلب کرد  
 و آنجناب آنکشت خود را بیرون آورده بوی داد و آنکه پیغمبر آمده آن درویش با آنحضرت خیر  
 و این آینه از آن شد و بر ابی و روزی پیغمبر و مسجد نماز میکرد و فتنی از نزد وی میگذاشت پسند  
 که کسی قصد فی حق او گفت آری از نزد من میگذشت که در کوی بود آنکشت خود را بمن داد و او  
 بدست خود کرد و آنکس علم بود پس آن آینه از آن شد و بر ابی چون عبدالله بن سلام بعد از پیغمبر  
 مشاهیر آن پیغمبر و چون با آنحضرت روزی در محلی که با ایشان در مسجد خود و بلا آن  
 نماز گفته بود و مردم فتنه و استاده و در کوی و مسجد نماز میکرد آن که عبدالله بن سلام  
 بخیر آنحضرت رفت و پیغمبر نظر وی و یکرده پیغمبر و کرازان بد گفت ای عبدالله ترا خبر  
 میشو عرض کرد که رسول الله بهودان قصد من و همسایگی بد میکنند تا از اسباب خانه که  
 داشتم بخاری گرفته نمکند و تلف کردند و آنچه خود داشتند بمن غایب ندادند و آن پس بود  
 که جمیع و اتفاق و با هم قریب با کرده اند که هیچکدام با من هفتی و خرید و فرخت و مشوره و

و اختلاف نمکند و اهل خانه من نیز این قرار داده اند و اهل من با من سخن نمیکند و همایان من  
 حکمی نبودند و ایشان وحشت گرفتار فاشی با ایشان ندارم و میان ما و مسجد خانه نوراه و کرا  
 است و بر آنکشت که در هر وقت که در آنجا شود مسجد خانه و آن چون آنحضرت بن سخنان  
 وی شنید آن حالتی که در وقت نزول وحی انقضام از خدی فایع میشد بوی روی داده آید آغا  
 و نیکم الله تا آخر آید و نماز شد و من از آن قصه الحاکم خواهد شد و بر ابی پیغمبر در خانه  
 خود نشسته بود و هیچ قوم از او بود که عبدالله بن سلام در میان ایشان بود و در خدمت بودند  
 آید آغا و نیکم الله تا آخر آید و بر ابی از این عینان روقت پیش عبدالله بن سلام و اسد و ثعلب  
 انبیاء من و این صورت بود و ناسلام آورده بخیریت پیغمبر آمده گفتند که موسی عیوش بن یونس  
 و صی و صی و و لی بعد از آن که است این آینه از آن شد و بعد از آنکه کانی از آن  
 آنحضرت رسید پس بدید که کسی چیزی نبود که گفت که کانی این شخص که نماز میکرد آنحضرت آمده  
 دید که آن شخص علی است و بر ابی پیغمبر روزی در خواب بود چنانکه کانی و صی بوی از آن شد  
 پس بر آن شد و این آینه از آن شد و بعد از آن گفت که کانی که خدی فایع خود را از وی علی تمام کرد  
 و بفضل خود میثاق از وی و ابی و آنچه بوی داد و بر ابی پیغمبر ناز داشت حامی  
 از او سرخ ملوان مشک و عنبر آورده و علی حسن و حسین هم در پیملوی میشتند بود و گفت  
 که خدی ترا سلام و نیت میرساند و میباید که این جام را بعلی و دفن ندان و عطا کن پس چون آن  
 آنحضرت رسید آن جامه بر سر نهاد که لا اله الا الله و سر بر نهاده و بعد از آن بسم الله گفت آید آغا و نیکم  
 طه را خدی آنحضرت اول بوی داد و نام حاجه داد و چون دست مبارک او رسید بسم الله گفته  
 و آید اول سورته نهار را خواند و نیز بوی داد و نام حسین داد و چون بدست مقدس او درآمد  
 بسم الله گفته آید سورته که قل لا اله الا الله علی را خواند بعد از آن باز دست پیغمبر داد و باز  
 بسم الله گفته آید سورته که قل لا اله الا الله خواند و دیگر ندید که با آسمان رفتن یا  
 در زمین پنهان شده نشاء و حجه الوداع و ولایت به پیغمبر نازل شد و در جمعه و عرفات و در  
 نیز نازل شد آنحضرت از من مردم قیام بدین نمود و این آینه در کوی انعمان آنکشته پیغمبر  
 منزل جمعه که آنرا به پیغمبر میگویند و در غدیر خم روز مسجد و پیغمبر حضور آن قیام  
 نموده علی را با نامت نصب کرد و گفت که هر کس من مولا میگوید و منی است چنانچه

معلوم دارد و چون بن آنجناب رسید  
 گفته این آینه را که در خانه بود و وی پیغمبر  
 حرم







میشود و کلاه میزند و کمر است و کلاه را که روز قیامت بی شک می آید و آنکه ای ای زمره کافران  
زبان می کنند و زبان کبابند و زکوة دادند و روز ماه رمضان و حج خانه خدا را و اقل را آنچه  
مخصوص از نزد خدا و آورده و ولایت و دوستی محمد ص و پیغمبر ایشان و پیغمبر ایشان و قبول  
کردند امر ایشان و انتظار را ایشان یعنی صاحب الامر و بعد از سحر درین کوفه و فتوی و خواص حق  
فرمودند و واجب ساختند برای خدای بر امت محمد ص پیغمبر نماز و زکوة و روز و حج و ولایت و دوستی  
ال محمد ص پس در حضرت داده است ایشان را و ترک چیزها را از آنها و رخصت نداده است هیچ مسلمانی  
در ترک و دوستی آن محمد ص و چنانچه شیطان بعد از کناه و تکبری که کرد و اگر در دنیا سجده میکرد خدا بپای  
فایده با و میداد و خدای را و قبول نمیکرد تا آدم را چنانچه خدای با و فرموده بود و سجده میکرد و این  
امت کناه کرد که بعد از پیغمبر خود و نبی افتادند و ترک امامی که پیغمبر ص او را نصب نموده و گردن قبول  
نمیکند خدای بپای و بالا خیر و حسن را از ایشان تا آنکه خدای شتابند از آنجا که برگزیده است ایشان  
و دوست دارند امامی را که خدای دوستی او فرموده پس حق سبحانه و تعالی واجب ساخت پیغمبر  
نبیگان و ایشان چه را که کردند و یکی را ترک کردند یکی را آنها مانده است و مردم نمیدانستند  
که چگونه نماز کرد و در سجده شل هم فرود آمد گفت که خبر و ایشان را و فوهای نمازشان و بعد از آن  
زکوة نازل شد جبرئیل هم گفت که ای محمد خبر ده ایشان را از رکوع نشاندن آنچه خبر دادی از نمازشان  
و بعد از آن روزه نازل شد و پیغمبر ص چون روز غا شورامید که همه ای حوالی خود میسر نشا  
و آنروز در روزی دیگر گفت پس روز ماه مبارک رمضان نازل شد و بعد از آن حج نازل شد که  
پیغمبر ص بعد از آنکه جمیع شرایع را بمقام بیان کرده بود و سوی حج و ولایت و دوستی ال محمد ص از محمد  
ص رفت جبرئیل نازل شد گفت که حق سلام میرساند و میفرماید که فضل و روح حج پیغمبر نکند  
مگر بعد از کامل کردن دین و حجت خود و امان بر حق و در فیض باقی ماند که رسانیدن آن باقت  
احتیاج است و فیض حج و فیض ولایت و دوستی و خلافت اهل بیت بعد از خود چون هرگز نبین  
از آن حقیقی عالمی نگذاشته اند و نگذارند و میفرماید که بیان حج با شکی خود حج روی هر کس که شاکا  
حج داشته باشد با تو حج کنند از اهل مدینه و اطراف و اعقاب و بعد از آن حج است از اجناس و خلیفان کوی نشا  
و زکوة و روزه و حج ایشان را و جمیع شرایع را پس منادی بخبرفت نداد و داد که پیغمبر را  
داد که حج و تعلیم کند شما را چنانچه تعلیم کرد شرایع دین شما را پس حضرت بیرون رفتند و مردم

با او بیرون رفتند و کوشیدند و میخواستند که چنانچه میگردید که ایشان نیز چنان کنند پس ایشان  
حج کردند و حاجیان معتمدان هر کس که سال و سال می کردند و این نیز بعین چنان شد و بعد از آن  
چندین دعوتها و فتوحات و ولایت و دوستی محمد ص با این آیه انما اولکم الله چنانچه خدا را  
شد و آیه پس هر که از پیغمبر گفت که دیکم نازل کرد بد و کافران و ولایت و دوستی علی ص شد و از کوفه  
خدای پیغمبر ص را و ولایت علی ص پس میفرماید که انما اولکم الله چنانکه اول شما یعنی اولی  
سزاوارتر شما می باشد و با شما و شما از شما و از شما و شما و شما و شما و شما و شما و شما و شما و شما  
دانند و دوست شما گویند و خدای یعنی دوست میداند او را الله و رسول الله و آل الله  
امموا خلافت و پیغمبر او و آنانکه از ایشان آورده اند یعنی امام علی و اولاد او هم تاد و زینیات  
او صبا و حق تعالی اطاعت ایشان را واجب ساخت چنانچه در اول بعضی گفته شد بعد از آن  
حق حجت و صفات ایشان کرده میفرماید که الذين اذناكم صفتا انما كانت بقیة من  
الصلاة و يؤنون الزکوة و دوست میدارند نماز را و میدهند زکوة را  
و حال آنکه همموا ایشان را روى کنند کافران یعنی در حالت تکوین و در میان  
امت خلافت نبوت در یک آن وقت عزیز هم کسی در حالت روى زکوة نداد که از خدای عز و جل نام  
اورا میگفت نفی و عند کان قرآن می بخشد چنانچه نام او را در بسیار جا از قرآن ان اخذند  
و من يقول الله و رسول الله و آل الله و کس دوست دارد خدا و پیغمبر او  
و آنانکه از ایشان آورده اند دوست دارد و دوستان ایشان را و دشمن باشد با دشمنان ایشان و  
انجبار بر دو تهاست بعد از بعد از آن فان حزب پس تحقیق که جماعت و یاری  
کنان الله همموا خدای علیه کنند کاند بر پیرو و سایر پیرو و سایر پیرو  
کافران و حزب مخالف خدای علی و آل محمد ص اند محمد ص از حزب خدای و انهم حزب خدای  
و حزب مواضع اند شیعیان علی ص و حزب خدای معر رفتند پس حق تعالی با شما و انما اولکم الله و  
و دوستی ال محمد ص را ولایت و دوستی خود کرده اند چنانچه ایشان را در آیه سوره بقره نفرمود  
ظلم و با و کفر کا و انفسهم بظلمون با خود بخوار و سلاخته و ظلم بر ایشان را ظلم بر خود گرفته  
پس بر این آیه که کسی که دوست دارد خدا را دوست دارد و پیغمبر و کس که دوست دارد و پیغمبر و کس  
دارد انهم را و کس که دوست دارد انهم را دوست دارد شیعیان ایشان را از حزب انما ایشان











آرام گشت و ایشان بعلوم نزد خدای مستحق نام صدق شده خدای ایشان را و فان گفته  
افلا تعقلون ایشان را بر هر یک که دان و این ساخته چنانچه در آیه سور قمر میفرماید که تعقلوا  
الله و کونوا مع الصادقین و دوستی ایشان را خدای دوستی خود و حزب ایشان را حزب و لشکر  
خود گفته چنانچه درین دو آیه میفرماید پس اولیا و دوستان علی و دوستان و اولیای خدا و  
اولیای رسول خدا و دشمنان او دشمنان خدای و دشمنان رسول خدا و حزب و حزب  
خدا باشند و اگر علم نمیبود حزب خدای بعد از پیغمبر و حزب پیغمبر شناخته نمیشد و معلوم نمیشد  
میشود و دشمن خدای کسی که از دنیا رود بی ولایت و دوستی او عاری باطل باشد و کسی که بی ولایت  
و دوستی را خیرت نزد هیچ چیز نیست باشد و کسی که اولی و فاعده و اولی و دوست دارد و  
حزب خدای باشد بر کسی که خدا را که بکنی نجات نمیشد و چنانکه در بیان حکم حق زنده بایست که  
علی بعد از پیغمبر دوست او و دشمن او دشمن باشد و ائمه هدی هم را از فضل امام دادند  
که ایشان حلیه و اوصیا پیغمبر و پیغمبرهای خدا باشند بر خلق بعد از پیغمبر است و بیشتر و  
مقبولان الله بهشت و حزب پیغمبر و حزب خدای و حزب دشمنان ایشان  
حزب شیطانند و صاحبان بهشت آنانند که اطاعت پیغمبر و دریک علی هم بعد از وی است کنند  
و از ولایت او نمایند و صاحبان دوزخ آنانند که با ولایت و بداد شد و عهد و سعت و از شکسته  
بعد از پیغمبر بایستی چند کرده باشد و کسی که از ولایت و دوستی علی بری شود از ولایت پیغمبر بری  
شده باشد و کسی که از ولایت پیغمبر بری شود از ولایت خدای بری شده باشد و کسی که اطاعت پیغمبر  
کنند اطاعت خدای کرده باشد یا بر آیه سور فضا که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم  
و اطاعوا الله و اطاعوا اولی الامر و اطاعوا الله و اطاعوا اولی الامر و اطاعوا الله و اطاعوا اولی الامر  
باشد مستحق نجات نیست پس ایمان دو قسم است ایمان بدین و ایمان بر ایمان منافقان در  
زمان پیغمبر که از ترس دشمنان ایمان آورده بودند و ایمان بر ایمان بر ایمان بر ایمان بر ایمان  
و کسی که با ایمان مسلم کند از راه و بیکر نبوی و چنانچه بپسندید که او را اکثر آنها را  
اطاعت پیغمبر در دین و توحید خدای یعنی ایشان نکرد و حق تعالی بفرمود که ای کسانی که ایمان آورده  
خود و فرستاد رسولان قلم کرده و زمین را از ایمان که تعلیم را نجات کند که اکثر آنها را برای  
عالم اعلی قرار داده و بایستی سور فضا که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم اطاعت و اطاعت

و ایضا اختصار هر یک که علی از علمهای خیریه بدست ایشان کنند و دوست و مقبولیت و گشتند  
آن در مقام هر گشت و اگر چه صفایان شامل ایشان باشد بر هدایت در آیه سور قمر که و انی لعننا  
من تاب و من دحل صالحا تم اعدی لایب و دوستی آل محمدات بلید ابره آیه که من قول الله و  
رسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون و مراد از الذین امنوا و الذین امنوا و الذین امنوا و الذین امنوا  
امینند بر خلاف الذین اعدوا و اعدوا در هر عصری و هر کس از اهل قبله که از ایشان بدین کنند و  
بنا شده بر صفات ایشان اشد آن که لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله میگویند و بعد پیغمبر که معلوم کرده  
بود و در آنکه راه و قصد میکردند که کلمه خدایت صحرای حکم کرده در وقت که ایشان را میباشند بلکه  
بلید آیه آل عمران که دعای رسول و غیر آن بر کسی که خواهد که مؤمن بر حق باخیرت دود بایست که  
دوست داند خدای رسول و آنرا که ایمان آورده اند و بری شود از دشمنان ایشان و آنچه با و رسید  
باشد از صفات ایشان تسلیم و قبول کند چه فرشته مقرب پیغمبر و غیر ایشان بعضی از ایشان  
نمیتواند رسید جهت آنکه حق تعالی در کفایت با ایمان ایشان است بر فضیلت ایشان چگونه باشد  
و کسی که خواهد که ایمان او را تمام کند تا مؤمن بر حق باشد باید که با خدای بشرطها که مؤمنان کرده  
و ایمان بدارد چنانچه تعالی با ولایت و دوستی خود و ولایت پیغمبر و ائمه هدی شرط کرده است نماز کردن و  
زکوة و فرض حمله دادن و از غنا حشمت و باطن و در کردن بر کسی که ایمان را بدین خود کند از  
مؤمنان بر حق و نزد خدای از خیر غلبه بین خدا باشد پس چون آیه ما و لیکم الله و مدینه باز باشد  
پیغمبر بعد از اسلام گفت که ای عبدالله انما ولیکم الله یعنی نیست جز آنکه ای صدق شما بود  
که قصد بدی کردن با تو دارند خداست و رسول یعنی نیست جز آنکه پیغمبر خدای ولی باری و صدق است  
و الذین امنوا یعنی و آنانکه ایمان آورده اند و صفات ایشان ایست که تقیون الصلوة و یؤتوا الزکوة  
و هم الکفون یعنی ایشان در دست میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که ایشان در دستند  
و بعد از آن فرمود که ای عبدالله من ولی الله و رسول الله و الذین امنوا یعنی و کسی که دوست دارد خدا  
و رسول خدا و آنانکه ایمان آورده اند و دوست دارد و دوستان ایشان را و دشمنان ایشان را و دشمنان  
ایشان و انصار و دویمات بخدا و بعد از آن با ایشان فان حزب الله هم الغالبون پس تحقیق  
که جماعت خدای قلم کنند که اندر پیغمبر و سایر کافران یعنی عبدالله تقیون و نکند تا آنچه فرمود و آن  
با و میکنند که خدای این جماعتی را میکنند که آن خود کلمات میکنند که آن شرمنده آن خود دور کنند که آن











و بخطبه گفت که ای مردم سخن من بشنویید و بفهمید و میدانم شاید که بعد ازین سال شما را اسلافان  
نکند و در آن خطبه وصیت پنجمی های انحراف و احکام کرده و گفت که ای مردم هر چه می بینید که پیش ازین  
بود حق تعالی ایشان را بشارت کرده و بعد از آن بسوی خود خوانده احاطت دعوت حق کرده و در وقت  
که مرا بنی خدای بسوی خود خوانده و احاطت دعوت حق کرده و روز قیامت این دعا را از من و شما  
خدا هدیه میدهد شما چه خواهید گفت گفتند که گواهی میدهم که تبلیغ رسالت و صیحت و ادای آنچه  
بر تو واجب بود کردی خدای بهترین مزد پسران بنی هاد و پسر سروریه گفت که خداوند آگاه و باش  
آنکه او گفت که ای مردم خدا بی سخنانی امر کرده است مرا بچیزی که گفتم که ایها الرسول بلغ ما انزل الیک  
من ربک یعنی بچیزهای من ای مردم آنچه از خدای تو بسوی تو نازل گشته و خدای مرا برسان یعنی بچیزها  
که از آن دستگیر مرا امر کرده است که برای شما انامی بفرستد که در میان شما و من و در میان اهل  
داشت من بعد ازین خلیفه من باشد و خدای واجب است که در کتاب خود اطاعت او را بر تو و شما  
و باطاعت خود و اطاعت من مقرر و سالخیز و شمار بولايت و دوستی من و او امر کرده است و درین  
باب این من نازل شده که انما اولیکم الله و رسوله الذین امنوا الذین یحبون الصلوة و یؤتوا  
الزکوة و هم را که حق و علی درست داشت نماز را و داد زکوة را و حال آنکه در و غلو گویند و بجهل  
گفتم که ای دست و قیاس بر این من چنین و چنان میگویند و مرجع بخدای خود کرده گفتم که خداوند  
الطعن اهل انفاق و تکلیف ایشان میترسم بچیز از خدای امر و نمود که وانه بعضی من الناس  
یعنی خدای ترا از مردم نگاه میدارم پس خدای وعده داد که اگر تبلیغ این رسالت کنم مرا عذاب  
و عمل مرا باطل کند ای مردم خدای امر کرده شمار را در کتاب خود بنهار من بیان ازجهت شما کردم و امر کرده  
بر زکوة و در وجه و من بیان و تقصیر آنما از برای شما کردم و امر کرده شمار را در کتاب خود بولايت  
و من گواه میگیرم شمار را ای خلق که آن مخصوص اینست و دست برده و شریک هم گذاشت و بعد از این  
دو نفر او و بعد از آن برای وصیاست که بعد از ایشان و از اولاد ایشان و بر این گفت که آن مخصوص  
است از برای این و از برای وصیای من که اولاد من و اولاد ایشان و فرزندان من است و بعد از آن  
چنین و بعد از این نمیکنند و فرزندان من را حساب میبرم باین که در میان شما انامی شمار را و آن را بدوم  
علی است و او در میان شما عزیز است و بر من خود را با و تعلیم کند و بکودن او گذارد و در جمیع  
امور خود اطاعت او کند که جمیع آنچه از عالم و حکمت خدای من تعلیم کرده نزد احاطت از وی و از وصیای

او بعد از و میسرید و با سوزید و تعلیم ایشان و تقدیم بر ایشان و تحفظ از ایشان میکنند که ایشان احضار  
و حق ایشانست و ایشان از حق حق ایشان حایل نشوند ای مردم و ما شد که بعد از من انما ان  
رنگه دعوت کنند مردم را بدین شیوه ای مردم و خدای من از ایشان بیزایم ای مردم ایشان و از آنکه  
و شیعیان و پسران ایشان در طبقه من برین جهنم باشند و ایشان صاحبان صحیفه اند باید که صحیفه  
خود را بکنند و همچنین صحیفه مردم را بکنند تا آنکه جماعتی و مراد از صاحبان صحیفه آنان باشند  
که داخل جهنم در میان خود نوشته باشند که بعد از پیغمبر ما است باطل است و نکو دارند  
ای مسلمانان این یعنی علم و لی شامت بعد ازین حاضران بغایبان برسانند و گفت شمار کلاه  
میگیرم و باید که گواهی میدهم که خدای مولای من و مولای هر مسلمانم و من اولی من استم از خود شما  
با اقرار دارند که گواهی میدهم که از برای من باین سخن روز قیامت گفتند که گواهی میدهم که گفت  
که ای علی بن ابی طالب که بعد از من باشد تا که گواهی میدهم ای ابا عبدالله که کیت و لی شما و اولی شما از شما گفتند  
ای خدای رسول خدا که گفت ای ابا عبدالله که خدای مولای شماست گفتند ای کیت نبی را بگوید گفتند  
فرمود بنی عبد الله بن عبد المطلب عا ش من عبد منافی گفت ای ابا عبدالله که خدای مولای من و من  
مولای منم ایشان و ایشان اولی از خود شما گفتند ای بنی فاطمه بنی اسحاق که در سروریه گفت که گواهی  
باش آنکه فرمود که ای علی بن ابی طالب و دست انتخاب را گرفت و دست را چنان بلند کرد که سفیدی بر او  
هر روز مردم دیدند و گفتند که این من اولی منم ایشان از خودشان من مولای شما و شما از شما اولی  
گفتند بنی هاشمی بنی فاطمی اسحاق کرده گفتند که با شما کلاه باشد سر را بکفشت چنان گفت و ایشان  
چنین جواب گفتند آنکه گفتند آنکه باشند به هر کس که من مولای او و او را به این علی مولای او و او  
او لی است آری و منی کن آنکه کسی گفتند او و منی کن با کسی دشمنی کند با او و یاری کن کسی که یاری  
کند تر که یاری کنی که تر که یاری او کند و دوست دار کنی که دوست دارد او را و یاری کنی که او را باشد  
چهار از من است و من از من و او از من بمنزله هار و نه است از منی الا اگر خیت بعد از من  
پیغمبری و من از این دعا کرده سروریه اسحاق کرد و گفتند که با شما کلاه باشد من از کلاه من و حق تعالی اول  
سوره نجم را تا آخر آن می آید و حق تعالی بفرمود که در میان اهل مسجد رسید که تا و باین سخن  
چهار بود و معنی آن است که هر کس که پیغمبر این علی را ولایت پس خود را و ایشان که علی بعد از  
انام و قیام مقامات پس پیغمبر این علی را ولایت پس خود را و ایشان که علی بعد از



و اعراضه بالتحضیر و در سجده الوداع بودند بعد از احاطه موسی به کار ایشان بیعت محمد هرون گرفت  
بر بیعت شکست پیروی کوی سالد سامری نمودند مثل ایشان بعینه و بدل آنکه چون حق تعالی در سجده  
احزاب فرمود که انبی اولی المؤمنین من انفسهم و از ما جبرائیل نام یعنی پیغمبر است بمؤمنان ان خود  
و زنان پیغمبرها در آن مؤمنان پس حق تعالی مؤمنان را اولاد پیغمبر و تحضیرت را پدر ایشان کرد و این  
پس تحضیرت بهر لیت کسی که قدرت بر محافظت خود و مالی نداشته باشد ولی خود نتواند بود و حق تعالی پیغمبر را  
اولی مؤمنان ان خود نشان کرد این چیز آنکه پدر این امت است چنانکه شفت است او و امت شفت پدر این است  
بر فرزندان و بهترین امت بعد از او است و او قاسم جنت و نار یعنی قسم کند بهشت و دوزخ است چنانکه  
پدر حق تعالی است از آنچه نیست با او القاسم شده یعنی پدر قاسم جنت و نار و بعد از شفت حق تعالی است شفت  
پیغمبر است چنانکه وصی خلیفه او بعد از او و السلام است و از بیعت پیغمبر فرمود که من و علی پدر این  
امتم پس تحضیرت در غدیر خم فرموده که ای مردم ما با یحیی من و اولی بنما از شما گفتند بله صبی بعد از آن  
و احب ما ساخت از برای حق تعالی آنچه بر خود واجب ساخت از ولایت و در غدیر گفت که هر کسی من و علی  
علی را می داند و است پس چون حق تعالی پیغمبر را بر مؤمنان کرد این لازم ساخت بر حق تعالی ایشان و بهترین  
ایشان را پس تحضیرت بر منبر برآمد که هر کسی من و علی را شناسد از ایشان اولاد و هر کسی من  
با و حق تعالی را شناسد بر حق تعالی است و از آنچه است تحضیرت و بی مؤمنان است از پدران و مادران ایشان و از حق  
و صحیح بن علی هم جاری شد از برای او مثل آنچه جاری بود از برای پیغمبر پس حق تعالی لازم ساخت پیغمبر آنچه  
لازم بود بر پدر از برای فرزندان و لازم ساخت بر مؤمنان از احاطه آنکه لازم بود بر پدر از برای پدر  
همچنین لازم ساخت بر علی هم و هر یک از آنها هم را آنچه بر پیغمبر لازم ساخت بر هر یک از آنها هم را و از دست  
با نامی که پیش از این بود بر هر یک از آنها هم را و هر یک از آنها هم را و از دست با نامی که پیش از این بود  
و اولاد عبد المطلب و اولاد امام حسن و علی و پیغمبر را با نامی که پیش از این بود بر هر یک از آنها هم را  
و از دست بیعت پیغمبر ایشان بر پیغمبر و اولی است بمؤمنان از خود نشان و بعد از آن که پیغمبر بعد از آن  
پس ایشان را است ولایت جمیع خلائق یعنی ولایت و برین بنابر خود پیغمبر و در غدیر که من و علی  
مولای من و ولایت در ملک که همگی مسلمانیان غلام و کنیز ایشان باشند چنانچه حق تعالی در قرآن فرمود  
و گوئی و چه را چنان فرستاد و پیغمبر آنها را انصیر کرد و از پیغمبر شما را که طایع و الله و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول  
و اولی الامر منکم بحمل نازل ساخت در شان علی و حسن و حسین هم قوام ایشان را بعد از حق تعالی کرد و در غدیر

نفسیر

نفسیر فرمود و این صبی را که هر کسی که من و علی را می داند و است و غیر از آن هم چنان بسیار و با را  
ایشان هم گفت و اگر ساکت میبود و اهل ان ایما را میگویند و ایما را میگویند و ایما را میگویند و ایما را میگویند  
نیز دعوی میکردند لیکن خدای عز و جل ایما را میگویند که ایما را میگویند و ایما را میگویند و ایما را میگویند  
مراد است پس چون پیغمبر از دنیا رحلت فرمود علی هم او را از مردم ولایت و امامت بود چنانکه آنکه در کتب  
اهل بیت و رسول در شان او تبلیغ رسالت نموده بود و او را ولایت حق با امامت نصب فرموده بود و چون  
علی هم رحلت فرمود و بنشینان است و بنشینان است و بنشینان است و بنشینان است و بنشینان است و بنشینان است  
حسن و حسین علیهما السلام حق است که گفت که چنانچه خدای ایما را در شان فرستاد و در شان ما نیز  
فرستاد و چنانچه احاطت قوام کرد با طاعت ما نیز از کرد و پیغمبر چنانچه در شان فرستاد و در شان ما نیز  
در شان ما نیز فرمود و چنانچه خدای حسن و حسین را با طاعت ما نیز از کرد و پیغمبر چنانچه در شان فرستاد و در شان ما نیز  
حسن و حسین را از برای خود با امامت هم او را برتر بود و چون او را نیز وفات میداد بنشینان است و بنشینان است  
کار را که یکی از فرزندان خود را نصب کند و امامت چنانچه گفتیم پس امام حسین سزاوارتر بود با امام  
جبرئیل برتر بود و چون او را نیز وفات میداد بنشینان است و بنشینان است و بنشینان است و بنشینان است و بنشینان است  
کنند و امامت چنانچه گفتیم پس امام حسین سزاوارتر بود با امامت او و دیگر کسی نبود که چنانچه  
گفتیم با او دعوی میکند بعد از او امام زین العابدین هم سزاوارتر بود با امامت پیغمبر و از پیغمبر و از پیغمبر  
و احزاب که اولاد امام پیغمبر بود و پیغمبر تا اهل قریه پیغمبر در روز غدیر گفت که من و علی  
منبر کرده ام از برای امت خود تا آنکه نام او را با آنها بلند و ولایت و وصی او را بر ایشان واجب  
کرد و ایند و مردی دعوی گفت که ترا امیر المؤمنین میگویند و از پیغمبر و از پیغمبر و از پیغمبر و از پیغمبر  
شد گفت که علی امیر مؤمنان است و لا بقی که خدای از برای او و برای عیسی بن جعفر و از پیغمبر و از پیغمبر  
بر آن کوه گفته اند چنانچه پیغمبر در روز غدیر که علی هم را با امامت نصب فرمود چنانچه مذکور شد  
مؤمنان خود را امام کرد سلمان فارسی را میخواست گفت که یا رسول الله لا بقی که فرمودی چگونه  
فرمود که لا بقی مثل ولایت من هر کسی را که لا با او را از خودش علی لا با است از خودش پس حق تعالی  
درین سورۃ البقره اهل بیت را از پیغمبر و بعد از من ایما و انما ولیکم الله کایه ولایت  
است و از پیغمبر نازل شد و بعد از من ایما و اهل بیت را از پیغمبر و بعد از من ایما و انما ولیکم الله کایه ولایت  
آنکه از سلمان بر میگرد که رسول الله این ایما را خلع در شان علی است گفت در شان و در شان او ایما است











والاخذوا اكرهتم فيكونوا ابايائهم واما لان ومعنى اين دو كلمه در اين سوره است  
بحق قولهم الانتم واكلهم السحت ليس ما كانوا يصنعون از كائنات  
ايشان كناه را و خروج ايشان حرام را بدخري بود كه در آن زمان كه بودند ميكرند از ايس  
سبا و ايس اكل سحر محوي و هند مردم را بخور و در ايشان باشد و ايشان از سحت كشي  
ميكرند و در ايشان و علم ايشان را نه ميكرند و با بعضي امتداد يافت هلاك شدند و تصور  
با ايشان نالاشد پس بايد كه مردم ابر و نه نال ميكنند اين ابر نال شده است در ساحت  
الاحد و در ايشان كسي كه اراده هلاك كردن ايشان داشته باشد از جباران پس بايد كه  
في قاتلهم يهودي كذا الله معاوله و كشتند يهود كه دست خداي بستر شده است و قومي  
كشتند كه خداي و پا دارد و پا خود را بر سكي كه در بيت المقدس است گذاشته با سمان رفت  
و قومي كشتند كه دست دارد و دوست وي بستر شده است چنانچه در اين ابر فرموده و در سوره  
انبيا و زخريه در اين دو طالع كرده فرموده كه رب العرش عتاصفون و معني اين مقصود  
نكرند كه دست خداي بگردن او بستر شده بلكه اكار و پا را بر سر خداي كرده كشتند كه هر چه  
نميواند كند و پا را كاه و هر چه در پا بود ناله شد و غير آنچه و لا تدينه كرده احداث ابري و تاركي  
كاري و جبري زياد و كمي كند بر حق تعالي را بر بغيضات و تكذيب سخن ايشان كرده و ميگفتند  
كه مثلث بستر شده است و اين بستر و لعنوا و استهائ ايشان و لعن كرده شده  
يا لعن ايشان با دعيما آنچه يعني بسبب اخير في لقا كذا الله بعد اذن منير ما يابك بل  
يكه بلكه استهائ و يعني استهائ خدای مبنو طهان بنفقو كيف فينا اء و سبع  
و بين و كذا و و پس شده اند و ميدهد و جگر اخير و مراد ستم و مشا ابري باشد و ستم  
چه اكر و ابري ان شاء خداي مخلوق خواهد بود بلكه ابري ابري است كه مقدم و مؤخر و زيار و كوي كنند  
و ابري است بل بعضي هر چه خواهد كند و بستر يعني خواهش چنانچه در سوره زمر و بعد ميگفتند  
نحو الله ما شاء و بستر و بعضي از امور از خداي و بستر است كه از ان هر چه خواهد مقدم و مؤخر  
خواهد و مؤخر ميگفتند و خدا را و علم است و بستر است كه بسترشكان و بغير ان تعليم كرده و ان البتر  
ميشود و مؤخر و بسترشكان و بغير ان خود را در و طالع ميكنند و بستر است كه بسترشكان است و همچنان  
از خلق لا اطلاع بدان ندره و انان هر چه خواهد و بستر و هر چه خواهد

وهر چه خواهد ايشان بسند چنانچه در ايه مذكور و سوره قدر كفته خواهد شد و علي ما ترجم  
دست كنياده خداي بستر افت و رحمت و مغفرت و بسترشكان خداي و كين يدي كين  
منه و لا انزل اليك و يا بسند ايشان و ابري ايشان آنچه فرموده او و رده شده است  
سوي قومي و بعضي قرآن من ريك انما احيا قريبت و نعت و در سوره هود و قريبت  
طغيان و كفي طغيان و كفي يعني قرآن طغيان و كفي سنا دي ابري ايشان و ابري  
ميكنند و القيت ابريهم العداوة و البغضاء الى يوم القيمة و انك  
ميان ايشان دشمني و بغض را در روز قيامت و مثل اين عبارت در سوره كذبت كذا  
اي قد قرآن الحرب اطفاها هر چه براف و خند اني ابري جنگ  
بكار و خاموش كذا ابري ايشان انزل الله خدای يعني هر چه اراده كرميت ابري ايشان  
هلاك كردن ايشان و انك او را خدای و يسعون في الارض فسادا و يسعون  
در زمين بلي فساد يابن عبارت ويز درين سوره كذبت و الله لا يحب المفسدين  
و خداي و ستم عيلا فساد كنند كه از اين دعا بغير ناله شده است و رشان يهودان و زيارگان  
و ابري و در رشان الاحد و در رشان يهوداني كه مسلمان شده اند ناله  
كند ميگفتند و كذا اهل الكتاب و اكر تحقيق كه اهل كتاب  
يعني يهودان و زيارگان امنوا و اتقوا الكفر ان ايمان مي آورند و تقوي مي  
ورز و زيار اهل ميگردد و بر طرف ميما خيم عنهم سينا ابري ايشان كذا ابري  
ايشان و مثل اين عبارت و ال عمران كذبت و لا اخطنا هم حيا انعم  
و داخل ميگردد ايشان را بهشتهاي نعيم و اين ازان بهشتهاست كه حقيقتي و كذا ابري  
در قرآن فرموده كه ان جنت عدن و جنت فرعون و جنت نعيم و جنت نارا و است و  
يزد تعالي بهشتهاي ديگر است كه اين بهشتها را و بستر گرفته اند و بستر عطا ميكنند خداي  
هر كدام را كه ان مؤمن خواهد قسم ميكنند و ان هر چه خواهد و علي اسماي ايشاني  
سفيد است و يا سيند در جنت نعيم جنت ميكنند و كسي كه در روز هفتم ماه رمضان را كند  
دارد و هر چه و بستر ابري ايشان را و بستر ابري ايشان را و بستر ابري ايشان را و بستر ابري ايشان را  
سوره انبيا بخواند و بستر ابري ايشان را و بستر ابري ايشان را و بستر ابري ايشان را



اما فتحنا که یکی از ترس خدای کریم کند حق تعالی را ساکن و داخل بکند و در جنات نغم و کف  
آنهم و اگر ایشان معنی اهل کتاب که مراد جهودان و نریمان باشند آقا ما التوراة  
والانجیل وما انزل الیهم من کتیم درست میدانند قریه و انجیل و آنچه را که  
فرموده و آورده شده است بسوی ایشان از صاحب و آفریننده و نعمت و رزق و هدایت ایشان  
یعنی ولایت و دوستی الهی و هم را لا کفو امن فوقهم میخواندند و ندادن بای بر خود  
یعنی یاران و من تحت از حلقهم و از زیر پاهای خود یعنی آنچه از زمین میرود و بدیع  
رزق ایشان و وسیع شدن آسمان و زمین بر کاف خود را ایشان میرسانیدند فنهض  
أمة مقصدة فی کثیر کمنهم تساءلوا عما یعملون بعضی از ایشان جماعتی است  
روند که بسیار از ایشان بدجیزیت که میکنند بر سایرین عبادت است موسی و هفتاد  
و یک فرقه اند و هفتاد از آنها در دور خند و یکفرقه در بهشتند و امت عیسی و هفتاد  
و دوازده هفتاد و یک از آنها در دور خند و یکفرقه در بهشت بدلیل آیه اعراف که و من  
خلقت امته یهدون بالحق و به بعد لون و مراد بان آیه امت محمد ص است بر دین  
آیه مراد از عبادت منهم امته مقصدة قومی از یهودند که مسلمان شده اند و خدای ایشان  
مقصد نامیده و ایشانند که نجات می یابند چنانچه درین سور در آیه ثانی و یکم الله  
گفته شد ولایت در سحرة الوداع که حج آخرین نوبه از جمله و حج که پیغمبر نامیده اند و بجا  
آورده بود بر پیغمبر در روز جمعہ در غزوات نازل شده و دوستی نیز نازل گشته آنحضرت  
از ترس مردم قریبا مردان نمود و آیه دوم پیروز و ولایت اولی رشان علی و ولایت و  
دوستی او و اوصیا که او را و اویند یعنی پیغمبر نازل شد و آیه دوم نیز در ولایت و دوستی علی  
علیه السلام و آیه پنجم نیز در شان علی علیه السلام نازل گشته آیه اول و پنجم در وقتی که پیغمبر علی را از  
از حجة الوداع برگشته بود نازل شد و در روز غدیر پیغمبر آنحضرت بمضمون آیه اول قیام  
نمود و آیه اول جنبان نازل شد که من و یکم فی علی و تحریف یا فقه سبب نزول  
آیه اول آن بود که وقتی که پیغمبر ص معوض شد حق تعالی بوی فرمود که فضیلت حق  
حق را اظهار کن آنحضرت گفت که با اهل انبیاء قومی چنانکارند که من اظهار کنم  
فضیلت اهل بیت خود را باین من می آید پس حق تعالی آیه سور خرف

و لا یخیر علیهم فرستاده آنحضرت بخفی چند در باره و من خود او فرمود پس نفاق و نهی مردم  
افتاد و آیه سور حج که و لقد انعمنا انک یضیق صدرک و آیه سور انعام که فانیهم لایکذبون و انما  
الغیاء نزل شد انک و هیت خفی و راب فضیلت علی ص میکت تا آنکه آیه نعالی بایه سور حج فشرج  
که فاذا فرغت فاصبر و فانیات آنحضرت را بوی داد و در آنحضرت فضیلت علی انک اعلام کرد گفت  
که هر کس را که من مولا علی بولای او است آید و دست او را کسی که دوست دارد و در آن زمین باشد کسی که  
دشمن او باشد سر بر باری را گفته بعد از آن فرمود که بر آنکس مردمی که دست دارد خدا و در سطح  
و حواله رسول او را دوست دارد و آنکه ریخته از آنجکه نیست تا او احب او بخود و احب او را و از آنجکه  
بیرسانند و غیر این سخنان گفته بدام بختان خود و بایات قرآنی فضیلت اهل بیت خود و بایات  
القامیه که در مثل آیه سور احزاب که انما یرید الله و آیه سور انفال که و اعلموا انما غنمتم بعد  
ایه سور یحیی اسراش که و انما فی القرب حق نازل شد پس در سور محسن فرمود که قال استقام  
علی الجبل و بعد از آن آیه سور ممتحین که و انما فی القرب حق نازل شد پس در سور محسن فرمود که قال استقام  
کیفا سئلوا اهل الذکر و در سور نسا آیه الیه که طبعوا الله و طبعوا الرسول و اولی الامر منکم و  
آیه دیگر و لورقة الی الرسول نازل گشت و حق سبحانه و واجب ساخت حج حین بر بندگان و ایشان  
چنانکه در کوفه دید که ترک کرده اند که از آنها ناراست مردم نمیدانستند که چگونه نماز کنند  
چیز را که مردم فرموده اند گفت که خبره ایشان را بوقتها نمازشان و بعد از آن زکوة نازل شد  
چیز را که گفت که پیغمبر ایشان را از زکوة شان آنحضرت فرمودی از نمازشان و بعد از آن زکوة  
نازل شد و پیغمبر چون روز عاشورا پیش آمد که در بادهای حواله خود می فرستاد و آنروز میفرستاد  
پنجم و آیه مبارک مضان نازل شد و بعد از آن حج نازل شد پس پیغمبر بعد از آنکه جمع  
شرایع را بدو بیان کرده بود سوسی و ولایت و دوستی الهی و از مدینه حج رفت و بجزای  
نازل شد گفت که حق سلام می رساند و میفرماید که قبض روح حج پیغمبر نکند و مکر بعد از کامل  
کردن دین و حجت خود و از آن بر تو و در فضیلت باقی مانده که رسانیدن آن بامت احسان است  
و فیض حج و فیض ولایت و دوستی و خلافت اهل بیت بعد از تو چون هرگز زمین را از حق  
خالی نداشته اند و نگذاشته اند و میفرمایند که بیان حج با شکنی و خود حج روی هر کس که استطاعت حج  
داشته باشد با تو حج کنند از اهل مدینه و اطراف و اعقاب و عالم کنی بخت از احب انچه تعلیم کردی تا



و در کوفه و در روز ایشا از اوج شرایع راس منادی گفتند که در راه و در هر جا که  
و تعلیم که گذشت از چنانچه تعلیم کرد شرایع دین شما را پس حضرت پیرون رفت و مردم با او پیروی  
رفتند و کوشش می داشتند که به پیوند که می کنند که ایشان نیز چنان کنند پس ایشان حج گذارند  
و خاجیان هفتاد هزار کس باز یاده بودند بعد از اصحاب موسی که بیعت همدون از ایشان گرفت  
و ایشان عهد را شکستند و کسب ساله و سامری کردند و این نیز بعین چنان شد و بعد از آن حج  
در عرفات و قوف و نمود ولایت و دوستی اندام چنانچه گفته خواهد شد و اینها را این سور  
که نماز و کبریا و الله و الیوم اکملت لکم دینکم و لا یشئ علیکم شیء من بعد و دوستی علی شد و امر کرد  
حاجای پیغمبر را ولایت علی و چون در سجدت الوضوء ایما و لیکن الله و در سوره فاطر ایاطه  
الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و در سوره قیامه و لم یخلفوا من دون الله و لا رسوله  
ولا المؤمنین و بعد از آن در سوره که بار الله اینها مخصوص بعضی از مؤمنان یا همه ایشان را  
عام است پس حق تعالی پیغمبر فرمود که اولی الامر ایشان و ولایت امیر المؤمنین و در سوره  
ایشان تعلیم و تفسیر دوستی ولایت آنها چنانچه گفت چنانچه خوان و رکوع و در هر حج  
ایشان از انقب و بیان و این نصرت چنانچه چنان بود که حق تعالی چنانچه الحاکم گفته و پیغمبر در عرفات  
و حج و رستا که ای محمد اجل قریب است تسلیم کن آنچه در روزت از علم و میراث علوم و پیچیدگان  
و بر حق که نابوت و جمیع آنچه را که در روزت از علمهای پیغمبران جمعی و خلیفه خود علی بن  
ابیطالب و از اهل بی مردم تعیین عهد و پیمان و بیعت و لانه کن و بمردم بگویی که هر کس را که  
من مولا علی مولا ایست که من هیچ پیغمبری را قبض روح نکردم مگر بعد از کامل کردن دین خود  
و تمام کردن نعمت خود بدوستی ولایت اولیا و خود و دشمنی دشمنان خود و دانستید که من پس از  
بی قیامی که خلق من بخت باشد پس امروز کامل کردم از برای شما را و دلی خود و مولا و هر مومنی  
از مرد و زن و آن بنده من علی بن ابی طالب است چنانچه درین سور فرمود که الیوم اکملت لکم  
دینکم تا آخر این پس چون امر از خدای رسید و ایما و لیکن الله تا اول سجدت انبیا حضرت شایق  
آمد و گفت که شد و زید که قریش را بدید و رخ نیت دهند و مردم از دین برگردند و گویند که آنچه  
میگوید از جانب جلالیت و از خود میگوید و بگویند ما را بعد از حضرت طغیان و در نزد چه عزادان  
ایشان را با علی و سادات بیرون حج بخدای عز و جل کرد گفت نه زبان که عهد امت من بجای است

تازه است و هر که این معنی را در شان پیغمبر خود با ایشان خبر دهد هر کس بخواهد گفت و آن  
جبریل علیهم السلام که از خدای را خواهد کرد و از ایشان سرور نگاه دارد و انتظار داشت که از این  
مخاطفت خدای باز سازد و در آن باب تأخیر کرده تا دومی مجید و خفیه رسید جبریل در آن  
مسجد آمد و امر کرد که عهد و پیمان را بخدای او و علی و اهل بی مردم تعیین کند و اینها فقط  
خدای بنیام و چون سیزدهم و بیست و نهم شد در منی حق تعالی سوره نصر را که از اجاء نصر الله و الفتح  
نان را فرمود و حضرت جبریل کوه خطبه خواند و در آن خطبه گفت که ای مردم من در میان شما  
کتاب خدای و دین خود را گذاشتم و قیام ولایت علی را از من مردم ننمود پس قوم ای صحابه  
گفتند که محمد بنیما که امانت را در میان اهل بیت خود قرار دهد چنانکه کسی بگذراند و داخل  
کعبه شود و از آنجا که برگردد و نوشته در میان یکدیگر نوشتند که اگر پیغمبر ببرد یا کشته شود یا  
راه کن با اهل بیت و نگذارند پس حق تعالی این سوره را که امر ای موسی را تا مردم من تا آخر  
ایده و مردم نازل شد و پیغمبر از مسجد بیرون رفت چون بکعبه رسید که در میان مکه و مدینه  
است رسید جبریل علیهم السلام و با پیغمبر از جانب خدای او و بود امر و ایما و لیکن الله تا اول سجدت انبیا  
مخاطفت خدای بنیام و حضرت گفت که ای جبریل من میترسم که من مریدم و رخ نیت دهند  
سخن را در شان علی قبول نکنند و کوچ کرده چون بعد از نیم یک ساعت پیغمبر سید حج ساعتان  
دو و نیم شنبه که شد جبریل آمد و اینها را و مخاطبت خدای و تأکید نازل شد حضرت را و علی  
بعد از آن او را که تبلیغ رسالت کند و گفت حق را سلام بپوشانند و میفرمودند که یا ایها الرسول بلغ ما  
انزل الیک من ربک تا آخر این پس حضرت در حجه در علی بن ابی طالب و پیغمبر و پیغمبر و علی بن ابی طالب  
فرمود چنانچه الحال گفته خواهد شد و نیز در وقتی که پیغمبر و مردم بود پیش از سجدت انبیا و در آن  
از قریش بخت پیغمبر را که گفتند که برای ما کس نیست که بعد از تو هدایت یابیم و مکه را بنویسیم مثل  
بنی اسرائیل که گواه شدند بعد از موسی و حق تعالی فرمود که آنکس نیست و اینها میتون و این آیه در سوره  
زمر است یعنی ای محمد بنو و ایشان میسرید و ما طمع نداریم که بعد از شما در میان ما مثل حج شود و  
بیداریم که اگر ندانست حضرت خلیف داد که عهد و پیمان را جاهلست و ولایت و در میان  
قوم خود و مردم میترسم که اگر این کار کنم قبول نکنند لیکن در خانه هر کس که امانت طاعتی بخود  
ظاهر شود و با صاحب خویش پس چون حضرت نماز خفتن گذارد و خانه رفت سواره بخانه علی



افتاد که مدینه و اطراف مدینه را روشن ساخت و چنانچه باره شده چهار بار بگوئی فتاوی آنحضرت را  
 چنانچه در سوره نوح انشاء الله تعالی گفته خواهد شد بی چون و چینی حق تعالی به پیغمبر ص و جی دستا و کبار وی علی را باز  
 کن گفت یا جبرئیل منبرم که دلهای قوم غرق بهر سدا پس حق تعالی این اید را در وقتی که آنحضرت را جماع بار  
 کشت باین مسعود گفت که جلالت زبیک رسید و خبر هرگز من مانده شده بعد از من هیچکس را برایش  
 خواهد بود این مسعود بیکه در دم را شمر آنحضرت کردی گفت که منور کوان بر تو منور کنند چراغی  
 او طالع بر همه خلق مقدم نساختی نگاه این خم نازل شد پس میفرماید یا ایها الرسول بلغ  
ما أنزل الیک من ربک ای پیغمبر رسان آنچه فرود آورده شده است بسوی تو از صاحب جلال و  
 و نفعت و رزق هند تو رسان علی وإن لم تفعلنا لعلک تسکت پس اگر نکنی پس  
 رسانیدن باشی پیغمبری او را یعنی خدایا پیغمبرم که تو بگوئی که رسان آن کتاب را آنکه او را عقیوب  
 و عذاب خواهد کرد پس آنرا بپایان شده تبلیغ نمیکرد و عمل را باطل میشد و هر کس به ولا یزال دنیا و  
عمالها باطل شود نگاه و بفرماید که ای ایزد مردم بپسری والله یعصمک من الناس و خدای  
 نگاه میدارد از مردم از آنچه در پی مکر و توطئه بیستارین عبادت اید در وقتی که آنحضرت رجعت  
 میفرمود قتیله نکند بعد ازین اید جنتی چنان اید از و بر طرف کرد هر قتیله را عیانی خدای را بی  
 پس آنحضرت بیان امر خدای کرد لیکن فرشتا آنچه خواستند بعد از وی کردند و اما پیش ازین اید آنحضرت  
 قتیله میدوید ان الله لا یهدی القوم الکافرین تحقیق هدایت نمیکند  
 قوم کافر از احیون حق تعالی آنحضرت را باطلها را بر اما مشایخ باین اید در خطبتهم امر فرمودند  
 الحاکم است اوایل قوم آنحضرت بیک رسید بودند جبرئیل آنحضرت امر کرد که هر کس بیک پیش قدم باز  
 کرد اند و هر کس که در عقب میماند در اینجا نگاه دارد تا علی را از برای مردم تعیین کند و بوی خبر داد که  
 خدای او را از شرم مردم نگاه میدارد پس چون آیهها حفظ خداوند از شد پیغمبر منادی را فرمود که  
 ندانند مردم را بنیاد جماعت و فرمود که پیش از نگاه اند و پس بماند کار نگاه دارند و آنجا  
 داشت در شده با مر جبرئیل در پهلوی مسجد ظریف فرود آمد و فرمود تا سنگها ایستند منبر نصب کرد  
 تا مردم مشرف باشند و مردم رفتند و کشتند و بیرون آمدند از آن مکان نگاه داشتند پس  
 بر آن سنگها آمدن خطبه خواند و بروایتی چون که این اید نازل شد آنحضرت سر و زبیر کرد و  
 مردم اظهار نکرد و میرفت تا بمنزل حججه که مسعود است رسید و در غدیر خم در آمدن صحابه فرمود





